

کمدی الهی

برزخ

دانته

کمدی الهی

کمدی الهی

اثر

دانته آلیگیری

جلد دوم

برزخ

ترجمه از متن ایتالیایی، با مقدمه و شرح و حواشی

شجاع‌الدین شفا

با دو طرح از ساندرو بوتیچلی

سی‌ویک تابلو از گوستاو دوره

و دو نقشه

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۸۶

Dante Alighieri

دانته، آلیگیری، ۱۲٦۵ ـ ۱۳۲۱

کمدی الهی = La divina commedia/ دانته آلیگیری؛ ترجمه از متن ایتالیایی؛ با مقدمه و شرح و حواشی از شجاع‌الدین شفا. ـ تهران: امیرکبیر، ۱۳٤۷

۳ ج.: مصور، نقشه

ISBN-978-964-00-0444-9 (دوره)

ISBN-978-964-00-0397-8 (جلد اول)

ISBN-978-964-00-0399-2 (جلد دوم)

ISBN-978-964-00-0435-7 (جلد سوم)

فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا

چاپ شانزدهم: ۱۳۸٦

عنوان اصلی: La Divina Commedia همراه با یک تابلو از رافائل. یک تابلو از بوتیچلی و ٥٤ تابلو از گوستاو دوره.

کتابنامه

مندرجات: ج. ۱. دوزخ. ج. ۲. برزخ. ج. ۳. بهشت

۱. شعر ایتالیایی ـ قرن ۱٤ ـ ترجمه شده به فارسی. الف. شفا، شجاع‌الدین. ۱۲۹۷. ب. عنوان.

PQ ۸٥۱/۱

۱۳٤۷ ک۲۳۸د

کتابخانه ملی ایران ۶۹ـ۱٤٤۹م*

شابک دوره: ۹ـ۴۴۴ـ۰۰ـ۹۶۴ـ۹۷۸

شابک جلد دوم: ۲ـ۳۹۹ـ۰۰ـ۹۶۴ـ۹۷۸

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

تهران: خیابان جمهوری اسلامی، میدان استقلال، صندوق پستی: ۴۱۹۱ـ۱۱۳۶۵

کمدی الهی (برزخ)

نوبت چاپ: شانزدهم

اثر: دانته آلیگیری

ترجمه: شجاع‌الدین شفا

چاپ و صحافی و لیتوگرافی: چاپخانهٔ سپهر، تهران، خیابان ابن‌سینا (بهارستان)، شمارهٔ ۱۰۰

شمارگان: ۳۰۰۰

کاغذ: تحریر سفید ۷۰ گرمی

بهای دوره: ۱۸۰۰۰۰ ریال



دانته Dante – تابلو قلمی کار گوستاو دوره Gustave Doré
نقاش معروف فرانسوی (۱۸۳۲ - ۱۸۸۳)

فهرست مطالب

مقدمه

متن کتاب

صفحه

فهرست تصاویر

مقدمه — **صفحه**

متن کتاب

(۳۰ تابلو از «گوستاو دوره» نقاش معروف فرانسوی قرن نوزدهم ، و یك طرح از بوتیچلی نقاش بزرگ ایتالیائی قرن پانزدهم)

مقدمه

سفر برزخ - «برزخ» دانته از نظر « جغرافیائی » - برزخ دانته از نظر نجومی - برزخ دانته از نظر معنوی - بهشت زمینی - بهشت درقرآن وتورات واحادیث مسیحی- برزخ : یك ابداع ایرانی ومانوی - توضیحی در بارهٔ ترجمهٔ برزخ .

سفر برزخ

سفر برزخ دانته، مرحلهٔ دوم ازمراحل سه گانهٔ سفر او بدنیای جاوید است. دانته پس از طی دوزخ موحش وعبور از طبقات نه گانهٔ دیارظلمات، در طول کوره راهی باریك ودراز براه میافتد وعاقبت از آن سوی کرهٔ ارض سر درمیآورد ودوباره آسمان پرستاره را بربالای سرخویش میبیند، واز آن پس سفرسه روزهٔ خودرا در دیار برزخ آغاز میکند. برخلاف سفردوزخ که در آن مسافر سرگردان هرقدرپیشترمیرفت احساس خستگی و فرسودگی بیشتری میکرد وراهش قدم بقدم دشوارتر میشد، دراینجاوی که بقول خود «دیاررنج» و«رود ظلمت» رادرپشت سر گذشته وپابه برزخ امیدبخش نهاده است، هرقدربه طبقات مختلف برزخ بالاترمیرودواحساس سبکپائی وچالاکی بیشتریمیکند، چنانکه هنگام رسیدن به بهشت زمینی اصلا اثری ازرنج راه در خویش نمییابد، ووقتیکه ازین بهشت براهنمائی بئاتریس(ونه ویرژیل)، یعنی بابال و پرعشق ونه باپای عقل، رهسپارافلاك میشود و سفر فردوس را آغاز میکند، «پاك و سبکروح آمادهٔ صعود بستارگان است»[1].

از نظر تمثیلی،درك مفهوم سبکپائی شاعر بخصوص برای کسانیکه «دوزخ» را خوانده اند خیلی آسان است. دراین سفرمعنوی آدمی بدرون روح ونفس خویش، که مراحل سه گانهٔ سفر آنجهانی شاعرمظهرآنست، در مرحلهٔ اول، یعنی مرحلهٔ درك گناه وآشنائی بامخافت آن، آدمی هرقدر پیشتر رود و باگناه وظلمت آن آشنائی بیشتری پیدا کند زشتی وتلخی خطا را بیشتر احساس میکند و ازین بابت رنجی فزونتر میبرد. اما در مرحلهٔ دوم، یعنی مرحلهٔ پشیمانی و توبه، وی دوران گناهکاری را درپشت سرگذاشته و روی به تطهیر از آلایش گناه برده است، وهرقدرکه درین راه پیشتر رفته باشد طبعاً سنگینی بار گناه را کمتر مییابد و سبکروحی ناشی از صفای دل وپاکی روح را بیشتر احساس میکند، تابدان جارسد که در بهشت زمینی، یعنی درآن مرحله از رضایت وجدان وصفای باطن که سعادت این جهانیرا برای آدمی تحصیل تواندکرد، حتی خاطرهٔ گناه را بانوشیدن کفی ازآب جویبار فراموشی ازیاد ببرد، وآنگاه پای بمرحلهٔ سوم این سفر یعنی مرحلهٔ قدس وطهارت کامل گذارد.

۱ـ آخرین شعر برزخ (صفحهٔ ۱۰۱۲)

بنابراین ، «برزخ» که در این سفر شاعر بدنیای جاوید حد فاصل «دوزخ» و «بهشت» است، از نظر مفهوم معنوی خود حد فاصل «گناه» و «رستگاری» یعنی نمایندهٔ مرحلهٔ پشیمانی و توبه است که باید روح آدمی را آمادهٔ نجات نهائی کند، وفصول مختلف «برزخ» دانته وتقسیمات نه گانه وطبقات هفتگانهٔ آن بر همین اساس پدید آمده‌اند.

برای روشن شدن آنچه در این کتاب آمده ، و بنا بهشیوهٔ معمول دانته سراسر بااستعارات و تمثیلات و کنایه‌های پیچیده در آمیخته است ، بیفایده نیست که «برزخ» را نخست از نظر ساختمان ظاهری یعنی وضع «جغرافیائی» و «معرفةالارضی» آن، بدان صورت که دانته مجسم کرده وزمینهٔ کار خود قرار دادهٔ است، وبعد از آن از نظر تمثیلی ومعنوی، یعنی آنچه درواقع ازآن مرادبوده است وتوجه بدان برای درك مفهوم حقیقی «کمدی الهی» ضرورت دارد، بطور مختصر مورد مطالعه قرار دهیم .

«برزخ» دانته از نظر «جغرافیائی»

«برزخ» دانته از نظرظاهری و«جغرافیائی» کوه بسیار بلندوبزرگی است که در آن سوی کرهٔ ارض ، درست در نقطهٔ مقابل بیت‌المقدس که کوه «صهیون» آن بنابگفتهٔ تورات مقر « یهوه» خداوند است ، و در تپهٔ «جلجتای» نزدیك آن عیسی بشهادت رسید (وبااین شهادت گناه آدم‌را خریدودوباره دروازهٔ بهشت‌زمینی‌را بروی‌زادگان‌آدم‌گشود)سر برافراشته است . از نظر دانته ، یعنی طبق فرضیهٔ معروف بطلمیوس،زمین صورت کره‌ای را داردکه بطور ثابت در فضا مستقر است و افلاك برگرداگرد آن میچرخند. نیمهٔ شمالی این کره را «ارض‌مسکون» یعنی اروپا وآسیاو افریقافراگرفته است، ونیمهٔ جنوبی‌آن بعقیدهٔ دانته سراسراقیانوسی پهناور است که در آن هیچ خشکی و هیچ ذیروحی نمیتوان یافت. در وسط این اقیانوس ، یعنی درست درقطب جنوب (بشرط آنکه اورشلیم را قطب‌شمال این کره فرض کنیم) جزیره ای قرار دارد که از میان آن کوه بسیار بزرگ ومرتفعی سربرآورده است که از فرط بلندی آن چشم قله‌اش را نمیتواند دید. این همان کوه «برزخ» است که به یك‌منتطقهٔ مقدماتی و هفت طبقهٔاصلی تقسیم میشود وبهشت زمینی‌دربالای‌آن قرار دارد ؛ ارواح آمرزیدنی، باید هریك مدتی کم یازیاد در طبقات مختلفی ازین کوه که بانوع گناه آنان مربوط است این گناهان را با پشیمانی و توبه کفاره دهند، تابعد رهسپار بهشت زمینی‌وبهشت آسمانی‌شوند.

این همان کوهی است که یکبار « اولیس » و همراهانش ، بنابه داستانی که دانته در سرود بیست وششم دوزخ اززبان «اولیس» پهلوان یونانی نقل کرده ، در بازگشت از «تـرویا» در راه پیمائی دیوانه‌وار وبیهدف خود بسمت ستونهای هرکول (جبل‌الطارق) و اقیانوس آنسوی این ستونها، پس از پنج ماه دریا نوردی روز وشب «که در آن پیوسته جانب چپ را نگاه داشتند » و « بجائی رسیدند که شبها جملهٔ اختران آن قطب دیگرهویدا بودند»[۱] بنزدیکی آن‌رسیدند وکوه برزخ رابچشم دیدند[۲] ، ولی‌چون زندگانرا حق دیدن این کوه مقدس نیست درهمانوقت از این خشکی گردبادی گران برخاست وکشتی آنها را در طرفة العینی بدرون امواج‌فروبرد.

در سه جای دیگر « کمدی‌الهی» دانته بلندی این کوه راچنین‌وصف میکند:«. . ومن نگاه خویش‌را بجانب بلندترین قله‌ای دوختم که ازمیان دریا سربرآورده وبسمت آسمان بالا رفته است[۳] . » و:« .. قلهٔ صخره چنان بلند بود که بچشم دیده نمیشد؛ وراه چندان سربالا، که شیب آن از شیب‌خطی که مرکز دائره‌را به نیمهٔ‌ربع‌محیط‌اتصال دهد تندتربود . [۴]» و:«بلندترین کوهی است که از دل آبهای جهان سربرآورده‌است[۵]» .

راهی که دانته وویرژیل برای وصول به جزیره وکوه « برزخ » میپیمایند،کوره راهی میان برونامانوس است که از درون زمین یعنی‌از ورطهٔ دوزخ‌میگذرد ودرآن‌نیمهٔ‌دیگرداخل‌کره ازمرکزز‌مین‌مستقیماً بسمت بالا میرود تابجزیرهٔ برزخ برسد؛ ولی ارواح‌را ازین راه حق عبور نیست، بلکه مسیر ایشان اقیانوس بیکرانـی است که نیمهٔ جنوبی کره را فرا گرفته است . بنابدانچه در «برزخ» گفته میشود، و شاید این عجیب‌ترین «فانتزی» دانته در کمدی‌الهی باشد؛ ارواحی که«برزخی» یعنی بالمآل « بهشتی » تشخیص داده شده اند ، پس از مرگ از مصب رود معروف تیبریس Tibris (بایتالیائی تهوهره Tevere) که درایتالیا جاری‌است واز شهر رم وکنار واتیکان میگذرد ودربندر گاه روم(اوستیا) بدریای

۱ـ دوزخ، صفحهٔ ۹۱۸

۲ـ «... که کوهی دربرابرمان نمودار شد،که از بعد مسافت تاریك مینمود،واین‌کوه را چنان بلند یافتم که هرگز نظیر آنرا ندیده بودم» (دوزخ، صفحهٔ ۹۱۹)

۳ـ برزخ: سرود سوم.

۴ـ برزخ: سرود چهارم.

۵ـ بهشت: سرود بیست وششم.

مدیترانه میریزد، گرد میآیندودر آنجا منتظر میمانندتا «زورق‌بان‌ارواح» که فرشته‌ای سبکبال است آنان را برزورق خود نشاند ودر طرفة‌العینی ازاقیانوس‌پهناور بگذراند ودرجزیرهٔ «برزخ» پیاده کند،وخودبرای‌آوردن ارواحی‌تازه باز گردد. یك نکتهٔ عجیب دیگر این‌است که این زورق‌بان موظف نیست همهٔ این ارواح را بمحض حضور آنها در مصب «توِره» برزورق نشاند، بلکه میتواند بنا بمیل خود ایشان را تاهروقت‌که‌بخواهد در همانجا بی‌تکلیف وسرگردان بگذارد ودیگران را ، ولو آنکه بعداً آمده باشند، سوار برزورق کند. شك نیست‌که دانته در این مورد نظر استعاری خاصی داشته ، ولی هنوز مفسرین توضیح مقنعی دربن بـاره نداده‌اند.

جزیرهٔ «برزخ» شامل کوه عظیم برزخ، وساحلی است‌که گرداگرد این‌کوه را فراگرفته است : ارواح باید بمحض پیاده شدن دست و روی خودرا درکنار‌این‌ساحل‌بشویند تا ازآلایشهای‌زمینی‌پاك شوند، وشاخه‌ای از جگن محقرونرمی که دراین ساحل میروید بر کمربندند تا از این‌گیاه حقیر درس فروتنی‌آموزند وترك‌گردن فرازی وسرکشی کنند ، زیراکه جز بافروتنی دربرابر خداوند (حقیقت و عدالت) ره به رستگاری‌نمیتوان برد . ازآنجا این ارواح رهسپار طبقهٔ مقدم برزخ وطبقات هفتگانهٔ اصلی آن میشوند تا هرکدام دوران لازمه را درطبقه‌ای‌که مربوط بدیشان‌است برای تطهیرروح خویش بگذرانند.

پاسدار جزیرهٔ «برزخ» شخصی است بنام « کاتن » ، که بحقیقت تنها ساکن این جزیره است . این « کاتون » (بایتالیائی کاتونه Catone) از بزرگان رومی بود که در زمان جنگهای داخلی روم در قرن اول پیش از میلاد مسیح ، بهواداری پمپئوس علیه سزاروارد جنگ شد ، زیراکه معتقد بود پیروزی سزار مرادف‌با استقرار اصل دیکتاتوری وحکومت مطلقه درروم است ، چنانکه همینطور هم شد ، ووقتیکه سزار پیروزی یافت «کاتون» خودش راکشت تا شاهد ازدست رفتن‌آزادی‌روم نشده‌باشد . این نیز از نکات غیر قابل‌درك« کمدی الهی» است‌که‌چگونه دانته چنین شخصی راکه : اولامسیحی نبوده ، ثانیاً مرتکب گناه‌خودکشی شده است‌که مجازات آن محکومیت جاودان در طبقهٔ هفتم دوزخ است ، پاسدار برزخ یعنی بحقیقت پاسدار بهشت خود کرده است . توجیهی که برای این تبعیض میتوان یافت ، اینست که «کاتون» بخاطر « آزادی »

خودکشی کرده بود ؛ واین «آزادی» چنان گرانبهاست که اثر هرجرمی را خنثی میکند ، زیرا که کسان تا شانه از زیر بار تحمل زور وستم خالی نکنند،«آزادانه»راه تزکیه نفس ورستگاری یعنی راه بهشت را انتخاب نمیتوانند کرد .

کوه برزخ شکل مخروط عظیمی رادارد که هرچه روببالا میرود کوچکتر میشود . این کوه شامل سه قسمت کاملا مجزا است ، که عبارتند از : منطقهٔمقدماتی(Antipurgatorio)،برزخ اصلی(Purgatorio) (که شامل هفت طبقهیا cornici است) بهشت زمینی (Paradiso Terestro) ـ « منطقهٔ مقدماتی» ؛ شامل‌قسمت سفلای دامنهٔ کوه است که دامنه‌ای‌است. بسیارسخت‌وناهموار ، وعبور ازآن مستلزم رنج وتلاش بسیار است . درین طبقهٔ مقدماتی ، آن ارواحی کفاره میبینند که برای آشتی باخداوند درانتظار فرارسیدن آخرین ساعت عمر خویش‌نشسته‌اند، یعنی پیش ازمرگ توبه کرده(وازاین راه ازدوزخ جاوید نجات‌یافته‌اند)، منتها این‌توبه‌را که باید زودتر کرده‌باشند،درآخرین لحظات‌عمر کرده‌اند، وبموجب قانون «تاوان» که قانون اصلی دوزخ و برزخ است ، اینان‌باید مدتی‌دراز ، «معادل‌سی برابر آن‌مدت‌که باخداوند برسرعناد بوده‌اند»[1] در اینجا با بی تکلیفی بسربرند تا حق ورود به برزخ اصلی وگذراندن دوران واقعی کفارهٔ گناهان خویش را پیدا کنند . درین «طبقهٔ مقدماتی » انواع مختلف ازارواح «قاصر»بسر میبرند ، واینان‌مثل سایر نقاط روی زمین در معرض تحولات عادی جوی یعنی باد وباران وطوفان وزلزله و امثال آن قرار دارند ؛ ولی این تحولات جوی را ازدروازهٔ اصلی برزخ ببعد دیگر اثری نیست ، وهرچه درآنجاشود صرفاً ازجانب آسمان میآید، ونه ازجانب زمین. ـ دراین طبقهٔ مقدماتی ، دره‌ای خرم وسرسبز است‌بنام «درهٔ پادشاهان» (Valletta dei principi) که درآن«گناهکاران ممتاز» بسر میبرند ، وازاین لحاظ‌آنرا میتوان‌نظیر «جایگاه نامداران» طبقهٔ اول دوزخ[2]دانست که درآن همر و ارسطو وافلاطون وابن سینا و سایر حکیمان‌وخردمندان‌دور کهن مقیمند ودر ظلمات دوزخ مکانی روشن وچمن پوش دارند .

بعد ازاین «منطقهٔ مقدماتی» ، برزخ اصلی شروع میشود. این‌برزخ

---

۱ ـ سرود سوم برزخ ، صفحهٔ ۶۹۴

۲ ـ دوزخ ، سرود چهارم ، صفحهٔ ۱۲۷

شامل هفت طبقه یا حلقه است که دانته خود آنها را «گیلوئی» نام داده است، زیرا که وضع آنها، آنطوریکه خوداو شرح میدهد، به گیلوئی‌های ابنیه شباهت دارد. این طبقات هفتگانه هر کدام بصورت زمینی مسطح بعرض «سه برابر طول قامت یك آدمی»، یعنی تقریباً به پهنای پنج‌مترند که بشکل نواری حلقه وار گرداگرد کوه را فرا گرفته یعنی در دامنهٔ آن تراشیده شده‌اند، واین تنها اطلاع «هندسی» دقیق ومشخصی است که‌دانته درتمام «برزخ» خود داده است [1]. در هریك ازاین حلقه‌ها که فی المثل نظیر آن جاده هائی استکه در دامنهٔ کوههای البرز و سایر کوههای ما برای عبور ومرور وسائط نقلیه تراشیده شده‌اند، طبقهٔ خاصی از ارواح برزخی گناهان خویش را کفاره‌میدهند. شاید کمی عرض این حلقه‌ها بنظر غیر عادی آید، ولی باید متوجه بود که اولا طول هریك از این حلقه ها از آن نظر که برگرداگرد تمام کوه میگردند زیاد است، ثانیاً شمارهٔ ارواح برزخی ازارواح دوزخی بسیار کمتر است، ثالثاً بعکس دوزخ که ارواح جهنمی جاودانه درآن‌میمانند، اینان‌پس‌ازطی‌دوران کفارهٔ خویش بیالامیروند وجای خودرا بدسته‌ای‌دیگر میسپارند، وبدین ترتیب هیچوقت عدهٔ برزخیان یك حلقه ازحد معینی زیادتر نمیشود.

هرطبقه‌از طبقات پنجگانهٔ برزخ بوسیلهٔ پلکان باریکی که در دامنهٔ کوه تراشیده‌شده‌باطبقهٔ بالاترا تصال دارد، ودر کنار هریك‌ازاین پلکانها فرشته‌ای استکه بوضع رهسپاران حلقه های بالا(که دوران کفارهٔ‌خویش را در حلقهٔ او بپایان رسانیده اند) رسیدگی میکند و درحقیقت «فرشتهٔ نگهبان» آن حلقه‌است. طول پلکانها قاعدتاًخیلی‌زیاداست، زیرا که هنگام بالارفتن‌ازآنها چندین بار دانته وویرژیل و «استاسیوس» (که بعداً بدانها میپیوندد) بیحثها وگفتگوهای مفصل علمی وفلسفی میپردازند.

مدخل‌اصلی «برزخ» درکوچکی‌استکه درواقع همان‌دربهشت‌است، زیرا که «بهشت» خاص در «کمدی الهی» دری و نگاهبانی ندارد، درصورتیکه‌دراحادیث مسیحی‌صریحاًبدروازهٔ بهشت وپطرس رسول که از طرف عیسی کلیدداری این دروازه را دارد اشاره شده است (انجیل متی،

---

۱ ـ برزخ، سرود دهم، صفحهٔ ۷۰۰ ـ در «دوزخ» نظیر این تصریح درمورد محیط طبقهٔ هشتم دوزخ شده است (دوزخ، سرود بیست ونهم،صفحهٔ   ) ـ بعضی از دانته شناسان دراین زمینه حسابهائی کرده اند که بشوخی بیشتر شبیه است، مثلا حساب کرده اند که ارتفاع «کوه برزخ» ۶۰ کیلومتر، محیط کوه دربالین ۱۶۰ کیلومتر، ودرقله (بهشت زمینی) ۱۲ کیلومتراست ... وغیره ...

باب شانزدهم) : «... ومن ترا میگویم که توئی پطروس ، وبراین‌صخره کلیسای‌خودرا بنا میکنم وابواب جهنم برآن‌استیلانخواهدیافت، وکلیدهای ملکوت آسمان را بتو میسپارم ، و آنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد ، وآنچه‌درزمین گشائی درآسمان‌گشاده‌شود». دانته‌خودنیز درآغاز دوزخ [1] تصریح کرده است که این در، در بهشت است : «... ای شاعر[2]، مرا بدانجا که هم اکنون وصفش را کردی راهنما شو ، چنانکه دروازهٔ پطرس‌مقدس‌را ببینم.»

در ورودی «برزخ» بخلاف دروازهٔ جهنم که عریض‌و گشاده است و هیچکس را مانع ورودبدان نمیشوند، دری‌است کوچك، که ازدور باشکال پی بوجودش میتوان برد. مفهوم واقعی این اختلاف‌کاملا روشن است : درگناه همیشه بروی‌آدمی گشوده است، یعنی‌آسان میتوان گناهکارشد، اما گذشتن از در رستگاری و صفای روح دشوار است ، زیرا که در اینجا خویشتن داری و کف نفس ودوری‌ازهوی‌ها وهوسهای نفسانی لازم است. بدین جهت است که بر خلاف دروازهٔ دوزخ [1] در اینجا دروازهٔ برزخ و بهشت پاسبانی دارد که تا بصلاحیت‌کسی یقین نکند او را اجازهٔ دخول نمیدهد . اصل این فکر ازانجیل گرفته شده است (انجیل متی ، باب‌هفتم) که درآن عیسی میگوید : «از در تنك داخل شوید ، زیراکه فراخ است آن در ، و بالعکس وسیع است آن طریقی که مؤدی بهلاکت است ، و آنانیکه بدان داخل میشوند بسیارند » .

بایدتذکرداد که‌در «برزخ» دانته‌وظیفهٔ «کلید داری» بهشت مستقیماً بعهدهٔ پطرس رسول گذاشته نشده [1] زیرا که خود پطرس در اعلی‌طبقهٔ آسمان جای دارد ، و این‌کار را در اینجا نماینده ای ازجانب وی انجام میدهد که‌کلید های دوگانهٔ سیمین و زرین (علم و ایمان) بدو سپرده شده‌است .

بعدازطی‌طبقات پنجگانه، که‌ازانواع‌گناهان‌آنها وطبقه بندی‌فلسفی این‌گناهان بعداً سخن خواهیم‌گفت، دانته و ویرژیل وارد «بهشت‌زمینی» میشوند که درقلهٔ‌کوه برزخ جای دارد . این همان «بهشت» معروفی‌است که آدم وحوا در آغاز خلقت بشر در آن بسر میبردند ، و خداوند مقرر کرده بودکه همواره درآن بمانند ، اما وسوسهٔ شیطان مایهٔ اغوای حوا

---

۱ — دوزخ . سرود اول . صفحه ۹۲

۲ - ویرژیل .

شد و به چیدن میوهٔ «شجره ممنوعه» اش وا داشت، و در نتیجه آدم «روضه رضوان‌بدو گندم بفروخت» واو وفرزندانش‌وبدین «خراب‌آباد» افتادند:

من ملك بودم و فردوس برین جایم بود
آدم آورد در ایـن دیر خراب آبادم؛

این «بهشت زمینی» که دانته زیبائی‌وجلال‌آنرا با استادی فراوان وصف کرده، آخرین منزل سفر «برزخ» این مسافر سرگردانی است‌که روانهٔ دیار جاوید شده است. در این «بهشت» وی برای اولین بار با «بئاتریس» محبوبهٔ زیبای آسمان نشین خویش دیدار میکند که در اینجا دیگر دلدار زمینی‌او نیست، بلکه مظهر عشق وایمان، وبه تعبیر دقیقتر، مظهرحقیقتی است‌که ازراه مذهب وایمان متجلی میشود، و عقل و دراك آدمی بی کمك دل و احساس بدان ره نمیتواند برد. ازاین جهت‌است که‌چون بئاتریس‌پای‌بمیدان میگذارد، «ویرژیل» یعنی‌مظهرعقل واستدلال بشری، که دانته را درسفر «دوزخ» و «برزخ» راهنما بوده، بیسروصدا جا خالی میکند و بدانجاکه «تبعیدگاه ابدی» اوست، یعنی بطبقهٔ اول دوزخ باز میگردد. این یکی ازعالیترین اشارات «سمبولیك» کمدی‌الهی است. و طبعاً مفهوم آن اینست که عقل و منطق آدمی فقط تا آنجا توانائی داردکه وی را ازوادی‌گمراهی وضلالت‌بسلامت بگذراند وماهیت خوب‌وبد را بدو بفهماند و اورا به «بهشت زمینی» یعنی به‌آسودگی روح وفکربرساند، ولی‌ازاین‌جا ببعد دیگر کاری ازدست «عقل» ساخته‌نیست، زیـراکـه «پای استدلالیان چوبین است»، و اینجا دیگر کار کار عشق و کار دل یعنی آن «آئینهٔ شاهی» و «مخزن گوهراسرار» است‌که عقل نامحرم را درآن راهی نیست.

این همان راز نهفته‌ایست‌که ما عالیترین وصف آنرا اززبان حافظ خودمان شنیده‌ایم:

در ازل پرتـو حسنت ز تجلـی دم زد:
عشق پیدا شد و آتش بهمه عالـم زد؛
عقل میخواست کز آن شعله‌چراغ‌افروزد،
برق غیرت بدرخشید و جهان‌بر هم زد؛
مدعی خواست که آید بتماشاگه راز،
دست غیب آمد و بر سینهٔ نامحرم زد؛

دانته درین بهشت با منظرهٔ عبور گردونه‌ای فروزان وزنان‌ومردان مختلفی روبرو میشود که وصف آن شش سرود آخر برزخ را بطور کامل شامل شده است، و ازنظر « سمبولیك » این قسمت قویترین فصول تمام کمدی الهی بشمارمیرود. این گردونه، که بدست شیری بالدار (مظهر مسیح) رانده میشود، نمایندهٔ آئین مسیح وتحولات تاریخی آنست، وچون درحواشی سرود های بیست وهشتم تا سی وسوم این کتاب تفصیل دربارهٔ مفهوم سمبولیك آن واشارات تمثیلی شاعر شرح وتوضیح داده شده‌است، توضیح بیشتری دربارهٔ آن دراینجا ضرورت ندارد.

بعد از این صحنهٔ مهیج وجالب، دانته بدست فرشتهٔ نگاهبان بهشت کفی دو ازآب جویبار «فراموشی» وجویبار «خاطره» مینوشد و آنگاه در همراهی بئاتریس، یعنی بنیروی ایمان و خلوص، رهسپار افلاك یعنی « بهشت آسمانی » میشود، که « بهشت زمینی » فقط پیش درآمدی از آن‌است.

بنابراین بطورکلی «برزخ» دانته شامل سه قسمت مجزای: منطقهٔ مقدماتی، برزخ اصلی، بهشت‌زمینی است و این سه‌قسمت بترتیب‌این‌سرودها را در «برزخ» شامل میشوند: اول تانهم- دهم تابیست وهفتم - بیست‌و هشتم تا سی‌وسوم.

«برزخ» دانته ازنظر نجومی

چنانکه دیده میشود ساختمان «جغرافیائی» برزخ‌دانته خیلی‌ساده‌تر از ساختمان « دوزخ » اوست ودرك آن احتیاج به تفسیرها و تعبیر های پیچیده‌ای که در مورد « دوزخ» ضرور است ندارد. در عوض «برزخ» حاوی «مشکل» دیگری است که در دوزخ برای مفسرین ودانته شناسان وجود ندارد، وآن معماهای «اختر شناسی» این کتاب است.

دروصف سفر«دوزخ»،دانته احتیاجی باستفاده ازعلم هیئت نداشته، زیرا این سفر در درون زمین صورت گرفته است که آسمانی ندارد تا در آن اختری بدرخشد،وچون همهٔ سفر دروادی‌ظلمات میگذرد جزچند اشارهٔ کوتاه به مشخصات نجومی درآن نمیتوان یافت؛ ولی سفر«برزخ» تماماً در فضای باز ودر زیر«آسمان پرستاره» صورت میگیرد، وطول این‌سفر نیز تقریباً سه برابرسفر بیست وچهارساعتی‌دوزخ است، بدین جهت‌بکرات برای تعیین زمان اشاره به وضع ستارگان و منطقة البروج و برجهای مختلف ومواضع خورشید در آسمان میشود، و طبق معمول دانته همه جا

این اشارات صورتی معماآمیز و بغرنج دارد، چنانکه بعضی از آنها را تقریباً «درك ناپذیر» دانسته اند؛ از آن جمله است «معمای نجومی» عجیبی که در آغاز سرود نهم «برزخ» آمده، و با آنکه خود حاوی سه بند یعنی نه مصراع بیش نیست، تاکنون صدها صفحه در تعبیر و تفسیر آن سیاه شده، و در کتاب حاضر نیز بناچار قریب دو صفحه از حواشی به توضیح این چند سطر اختصاص یافته است. باهمهٔ اینها هنوز این لغز که آنرا در ایتالیائی بسیار دشوار (difficilissimo) لقب داده‌اند چنانکه باید حل نشده است، وهیچکدام از روایات مختلف مورد توافق عمومی مفسرین نیست.

برای درك مفهوم این اشارات نجومی «برزخ» باید قبل از هرچیز علم هیئت دورهٔ دانته را ملاك تشخیص قرار داد. در دنیای کهن و در دورهٔ قرون وسطی، یعنی تا پیش از «کوپرنیك» و «گالیله»، تنها نظریه‌ای که در علم هیئت قبول عامه داشت نظریهٔ معروف «بطلمیوس» بود. طبق این نظریه، زمین کره‌ای است ثابت و بیحرکت که در مرکز عالم آفرینش جای دارد، ودر پیرامون این مرکز ماه و خورشید وسیارات پنجگانه‌و ثوابت در گردشند و هر کدام مسیر خاص خود را باحرکتی تندیاکند می‌پیمایند؛ هر یك از این مسیرها «فلك» خاص یکی از این سیارات سبعه محسوب میشود، ودر ماورای این افلاك فلك «ثوابت» است که تمام ستارگان دیگر در آن جای دارند. بطور کلی طبقه بندی افلاك برحسب نزدیکی آنها بزمین بدین قرار است: فلك ماه، فلك عطارد، فلك زهره، فلك خورشید، فلك مریخ، فلك مشتری، فلك زحل، فلك ثوابت. طبق همین نظریه، خورشید که در بیست وچهارساعت یکبار بدور زمین میگردد مسیر سالانهٔ خاصی در آسمان دارد که بامسیر «استوا» یعنی بامداری که از دو نقطهٔ «اعتدال خریفی» و «اعتدال ربیعی» میگذرد، زاویه ای معادل بیست‌وسه درجه‌ونیم تشکیل میدهد؛ واین مسیر خورشید همان است که بدان «منطقة‌البروج» (Zodiaco) میگویند، ونه‌تنها درعلم نجوم قدیم، ونیز از لحاظ پیروان کنونی مکتب قدیم هیئت، مقام مهمی دارد، بلکه در «کمدی الهی» دانته‌اساس‌تمام اشارات نجومی شاعراست. این‌منطقة‌البروج بدوازده قسمت مساوی تقسیم شده که هر قسمت آن با یکی از ماه های دوازده گانهٔ‌سال شمسی‌تطبیق میکند، ودرهر یك ازین دوازده ماه‌خورشید از لحاظ موقعیت خود در آسمان در یکی از «مجموعه‌های» مختلف کواکب قراردارد. بدین ترتیب منطقة‌البروج‌شامل آن‌دوازده برج معروفی میشود که درعلم هیئت ما موسومند به: حمل- ثور- جوزا- سرطان- اسد- سنبله-

میزان- عقرب- قوس- جدی- دلو- حوت.[1] - دانته در تمام طول سفر «برزخ» وضع وساعت‌روزوشب را ازروی موقعیتهای‌مختلف خورشید در این برجهای دوازده گانه وموقعیت مجموعه‌های کواکب در آسمان مشخص کرده، ودر این کتاب در هرمورد توضیحات لازم درین باره در حواشی صفحات داده شده است.

زمین، چنانکه گفته شد، در مرکز این افلاک قرار دارد، وبصورت کره‌ای است که ازنظر دانته حد شمالی یعنی «قطب شمال» آن اورشلیم، حد شرقی یعنی منتهی‌الیه‌مشرق آن رود «گنگ» درهندوستان، حدغربی یعنی منتهی‌الیه مغرب آن اسپانیا و مراکش و جبل‌الطارق، و حد جنوبی یعنی «قطب جنوب» آن کوهی است که « برزخ» را تشکیل میدهد. نیمکرهٔ شمالی این کرهٔ ارض شامل همهٔ خشکیها یعنی اروپا وقسمتی از آسیا و قسمتی‌ازافریقااست که تاآن روزشناخته‌شده‌بود، باضافهٔ دریای مدیترانه که دانته آنرا درجای دیگر «بزرگترین دره‌ای که آبهای روی زمین درآن انباشته‌شده‌اند»[1] نام داده است؛ نیمکرهٔ جنوبی این کره‌را، چنانکه گفته‌شد، اقیانوسی عظیم فرا گرفته که جزیره و کوه برزخ تنها خشکی آن‌است، وبحساب جغرافیای‌امروز باید این جزیره مکانی درقسمت شرقی اقیانوس- کبیر در مغرب امریکای جنوبی باشد.

از آنچه گفته شد، روشن میشود که وضع خورشید و ماه در هر ساعت از شبانروز در بالای کوه برزخ درست مقابل آن وضعی است که ایندو در همان ساعت در بالای اورشلیم دارند، یعنی مثلا در آغاز بهار هنگامیکه خورشید در اورشلیم طلوع کرده باشد، در برزخ درست وقت غروب و در مراکش نیمشب و در هندوستان نیمروز است، ردراین موقع در ایتالیا (رم یا فلورانس) اندکی به طلوع آفتاب مانده است. تمام اشارات نجومی‌دانته‌را در برزخ با این مقیاس باید سنجید، و آنچه گفته شدبرای این‌بودکه خواننده بازمینه واساس‌کلی که حواشی‌این‌کتاب بدان مربوط است‌آشنا شود.

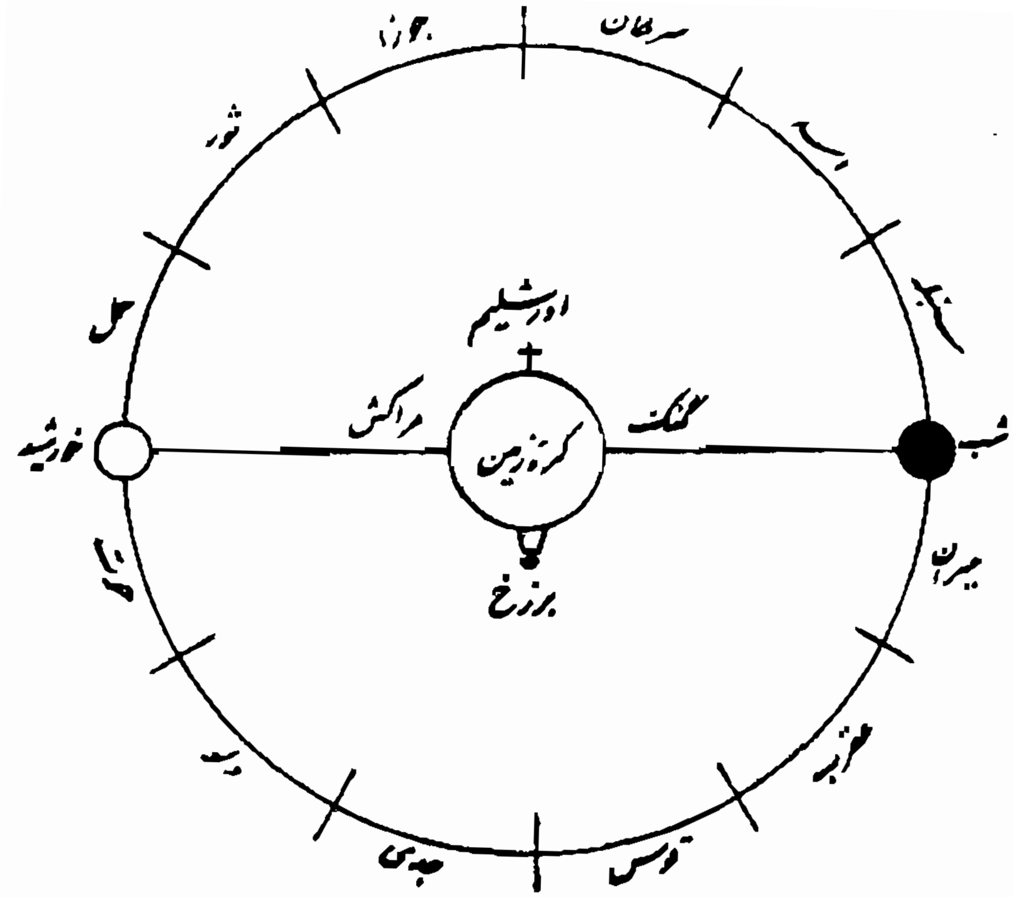
دانته وویرژیل هنگامی پا بجزیرهٔ برزخ میگذارند که تقریباً یك ساعت بطلوع آفتاب روزیکشنبهٔ عید پاك، یعنی دهم‌آوریل سال ۱۳۰۰

---

۱ - به لاتینی:

Aries — Taurus — Gemini — Cancer — Leo — Virgo — Libarque -- Scorpius — Arcitenens — Capr[illegible] — Amphora — Pisces.

یازده کلمه از این‌کلمات همان مفهوم معادل‌آنها را در فارسی وعربی دارد، وفقط بجای «سنبله» «باکره» آمده‌است



وضع «جغرافیائی» و «نجومی» برزخ دانته

نظریهٔ نجومی دانته در کمدی الهی، همان فرضیهٔ هیئت بطلمیوسی است که فرضیهٔ رایج قرون وسطی بود. طبق این عقیده، زمین کرهٔ ثابتی است که افلاک سیارات وفلك ثوابت در پیرامون آن درگردشند، منجمله خورشید که در فلك چهارم واقع است مسیری دارد که آنرا «منطقةالبروج» مینامند، وتمام اشارات نجومی «برزخ» ارتباط با همین منطقةالبروج ومواضع مختلف خورشید درآن دارد. قبلا در «دوزخ» توضیح داده شد که طبق فرضیهٔ دانته، زمین کره ایست که قطب شمال آن اورشلیم (بیت‌المقدس)، حد شرقی آن رود «گنگ» در هندوستان، حد غربی آن مراکش واسپانیا، وقطب جنوب آن جزیره ایست که کوه «برزخ» درآن قرار دارد.

مانده است . ازآغاز سفرآنهاتا بدین موقع ۴۷ساعت گذشته ، که بیست و چهارساعت ازآنرا دردوزخ وبیست وسه ساعت دیگررا درکوره راه میان مرکززمین وبرزخ بسربرده‌اند. ولی چون دراین ضمن نیمکره‌ایکه‌اینان درآن بوده‌اند تغییر کرده ، بجای اینکه در آخرین ساعت روز عید پاك ببرزخ برسند ساعتی قبل ازشروع این‌روز بدانجا میرسند ، وبدیهی‌است دانته ساعت آغاز این‌سفر را عمداً طوری حساب کرده است که رسیدن او به برزخ ، یعنی بآستانهٔ امید ورستگاری ، با طلوع آفتاب روز عید پاك یعنی روزبخشایش و رحمت الهی مقارن شود .

این سفر در کوه « برزخ » سه شبانروز و شش ساعت یعنی تاظهر روزچهارشنبهٔ ۱۳آوریل بطول میانجامد ، واز آن پس‌دیگر قید روز و ساعت وبطور کلی قید زمان در «کمدی الهی » ازمیان میرود ، زیراکه در «بهشت» وقت وزمانی وجودندارد .

« برزخ » دانته ازنظر معنوی

اکنون بسراغ «طبقه بندی‌اخلاقی» برزخ ، ومفهوم‌معنوی خطایائی که درآن کیفر میبینند برویم .

چنانکه گفته شد برزخ مانند دوزخ و بهشت شامل ده طبقه است (دورقم ۳ و ۱۰ که اولی علامت تثلیث مسیحی و دومی علامت وحدت‌است در « کمدی الهی » ارقام اصلی بشمار میآیند) که عبارتند از: جزیرهٔ برزخ ، طبقهٔ مقدماتی ، هفت طبقهٔ اصلی ، بهشت زمینی . . جزیرهٔ برزخ فقط محل پیاده شدن‌ارواح وعبورآنها بسوی دامنهٔ کوه برزخ‌است ، وبجز یك نفر کسی ساکن دائمی این جزیره نیست . ــ « منطقهٔ مقدماتی » Antipurgatorio منطقه‌ایست که باید ارواح سهل انگاران بفراخور قصورخود مدتی کم‌یا بیش‌طولانی‌درآن بگذرانند تاتعلل دوران‌زندگانی زمینی خویش را در توبه ازگناه و آشتی با خداوندکفاره دهند . این گناهکاران بچهار دسته تقسیم میشوند : آنهائیکه درهنگام مرگ مورد تکفیر و تحریم کلیسا قرار داشته ولی قبل از مرگ توبه و استغفار کرده‌اند ؛ آنهائیکه فقط در دم مرك از خطایا پشیمان شده وزبان‌بتوبه گشوده اند ؛ آنهائیکه براثر مرگی‌ناگهانی فرصت انجام مقررات مذهبی توبه را نیافته وفقط دردل روبخدا برده وپیش‌ازمرك دست توسل‌بدامان رحمت و بخشایش اودرازکرده‌اند ؛ شاهان وشاهزادگانیکه فرط اشتغال

بامور دنیوی مانع ازتوجه آنها به امور اخروی شده است . ــ همهٔ این ارواح بنا به قانون «تاوان» باید بجرم آن سهل‌انگاری که در نزدیکی به خداوند نشان داده اند ، درینجا نیز با سهل انگاری از جانب مقامات « برزخ » مواجه باشند و پیش از طی یك دوران بی تکلیفی حق ورود ببرزخ اصلی‌را نداشته باشند .

نکته اینکه درین جا از اول مایهٔ تعجب مفسرین « کمدی الهی » بوده اینست که دانته‌فکر این «طبقهٔ‌مقدماتی» برزخ‌را از کجا گرفته‌است، زیرا دراحادیث مسیحی وحتی‌غیرمسیحی چنین مکانی وجودندارد . خیلی‌ها کوشیده‌اند تا شواهد وقرائنی از گفته ها وروایات بزرگان مسیحی درین باره بدست‌آورند ، ولی به‌نتیجهٔ رضایت بخش وقابل قبولی نرسیده‌اند . آنچه بیشتر بنظر معقول میآید اینست که دانته این نظر را از احادیث مذهبی‌ومسیحی نگرفته، بلکه اساس آنرا از«انئیس» AEneis ویرژیل گرفته و خود آنرا بااصول مسیحی تطبیق داده است .

بعد ازطی‌منطقهٔ مقدماتی‌برزخ، که دانته قسمت مهمی ازآنرا بیاری «سنتالوچیا» قدیسهٔ معروف مسیحی‌طی میکند ، ویرژیل ودانته ازدر تنك برزخ میگذرند وپا به طبقات‌هفتگانهٔ اصلی آن میگذارند . این فاصله‌را دانته درعالم خواب طی میکند ، زیرا که وی درطول سه شبی که دربرزخ میگذراند سه بار بخواب میرود و هر سه بار « رؤیائی صادقه » بسراغ اومیآید . علت‌خوابیدن وی‌اینست که‌طبق قانون خاص برزخ ، بمحض‌اینکه تاریکی شب فرا رسد دیگر هیچکس رو ببالا نمیتواند رفت ، و باید که یادرهمانجا که هست بماند یااگرمیل دارد پائین‌تررود ، تاوقتیکه دوباره خورشیدطلوع کند . ــ دربارهٔ این قانون برزخ نیز (که‌ابداع دانته‌است) بسیار سخن گفته‌اند ؛ البته‌مفهوم تمثیلی این‌نکته کاملاروشن‌است : تاریکی یعنی مظهر آلایش و خطا ، مانع صعود آزادانه ومختارانهٔ روح بسوی کمال‌است، زیراکه روح‌آدمی باید باروشن‌بینی ووقوف کامل براه‌تزکیه وطهارت‌رود نه کور کورانه‌وغافلانه ؛ بنابراین باید این سیر بسمت کمال در روشنی انجام گیرد ، و در تاریکی (یعنی در حال غفلت و اطاعت کورکورانه) روح پائین تر میتواندآمد ، یعنی خطاکارتر میتواند شد، اما بالا تر نمیتواند رفت . ــ دربارهٔ اینکه دانته این قانون را از روی چه زمینه‌ای وضع وابداع کرده‌نیز تفسیر بسیار شده است . احتمال قوی میرود که منبع این‌نظر این گفتهٔ عیسی در انجیل باشد : «آنگاه عیسی بدیشان

گفت : اندك زمانی نور با شماست ، پس مادامیکه نور باشماست بروید تا ظلمت شما را فرا نگیرد ، و کسیکه در تاریکی راه میرود نمیداند بکجا میرود.[1]»

در طبقات‌هفتگانهٔ برزخ، دانته‌وویرژیل با هفت طبقه از گناهکاران مواجه‌میشوند که‌هر کدام‌از آنها‌درطبقه‌ای معین کفاره میبینند ؛گناهان‌اینان تقریباً همان گناهانی است که درطبقات مختلف «دوزخ» مایهٔ عذاب ابدی دوزخیان شده بود ، با این تفاوت که گناهکاران دوزخی آنهائی بودند که تاآخرعمر بسراغ پشیمانی وتوبه‌نرفته و گناهکارانه ترك جهان گفته‌بودند، و گناهکاران برزخی کسانی هستند که‌پیش ازمرك ازخطا توبه کرده وروی باستغفار برده اند ــ این نکته شایان توجه است که در دوزخ و برزخ طبقه بندی گناهان عکس یکدیگرند ، بدین‌معنی که دردوزخ اولین طبقه خاص سبکترین نوع گناه است و بتدریج که بالاتر روند بانوع سبکتری از گناه مواجه میشوند . ــ علت اینست که ورطهٔ دوزخ رو به پائین یعنی بسمت سنگینی بار خطا دارد ، ودر چنین ژرفنائی گناه هر قدر سنگینتر باشد پائین ترمیافتد ، یعنی بمرکززمین وبه «شیطان اعظم»(نفس گناه‌یا گناه مجسم) نزدیکترمیشود ؛ بعبارت دیگر در وادی گناه ،گناهکارهرچه پیشتر رودآلوده‌تر میشود ، درصورتیکه برزخ کوهی است که روی ببالا دارد ، یعنی درآن بطرف سبکی وپاکی میروند، و در دامنهٔ چنین کوهی طبق همان قانون سبکی و سنگینی گناهان سنگین تر درپائین و گناهان سبکتر در بالا جای میگیرند ، و چون ملاك کار سیر بسوی پاکی وتزکیه نفس‌است (بهشت‌زمینی)طبعاً روح برزخی هرقدربالاتررود سبکتر وپاکتر میشود ــ نکتهٔجالب اینست که در هردومورد دوزخ وبرزخ، دانته «گناه عشق» یعنی گناهان زاده از نفس پرستی وعاشق پیشگی را سبکتر ازهمه انواع دیگر شمرده ، یعنی آنرا در طبقهٔ اول دوزخ و در طبقهٔ آخر برزخ جای داده ، درصورتیکه در هردو جا گناه «مردم‌آزاری» را ، چه بصورت تعدی و حیله گری (دوزخ) وچه بصورت غرور (برزخ) سنگین‌تر از همه دانسته ، یعنی آنرا در طبقهٔ آخر دوزخ وطبقهٔ اول برزخ قرار داده‌است .

ولی‌مهمترین فرقی که‌درطبقه بندی گناهان‌درمیان‌دوزخ وبرزخ‌وجود دارد ، یك فرق فلسفی است که همهٔ مفسرین دانته بدان اشاره کرده اند

---

۱ ــ انجیل یوحنا ، باب دوازدهم .

بدین معنی که طبقهٔ بندی انواع گناه در دوزخ و در برزخ براساس دو نظریهٔ فلسفی مختلف‌صورت گرفته است ، که یکی از آنها نظریهٔ ارسطو ودیگری نظریهٔ افلاطون است .

ارسطو عقیده دارد که خطایای انسان معلول دو عامل مختلفند : افراطکاری ، وبدخواهی . خطاهای ناشی‌ازافراط وتفریط ، آنهائی‌هستند که فی نفسه جرم شمرده نمیشوند و اگر حد اعتدال درآنها رعایت شود زیانی نمیتوانندداشت ؛ ازین قبیلند گناهان: غرائز شهوانی (نفس پرستی)، شکمخوارگی ، خست و تبذیر، خشم وغضب .ـ گناهان ناشی از بدخواهی، بالعکس، آنهائی‌هستند که بهرحال‌وهرقدرهم کم‌باشند جرمند ؛ این گناهان خودبدو دستهٔ گناهان ناشی ازخشونت (تعدی به نفس و تعدی به غیر) و گناهان ناشی ازحیله و خیانت تقسیم میشوند ، و این دوسته گناه بالذات نابخشودنیند .

افلاطون بعکس ارسطو کلیهٔ خطایای بشری را ناشی ازیك عامل واحد یعنی « عشق » یا « میل » میداند ، و هرگناهی را زادهٔ اختلالی میشمارد که درجریان طبیعی امر «عشق» یعنی نیروئیکه ناظم اصلی کلیهٔ حرکات ومحرك همهٔ اعمال ماست روی داده است . بعقیدهٔ اواین«اختلال» بیکی از سه صورت بروز میتواند کرد : اول عشق به مطلوب بد ، یعنی تمایل به چیزیکه شایستهٔ تمایل نباشد ، و ازین دسته‌اند گناهان : غرور (عشق به‌خود)، حسد (عشق به بدبختی دیگری) ، خشم وغضب (عشق به آزارکسان) ؛ دوم : قصور در عشق (گناه بیحالی و سهل انگاری) ؛ سوم: افراط درعشق ، یعنی تمایل افراطی به لذات دنیوی ، وازین‌دسته‌اند گناهان: خست (عشق به مال اندوزی)؛ شکمپرستی (عشق به لذت ذائقه)، شهوترانی (عشق به لذات جنسی) .

چنانکه گفته شد دانته این‌هردوفرضیهٔ مختلف فلسفی را در کمدی الهی ملاك قرار داده ، بدین ترتیب که « دوزخ » خویش را طبق‌نظریهٔ «اخلاق»ارسطو، و«برزخ» را طبق نظریهٔ «عشق» افلاطون طبقه‌بندی کرده‌است ؛ شك نیست که طبقه بندی افلاطونی «برزخ»هم ساده تر وهم مطلوبتر است ؛ بهمین جهت غالب مفسرین «کمدی الهی» طرفداری از این تقسیم‌افلاطونی«برزخ» کرده‌اند . اسکریلو«Scherillo» یکی از دانته شناسان برجستهٔ ایتالیائی قرن نوزدهم ، در کتاب « فصلی چند از

زندگانی دانته» ۱ درین باره مینویسد: «ساختمان برزخ روشن ومشخص وقابل درک است، وفرضیهٔ دلپذیر افلاطونی دربارهٔ عشق باجنبهٔ شاعرانه وزیبای‌خودجلوهٔ‌بیشتری بهطرزفکرمعمول درآموزشگاههای‌مسیحی‌دربارهٔ معاصی کبیرهٔ هفتگانه بخشیده و توضیح وتفسیر این گناهان جنبه‌ای‌هنری وذوقی بدان داده است. بالعکس، فرضیهٔ لعنتی ارسطو دوزخ را ازآنچه هست دوزخی تر و طبقه بندی آنرا حتی از آن اندازه که خود شیطان میخواسته پیچیده تر و غامض‌تر کرده‌است.۲ »

دانته خود دربارهٔاین دوفرضیهٔ مختلف وطبقه بندیهائیکه طبق‌آنها شده، در «دوزخ» ودر «برزخ»از زبان ویرژیل توضیح‌کامل داده است. در دوزخ (سرود دوازدهم)، ویرژیل از توقف اجباری خود و شاگردش استفاده میکند ودر مورد طبقه بندی‌گناهان در دوزخ بدو اطلاعات کافی میدهد، و این توضیحات او بر اساس فرضیهٔ فلسفی «ارسطو» درکتاب «Ethica» متکی است. در برزخ نیز (سرود هفدهم) وی در فرصتی که پیش میآید، اساس طبقه بندی «برزخ» را بر پایهٔ «عشق» افلاطون برای دانته تشریح میکند. درین هردو طبقه بندی، گناهان: نفس‌پرستی، شکمخوارگی، خست و تبذیر،خشم و غضب، در دنبال هم قرار دارند. ولی در برزخ غرور و حسد وتن آسانی گناهان سنگین تر اولی، و در «دوزخ» تعدی وحیله‌گری بانواع‌مختلف آن، گناهان سنگین‌تر آخری محسوب‌میشوند.

علت این‌تبعیضی که دانته درطبقه بندیهای «دوزخ» و «برزخ» بکار

۱- Scherillo: Alcuni capitoli della Vita di Dante; Torino, 1896

۲ – در باره این طبقه بندی گناهان «برزخ» ازروی فرضیهٔ افلاطون، کتابهای متعدد از طرف محققین انتشار یافته که درینجا مجال نقل قسمت هائی ازآنها نیست. اسامی چند کتاب‌تحقیقی که کاملتراز همه‌است چنین است:

E. d'Ovidio: Il purgatorio e il suo preludio; Milano, 1906.

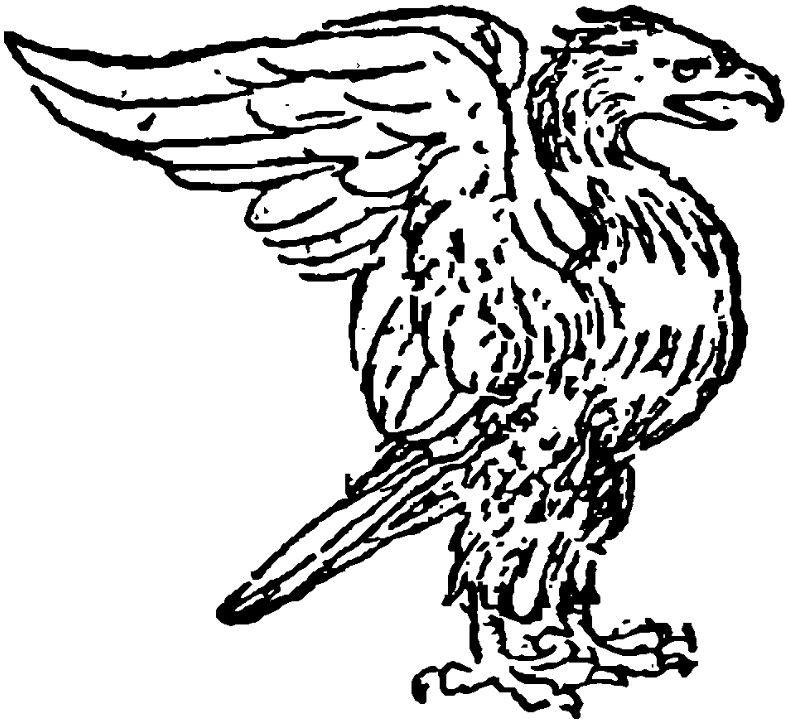
G. Busnelli: La concezione del Purgatorio dantesco; Roma, 1906.

G. Busnelli: L'Ordinamento morale del Purgartorio dantesco; Roma, 1908.

E. Moore: The Classification of sins in the Inferno and Purgatorio; Oxford, 1906.

برده چیست ؛ دراین باره طبعاً بحث بسیارمیتوان کرد ؛ ولی توجیه ساده اینست که علت اصلی همان فرق «عقل» و«عشق»است که درمیان«دوزخ» و « برزخ » هست . در دوزخ ، دانته بسراغ طبقه بندی ارسطوئی بر اساس«منطق»واخلاق رفته است که وجه مشترك همهٔ افراد نوع بشراست، زیرا که در «دوزخ» مؤمنان و نامؤمنان ، خدا شناسان وخدا ناشناسان درکنارهم بسر میبرند و وجه‌مشترك آنها همان گناهکاری آنان است . اما در«برزخ» بجز یکی دواستثنا که آنهم علل خاص دارد ، غیر مؤمنین را راهی بدیار برگزیدگان نیست ، وفقط کسانی در آنجا بسرمیبرند که اهل ایمان یعنی اهل عشق بوده‌اند ، وگناهانشان‌هم مربوط به‌عشق بوده ، ولو آنکه‌این‌عشق‌عشق به‌بدی باشد. بدین‌جهت بادوزخیان فرضیه‌ای‌سازگارتر است که براساس خوی کلی بشری متکی‌باشد ، وبا برزخیان فرضیهٔ دیگری که درآن «عشق» بنیاد همه چیز بشمار رود .

در همهٔ طبقات برزخ قانون کلی « تاوان » که اساس کمدی الهی است مجری است، وگناهکاران بتناسب گناهی که کرده‌اند کیفر یا کفاره میبینند : مغروران بجرم گردنکشی خود در اینجا بار های گران بردوش دارندوخمیده پشت‌وسرافکنده براه‌خویش‌میروند ودیده برزمین‌دوخته‌اند؛ـ حسودان را هردودیده با نخی آهنین بسته‌شده است ، زیرا که با این‌دیدگان در روی زمین از راه غبطه بدیگران نگریسته و آرزوی تیره روزگاری آنانرا کرده‌اند؛ـ اهل‌غضب دردرون دودی غلیظ وسیاه روانند ، واین‌دود مظهرخشمی‌است که درروی زمین‌دیدهٔ بصیرتشان‌را تاریك کرده بود ؛ ـ سست طبعان وبیحالان که درزندگی بیش ازحد زبونی بخرج داده بودند دراینجا بی‌وقفه ودرنگی دوانندوفرصت سرخاراندن ندارند ؛ ـ خسیسان دست وپا بسته بروی زمین افتاده وروی بجانب خاك دارند ، زیرا که در دوران حیات زمینی جز بفکر مال و منال دنیوی نبوده و فرصت توجه به آسمان یعنی بمعنویات را نداشته‌اند ، و شایان تذکر است که دانته نسبت بدین‌دسته از گناهکاران‌برزخ، مانند‌دستهٔ «ریاکاران» دوزخ، با نفرتی خاص وبیش‌از آنچه‌نسبت‌بگناهکاران حلقه‌های دیگر نشان میدهد سخن‌میگوید؛ـ شکمپرستان ، یعنی آنها که اندیشهٔ شکم از توجه بروح ودل بازشان داشته بود در اینجا محکوم به گرسنگی شده اند ، و این اشتهای تسکین نایافته ایشان را بصورت‌پوست واستخوان درآورده است ؛ ـ شهوترانان در آخرین طبقهٔ برزخ در درون آتشی که مظهر امیال وهوسهای‌سوزندهٔ ایشان است میگدازند تا از آلایش هوی و هوس پاك شوند ؛ ویکی از



«عقاب» : سمبول برزخ

(مظهر صعود بطرف آسمان وخورشید)

طرح معروف ساندروبوتیچلی Sandro Botticelli
نقاش بزرگ ایتالیا (۱۴۴۷ـ۱۵۱۰)مربوط، بسرودنهم برزخ .

جالب ترین نکات «کمدی الهی» اینست که دانته خود نیز، برای اولین و آخرین بار در سفر آن جهانی خویش، در این حلقه در تحمل عذاب مردگان با آنها شریك میشود، یعنی خود بفرمان ویرژیل بدرون آتش ایشان میرود و سوزندگی طاقت فرسای آنرا که «کورهٔ شیشه گران در برابرش خنك مینماید» احساس میکند، و این بمنزلهٔ اعترافی از جانب او بگناه نفس پرستی است.

در این طبقات هفتگانهٔ برزخ، دانته هریك از دسته‌های گناهکاران را بخواندن سرود مقدسی وامیدارد که با یکی از Beati های معروف انجیل شروع میشود، ومجموع آنها Beatis نام دارد. این هفت «بئاتی» مطلع موعظهٔ مشهور مسیح بربالای کوهند، که عالیترین کلمات انجیل و عصاره و خلاصهٔ آئین مسیحیت است، و بقول «ماسرون» «انقلابی ترین سخنانی است که تا کنون در تاریخ بشر گفته شده‌است». این وعظ مشهور بااین ترتیب شروع میشود (انجیل متی، باب پنجم): «... و گروهی بسیار دیده برفراز کوه آمد، و وقتیکه او بنشست شاگردانش نزد او حاضر شدند.

آنگاه دهان خود راگشوده ایشان را تعلیم داد و گفت: خوشا بحال مسکینان، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است ـ خوشا بحال ماتمیان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت ـ. خوشا بحال حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهندشد ـ خوشا بحال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد ـ خوشا بحال رحم کنندگان، زیرا بر ایشان رحم کرده خواهد شد ـ خوشا بحال پاکدلان، زیرا ایشان خدارا خواهند دید ـ خوشا بحال صلح کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد ـ خوشا بحال زحمت کشان برای عدالت، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است.»

درتوزیع این هفت Beati (خوشا آنانکه...) میـان هفت دسته گناهکاران بـرزخ، دانته دخل و تصرفی خاص کرده، بدین ترتیب که دوتا از آنها را حذف ویکی را بدو قسمت کرده است، که در اینجا برای احتراز از طول کلام از شرح آن خودداری میشود.

بهشت زمینی

آخرین منزلگاه سفر «برزخ» دانته «بهشت زمینی» است که در قلهٔ کوه برزخ قرار دارد، ودانته پس از گذشتن از آتش سوزان طبقهٔ هفتم وطی طبقات هفتگانهٔ برزخ، در همراهی «ویرژیل» و «استاسیوس»

بدانجا میرسد. این بهشت، چنانکه گفته شد، همان «بهشت زمینی» است که خداوند بنا بروایت تورات درآغازآفرینش نوع بشر آدم وحوا رادر آن جای داد تا با جوانی و تندرستی جاودان زندگی کنند و از سعادت جاوید برخوردار باشند. بدین جهت بدیشان فرمان داد که از خوردن میوهٔ درخت بزرگی که در وسط باغ است و تورات «بدان درخت معرفت نیك و بد» نام داده است خودداری کنند ، زیرا که « معرفت » باعث علم بر گناه میشود و چنین علمی بشر را از معصومیت اولیهٔ خود دور میکند . ولی شیطان که از آسمان رانده شده بود بقالب ماری درآمد و بلطائف الحیل حوا را بفریفت واو را به چیدن میوهٔ این درخت وا داشت، وبراثر این گناه، یعنی باگناه عصیان وتمرد، خداوند آدم وحوا را از بهشت بیرون راند و ورود بدین باغرا برای همهٔ آدمیان ممنوع کرد، تا آنکه باعتقاد مسیحیان عیسی بجهان آمد و با شهادت خود گناه آدم را خرید و از آن پس دوباره درهای بهشت زمینی بروی ارواح نکوکاران گشوده شد.

این ماجرای بهشت زمینی وگناه حوا و تمرد آدم و طرد آن دو از بهشت، اساس « کمدی الهی » و بسیاری دیگر از آثار بزرگ ادب مغرب زمین است که مهمترین آنها «بهشت گمشده» (Paradise Lost) میلتن است . در تورات اشاره‌ای بدینکه این اغوای حوا توسط شیطان صورت گرفته است نشده ، زیرا اصولا تا اواسط تورات نامی از شیطان بمیان نمی‌آید، واین اعتقاد به وجود « شیطان » بعدها از راه آئین ایرانیان به یهود رسیده‌و برای اولین بار در « کتاب ایوب » نامی از «شیطان» بمیان آورده است. مدتها بعد از ایوب، اعتقادات مسیحی شیطان را در ماجرای فریب حوا دخالت داد واورا همان «مار» تورات دانست ، و «قرآن» نیز این نظریهٔ دخالت شیطان دراغوای حوا را تأیید کرد . دراین باره متن دو کتاب مقدس چنین است :

(قرآن، سورهٔ طه ، آیات ۱۱۴ تا ۱۲۰): « ... و باآدم عهدی بستیم، واو را درآن عهد استوار نیافتیم . و هنگامیکه فرشتگانرا گفتیم که بآدم سجده کنید همه سجده کردند بجز شیطان که امتناع ورزید . آنگاه گفتیم ای آدم، این شیطان باتو وزوجهٔ تو دشمن است ، مبادا که شما را از بهشت بیرون آورد وازآن پس بشقاوت وبدبختی گرفتار آئید؛ همانا که تو دربهشت نه هرگز گرسنه شوی ونه عریان مانی، ونه هرگز از تشنگی وگرمای آفتاب آزار بینی. باز شیطان او را وسوسه کرد و

گفت ای آدم آیا ترا بر درخت ابدیت و ملك جاودانی دلالت کنم؟ آدم پرسید آن کدام است؟ شیطان گفت همان درختی که از آن ممنوع شدی بخور تا عمر ابدی یابی. پس آدم وحوا از آن درخت تناول کردند. بدین جهت عورت آنها درنظرشان پدیدار شد، وخواستند تابه ساتری از برگ درختان بهشت خود را بپوشانند وآدم نافرمانی خدای خود کرد و گمراه شد.[1] »

و(تورات،سفرپیدایش، باب‌های دوم وسوم): « ... پس خداوندخدا باغی در عدن بطرف مشرق غرس نمود، وآن آدم را که سرشته بود در آنجا گذاشت. وخداوند خدا هر درخت خوشنما وخوشخوراك را اززمین رویانید و درخت حیات را در وسط باغ، و درخت معرفت نیك وبدرا ــ و نهری از عدن بیرون آمد تاباغ را سیراب کند... وخداوند خدا آدم را امر فرموده گفت ازهمه درختان باغ بی‌ممانعت بخور، اما از درخت‌معرفت نیك وبد زنهار نخوری، زیراروزی که ازآن خوردی‌هرآینه خواهی‌مرد...

و مار ازهمه حیوانات صحرا که خداوند ساخته بود هوشیارتر بود، وبه زن گفت آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همهٔ درختان باغ نخورید؟ زن بمار گفت از میوهٔ درختان باغ میخوریم ، لکن از میوهٔ درختیکه در وسط باغ است خدا گفت ازآن مخورید وآنرا لمس مکنید مبادابمیرید. مار بزن گفت هرآینه نخواهید مرد، بلکه خدا میداند در روزیکه ازآن بخوریدچشمان شما بازشود ومانند خداعارف نیك وبد خواهید بود. وچون زن‌دید که‌آن درخت برای خوردن نیکوست وبنظرخوشنما ودرختی‌دلپذیر ودانش افزاست‌پس‌ازمیوه‌اش گرفته‌بخورد وبشوهرخود نیزداد واوخورد؛ آنگاه چشمان هردوی ایشان باز شد وفهمیدند که عریانند. پس برگهای انجیر بهم دوخته سترها برای خویشتن ساختند ــ و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ میخرامید و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا درمیان درختان باغ پنهان کردند ــ و خداوند خدا آدم را ندا در دادو گفت کجا هستی؟ گفت چون آواز ترادر

۱ــ ولقد عهدنا الی‌آدم من قبل فنسی ولم نجدله عزما ــ واذ قلنا للملائکةاسجدوا لادم فسجدوا الاابلیس‌ابی ــ فقلنا یاآدم ان‌هذا عدولك ولزوجك فلا یخرجنکما من‌الجنة فتشقی ــ ان‌لك الاتجوع فیها ولاتعری ــ وانك لاتظموافیها ولاتضحی ــ فوسوس الیه‌الشیطان قال یاآدم هل‌ادلك‌علی شجرة الخلد وملك لایبلی ــ فاکلامنها فبدت سوآتهما وطفقا یخصفان علیهما من‌ورق‌الجنة وعصی آدم ربه‌فغوی.

باغ شنیدم ترسان گشتم، زیرا که عریانم، پس خود را پنهان کردم. گفت ترا که آگاهانید که عریانی؟ آیا از آن درختی که ترا قدغن کردم که از آن نخوری خوردی؟ آدم گفت این زنی که قرین من ساختی وی ازمیوهٔ درخت بمن داد که خوردم- پس خداوند خدا به زن گفت این چه کاراست که کردی؟ زن گفت مار مرا اغوا نمود که خوردم .. پس خداوند خدا بزن گفت الم وحمل ترا بسیار افزون گردانم؛ باالم فرزندان خواهی زائید واشتیاق تو بشوهرت خواهد بود،واو برتو حکمرانی خواهد کرد. و بآدم گفت : چونکه سخن زوجه‌ات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده گفتم از آن نخوری، پس بسبب توزمین ملعون شد وتمام ایام عمرت از آن بارنج خواهی خورد - خارو خس برایت خواهد رویانید و سبزه‌های صحرا راخواهی خورد- وبعرق پیشانیت نان خواهی خوردتاحینی که بخاك واجع گردی که از آن گرفته شدی، زیرا که تو خاك هستی و بخاك خواهی بر گشت- وآدم زن خود را حوا نام نهاد، زیرا که اومادر جمیع زندگانست- وخداوند خدا رختها برای آدم وزنش از پوست بساخت وایشانرا پوشانید. وخداوند خدا گفت همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیك وبدگردیده ، اینك مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد وتا باید زنده ماند - پس خداوند خدا اورااز باغ عدن بیرون کردتاکاز زمین را که ازآن گرفته شده بودبکند.»

چنین است متن دو کتاب مقدس در بارهٔ بهشت وماجرای طرد آدم از آن،واین همان جریانی است که شش سرودآخر «برزخ» دانته بالاختصاص، و کمدی الهی او بطور کلی بر آن تکیه دارد - در این بهشت، دانته با بئاتریس که در زمین نمایندهٔ عشق سوزان او ودر آسمان راهنمای بهشت وی، ودر «کمدی الهی» مظهر تجلی حقیقت از راه ایمان و مذهب است، وبعبارت دیگر درمقابل عقل مظهر عشق بشمار میرود، روبرو میشود؛ سپس خویش راباگردونه‌ای آراسته مواجه میبیند که توسط «گریفونه» حیوان افسانه ای بالدار که ترکیبی است از شیر و عقاب [۱] رانده میشود، و پیشاپیش آن هفت مشعلدار ودر اطرافش هفت زن زیبا ودر دنبالش بیست وچهار پیرمرد ودر پی آنها جمعی دیگر روانند، واین گردونه که بادست شیر بالدار به درخت معرفت و نیك وبد بسته میشود ، پیایی در معرض

۱ — griffone — این همان شیر بالدار افسانه ایست که نقش آن باانذکی تغییر در تخت جمشید دیده میشود، واصولا یونانیان آنرا از آشوریان گرفته و وارد افسانه‌های میتولوژی خودکرده بودند .

حملات عقاب و اژدهائی قرار میگیرد و دچار تغییرات و تحولات گوناگون میشود.

این گردونه مظهر مسیحیت، شیر بالدار مظهر عیسی، هفت مشعل نشان عطایای هفتگانهٔ روح القدس، هفت زن زیبا نشان حسنات اربعه و حسنات ثلاثه، بیست و چهار پیرمرد نشان بیست و چهار کتاب تورات، پیران بعدی نشان کتابهای انجیل، عقاب نشان امپراتوری روم، اژدها نشان فساد کلیسا، روسبی و غولی که میآیند نشان کلیسای منحط دورهٔ دانته هستند، وقس علیهذا. صحنه‌هائی را که دانته با قدرت وزبردستی عجیبی بوصف این گردونه و تحولات آن اختصاص داده، تقریباً همهٔ مفسرین ازعالیترین آثار ادب جهان دانسته‌اند، مثلا «ماسرون» دانته شناس معاصر فرانسوی دربارهٔ آنها مینویسد: «..گمان نمیرود که درهیچیك از آثار ادب جهان نظیر و معادلی برای این صحنه ها بتوان یافت. هرگز اعجاز و حقیقت، درام درونی روح بشری و حقائق بزرگ تاریخی، رؤیا های مکاشفه آمیز و اعترافات یك گناهکار، غیبگوئی مذهبی و سخنان عاشقانه، با چنین قدرت کلام و باچنین هم آهنگی سحر آمیزی بایکدیگر درنیامیخته‌اند. شش سرود آخر برزخ ترکیبی است از حماسه و تغزل، تراژدی و کمدی، تاریخ و رمان؛ این شش سرود شاهکار این شاهکار هنر، وحد اعلای فصاحت و کمال این اثری هستند که خود فصیح ترین و کاملترین آثار ادب اروپا است. هرگز اثری درادبیات مغرب زمین از حیث بلاغت وقدرت کلام، از این فصل سفرنامه‌ای که دریك شب غم انگیز آدینهٔ مقدس سال ۱۳۰۰ آغازشده، فراتر نرفته است [۱]؛»

«برزخ» یك ابداع ایرانی و «مانوی» است

پیش از پایان مقدمه لازم است در بارهٔ اینکه فکر وجود «برزخ» از کجا آمده وچگونه «برزخ» در «کمدی الهی» جائی بدین اهمیت یافته است توضیحی داده شود.

وجود «برزخ» از اصول قدیمی آئین مسیح نیست، و در اسلام نیز جائی بنام برزخ درحد فاصل بهشت ودوزخ منظور نشده است. نه تنها چنین فکری درتورات نیامده، بلکه درانجیل نیز بدان اشاره نشده‌است،

۱ — توضیحات مربوط بدین گردونه و تحولات آن، و مفهوم تمثیلی این تحولات، بتفصیل درحواشی این کتاب ازصفحهٔ ۹۳۲ تابه آخر «برزخ» آمده است. برای اطلاع بیشتر بدان حواشی رجوع فرمائید.

وفقط بعدها ، یعنی درقرون پنجم و ششم مسیحی ، روحانیون عیسوی بدین فکر افتادند که قائل بوجودبرزخی درمیان دوزخ وبهشت شوند . این نظر از دو راه پیدا شد : یکی الزامی معنوی ، ودیگری نظریه ایکه از جانب یك آئین بزرگ غیر مسیحی یعنی آئین ایرانی مانوی بدین روحانیون عرضه شده بود .

الزام معنوی این بود که این کشیشان و روحانیون که هنوز بخلاف دوره های بعد فاسد نشده بودند و واقعاً باصول دین مسیح ایمان داشتند، از اینکه اختیار بخشش و آمرزش و نیز اختیار محکوم کردن روح افراد مسیحی بدست ایشان سپرده شده ، وایشان میتوانند با قضاوت در اعمال و رفتار یك نفر اورا پیش از مرگش مشمول لطف خداوند و روح القدس شمارند یا محکوم و دوزخی کنند ، مسئولیت شدیدی احساس میکردند ، زیرا هرخطائی دراین باره برای آنان بقیمت عذاب وجدانی و لعنت ابدی تمام میشد . بدین جهت احادیث مختلف گذشتگان بزرگ آئین مسیح را تعبیر و تفسیر کردند و بوجود برزخی قائل شدند که ارواح باید درآن کفاره بینند وتدریجاً از آلایش گناهان پاك شوند ، تا بعد شایستگی صعود بآسمان وملکوت را پیدا کنند . وجود چنین برزخی راه گریز ومفری معنوی برای اینان بود ، زیرا بدینوسیله هم گناهکاران بیجهت آمرزیده نمیشدند و عذابی شایستهٔ گناه خود میدیدند ، و هم این عذاب صورتی جاودانی و قطعی یعنی صورت محکومیت جبران ناپذیر دوزخیان را نداشت ، و کسانیکه بتحمل آن محکوم میشدند، امیدآن داشتند که دیریا زود بخشایش الهی آنانرا نصیب شود وراه آمرزش وملکوت را برویشان بگشاید .

درقرن ششم مسیحی، پاپ گریگوریوس کبیر Grigorius (باپتالیائی Gregorio) ، رسماً بوجود « برزخ » فتوی داد و آنرا جزء لاینجزای دنیای بعد ازمرگ دانست ، واز آنزمان بود که این اعتقاد بصورت یکی ازاصول آئین کاتولیك درآمد .

❊❊❊

ولی عامل اساسی دیگر در پیدایش فکر « برزخ » واستقرار آن درآئین کاتولیك ، یك عقیدهٔ مذهبی ایرانی یعنی عقیدهٔ مانوی بود اصولا معتقدات اصلی آئین یهود و مسیح از عقاید مذهبی ایرانیان ناشی شده است ، وازآن جمله است اعتقاد بشیطان ، جهنم ، بهشت ، پل صراط، رستاخیز و غیره : تقریباً همهٔ این اصول ازراه ایران وارد آئین یهود ،

و بعد بطوری کاملتر وارد آئین مسیح شده است. البته در اینجا دربارهٔ چگونگی این نفوذ مجال بحث نیست[۱]، اما آنچه اختصاصاً از لحاظ موضوع مورد نظر ما اهمیت دارد عقیدهٔ « برزخ » در آئین مانوی است، که ازراه مانویهای اروپائی قرون وسطی به مسیحیان رسیده بود. چنانکه همه میدانند آئین مانوی که ترکیبی ازاصول ایرانی و هندی ومسیحی بود، درقرون اولیهٔ مسیحی درآسیاواروپاوافریقاتوسعه‌ای فراوان یافت، چنانکه درآسیا قسمت مهمی از هندوستان و تبت وچین وترکستان، ودرافریقاتمام نواحی «رومی» شمال این قاره، ودراروپا جنوب ایتالیا واسپانیاوفرانسه را فرا گرفت، و تا انگلستان توسعه یافت. « سنت اوگوستن » Saint Augustin روحانی معروف آئین مسیح که از بزرگترین قدیسین مسیحیت است وگفته‌هایش در آئین کاتولیك جنبهٔ حجت دارد، وبخصوص قسمت اعظم ازعقاید مربوط به الهیات درکمدی الهی از اوگرفته شده، سالهای دراز ازپیروان متعصب آئین مانی بود، و هشت سال تمام برای تبلیغ اصول این آئین باطراف و اکناف اروپا سفر کرد. درقرن‌چهارم مسیحی امپراتوران بزرك روم بشدت تمام با این آئین مبارزه کردند و ظاهراً بعد از یك سرکوبی پانصد ساله نفوذ این آئین درعالم مسیحیت ریشه کن شد، ولی ناگهان در قرن دوازدهم اصول آئین مانی با شدتی بیش از همیشه درجنوب فرانسه از میان کاتارها Cathares که بدانان «مرتدین آلبی» لقب دادند سربرآورد و بصورت یکی ازفرقه های‌خاص مسیحی تجلی کرد، وکار توسعهٔ این آئین بجائی رسید که بفرمان پاپ یکی ازجنگهای صلیبی بدرهم شکستن پیروان این عقیدهٔ مانوی اختصاص یافت. در همهٔ این مدت عقاید مانوی در معتقدات مسیحی نفوذ فراوان داشت؛ بسیاری ازاین معتقدات را تعدیل کرد وبسیارمعتقدات‌تازه نیزپدید آورد، که یکی‌ازآنها همین‌اعتقاد به «برزخ» بود.

درآئین مانوی موضوع تصفیه وتطهیر روح پیش‌ازصعود به‌بهشت، اهمیت خاص دارد. طبق معتقدات این آئین همهٔ ارواح پیش از بازگشت بآسمانیکه زادگاه آنان است، باید یکبار در کرهٔ ماه درنك کنند تادرآنجاخودرا درآب‌طهارت بخش‌بشویندوازآلایش های جسمانی‌ومادی

۱ــ دراینمورد بتحقیقات مفصل‌استاد محترم‌آقای پورداوود دردو.رهٔ اوستاکه توسط ایشان ترجمه و منتشر شده مراجعه شود. وبسیاری از محققین اروپائی ازجمله دانشمند فقید René Grousset نیز دراین باره اظهارنظر کرده‌اند.

(در آئین مانی ماده اصولا چیز نامطلوبی است ؛ بطوریکه غالباً مفهوم شیطان باماده مرادف است) پاك شوند ؛ سپس ازماه بهخورشید بروند واین بار روح خویش را در آتش پاك کننده بگدازند تا اثر هر گونه آلایش درونی وفکری از آن برطرف شود ؛ آنگاه پس ازآنکه مدتی دراین دو کرهٔ ماه وخورشید، یعنی دراین نیمه راه زندگی زمینی وزندگی آسمانی توقف کردند وتوانستند جملهٔ آلودگیهای روحی وجسمی را ازخویش دور کننده وشایستهٔ صعود بعالم تجرد مطلق شوند ، روبسوی بالا آورند ، وازآن پس دردنیای فروغ جاویدزندگی کنند .

این نظریهٔ نفوذ « آئین مانی » در معتقدات مسیحی ،که منجر به پیدایش فکر « برزخ » شده، ازطرف « الجر» محقق آمریکائی (Alger) در کتاب Doctrine of a Future Life که قسمتی از آن توسط لانك فلو Longfellow در جلد دوم ترجمهٔ منظوم او از کمدی الهی نقل شده، تحت عنوان Traces of Belief in a Purgatory مورد بحث قرار گرفته است.

لانك فلو درجای دیگر کتاب خود (جلد اول ، صفحهٔ ٤٧٩) ، نقل از کتاب Milman's History of Latin Christianity از اعتقاد «سنت اوگوستن» به «برزخ» که از تعلیمات مانوی ناشی شده بود ، و از افسانه‌ای از زندگانی بولس رسول که به نظریهٔ «برزخ» مربوط میشود ، ونیز از مکاشفات «سن پاتریك» و «اوشام» و «آلبریك» و غیره گفتگو میکند که نقل آنها دراینجا لزوم ندارد .

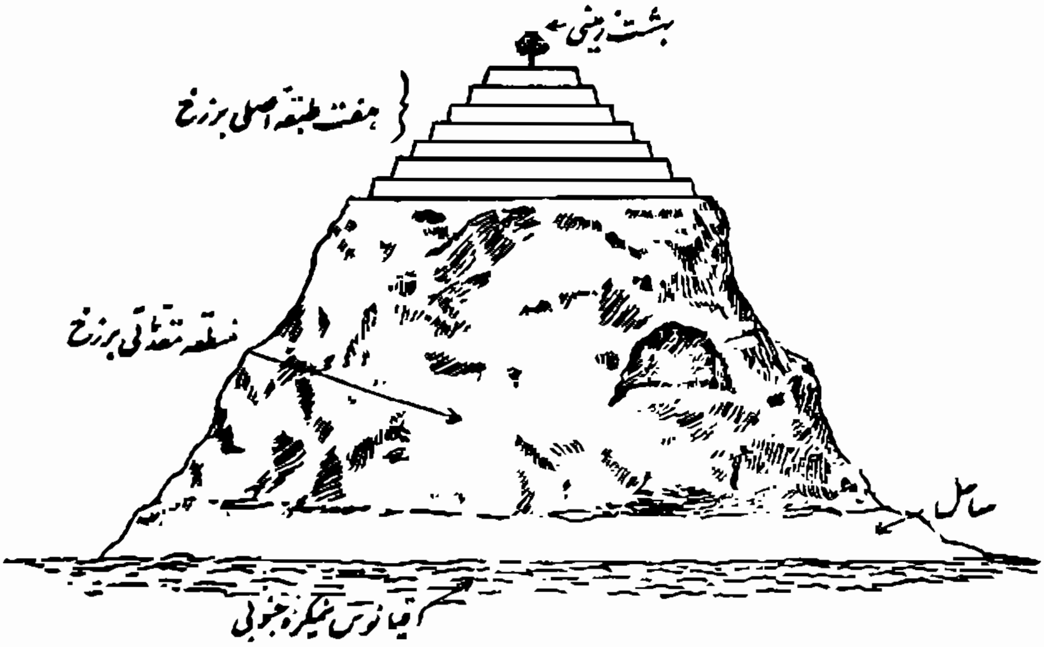
توضیحی دربارهٔ ترجمهٔ « برزخ »

دربارهٔ ترجمهٔ « برزخ » بجز آن نکاتی که درجلد اول این کتاب درمورد ترجمهٔ فارسی « دوزخ » گفته شد تذکر دونکته لازم است :

یکی اینکه این کتاب اجباراً حاوی حواشی بیشتری است ، زیرا ازیکطرف اسامی خاص آن زیاد تر وشواهد تاریخی ومذهبی که بدانها اشاره شده فراوانتر است ؛ ازطرف دیگر اشارات نجومی که در دوزخ تقریباً اثری ازآنها نیست در « برزخ » جای مهمی دارد وهریك ازاین اشارات غالباً محتاج بتوضیح وتفسیر جداگانه است .

دیگراینکه در « برزخ » بکرات مطلع سرود های مذهبی یاقسمتی ازآنها بهمان صورت لاتینی اصلی نقل شده است و بدین دلیل میبایست در متن فارسی نیز این قسمتها بصورت لاتینی آنها آورده شود ، واین کاری است که درسایر ترجمه های خارجی این کتاب نیز شده است . بالنتیجه متن فارسی « برزخ » حاوی کلمات وجملات متعدد لاتینی ، ودربکجا نیز حاوی متن اصلی هشت شعر بزبان محلی « پرووانسی » است . دراین موارد ترجمهٔ فارسی درحاشیهٔ صفحات آمده است ، وترجمهٔ فارسی « بهشت » نیز چنین خواهد بود .

بَرزخ



نقشهٔ «برزخ» فرضی دانته

«برزخ» دانته کوه بسیار بزرگ وبلندی است که درآن سوی کرهٔ ارض ، درست درنقطهٔ مقابل اورشلیم ، در وسط جزیره‌ای که گرداگرد آنرا اقیانوسی عظیم وغیرقابل عبور فرا گرفته سر برافراشته است وبخلاف درهٔ «دوزخ» که طبقات مختلف آن رو بپائین‌میرود ، طبقات هفتگانهٔ این برزخ رو ببالا دارند . نیمهٔ پائین کوه برزخ شامل « منطقهٔ مقدماتی » برزخ است که نه سرود اول کتاب بدان اختصاص دارد . نیمهٔ بالا شامل هفت طبقهٔ اصلی برزخ است که هرطبقهٔ آن خاص یکی از دسته‌های «گناهکاران آمرزیدنی» است ؛ وقلهٔ این کوه ، محل «بهشت‌زمینی» یعنی همان بهشتی است که آدم وحوا درآن بسرمیبردند وبجرم نافرمانی ازآنجا رانده شدند . مفهوم واقعی این طبقات طبعاً مراحل مختلف سیر معنوی آدمی بسوی کمال وحقیقت است که دربارهٔ آن در مقدمه وحواشی کتاب توضیحات لازم داده شده است .

سرود اول

مقدمهٔ برزخ

دو مسافر دیار ظلمت ، بالاخره سر از ظلمات دوزخ و کوره راه طولانی میان دوزخ و برزخ بر میآورند و به جزیره‌ای میرسند که « جزیرهٔ برزخ » نام دارد . این جزیره در وسط اقیانوس عظیمی واقع است که نیمی از کرهٔ زمین را که درست مقابل نیمکرهٔ مسکون ماست فرا گرفته است . ازین پس سفر این دو مسافر در فضای آزاد و در نور خورشید و ماه و ستارگان انجام میگیرد ، بدین جهت سرا سر برزخ پر است از اشارات نجومی ، که با ریزه کاریها وتعبیرات شاعرانه از ساعات معین روز و شب خبر میدهد.

کوه عظیم برزخ که قسمت مقدماتی برزخ و طبقات هفتگانه اش در دامنهٔ آن قرار دارند و «بهشت زمینی» نیزدرقلهٔ آن‌است ، دروسط این جزیره سر بر افراشته است ، و دانته و ویرژیل بهمان صورت که جهنم را طبقه ـ بطبقه درنوردیده بودند طبقات مختلف این کوه را نیز یکایك طی میکنند تا بآخرین قسمت آن که بهشت زمینی است برسند . دربارهٔ این بهشت و تفاوت آن با بهشت‌آسمانی ، به مقدمهٔ کتاب رجوع فرمائید .

برزخ دانته نیز بصورت دوزخ او طبقه بندی شده است ، با این تفاوت که ویرژیل و دانته در دوزخ پیوسته رو به پائین میرفتند و در اینجا دائماً رو ببالا دارند . مفهوم تمثیلی این امر طبعاً این است که در وادی گناهکاری آدمی هرچه پیشتر رود آلوده‌تر و فاسدتر میشود ، و در راه توبه و پشیمانی بالعکس هر قدر جلوتر رود بپاکی و رستگاری بیشتری میرسد .

سفر « برزخ » دانته در سپیده دم روز یکشنبهٔ عید پاك که مقارن با دهم آوریل سال ۱۳۰۰ است شروع میشود . سفر آن جهانی دانته طوری حساب‌شده‌است که مخصوصاً بدین‌نتیجه برسد ، زیرا وی وقتی پای‌بەمرحلهٔ توبه و رستگاری میگذارد که سپیده دم (نشان امید) سر بر زده و روز یکشنبه (روز مقدس) عید پاك (مظهر بخشش وآمرزش) آغاز شده است .

دربن سرود، دانته و ویرژیل فقط با یکنفر روبرو میشوند ، و او«کاتن» پاسدار سختگیر و پارسای جزیرهٔ برزخ است که باید تمام ارواح برزخی از زیر دستش بگذرند ، و در حقیقت وی همان نقشی را داردکه « مینوس » در دوزخ داراست . فقط شاید جای تعجب باشدکه مأموریتی چنین مهم و بخصوص

چنین مقدس درمیان تمام ارواح گذشتگان به کسی وا گذار شده باشد که حتی مسیحی هم نبوده است. «کاتون» سردار معروف رومی است که خودرا کشت تا مجبور بقبول حکومت مطلقه که طلیعهٔ آن آشکار شده بود نشود ، و شاید بهمین سبب باشد که دانته ویرا نگاهبان برزخ کرده است که درآن باید آزاد بود و از ستمکاری و تعدی دوری جست .

سرود اول

اکنون زورق اندیشهٔ من که دریائی چنین آشفته را در پشت سر نهاده، بادبان برداشته است تا در روی امواجی نکوتر براه خود رود.

واینک من در بارهٔ این قلمرو دومین[1] نغمه ساز خواهم کرد که در آن روح آدمی تصفیه میشود و شایستگی صعود بآسمان را پیدا میکند.

ای پریان مقدس[2]، سرود مرده[3] را بگوئید تا زندگی ازسر گیرد، زیرا که اینک من در اختیار شمایم؛ و«کالیوپه»[4] را گوی که دمی روی درینجا بنماید،

تا نغمه‌مرا با نوای خوش‌خویش که «پیکا»های نگون‌بخت جاذبه‌اش را

۱– برزخ.

۲– Muse، پریان نه‌گانه ای که در میتولوژی یونان الهام بخش طبقات مختلف هنرمندان ودانشوران (شعرا، نویسندگان، نقاشان، بازیگران، خوانندگان، موسیقی‌دانان، مورخین وعلما) بودند، ودانته درآغاز «دوزخ» (سرووددوم) نیز برای سرودن اشعار خود ازآنها یاری طلبیده‌بود (دوزخ، صفحهٔ ۹۶، شرح ۲).

۳– la morta poesi، اشاره به‌سرودمرگ، یعنی سرودی که وصف‌دنیای‌فنای‌جاودان (دوزخ)راکرده‌است که درآن اثری‌ازآمرزش وبخشایش الهی‌نیست. اشاره بقسمت«دوزخ» کمدی‌الهی. در سرود هشتم دوزخ نیز دانته نظیر این اصطلاح را در مورد کتیبهٔ دروازهٔ دوزخ بکار برده است (دوزخ، صفحهٔ۱۹۷، شرح ۲). — کلمهٔ poesi دراینجا بصورت لاتینی‌آن، بجای کلمهٔ ایتالیائی poesia بکار برده شده است.

۴– Calliopè، بزرگترین پری ازپریان الهام بخش نه‌گانه، که برسرایندگان اشعار حماسی سرپرستی میکرد.

احساس کردندو امید بخشایش را از کف دادند همراهی کند[1].

چون از فضای مرده[2] که دیدگان و دلمرا اسیر رنجی گران کرده بود بیرون آمدم، رنگ دلپذیر لعل خاوری[3]

که هوای تابناك صفابخش را تاسرحد حلقهٔ نخستین[4] آکنده داشت، شادی پیشین را بدیدگانم باز گردانید.

سیارهٔ زیبائی که کسان را بعشق میخواند[5] افق خاوری را بلبخند درآورده و برروی ماهیانی که ملازمانش بودند پرده کشیده بود[6].

بدست راست چرخیدم[7] و بسوی آن قطب دیگر[8] نگریستم، وچهار اختر را

۱– le piche : «پیکاها» بنابروایات افسانهٔ خدایان یونان دختران نه گانهٔ پیروس Pierus پادشاه مقدونیهٔ یونان بودند که همگی آوازی بسیار خوش داشتند، ومغرورانه ادعا کردند که از پریان الهام بخش بهتر آواز میخوانند. «کالیوپه»، بزرگ پریان بمیدان آنها آمد ودر مسابقه‌ای که میان آنها داده شد یکایك این نه دختر را با آواز خود مغلوب کرد، ودرنتیجه این دختران طبق شرطی که خود پذیرفته بودند بدست «آپولن» خدای موسیقی وهنر تبدیل به گنجشك شدند. «اوویدیوس» درکتاب «استحالات» خود که منبع اطلاع دانته‌است بتفصیل در این باره سخن گفته است.

۲– aura morta فضای دوزخ که مردگان جاودان درآنند.

۳– Oriental(o) zaffiro اشاره به‌لعلی که ازمعادن شمال‌غرب ایران (Media) باروپا میرفت، وزیباترین رنگ لعلگون را داشت.

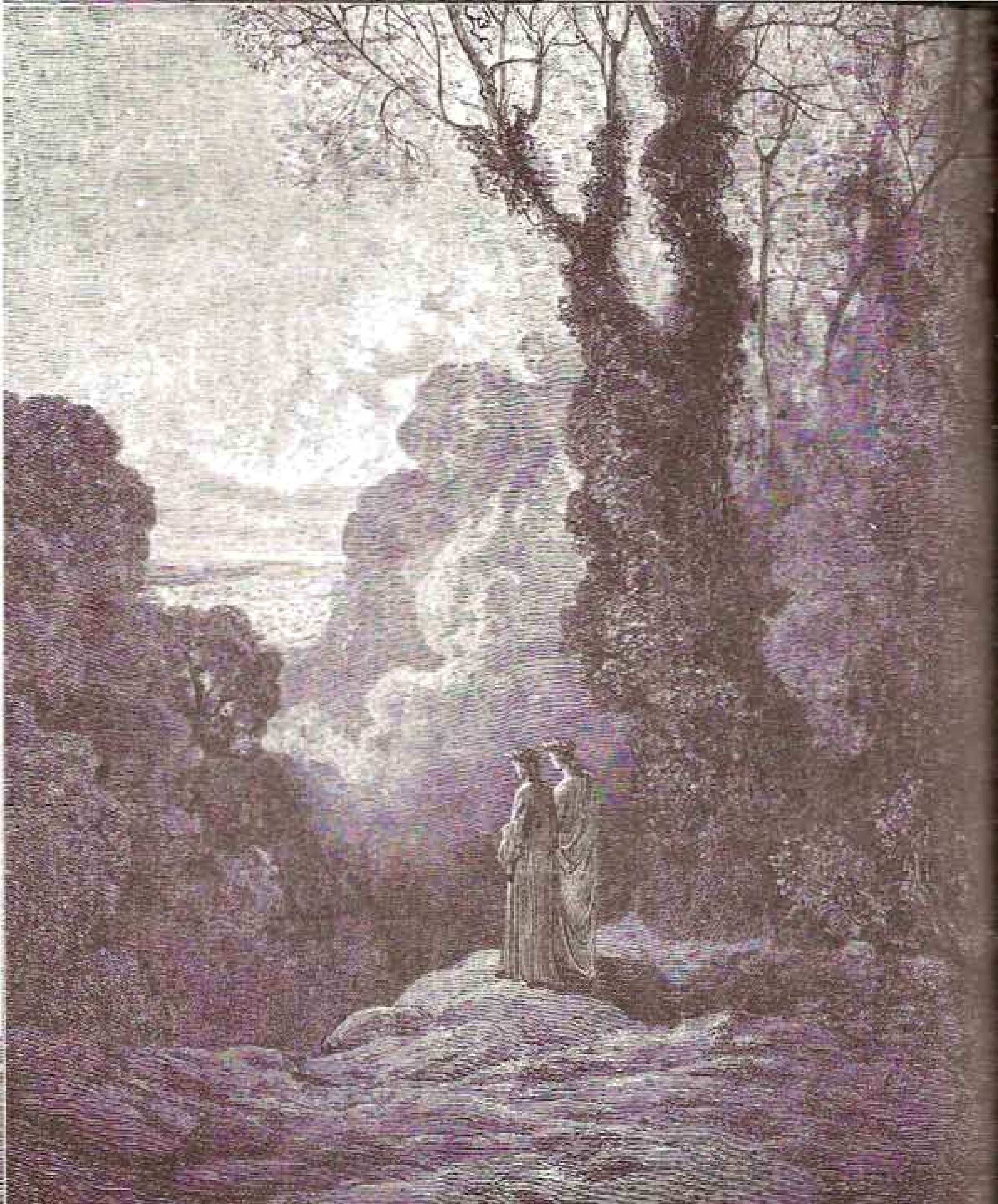
٤– primo giro اشاره به فلك ماه که اولین فلك از افلاك بالای زمین است. برخی از مفسرین این گفته را «افق» وبعضی نیز آخرین آسمان مافوق افلاك تعبیر کرده‌اند.

۵– مقصود ستارهٔ زهره است.

٦ – اشاره به مجموعهٔ «حوت» – چنانکه درآغاز دوزخ شرح داده شد، هنگام سفر خیالی دانته خورشید در برج «حمل» بوده که بلافاصله بعد از برج «حوت» قرار دارد (رجوع شود به دوزخ، صفحهٔ ، شرح ۲).

۷– درسفر برزخ، بخلاف دوزخ، دانته وویرژیل همواره بطرف راست حرکت میکنند. ازلحاظ تمثیلی این کنایه ازآنست که گناهکار پس از طی دوران آشنائی باگناه ودرك مخافت آن، اکنون در راه راست پشیمانی وتوبه قدم برمیدارد.

۸ – قطب جنوب.



سیارهٔ زیبائی که کسان را بعشق میخواند افق خاوری را بلبخند درآورده بود (صفحهٔ ۵۸۰)

دیدم که بجز زوج نخستین کسی آنها را ندیده بود[1] .

از فروغ آتشینشان سراسر آسمان خندان مینمود : ای ارض بیوهٔ شمالی[2] ، دریغ بر تو که از چنین دیدار محروم آمده‌ای !

چون دست ازدیدن آنها بداشتم واندکی بسوی آن قطب دگر[3] که دب اکبر روی از آن برتافته بود[4] گشتم ،

پیرمردی یکه وتنها را در کنار خویش یافتم که دیدارش بیش از آن حد که پسری را در پیش روی پدر بایسته است خضوع در دل میآورد[5] .

---

۱ ـ اشاره به چهارستارهٔ مجموعهٔ « صلیب‌جنوبی » که آنها را فقط در نیمکرهٔ جنوبی رؤیت‌میتوان‌کرد، ومعلوم نیست دانته از روی چه منبعی از وجود آنها باخبر بوده است . ازنظر تمثیلی این چهار ستاره مظهر حسنات اربعهٔ اصلی یعنی حزم ، عدالت ، اغماض و ایمانند که درسرودهای آخر برزخ بتفصیل دربارهٔ آنها سخن خواهد رفت .

— زوج نخستین : اشاره به‌آدم وحوا ، که تنها آدمیانی‌بودند که در بهشت زمینی یعنی دربالای کوه برزخ که «صلیب‌جنوبی» برفرازآن میدرخشد خانه داشتند .

۲ـ O Settentrional vedovo sito! : اشاره به نیمکرهٔ شمالی ، که از دیدار اختران «صلیب جنوبی» محروم است . ـ مراد از «بیوه» در اینجا تنهائی این نیمکره ودورافتادن آن از بهشت زمینی است که درآغاز جایگاه آن بود (رجوع‌شود بصفحهٔ‌ماقبل‌آخردوزخ) .

۳ـ قطب شمال .

۴ـ il Carro : مجموعهٔ «دب اکبر» یا «بنات‌النعش» که با فرا رسیدن صبح در پشت افق فرو رفته است .

۵ ـ این پیرمرد که از قهرمانان اصلی « برزخ » است ، مردی است بنام « مارکوس پرسیوس‌کاتون » Marcus Porcius Caton که از بزرگان رم بود و در زمان سزار میزیست . وی در سال ۹۵ پیش از میلاد مسیح متولد شد و در جنگهای داخلی روم که میان پمپئوس وسزار درگرفت بطرفداری پمپئوس وارد پیکارشد ، وچون جنگ به پیروزی سزار خاتمه یافت وی برای آنکه بدست دشمن اسیر نشود خود را کشت تا آزادی خویش را از دست نداده باشد . ـ از زمان انتشار «کمدی‌الهی» مفسرین دانته همواره اظهار تعجب کرده‌اند که وی این مرد را (که به‌ایتالیائی «کاتونه‌اوتیچنسه» Catone Uticense نامیده میشود) پاسدار برزخ کرده ، در صورتیکه قاعدتاً باید چنین کسی‌را که هم مسیحی نبوده وهم مرتکب گناه خودکشی شده است ، در طبقهٔ هفتم دوزخ که خودکشی کنندگان درآن جای دارند مکان داده باشد .

ریشی بلند داشت که با آن تارهای سپید درآمیخته بود، و گیسوانش که بصورت موجی دو بر سینه‌اش فرو ریخته بود نیز چنین بود.

اشعهٔ چهار اختر مقدس، چهرهٔ ویرا با چنان فروغی منور کرده بود که گوئی خورشید از روبرو برصورتش میتافت [۱].

بال و پر مردانهٔ خویش را [۲] تکان داد و گفت: «شما که از زندان جاوید [۳] گریخته‌اید و این چنین از رود ظلمت [٤] بسوی بالا میآئید، کیانید؟

شمارا که راهنما بوده؟ کدامین کس چراغ راهتان شده است تا از این شب دیجور که درهٔ دوزخ را جاودانه سیه‌فام دارد، برونتان آرد؟

مگر قوانین ورطهٔ ژرف نقض شده‌اند [۵]، یا از جانب ملکوت فرمانی تازه آمده که شما دوزخیان را اجازت ورود بمغاره‌های من [٦] داده باشد؟»

راهنمای من که این بشنید، دست مرا گرفت و با سخنان و دستها و بانگ‌های خود مرا واداشت تا بازانوان و دیدگان خویش در برابر وی آئین ادب بجای آرم.

---

۱ - ازنظر تمثیلی اشاره بدین است که «کاتو» که مظهر تقوای فطری است از صفای چهار تقوای اصلی (رجوع شود به صفحهٔ ۵۸۳ شرح ۱) برخوردار است.

۲ - oneste piume : اشاره به موی صورت و گیسوان کاتو، که دانته آنها را «بال و پر مردانهٔ» وی میشمارد. یکبار دیگر دردوزخ (رجوع شود به دوزخ، صفحهٔ ۳۴۱ دانته همین اصطلاح را بکار برده است.

۳ - دوزخ

٤ - اشاره به رودخانه ای که درآخرین سرود دوزخ (دوزخ، صفحهٔ ۵۳۸) ازآن سخن رفته است و دانته و ویرژیل در طول آن حرکت کرده‌اند تا از نقطهٔ مرکزی کرهٔ زمین به جزیرهٔ برزخ رسیده‌اند.

۵ - اشاره به کتیبهٔ معروف دروازهٔ دوزخ (دوزخ، صفحهٔ ۱۵۹) که برطبق آن کسانی که پا ازآن دروازه بدرون مینهند هرگز ازآنجا بیرون نخواهند رفت. — «ورطهٔ ژرف»: دوزخ.

٦ - اشاره به پناهگاههای دامنهٔ کوهستان برزخ که «کاتو» پاسدار آن است.

آنگاه پاسخش داد : « من باختیار خویش نیامده‌ام . بانوئی از آسمان فرودآمد[1] ، ومن بخواهش او بیاری این کس که مبینی شتافتم .

اما اکنون که میخواهی در بارهٔ ما ازمن توضیحاتی کاملتر شنوی ، از قبول ارادهٔ تو سرباز نمیتوانم زد .

این کس تا کنون واپسین شامگاه خویش را بچشم ندیده ، اما بـا دیوانگی خود چنان بدین مرحله نزدیك شده بود که کوتاه زمانی بیش با آن راه نداشت[2] .

چنانکه گفتم ، من برای نجات اوفرستاده شدم، و برای اینکار طریقی بجز این راه که درپیش گرفتم نداشتم[3] .

درین راه جملهٔ خطاکاران را نشانش دادم ، واکنون برسر آنم کـه ارواح آن کسان را نیز که درقلمرو تو بپاکی میگرایند بدو بنمایم .

اگر شرح آن دهم که چسان بدینجا آمدیم ، سخن بدرازا خواهد کشید : فیضی ازعالم ملکوت مرا یاری داد تا ویرا برای دیدن تو وشنیدن سخنت بدین مکان آورم[4] .

لاجرم لطف کن ومقدمش گرامی دار ، زیـرا وی در تکاپوی آزادی است که بس ارزنده است[5] ، واین نکته را آنکس کـه بخاطر آن دست از

---

۱ - اشاره به بئاتریس (دوزخ ، صفحهٔ ۱۵۵ شرح ۳) .

۲- برخی ازمفسرین کمدی الهی ازین دمند چنین نتیجه گرفته‌اند که دانته وقتی درزندگی خویش قصدخودکشی داشته‌است، ولی تقریباً مسلم است که ازاین سخن ، مفهوم معنوی آن مراداست .

۳ - رجوع شود به دوزخ ، سرود اول ، صفحهٔ ۸۹ .

٤ - یعنی : بی کمك فیض ربانی قادر بچنین کاری نبودم .

۵ - یعنی : آزادی از بند هوسهای نفسانی که او را اسیرخود کرده بودند

زندگی شسته باشد، نیك میداند.[1]

تو براین ارزش واقفی، زیرا که در راه آن مرگ را در «اوتیکا»[2]
تلخ نگرفتی و جامه ایرا که در روز باز پسین بس فروزنده خواهد بود
درآن برجای نهادی[3]

ما قوانین جاودانی را نقض نکرده‌ایم؛ این کس که میبینی زنده
است ومن نیز ازز نجیریان مینوس نیستم[4] ، زیرا که درآن حلقه‌ای جای
دارم که دیدگان پاك بین «مارتسیای» تو[5]

که گوئی هنوزهم، ای‌روح مقدس، روی تمنا بسوی تو دارد تاوی
را ازآن خویش شماری[6] ، درآن‌خانه دارند: لاجرم ترا بعشق اوسوگند
که باما سختگیری بسیارمکنی

۱ — اشارهٔ ضمنی به خود «کاتونه» که بخاطرآزادی خویش دست ازجان شست. در بند بعد این مطلب درمتن‌آمده است .

۲ — Utica ، شهر قدیم امپراتوری رم درنزدیکی کارتاژ (تونس امروزی) ، که‌کاتونه درآنجا خودکشی کرد .

۳ — جامه : بدن ــ این اصطلاح در ادبیات‌ما نیزغالباً بصورت «خرقه‌تهی کردن» (یعنی مردن) بکار رفته است ، همچنین : پرده از روی جان برداشتن (حافظ) :

حجاب‌چهرهٔ جان میشود غبارتنم　　　خوشا دمی که‌ازین‌چهره پرده برفکنم

روز بازپسین : روزحشر، که درآن ارواح درقالب زمینی خود جای خواهند گرفت تا در برابر میزان عدل‌الهی روند و درآنروز قالب نکوکاران درخشان خواهد بود .

٤ ــ Minos ، پاسدار وقاضی دوزخ (دوزخ ، صفحهٔ ۱۳۷ شرح ۳). ویرژیل تذکر میدهد که او ساکن طبقهٔ اول دوزخ است که مینوس را درآن نفوذی نیست ، وبدین ترتیب وی از طرف این قاضی سختگیر جهنم مورد قضاوت قرار نگرفته ومحکومیتی نیافته است تا قدرت بیرون رفتن از دوزخ از او سلب شده باشد

۵ — Marzia زن زیبای‌کاتونه، که‌شوهرش‌اورابدوست خود هورتنسیوس Hortensius (بایتالیائی اورتنسیوOrtensio) بخشید ، وپس ازکشته‌شدن هورتنسیوس دوباره وی بنزد شوهر نخستینش بازگشت وتاآخر عمر او باوی‌ماند . این قبیل نقل وانتقالها در روم قدیم معمول بود .

٦ ــ اشاره ببازگشت مارتسیا بخانهٔ شوهر اولی خویش .

ومارا اجازت آن‌دهی که ازهرهفت قلمرو تو بگذریم[1] ؛ درعوض ، چون بجای خویش باز گردم بدوخواهم گفت که بس سپاسگزار توایم ، بدان‌شرط که مرارخصت ادای نامت را درآن دیار داده‌باشی . »

آنگاه وی گفت : « تاآن زمان که ازخاك‌نشینان بودم ،«مارتسیا» را چندان عزیز داشتم که هرخدمتی را که از من خواست بجان‌پذیرفتم . اما اکنون که‌وی‌درآن سوی رود رنج[2] خانه دارد، دیگر خواهش‌او درمن اثری نمیتواند داشت، زیراآن قانونی که برای خروج من ازآنجا وضع شد مارا ازهم جدا کرده است[3] .

ولی، اگرآنچنانکه‌میگوئی‌بانوئی‌آسمانی‌ترا برانگیخته وراهنما شده، چرب‌زبانی‌توکاری عبث‌است، زیرا که‌کافی‌است بنام‌او هرآنچه‌را که میخواهی ازمن طلب کنی .

پس براه خویش‌رو وپیش از هرچیز کمربندی‌ازجگن‌نرم بر کمر این کس بند[4] وچهره‌اش را بشوی تااثرآلودگی را ازآن بزدائی[5] ؛

---

۱ ـ اشاره به طبقات هفت گانهٔ برزخ .

۲ ـ il mal fiume ، اشاره به اولین رود دوزخ، « اکرونته » (دوزخ ، صفحهٔ ۱۱۴، شرح ۱) .

۳ ـ مراد واقعی « کاتونه » ازین «قانون» چندان روشن نیست . ظاهراً اشاره به تصمیمی است که ازجانب خداوند دربارهٔ خروج او از طبقهٔ اول دوزخ (اعراف) که سابقاً کاتونه با ویرژیل و مارتسیا وسایر اعرافیان (رجوع شود به سرود چهارم دوزخ) درآن‌میزیسته، وارتقاء وی بمقام پاسداری برزخ اتخاذ شده است . برخی ازمفسرین نیز مراد ازاین «قانون» را بیرون‌رفتن کاتونه از دنیای زندگان ، یعنی مرگ او دانسته‌اند .

٤ — جگن: مظهرفروتنی وسرافکندگی.

٥ — اشاره به آلایش دوزخ .

زیرا روانیست که وی بادیده‌ای که حجابی.در برابرداشته‌باشدبپیش روی نخستین عامل بهشتی[1] رود .

در پیرامون سواحل کوتاه این جزیرهٔ کوچك ،آن‌جا که امواج را میبینی کـه بکرانه میخورند ، در روی رسوب نرم جگنهای بسیار روئیده است .

هیچ گیاهی دگررا که شاخ‌وبرگی داشته‌باشدیا گردن‌فرازی کند، درآنجا یارای‌رستن‌نیست، زیرا که‌در برابرسیلی‌امواج پای‌نمیتوانندداشت[2] .

ازآن پس دیگر بدینجا باز مگردید ؛ خورشید کـه اکنون سر برزده است ، راهی کم‌شیب‌تر را که باید درطول‌آن از کهسار[3] بالا روید بشما خواهد نمود . »

این بگفت وناپدیدشد، ومن‌بی‌آنکه کلامی بگویم ازجای‌برخاستم وخود را براهنمای خویش فشردم ودیده بجانبش گرداندم .

ووی چنین‌آغاز سخن کرد : « بدنبال من‌آی تا واپس باز گردیم[4] ، زیرا که در اینجا این دشت آرام آرام فرود میآید تا بکوتاه‌ترین حد

---

۱ ـ اشاره بـه فرشتهٔ پاسدار دروازهٔ برزخ اصلی ، کـه از او در سرود نهم برزخ سخن خواهد رفت .

۲ ـ یعنی : برزخ جائی است کـه باید ارواح درآن سر پشیمانی وتوبه فرود آرند وبا خضوع وخشوع راه طهارت درپیش گیرند و در چنین مکانی تنها گیاهی میتواند رست کـه بآسانی سر خم کند، ودرختان پرشاخ‌وبرگ که (علامت تظاهرآرائی وخودنمائی) یا سرسخت (علامت گردن‌فرازی وغرور) چنان سیلی‌خور امواج میشوند که از پای درمیافتند .

۳ ـ اشاره به‌کوه برزخ ، که طبقات هفت‌گانهٔ برزخ وبهشت زمینی در دامنه وقلهٔ آن جـای دارند .

٤ ـ دانته قبلا تذکر داده‌که ابتدا روبقطب جنوب داشته وبعد بدست راست چرخیده ، وپس‌ازآن‌روبقطب شمال کرده ودربن‌موقع‌بوده که با«کاتونه» برخورد کرده است . بنابراین اکنون او وویرژیل ناچارند «واپس‌باز گردند» تا ازنو رو به‌قطب جنوب روند وبساحل دریا برسند .

خویش رسد .»

سپیده‌دم ، ساعت نماز بامدادان را که از پیش روی‌آن پای گریز گشوده‌بودپایان‌میداد[1]،چنانکه‌ازدوردریای پرموج‌راتشخیص‌میتوانستم‌داد.

همچومردی که به‌جادهٔ گم کرده باز میگردد وچنین میپندارد که تا بازیافتن‌آن بیهوده‌سرگردان بوده‌است، درساحل خاموش وبی‌رفت‌وآمد براه خویش میرفتیم .

چون بدان‌جا رسیدیم که درآن ژالهٔ بامدادی دربرابرآفتاب پای میدارد و بدان‌سبب که هنوز اثری‌ازتاریکی مانده‌است بجز اندکی ازآن تبخیر نمیشود[2] .

استاد من هردودست خویش را پیش آورد وآهسته برروی علفهای نرم نهاد ، ومن که منظورش را دریافتم ،

دوگونهٔ اشك‌آلود خودرا بسوی اوپیش‌بردم، وآنگاه وی‌آن‌رنگی راکه دوزخ از چهرهٔ من سترده بود بدان باز گرداند[3] .

سپس بساحل خاموش که هرگز درروی‌آبهایش مردی کشتی نرانده

---

۱ ـ این یکی از اشعار مبهم کمدی الهی است . اصل شعر چنین است :

L'alba vinceva l'ora mattutina che fuggia innanzi ....

ظاهراً مراد اینست که با فرا رسیدن سپیده دم آخرین ساعت شب که مخصوص دعای‌نهائی شب است بپایان رسیده‌بود . ولی مفسرین‌کلمهٔ ora را «تاریکی» و «نسیم‌سحری» نیزمعنی‌کرده‌اند، وازین راه میتوان برای این شعر چند مفهوم مختلف قائل شد .

۲ ـ این شعر نیز مفهومی مبهم دارد ، زیرا دانته درآن فعلی را بکار برده که ساختهٔ خود اوست ودر زبان ایتالیائی قبل وبعد از او بکار نرفته است . این فعل adorezzare را غالب مفسرین « درتاریکی‌بودن » معنی کرده‌اند ، ولی بعضی‌نیزمعنی‌آنرا « وزیدن نسیم » وبرخی دیگر «سردبودن» دانسته‌اند .

۳ ـ یعنی : رنگ اصلی چهرهٔ مرادکه در تاریکی دوزخ تغییرکرده‌بود بمن باز داد

که بدنیای زندگان باز گشته باشد[1] قدم نهادیم .

ودرآنجا ،چنانکه دیگری[2] فرمان داده بود وی کمربندی برتن من

بست . شگفتا که چون گیاه حقیر از زمین بر کنده شد ،

از همانجا درطرفةالعینی گیاهی دگرسر باز زد[3] .

۱ـ اشاره به ماجرای اولیس ویارانش که تا پای جزیره وکوه برزخ کشتی راندند ، ولی درآنجا غرق شدند (دوزخ ، صفحهٔ ۴۲۳) .

۲ـ دیگری : کاتونه

۳ـ از نظر تمثیلی ، اشاره بدان است که چون کسی راه فروتنی را درپیش گیرد تا روح خود را ازآلایش غرور پاك کند ، هرفروتنی فروتنی‌تازه وپیشرفتی تازه در راه تزکیه نفس برای او همراه می‌آورد .

سرود دوم

زورق ارواح

تمام این سرود در ساحل جزیرهٔ برزخ میگذرد که دانته و ویرژیل در آخر سرود اول بدانجا رسیده اند . ارواح بهشتی که باید قبلا دوران «برزخی» خودرا بگذرانند وبتناسب خطاهای خویش مدتی کم یا بیش دراز درقسمت مقدم برزخ و طبقات مختلف آن بسر برند تا شایستگی صعود بعالم فردوس را پیدا کنند ، در برابر چشم دانته از زورقی که آنها را از مصب رود تیبر (تِوِه رِه) در نزدیکی رم به کنار جزیرهٔ برزخ آورده است پیاده میشوند . بنابر این ، بخلاف دوزخ دانته که مدخل آن از نظر جغرافیائی مشخص نشده ، در اینجا بطور دقیق معلوم میشود که ارواح برزخی وبهشتی درکجا جمع میشوند وچسان فاصلهٔ میان مصب رود تیبر و جزیرهٔ برزخ را در اقیانوس پهناور طی میکنند . نکتهٔ جالب اینست که این ارواح پس از مرگ بلافاصله بدین جزیره نمیآیند ، بلکه باید طبق دلخواه زورق بان آسمانی‌مدتی کم یا زیاد در ساحل تیبر در انتظار بمانند تا وی بهوس سوار کردن آنها بیفتد . ولی درین هنگام ، چون سال بخشش ۱۳۰۰ (سال یوبیل) است (رجوع شود به دوزخ ، صفحهٔ ۳۱۶ ، شرح۱) این ارواح بی گذراندن دوران انتظار ، همگی سوار به قایق میشوند و بسوی برزخ میآیند .

سرود دوم

خورشید بدان افق که نصف النهارش در بلند ترین نقطهٔ خود بیت‌المقدس را بزیر پای دارد فرود آمده بود[1]،

و شب، که در جهتی خلاف آن میگردد، با ترازو هائی که چون درازای ظلمت بچربد ازدستش فرو میافتد[2]، از «گنگ»[3] بیرون میآمد،

چنانکه گونه های سپید و گلگون سپیده دم زیبا، درآنجا که من بودم، از دیرپائی نارنجی رنگ میشد[4].

۱– مفهوم این بند ودوبند بعد، که در بدو امر بنظر مبهم میآید، اینست که ساعت درحدود شش بامداد است. در بیت‌المقدس که در همان نصف‌النهار برزخ واقع است خورشیدغروب کرده، بنابرین در جزیرهٔ برزخ که درست در نقطهٔ مقابل بیت‌المقدس درآن سوی کرهٔ زمین قرار دارد خورشید تازه طلوع‌میکند. ودرین هنگام در «گنگ» که حد شرقی نیمکرهٔ مسکون ودرنیمه راه بیت‌المقدس وبرزخ است نیمشب ودر مراکش که حدغربی این نیمکره ودرآن نیمه راه دیگر برزخ و بیت‌المقدس است نیمروز است.

۲– درآغاز فصل بهار، یعنی در هنگام سفر خیالی دانته، خورشید دربرج حمل است، بنابراین «شب» که درست در نقطهٔ مقابل آن واقع است در برج «میزان» (ترازو) قرار دارد، و چون «درازای شب بچربد»، یعنی فصل پائیز فرا رسد، خورشید در این برج میزان وشب در برج حمل قرار میگیرد، یعنی ازآن‌پس دیگر این مجموعه در آسمان شب قابل رؤیت نیست وبا این ترتیب «ترازو از دست شب میافتد» تا دوباره بهار بعد فرا رسد.

۳– Gange (بایتالیائی گنجه)، رود معروف هندوستان، که در زمان دانته آنرا حد شرقی ارض مسکون میشمردند (رجوع شود به نقشهٔ دوزخ دانته، دراول کتاب «دوزخ»).

٤– اشاره بدانکه سپیده‌دم اندك اندك جای خودرا بهروز میداد وسرخی‌آمیخته باسپیدی آن، «دراثرسالخوردگی» تبدیل برنگ نارنجی میشد که طلیعهٔ خورشید است. «بوکاچیو» درمقدمهٔ معروف «روزسوم» دکامرونهٔ خود همین تعبیر را بکار برده است.

هنوز همچو آنکسان که براه خویشتن میاندیشند ، و لاجرم خیالشان را میفرستند و تنشان همچنان بر جای میماند ، در کرانهٔ دریا بودیم -

ودرین هنگام ، چونان ستارهٔ مریخ که با نزدیکی بامدادان درافق مغرب بر روی آبهای دریا و در میان بخارهای غلیظ برنگ آتشین درآید[1] ،

فروغیرا دیدم، وکاش باز توانمش دید[2] ، که با چنان شتاب که هیچ پرندهایرا با آنیارای برابری نیست ، در روی دریا پیش میآمد ؛

وچون دمی نظر ازآن بر گرفتم تا از راهنمایم دراین باره پرسشی کنم ، این فروغ را درخشنده تر و بزرگتر باز دیدم .

آنگاه از هرجانب نمیدانم چه چیزی سپید دیدم ، که از زیرآن اندک اندک سپیدی دیگری بیرون جهید[3] .

استاد منهمچنان خاموش ماند تاآنکه سپیدیهای نخستین بصورت بالهائی درآمدند ،آنگاه وی زورق بان[4] را بشناخت .

۱ــ اشاره برنگکقرمزستارهٔمریخ . دانتهخود درانردیگرش بنام «ضیافت» (Convivio) دربنباره چنین میگوید : «گرمی مریخ نظیر حرارت آتش است ، وازین جهت است که این ستاره گاهی بیشتر وگاهی کمتر قرمزمینماید، واین بسته بکمی وزیادی تراکم بخاراتی است که دردنبال آنند» . در اصل ، برایکلمهٔ در بالای امواج اصطلاح « درروی زمیندریا » sovra il suol marino بکار رفته است .

۲ــ اشاره بدانکه دانته هنوز زنده است وآرزودارد که پسازمرگ شایستهٔ رفتن بهبهشت شود وبدین ترتیب یکبار دیگر به برزخ که منزل مقدم بهشت است برود واین فروغ را ببیند .

۳ــ مراد از سپیدی نخستین بالهای فرشته ومراد از سپیدی بعد جامهٔ اوست .

٤ــ درمتن ، درین مورد خاص بجایکلمهٔ عادیزورقبان (nocchiero) کلمهٔ galeotto بکار رفته . مفهوم اصلی این کلمه همین «ملاح» ومفهوم مجازی آن «قواد» ودلال محبت است و این مفهوم ثانوی است که در سرود پنجم دوزخ (دوزخ ، صفحهٔ ۱۵۶، شرح ۱) ازین کلمه مراد بوده است .

و بمن گفت که: «زود، زود بزانو درآی، زیرا که این فرشتهٔ خدا است که میآید. دستها را بر هم نه[1]، که از این پس پیوسته این چنین صاحبمنصبان[2] را در برابر خویش خواهی داشت.

او را ببین که چسان ابزار کار آدمیانرا ناچیز میگیرد، چندانکه در میان سواحلی چنین دور از یکدگر[3]، نیازی به پارو زدن ندارد، و بادبانی بجز بالهای خویش نمیطلبد!

ببین که چگونه این بالها را بسوی آسمان بر افراشته است و فضا را با پرهای جاودانی خویش که چون موهای خاکیان در تغییر و تبدیل نیست، در مینوردد!»

طایر ملکوتی بما نزدیکتر و نزدیکتر آمد، و درخشندگی او هر لحظه فزون شد، چندانکه عاقبت دیده را یارای تحمل فروغش نماند؛

و ناچار نظر بزیر افکندم؛ واو با زورقی آراسته و چنان سبک که بهنگام حرکت آبها را درهم نمیشکافت، به کرانه آمد.

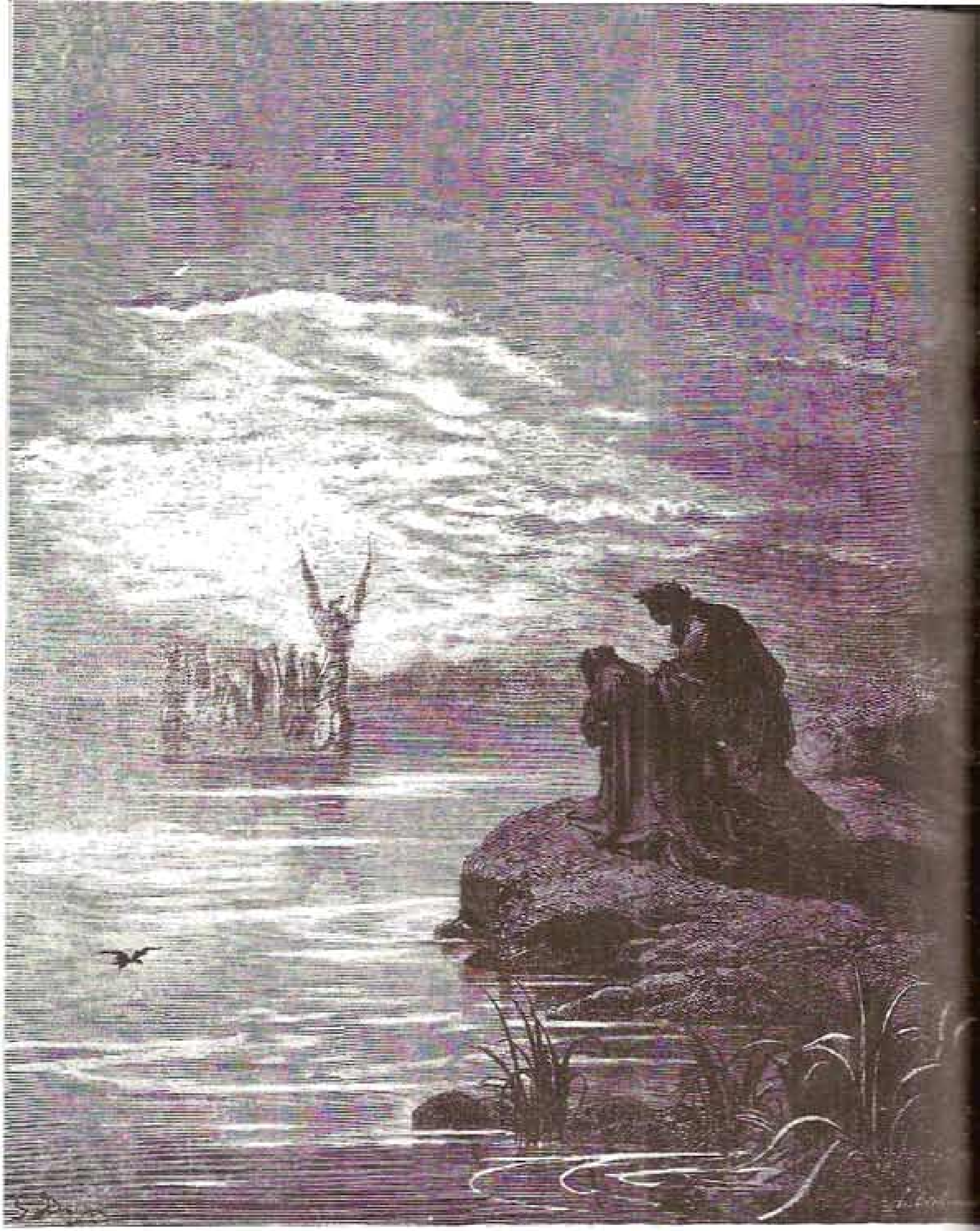
زورقبان آسمانی در عقب زورق ایستاده بود، و تو گوئی که نشان سعادت در چهره اش دیده میشد[4]. در درون زورق بیش از صد روح نشسته بودند،

۱ـ علامت احترام وتواضع

۲ـ یعنی: این چنین مأمورین خداوند – «صاحبمنصب» دراینجا ترجمهٔ officiali است که در اصطلاح نظامی ما آنرا «افسر» معنی میکنند.

۳ـ اشاره به فاصلهٔ مصب رود «تیبر» Tevere وبرزخ. اندکی بعد در متن دربن باره توضیح بیشتری داده شده است.

۴ـ این جمله در اصل صورتی پیچیده دارد، چنانکه «کازینی» یکی ازمفسرین معروف کمدی الهی آنرا چنین معنی کرده است که: «چنان که فقط وصف آن، اثر شادی برچهرهٔ شنونده میآورد». دراینجا تعبیری که مورد قبول غالب مفسرین است ترجیح داده شده؛ اصل شعر چنین است: tal che parea beato per iscriptor



... بمن گفت: «زود، زود، زانو درآی، زیرا این فرشتهٔ خداست که می‌آید.» (صفحهٔ ۵۹۴)

وجملهٔ آنان یکصدا میخواندند که: «In exitu Israel de Aegypto»[1]
و نیز دنبالهٔ آنچه را که در این مزمور آمده است .

آنگاه وی بر آنان نشان صلیب مقدس کشید ، و ایشان جملگی
خودرا بساحل افکندند، واو با همان شتاب که آمده بود باز گشت .

برجای ماندگان در این مکان ناآشنا مینمودند ، زیرا همچون
کسی که نو دیده ای را بیازماید بهپیرامون خویش مینگریستند.

خورشید از هرجانب نور میافشاند و با اشعهٔ فروزان خود «جدی»
را از وسط آسمان بیرون رانده بود[2] ،

که تازه آمدگان دیده بسوی ما بر داشتند و گفتند : « اگر
شما را وقوف است ، راه بالا رفتن از کوه را بما بنمائید . »

و ویرجیلیو پاسخ داد : « شاید ما را شناسای این دیار میپندارید،
اما بحقیقت ما نیز مسافرانی چون شمائیم

---

۱ — « چون اسرائیل از مصر بیرون‌آمد »— جملهٔ لاتینی، که بهمین‌صورت درمتن کتاب آمده است . مزموری که بااین جمله شروع میشود ودانته به مطلع وبقیهٔ‌آن اشاره کرده عیناً چنین است (تورات، کتاب مزامیر داود نبی ، مزمور صدوچهاردهم): « وقتیکه اسرائیل از مصر بیرون آمدند وخاندان یعقوب از قوم اجنبی‌زبان ، یهودا مقدس او بسود و اسرائیل محل سلطنت وی . دریا این را بدید وگریخت واردن بعقب بر گشت . کوهها مثل قوچها بجستن درآمدند وتلها مثل برههای گله . ای دریاچه ، ترا چه‌شد که گریختی ، وای اردن که بعقب بر گشتی ، ای کوهها که‌مثل قوچها بجستن درآمدید ، وای تلها که‌مثل برههای گله ؟ ای زمین، ازحضور خداوندمتزلزل شو واز حضور خدای یعقوب، که صخره را دریاچهٔ‌آب گردانید وسنگ خارا را چشمهٔ آب » .

مراد دانته از اشاره بدین مزمور اینست که این ارواح نیز چون قوم اسرائیل از اسارت تن نجات یافته و راه آزادی وسعادت جاوید را درپیش گرفته‌اند — این سرود در دنیای کاتولیك بربالای نعش‌هائی که از محل فوت به‌کلیسا انتقال داده میشدند خوانده میشد .

۲ — یعنی : مجموعهٔ «جدی» (capricorno) که مابین دومجموعهٔ قوس ودلو واقع است ودرهنگام طلوع خورشید در برج حمل درست در وسط آسمان بوده ، در این هنگام از این مکان رانده شده ، بنابراین خورشید لااقل‌ده‌درجه درآسمان بالا آمده است. چنین‌ساعتی بین‌شش‌ونیم وهفت بامداد است .

که کوتاه زمانی پیش ازشما پای بدینجانهادیم، ولی از راهدیگری چنان صعب و جانکاه آمده‌ایم که ازین پس بالا رفتن ازین کوه ما را بازیچه‌ای بیش نیست. »

ارواح که از دم زدن من بهزنده بودنم پی بردند، از فرط شگفتی رنگ از رخ بدادند،

و همچنانکه مردمان در پیرامون قاصدی که با شاخهٔ زیتون آمده باشد[۱] حلقه میزنند تا خبر های تازه شنوند، و کسی از تنه زدن بدیگر کسان باك ندارد،

جملهٔ این عاقبت بخیران مرا بهمین سان نگریستند، چندانکه تقریباً صفا دادن خویش را از یاد بردند[۲].

یکی از ایشان را دیدم که پیش آمد تا درآغوشم گیرد، و این کار را باچنان یکرنگی کرد که مرا نیز وا داشت تا همچو او کنم.

اما اینان اشباحی بودند که جز ظاهری ازآدمی نداشتند، چندان که من سه بار دستان خویش را در پشت سر او حلقه کردم، و هر سه بار آنها را بروی سینه باز آوردم[۳].

پندارم که اثر شگفتی من برچهره‌ام نقش بست، و ازهمین بابت

---

۱ — دریونان وروم قدیم، آمدن قاصدی که از میدان جنگ یا از شهری دور میرسید و شاخهٔ زیتونی دردست داشت، علامت خبر خوش بود.

۲ — یعنی فراموش کردند که مثل دانته دست وروورا درآب بشویند وشاخهٔ جگن بر کمر بندند.

۳ — اشاره بدانکه ارواح در برزخ مجرد هستند وقالب جسمانی ندارند. دردوزخ، سه بار دانته نظری خلاف اینرا در بارهٔ ارواح دوزخی ابراز داشته: فیلیپو آرجنتی (دوزخ، صفحهٔ ۱۸۸). بوکادیلی آباتی (دوزخ، صفحهٔ ۵۰۴) وخودویرژیل. — دربهشت، ارواح حتی ازین‌هم مجردترند، زیرا تقریباً بچشم دیده نمیشوند.

بود که آن روح لبخندی زد و واپس رفت، ومن بدنبالش رفتم.

بمهربانی ازمن خواست که برجای ایستم؛ آنگاه ویراشناختم، واز او تقاضا کردم که دمی‌چند برای سخن گفتن بامن بایستد.

پاسخم داد: «همچنانکه در قالب خاکی خود دوست داشتم، اکنون نیز که از بند رسته ام دوستت دارم؛ ولاجرم سخنت را میپذیرم. اما تو خود برای چه رهسپار این راهی؟»

گفتم: «ای «کازلای» من[1]، بدین سفر آمده‌ام تا مگر از نو بدینجا بازتوانم گشت[2]؛ اما توخودبگوی که چرا دربارهٔ‌ات‌این‌همه درنگ روا داشتند[3]؟»

و او بمن گفت: «آن کس که هر که را که بخواهد در هر زمان که بخواهد بر زورق مینشاند[4]، چندین بار سر از بردن من برتافت؛ اما ازین بابت هیچ آزاری بمن نرسید،

زیرا که‌ارادهٔ او تابع ارادهٔ عادلانهٔ دیگری است، چنانکه ازسه‌ماه پیش تاکنون وی هر کس‌را که مایل بورود در زورق بوده بی‌اشکالتراشی بدان پذیرفته است[5]؛

۱— Casella موسیقی‌دان وخواننده‌ای از شهر «پیستویا» که دوست نزدیک دانته بود، وچند ترانه ازترانه‌های دانته را نیزبموسیقی درآورده بود. میلتن دریکی از نغمه‌های خود باعلاقه ازین دوست دانته نام برده است.

۲— یعنی: بتوانم روح خویش‌را تصفیه کنم تاپس‌از مرگ بهشتی‌شوم وازتو بدینجا آیم.

۳— یعنی: چرا بااینکه مدتی ازمرگت میگذرد، تازه به‌برزخ میآئی؟

۴— اشاره به زورق‌بانی که ارواح را به‌برزخ میآورد. رجوع‌شودبمقدمهٔ این جلد.

۵— اشاره به سه‌ماههٔ اول سال ۱۳۰۰ مسیحی، که از طرف کلیسا سال «یوبیل» یعنی سال بخشش ورحمت خاص الهی اعلام شد (رجوع‌شود بدوزخ، صفحهٔ۳۱۶ شرح۱) واین سه‌ماه، از ۲۵ دسامبر ۱۲۹۹ را که روز تولد مسیح بوده، تا زمان آغاز سفر دانته را به عالم دیگر شامل میشود.

و مرا نیز که ساعتی پیش در کرانهٔ دریا ، یعنی درآن مصبی بودم
که دمی قبل وی بسویش بال گشود ، و در آن آبهای « نوه ره » بشوری
میگرایند[1] ،

و آن ارواحی که بسوی « آکرونته » فرو نمی‌افتند درآنجا گرد
میآیند ، با خوشروئی درزورق خود پذیرفت . »

و من گفتم : « اگر قانون تازه[2] ترا از بیاد آوردن یا باز خواندن
آن نغمهٔ عشقی که شنیدنش دلمرا سخت شادمان میکرد باز نمیدارد ،

لطف کن و با ترنم آن روح مرا که همراه تن خود بدینجا آمده
و درین راه بس آزرده شده است اندکی تسلی بخش ! »

آنگاه وی باآهنگیچنان لطیف که هنوز نوای شیرینش درروحم
طنین افکن است چنین آغاز کرد : - **« Amor che nella mente mi ragiona ! »**[3]

من واستادم ، وآن ارواحی که باوی بودند ، چنان شیفته مینمودیم
که گوئی هیچیک غمی دیگر در دل نداشتیم .

همه بیحرکت ایستاده و گوش بنغمه های او فرا داده بودیم ، که

---

۱ – از اینجا معلوم میشود که ارواح برزخیان و بهشتیان باید در مصب رود تیبر (بایتالیائی‌توره Tevere) گردآیند تاازآنجا به برزخ برده شوند ، درصورتیکه ارواح دوزخی در ساحل رود «اکرونته» (که معلوم نیست از چه‌راه باید بدان رفت) جمع میشوند . درنظرخوانندهٔ امروزی این اظهار نظر قرون وسطائی بشوخی نزدیکتر است . مراد از « آنجاکه آبهای توره شور میشوند » مصب این رود ، یعنی جائی است که‌آب‌شیرین رودخانه بدریا میریزد وشوری دریا را پیدا میکند . این محل بندر اوستیا Ostia است که بندرگاه روم بشمار میرود .

۲ ـ یعنی: قانون برزخ ، که تازه شامل تو شده‌است .

۳ـ « این عشق‌که فرمانروای دل منست» ؛ این‌مطلع‌یك سرودعاشقانه(canzone) دانته است که درآغاز رسالهٔ سوم « ضیافت » او (Convivio) نقل شده و احتمال قوی میرود که «کازلا» درحیات خود آنرا بموسیقی درآورده باشد .

ناگهان پیرمرد موقر[1] را دیدیم که بانگ میزد: « ای ارواح تنبل ، بچه‌کار مشغولید ؟

این چه سهل انگاری است که پیشه کرده‌اید ؟ چرا ایستاده‌اید ؟ بسوی کوهستان شتابید تا هرچه زودتر این پوششی را که بشما اجازت دیدار خداوند را نمیدهد بدور افکنید[2] . »

چونان کبوتران که بی گردن فرازی عادی خویش پیرامون لقمه گرد آیند و نوک بر دانه های گندم و ارزن زنند ،

و بدیدار چیزی که بهراسشان افکند ناگهان دست از خوراک بردارند وهوش وحواس‌خویش‌را یکسره بدان‌امر مهمتردهند ،

این دستهٔ تازه‌آمدگان را دیدم که بهمین سان دست از آواز ـ خوانی بداشتند و چون کسی که برود و نداند که روی بکجا دارد بجانب کوهستان براه افتادند ؛

و عزیمت ما نیز کمتر از آنان شتاب آمیز نبود .

---

۱ — اشاره به «کاتونه» ، پاسدار برزخ .

۲ — یعنی‌قشر گناه را که مانع دیدار خداوند است بردارید

سرود سوم

منطقهٔ مقدماتی برزخ

دستهٔ اول: کسانی که درحال تکفیر مرده‌اند

دانته وویرژیل از ساحل دریا بپای کوه بلند برزخ میآیند تا شروع به بالا روی کنند ، ولی برحسب عادتی که در دوزخ یافته اند در جستجوی راهی که باید از آن بالا روند بطرف چپ حرکت می کنند ، در صورتیکه دربرزخ وبهشت بایدهمواره بسمت راست بچرخند . مفهوم تمثیلی این گردش طبعاً اینست که گناهکاران همیشه از جهت خطا (سمت چپ) حرکت میکنند ، درحالی‌ که در سیر بطرف رستگاری باید همواره راه درستی (راه راست) را در پیش گرفت . این اشتباه نه فقط از طرف دانته بلکه از جانب ویرژیل نیز صورت میگیرد ، زیرا وی سابقاً یکبار دیگر به دوزخ رفته و با آن آشنائی کامل داشته ، ولی سفر برزخ را برای نخستین بار انجام میدهد و درست با « راه وچاه » آن آشنا نیست .

ارواحی که با قدمهای آهسته گرداگرد کوه برزخ در حرکتند و هنوز حق بالا رفتن از آنرا ندارند ، ارواح کسانی هستند که پیش از مرگ توبه کرده‌اند ، ولی « تحریم مذهبی» که در دوران گناهکاری ازطرف پاپ یا سایر مقامات روحانی شامل ایشان شده برطرف نشده است ، و اینان باید مدت زمانی معادل با سی برابر زمانی که از طرف کلیسا درحال « تحریم » بوده‌اند در این سرگردانی بسر برند تا بعد دوران کفارهٔ واقعیشان شروع شود .

سرود سوم

هرچند فرار ناگهانی این ارواح، آنانرا دراین دهکده[1] در جهت کوهساری که درآن عدالت الهی ما را کیفر میدهد پراکنده کرده بود،
من همچنان در کنارمصاحب وفادارخویش ماندم، وچطورمیتوانستم بی او براه روان شوم؟ جز او چه کس مرا به بالای کوه راهنما میشد؟
ومرا چنین مینمود که وی خویشتن را ملامت میکرد[2]: ای وجدان پر مناعت وپاك، چسان هرخطائی ناچیز ترا بتلخی میآزارد!
چون پاهای او دست از شتابی که هر وقاری را از میان میبرد برداشتند، اندیشهٔ من که در آغاز بیك فکر واحد تمرکز داشت[3]،
با تنگ حوصلگی بسوئی دگر بازگشت، ومن نگاه خویش را بجانب بلندترین قلهای دوختم که از میان دریا سر بر آورده و بسمت آسمان بالا رفته است[4].
خورشید که در پشت سر ما از شعلههای خویش آتشین فام میشد، در پیش روی من سایه ای بصورت اندامم پدید آورده بود، زیـرا اشه

۱– اشاره بهزمین جزیرهٔ برزخ .

۲– ویرژیل از این بابت ناراحت است که چرا دانته را از شنیدن آواز کازلا بازنداشته است ، زیرا او خود مورد ملامت کاتن نیست .

۳– اشاره به آواز کازلا و گفتهٔ کاتن .

٤– اشاره بکوه برزخ که از همهٔ کوههای روی زمین بلند تراست (رجوع شود به دوزخ ، صفحهٔ ۴۲۳ ، شرح ۲) .

آن در برخورد با من از راه میماند .

ازبیم آنکه بحال خود رها شده باشم[1] به پهلوی خویش بر گشتم ،

و دیدم که زمین فقط در پیش روی من تاریک بود ؛

وآنکس که مرامایهٔ قوت دل بود ، کاملا بسمت من چرخید و چنین

آغازسخن کرد : « چرا چنین بدگمانی ؟ مگر باور نداری که من با توام

و راهنمائیت میکنم ؟

در این لحظه شامگاهان بر آن مکان که جسد سایه افکن

من در آن بخاک رفته ، دامن گسترده است[2] : « ناپل » این جسد را

از « براندیتسیو » ربوده است و در دل خود دارد[3] .

لاجرم ، اگر سایه ای در پیش روی من نیست ازین بابت بیش از

توجه بدین نکته که آسمانها بر همدگر میتابند و سایه‌ای نمیافکنند[4]

شگفت مدار .

۱— اشاره بدانکه ویرژیل بدلیل آنکه روحی بیش نیست سایه‌ای بر زمین نمیافکند ، و دانته که درآشفتگی خویش این نکته را از یاد برده است ، چون سایه‌ای از ویرژیل نمی‌بیند گمان میبرد که وی او را تنها گذاشته و رفته است .

۲— « شامگاهان » در اینجا ترجمهٔ کلمهٔ Vespero است که دانته خود ، در جای دیگر (ضیافت ، فصل چهارم) آنرا فاصلهٔ ساعت سه و شش بعد از ظهرمیشمارد . — « آن مکان که . . . » اشاره به ناپل ، که آرامگاه ویرژیل در آن است . — مفهوم این عبارت اینست که اکنون در ناپل نزدیك غروب است ، و بنابر این این موقع در برزخ اوایل بامداد میشود . — « جسد سایه‌افکن من » یعنی : جسم خاکی من .

۳— ویرژیل درسال ۱۹ پیش از مسیح در بازگشت از سفر مشرق ، دربندر برندیزی Brindisi در ساحل شرقی ایتالیا مرد ، ولی بفرمان امپراتور اوگوست جسد او را به « ناپل » آوردند و درآنجا در کنار دریا بخاك سپردند . درمتن ، بجای اصطلاح امروزی « بریندیزی » اصطلاح قدیمی آن Brandizio بکار رفته است .

٤— اشاره به افلاك نه‌گانه ، که بنا بعقیدهٔ قدما بصورت کراتی درداخل یکدیگرند، ولی چون خاکی ماورائند برهم سایه‌ای نمی‌افکنند .

مشیت الهی ایـن چنین کالبـد ها را میآفریند تـا دستخوش پریشانیها و گرمی‌ها وسردی‌ها باشند ؛ و این مشیت مایل بدان نیست که در برابر ما پرده از روی بردارد .

دیوانه است آنکس کـه امیـد دارد تا عقل ما از عهدهٔ طی این راه بـی پایان فـرا روی آن حقیقتـی بـر آید که در سه وجود متجلی‌است[1] .

ای آدمیان ، بمرحلهٔ quia[2] راضی باشید ، زیرا که اگر همه چیز را میتوانستید دید دیگر نیازی بدان نبود که « مریم » فرزندی بزاید[3] .

و مردانی را بی‌نتیجه اسیر ناملایماتی دیده‌اید که اگر چنین نبود

۱–مقصود خداونداست، که‌باعتقاد مسیحیان درسه صورت اب وابن وروح‌القدس متجلی است وبهمین جهت است که آئین مسیح را آئین تثلیث میخوانند .

۲– کلمهٔ لاتینی ، بمعنای « که » . معنی این عبارت اینست که تنها بدانستن این که «چنین‌است» راضی‌باشید ، وسعی دردانستن این‌که « چرا چنین‌است » مکنید . باید متوجه بود که در اینجا ویرژیل یعنی عقل و منطق بشری است که سخن میگوید .

۳ — طبق روایات مسیحی ، خداوند آدم و حوا را که در باغ بهشت بودند اجازه داد که هرمیوه ایرا که مایل باشند بخورند بغیر از میوهٔ درخت « معرفت نیك و بد » که خوردن آن مایهٔ گشودگی چشم بشر و درك خوب و بد میشد و بالنتیجه اورا بسمت گناه میکشاند . اما آدم باغوای‌حوا این‌میوه را خورد و گناهکار شد واز بهشت بیرون رفت‌ونوع‌بشرآنقدر در این‌حال گناهکاری مطلق باقی ماند تا عیسی از مریم پدید آمد و با نثار خون خود گناهان بشر را را خریداری کرد . ـ بنابر این مفهوم این بند اینست که : اگر خداوند میخواست که بشر معرفت‌کامل نیك و بد داشته باشد و باسرار نهان آفرینش پی‌برد ، او را ازخوردن میوهٔدرخت معرفت نیك وبد باز نمیداشت تا بر اثر گناهکار شدن وی‌احتیاجی بآمدن عیسی پیداشود. ـ از لحاظ تمثیلی ، معنی این‌کلام آنست که اگر عقل میتوانست بهمه چیز راه برد ، احتیاجی‌بدان نبود که ایمان برای بشر آمده باشد .

بدانچه میخواستند رسیده بودند، در صورتیکه ازین آرزوها جز اسفی جاودان برایشان نماند[1].

اشاره‌ام به ارسطو و افلاطون و بسیاری دگر است.» وچون این بگفت سر بزیر افکند و دیگر سخنی نگفت، و پریشان برجای ماند[2].

درین میان بپای کوهسار رسیده بودیم، و در آنجا صخره را چنان سخت یافتیم که چالاکی پا ها را در عبور از آن فایدتی نمیتوانست بود.

خلوت‌ترین وصعب‌العبور ترین کوره راه میان« لریچی »و«توربیا»[3] در برابر این‌مکان پلکانی راحت وعریض مینمود.

استاد من از رفتن بایستاد و گفت: « باری، که میداند که این دامنه‌را از کدامین‌سو سربالائی ملایمتری‌است تاآنکس که بال و پریش نیست از آن بالا تواند رفت؟»

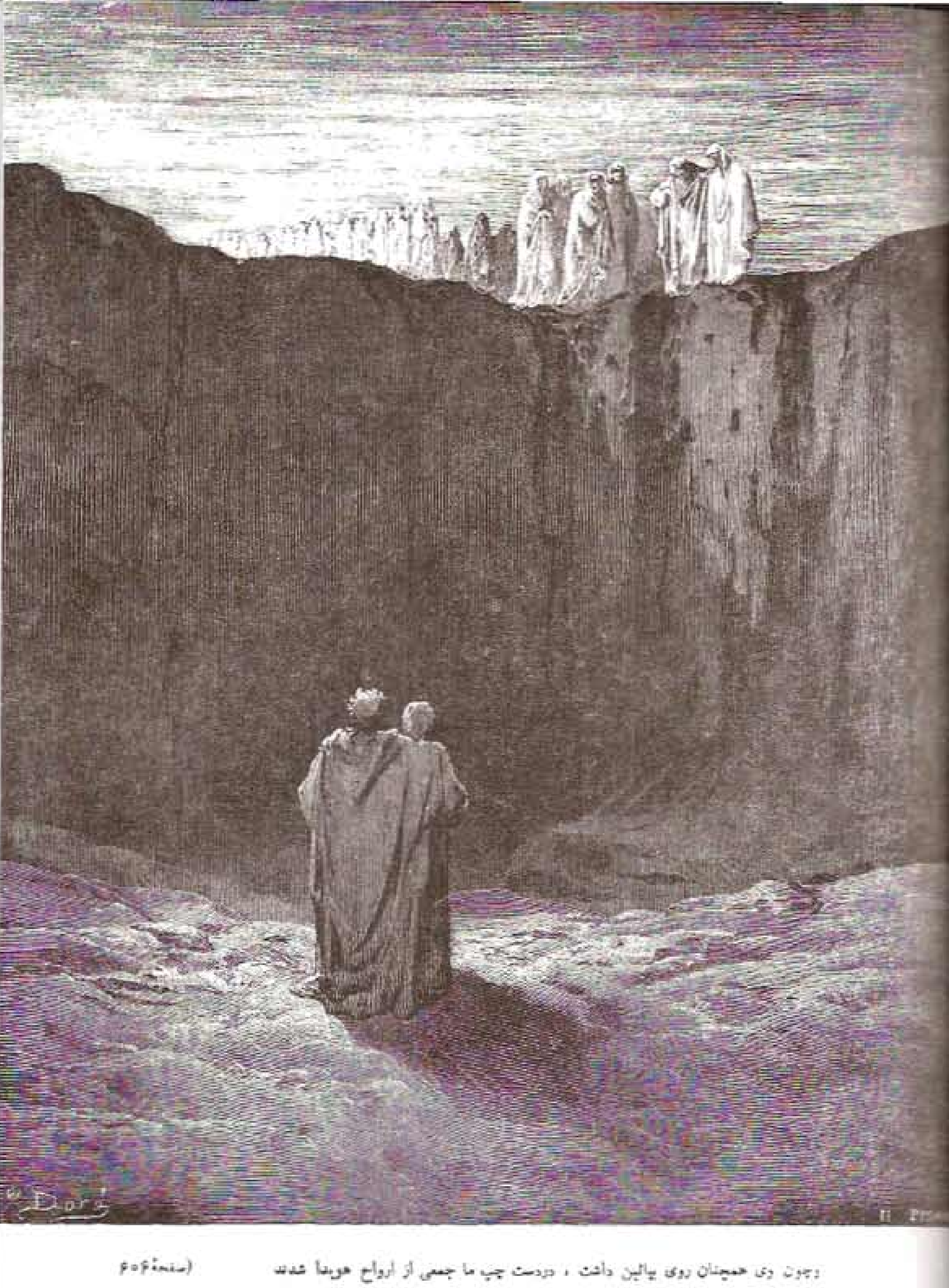
وچون‌وی‌همچنان روی‌بپائین‌داشت وبجهتی که باید درپیش گیریم میاندیشید، ومن بجانب بالا در اطراف صخره مینگریستم

در دست چپ ماجمعی ازارواح هویدا شدند که پا بسوی ما بر -

۱- اشاره به خردمندان دور کهن: « ارسطو و افلاطون و بسیاری دیگر »، که اگر عقل و منطق برای بشرکفایت میکرد، ایشان نوانسته بودند باکمال خردمندی خود ره به نادانستنی ها برند، در صورتیکه بجز تأسف جاودان برایشان نماند. (رجوع شود به دوزخ، صفحهٔ ۱۲۵، شرح ۱)

۲- پریشانی ویرژیل ازآن‌جهت‌است که‌او خود یکی ازهمین خردمندان کهن است که در اعراف بسرمیبرند.

۳ - Lerici شهر کوچکی است درکنار خلیج « سپتسیا » در ساحل غربی ایتالیا، و Turbia بندری در بالای « موناکو » نزدیك شهر نیس، درخاك فرانسه. «بین‌لریچی و توربیا» اشاره است به‌کنارهٔ لیگوریا Liguria در ساحل شمال غربی ایتالیا، که این شهرها دوحد نهائی آنند.



وچون وی همچنان روی پائین داشت ، دردست چپ ما جمعی از ارواح هویدا شدند (صفحهٔ ۶۰۴

میداشتند وچنان آهسته روان بودند که گوئی از جای نمیجنبیدند .

گفتم : «استاد ، دیده بردار، زیرا اگر خود راهی نمیتوانی جست همانا که این کسان ما را راهنما توانند شد . »

وی نگاهی کرد و با اطمینان خاطر پاسخ داد : « خود بدان جانب رویم ، زیرا که اینان بس‌آهسته روانند، و تو پسر مهربانم ، خاطر آسوده دار . »

میگویم که پس از قدمی هزار که برداشتیم ، هنوز این ارواح چندان‌ازما دوربودند که مشتی سنگپاره که با دستی ورزیده بدور پرتاب شده باشد .

و درین هنگام جملگی خود را بدیواره های سخت صخرهٔ بلند چسباندند و چنانکه رهروی ناگهان بدیدار چیزی اضطراب انگیز برجای ایستد ، خویش‌را بهم فشردند وایستادند[1] .

و ویرجیلیو سخن چنین آغاز کرد : « شما را ،ای ارواح عاقبت بخیر[2] که از هم اکنون در زمرهٔ برگزیدگانید، سوگند بدان صفای جاودان که پندارم جملگی درانتظار آنید

که ما را بگوئید که این کوهسار را درکجا سر بالائی آرامتری است تا ما را از آن امکان بالا رفتن تواند بود؛ زیرا که هرچه بیشتر

۱ – احتمال میرود که اشاره بگردش ویرژیل و دانته بسمت چپ باشد که براثربی – اطلاعی ایشان از قوانین برزخ صورت گرفته و مایهٔ اضطراب ارواح شده است . شاید هم نظر خاصی دراین اشاره نباشد . دربارهٔ این بند تاکنون چندین تعبیر مختلف کرده‌اند .

۲ – ben finiti : کسانی که آمرزیده مرده وعاقبت بخیر شده‌اند .

ارزش وقت را بدانند اتلاف وقت ناخوشایند تر مینماید[1] . »

همچون گوسپند بچگان که یکایك ودوبدو وسه‌بسه ازاصطبل‌خود برون‌آیند وماندگان دیده و پوزه بزیرافکنند و محجوبانه برجای‌مانند و هرآنچه را که اولی کند دیگران همان کنند و اگر او بر جای ایستد با سادگی ومهربانی درکنارش ایستند وندانند که چرا چنین کرده‌اند ،

سر دسته این رمهٔ نیکبختان[2] را دیدم که در آندم با چهره‌ای پاك و رفتاری پر وقار بجانب ما براه افتاد .

آنها که پیشاپیش دیگران میآمدند ، چون دیدند که در جانب راست من در روی زمین نور خورشید از راه بمانده[3] ، چنانکه سایهٔ مرا تا پای صخره گسترانیده است ،

برجای ایستادند و اندکی واپس رفتند ، وجملهٔ آنان که در دنبال میآمدند بی‌آنکه خود بدانند که چرا چنین میکنند چنین کردند .

« بی‌آنکه پرسشی کرده باشید ، بشما اعتراف میکنم که آدمی زنده‌را دربرابردارید، وازین‌رو است که فروغ خورشید درروی‌زمین بریده شده است .

---

۱ – دانته در جای دیگر (ضیافت ، آغاز فصل چهارم) مینویسد : « اگر خوب در ریشهٔ گرفتاریها ناراحتیهای خود تفحص کنیم ، پی میبریم که علت‌العلل تقریباً همهٔ آنها نشناختن ارزش وقت است . »

۲– اشاره به ارواحی که در برابر دانته اند . این تعبیر چندین بار دیگر نیز در کمدی الهی بکار رفته است .

۳– اشاره بدانکه دانته و ویرژیل برای گفتگو با ارواح بجانب چپ چرخیده‌اند ، وبنابراین خورشید که در پشت سرشان بوده در طرف چپ ایشان واقع شده وسایهٔ دانته در سمت راست او افتاده است .

شگفت مدارید ؛ اما یقین بدانید که بی‌خواست الهی وی درپی بالا رفتن ازین دیواره برنمی‌آمد . »

استاد من چنین گفت ؛ و این شایستگان [1] راه را با پشت دست خویش بما نشان دادند و گفتند : « به پشت سر باز گردید [2] و درپیش روی ما براه افتید ! »

ویکی از آن‌دو چنین آغاز کرد : « هر که باشی ، بی‌آنکه دست از رفتن بداری در من بنگر و از خویش بپرس که هر آینه مرا دردنیای زندگان [3] باز دیده‌ای ؟ » :

بسوی او گشتم و بدقت در وی نگریستم : مردی سپید روی و زیبا بود و بسیار نجیب و با وقار مینمود ، اما ضربتی یکی از ابروانش را شکافته بود .

چون‌فروتنانه پوزش طلبیدم که‌هرگزش بازندیده‌ام، وی‌بمن گفت: « پس ببین ! » و شکافی را در بالای سینهٔ خویش نشانم داد .

سپس لبخندزنان گفت :« من « مانفردی » نوادهٔ شهبانو« گستانتسا»

---

۱ – quelle gente degne ، اشاره بدانکه این ارواح در آخرین لحظهٔ زندگی توبه کرده و آمرزیده شده‌اند ـ این ها، چنانکه بعدتوضیح داده‌میشود، کسانی هستند که ازطرف کلیسا مورد تحریم قرارگرفته و مرتد اعلام شده‌اند، ولی درآخرین لحظهٔ زندگی توبه کرده‌اند بی‌آنکه کلیسا از آن آگاه شده باشد؛ بدینجهت حال‌تحریم مذهبی دربارهٔ ایشان باقی‌است.

۲– یعنی : دوباره بسمت-راست بچرخید ، زیرا که راه برزخ وبهشت راه چپ نیست. اشاره بدانکه دراینجا باید همواره رو به‌پاکی و تقوی داشت .

۳– در اصل : di là « درآنجا » : اشارهٔ ضمنی بدنیای زندگان .

هستم[1] ؛ لاجرم از تو تقاضا دارم که چون بدنیای زندگان باز گشته باشی،

بدیدار دختر زیبای من که مادر آن‌دو نفری‌است که مایهٔ افتخار «سیسیل» و «آراگونا»یند[2] روی ، و اگر در بارهٔ من داستانی دگر کنند تو حقیقت را بدو بگوئی .

چون تن من با دوضربت مهلك شکافته شد ، گریه کنان روح خویش را بدان کس که بخشندگی شیوهٔ اوست سپردم[3] ؛

گناهانی بس گران داشتم ، اما کرم بی پایان را آغوشی چنان گشوده است که هرچه را که روی بسوی وی آرد میپذیرد .

اگر کشیش «کوزنتسا» که از جانب «کلمنته» دستور نبش گور

---

۱ – مانفردی Manfredi (دراصل آلمانی Manfred) پسر نامشروع «فردریك دوم» امپراتور آلمان ونوادهٔ امپراتور هاینریش چهارم و ملکهٔ کستانتسا Costanza بود که به «کستانتسای سیسیلی» معروف است و در متن شعر دانته نام او بصورت Gostanza آمده . این «مانفردی» بازنی بنام «بئاتریچه دی ساوویا» ازدواج کرد واز وی صاحب دختری شدبنام «کستانتسا» که بازدواج پیتروی سوم Pietro III پادشاه آراگون (در اسپانیا) درآمد واز همین دختر است که در بند بعد نام برده شده است . پس از مرگ فردریك دوم مانفرد درسال ۱۲۵۰ ازطرف برادرش کنرادچهارم نایب السلطنهٔ سیسیل شد وبعد از مرگ این برادر، خود درسیسیل تاجگزاری کرد، ولی براثر کشمکش‌شدیدی که میان‌او وپاپ درگرفت درسال۱۲۵۹ ازطرف‌پاپ آلساندروی چهارم‌موردتکفیر قرارگرفت ومرتد اعلام‌شد. چون‌وی زیربارکلیسا نرفت در ۱۲۶۵ شارل دانژو از فرانسه آمد وبدستور پاپ کلمنتوی چهارم بسیسیل حمله‌برد و درجنگ مشهور Benevento قوای مانفردی را شکست داد و مانفردی خود در ۲۶ فوریهٔ ۱۲۶۶ دراین نبرد کشته شد . «دیلمانی» مفسرمعروف‌دانته دربارهٔ اومیگوید : «وی‌در همهٔ عمر آدمی‌اپیکوری بود . نه از خدا باکی داشت ونه به‌مقدسین احترام میگذاشت، فقط درفکر لذائذ جسمانی بود . درهمهٔ عمر دشمن بزرگ کلیسا وکشیشان واهل مذهب باقی‌ماند».

۲ – کستانتسا دختر مانفردی چنانکه گفته شد زن پیتروی سوم پادشاه آراگون بود و دو پسر او «فدریکوی دوم» و «یاکوپوی دوم» بترتیب پادشاه سیسیل وآراگونا شدند .

۳– اشاره به خداوند که بخشندگی صفت اصلی‌اوست. رجوع شود به‌شرح۲ صفحهٔ‌بعد.

مرا داشت[۱] ، درآن هنگام این صفحه را از کتاب خدا خوانده بود[۲]،

هنوز استخوانهای من درسرپل نزدیك «بنونتو» بودند و درحفاظت تل سنگین سنگ پاره ها بسر میبردند .

اما اکنون در بیرون از قلمرو ، در طول رود « ورده » ، باران استخوانهای مرا که وی همراه با مشعلهای خاموش شده بدانجایشان برد آبیاری میکند و باد برهمشان میزند .

تاوقتیکه نهال‌امید درزمین روح گل میتواند داد ، لعنت اینان روح را آنچنان تباه نمیتواند کرد که عشق الهی را قدرت نفوذ درآن نباشد[۳] ،

هرچند که آن کس که مطرود کلیسای مقدس بمیرد[٤] ، هرچند هم

---

۱ – توضیحات مربوط بدین بند و دو بند بعد : مانفرد بعلت آنکه در هنگام مرگ مورد تحریم مذهبی بود در گورستان بخاك سپرده نشد ، بلکه جسدش را در سر پل « بنونتو » میدان مصاف وشکست وی در گودالی افکندند و در آنجا هر سربازی سنگ پاره‌ای بروی جسد وی انداخت (در حفاظت تل سنگین سنگ پاره ها) . اندکی بعد پاپ اعلام کرد که چون جزیرهٔ سیسیل جزء خاك مقدس کلیسا و « قلمرو » واتیکان است باید استخوانهای مانفردی را بیرون کشید و برودخانهٔ « ورده » Verde افکند که باحتمال قوی همان « کاریلیانوی » امروزی‌است. و سرانجام این مأموریت ازطرف پاپ کلمنته Clemente چهارم به « بارتولومئوپینیاتلی » اسقف کوزنتسا Cosenza واگذار شدکه در آغاز این بند بدو اشاره شده است . « مشعلهای خاموش شده » اشاره است بدانکه این نبش قبر شباهنگام صورت‌گرفت و در آن بنا بشیوهٔ مذهبی مشعلها را هنگام بیرون آمدن استخوانها خاموش کردند .

۲ – اشاره بدین سخن انجیل (انجیل یوحنا، باب ششم) : « .. هر که بجانب من‌آید او را بیرون نخواهم نمود . » – بعضی از مفسرین کلمهٔ Faccia را بجای صفحه چهره معنی کرده اند، در آنصورت مفهوم این عبارت این میشود که : « اگر وی خداوند را از این نظر بخشندگی او نگریسته بود » .

۳ – یعنی : تا وقتیکه آدمی حتی دمی دیگر زنده باشد امید بتوبه میتواند داشت، و در آنصورت لعنت اهل کلیسا مانع این توبهٔ او که بر اثر آن عشق‌الهی بدرون روح وی نفوذ میکند نمیتواند شد .

٤– یعنی در حالی بمیرد که کلیسا او را « مرتد » محسوب دارد ، هر چند که وی در آخرین نفس توبه کرده باشد .

که عاقبت توبه کرده باشدباید سی برابر آن‌مدتی که برسرعناد بوده
از این صخره دورماند[1] ، مگر آنکه خیرات ومبراتی این دوران
محکومیت را کوتاه کرده باشد [2] .

اکنون بنگر که تو چگونه میتوانی با باز گفتن وضع کنونی من
ونیز این ممانعتم [3] به « کوستانتسای »[4] نیکنهاد مرا شادمان کنی؛
زیرا در اینجا خیرات زندگان ما را بس خیر میتواند داد » .

---

۱ – این قانون خاص برزخ دانته است واحتمال میرود که وی آنرا از این شعرویرژیل گرفته باشد (انئیس، کتاب ششم، شعر ۳۲۹) :

Centum errant annos volitanque haec litora circum

۲– یعنی : اگر زندگان بدنبال او دعای خیر کنند ، این دوران کوتاه‌تر خواهد شد .

۳– یعنی : ممانعت از ورود ببرزخ اصلی پیش از گذراندن دوران انتظار .

۴– Costanza دختر مانفردی.

سرود چهارم

طبقهٔ مقدماتی دوزخ

دستهٔ دوم : سهل انگاران

این سرود، از اندکی بعد از سومین ساعت روز یکشنبهٔ عید پاک تا ظهر این روز را شامل میشود. دانته و ویرژیل شروع ببالا روی از قسمت پائین کوهستان رفیع میکنند، و این قسمتی است که تقریباً غیر قابل عبور است. مخصوصاً این بالا روی در طول راه سنگلاخ وتقریباً عمودی برای دانته که زنده است و باید چهار دست و پا بالا رود بسیار دشوار است. این دشواری اشاره بدان است که ترک گناه و طی مراحل اولیهٔ پشیمانی، همواره مستلزم استقامت و کوشش فراوان‌است وکسی بی‌رنج قدم بدین راه نمیتواند گذاشت.

درین مرحله، دانته با دستهٔ دیگری از ارواح برزخی برخورد میکند که دستهٔ « سهل انگاران » نام دارند. اینان کسانی هستند که توبهٔ خود را تا آخرین ساعت زندگی بتعویق انداخته‌اند، و بالنتیجه در اینجا باید پیش از ورود به برزخ اصلی وآغاز دورهٔ تطهیر روحی خویش، مدتی معادل با دوران زندگانی خود درین حال بسر برند. بدین ترتیب مجازات اولیهٔ ایشان بسیار سبکتر از مجازات دستهٔ برزخیان سرود پیش است. طی این دورهٔ بی تکلیفی برای ایشان مستلزم تحمل عذابی خاص نیست، زیرا دانته یکی از اینان را که آشنای اوست می‌بیند که درگوشه‌ای نشسته است وخستگی درمیکند.

سرود چهارم

هنگامیکه روح ما براثر لذت یا رنجی که بریکی از حواسمان مستولی میشود یکسره بخویش فرومیرود ،

چنین مینماید که این روح رنج یا لذتی دیگر نمیشناسد ؛ واین نشان میدهد که این پندار که در وجود ما روحی بربالای روحی دگرخانه دارد خطائی بیش نیست[1] ؛

وچون چنین شود وقتما بشنیدن یا دیدن چیزی که روح را سخت بخود مشغول دارد میگذرد بی‌آنکه ما متوجه گذشت زمان شویم ،

زیرا آن‌نیروی دراکه ای که زمان را اندازه میگیرد جداست ،

۱— اشاره بدین نظریهٔ فلسفی که روح آدمی دارای سه‌نیروی‌مختلف: زندگی،احساس‌ومنطق است که ازآنها بسه‌صورت : نباتی ، احساسی وشعوری تعبیر میشود .

هنگامیکه یکی ازین سه‌جنبهٔ متمایز روح در معرض لذت یا رنجی شدید قرارگیرد ، روح «بخود فرومیرود» وخویش را یکسره وقف این احساس میکند وموقتاً آن دوجنبهٔ دیگر خود را از یاد میبرد.— غرض از «پندارخطا» از یک‌طرف فرضیهٔ فلسفی افلاطون وپیروان اوست که‌انسان را دارای سه‌روح متمایز میشمارند (نباتی درجگر ، احساسی درقلب ، شعوری در مغز) واز طرف دیگر نظریهٔ «مانوی‌ها» (پیروان آئین مانی که درآن زمان در اروپا فراوان بودند وشعبهٔ خاصی در آئین مسیحی پدید آورده بودند که براساس دوگانگی اورمزد واهریمن تکیه داشت وپاپ‌ها چنان از توسعهٔ سریع این آئین بیمناک شدند که‌آنرا «اشدبدعت‌ها» نامیدند ویکی از جنگهای صلیبی را به‌قلع‌وقمع آلبیها یاپیروان‌مانی‌درجنوب فرانسه‌اختصاص دادند) که‌بعقیدهٔ‌کاتولیکها‌فرقه‌ای‌هستند که‌بشررا دارای دوروح میدانند . — منطق دانته در این باره که بشر یک روح بیش ندارد ، اینست که اگر بنا بود آدمی بجای یک روح چند روح داشت ، این «تمرکز» کامل روحی در بارهٔ یک مسئله یا موضوع معین صورت‌پذیر نبود ، مثلا دراینمورد بخصوص ، یکی از روح‌های اوصرفاً متوجه مانفردی میشد وروح دیگر میتوانست «آزادانه» متوجه گذشت زمان شود .

وآن نیروی دیگر که روح را جذب میکند جدا ؛ این مقید مینماید وآن آزاد .

من با شنیدن صدای این روح وتوجه خویش بدان ، این نکته را بصورتی روشن آزمودم ، زیرا که درین میان خورشید فزون از پنجاه درجه درآسمان بالا رفته بود[1]

ومن اصلا متوجه آن نشده بودم ، تاآنکه عاقبت در مکانی برجای ایستادیم واین ارواح یکصدا برما بانگ زدند : « اینست آنچه میطلبید[2].»

غالباً درآن موسم که خوشهٔ تاك سیه‌فام میشود[3] ، روستائی باچنگکی از خار سوراخی را میبندد

که باهمهٔ تنگی گشاده‌تر از آن کوره راهی‌است که‌چون‌دستهٔ‌ارواح بترك‌ما گفتند، راهنمایم از پیش ومن‌در دنبال او بتنهائی‌قدم درآن‌نهادیم .

بسیار کسان به «سن‌لئو» میروند ودرآنجا به«نولی» فرود میآیند یا رو به‌قلل «بیسمانتووا» و«کاکومه»میکنند[4] ،ودرهمهٔ این‌احوال‌تنهاپاهای خویش را بکار وامیدارند ؛ اما دراینجا آدمی‌را میباید که پرواز کند ؛

۱— باتوجه‌بدانکه خورشید درعرض‌بیست‌وچهارساعت ۳۶۰درجه یعنی ساعتی ۱۵درجه طی میکند ، درین‌موقع اندکی بیش از سه‌ساعت ازآغازسفرخورشید درآسمان گذشته است .

۲— یعنی : این همان کوره راهی است که در طلبش بودید .

۳— یعنی : درآن هنگام که انگور میرسد و ناچار باید روستائی هوشیاری بیشتری بکار برد .

٤— Sanlèo دژ مستحکمی در نزدیکی «سن‌مارینو» که اکنون جمهوری مستقلی‌است ، ودرزمان دانته در دوك‌نشین «اوربینو» واقع بود . — Noli دژی در لیگوریا، کرانهٔ شمال‌غربی‌ایتالیا کمجز و«ریویرای» ایتالیاست ودربالای‌صخرهٔ عظیم وغیرقابل عبوری واقع‌است . — Bismantova، دهکده‌ای در «رجیانو» در دوك‌نشین «مدنا»، که در بالای کوهستانی بسیار صعب‌العبور قرار دارد . — Caccume کوهستانی‌از رشتهٔ جبال «آپنینو» که دامنه‌های تند دارد . — برخی از مفسرین کمدی الهی معتقدند که این‌کلمهٔ « کاکومه » الحاقی است ودر اصل نبوده است .

اشارتم بدان‌است که‌میبایست بالهائی بلندپرواز وآ کنده ازپرهای اشتیاق‌فراوان داشته‌باشم[1] تا بتوانم درپس‌راهنمای خویش که هم‌مایهٔ‌امیدم بود وهم چراغ راهم، براه خود روم.

ازشکافتگی صخره که جدار هایش از هر جانب مارا تنگ در میان گرفته‌بودند بالارفتیم ودر کف این کوره راه‌درهرقدم بناچار دستها وپاهای خویش را بکار انداختیم.

چون بلبهٔ زبرین صخرهٔ بلند رسیدیم وخود.را در مکانی مسطح و سر گشوده‌یافتیم، گفتم: «ای‌استادمن، کدامین‌راه‌رادرپیش‌خواهیم گرفت؟»

واو بمن گفت: «هشدار که پاهایت‌براه خطا نروند، و همچنان بدنبال من بسوی بالاآی تا کسی را بیابیم که آشنای این راه باشد.»

قلهٔ صخره چنان بلند بود که‌بچشم دیده نمیشد، وراه‌چندان‌سربالا که شیب‌آن ازشیب‌خطی که مرکز دائره را به‌نیمهٔ ربع محیط اتصال‌دهد تندتر بود[2].

بافرسودگی چنین آغاز سخن کردم: «ای‌پدر مهربان، بپشت سر نگر تا دریابی که اگر برجای نایستی من بناچار یکه وتنها درین جا خواهم ماند.»

گفت: «پسر جان، خودرا تا بدانجا برسان»: واندکی بالاتر از جائی که بودیم برآمدگیی را نشانم داد که ازین جانب برتمام کوهستان مشرف بود.

۱- بالهای میل واشتیاق نه بالهای واقعی.

۲- یعنی: شیبی تندتر از چهل‌وپنج‌درجه داشت.

سخنش چنانم برسر شوق آورد[1] که باتلاش بسیار خود را با دست و پا بدو رساندم، تا آنکه عاقبت برآمدگی کوه را درزیرپای خویش یافتم.

درآنجا هردو برزمین نشستیم وازآنجانب که بالاآمده بودیم بسوی مشرق نگریستیم، زیرا هرکس را از روی عادت خوشایند است که براه رفته باز نگرد.

نخست نظر بر کرانه‌ای که بزیر پای داشتم افکندم؛ سپس دیده برداشتم‌وبخورشید نگریستم، وبابهت‌بسیاردریافتم که اشعهٔ آن ازجانب‌چپ برما میتافت.

شاعر متوجه آن شد که من ازدیدارآنکه گردونهٔ نور میان ما وباد شمال درگذر است سخت بشگفتی درآمده‌ام[2].

لاجرم بمن گفت:«اگر«کاستوره» و«پلوچه» درهمراهی‌این‌آئینه‌ای بودند که بافروغ خود هردو نیمکره را منور میکند،

تو منطقة‌البروج گداخته‌را میدیدی که‌ازین‌نیز بهخرسان‌نزدیکتر میچرخید، مگرآنکه‌مسیر کهن‌آنرا تغییری پدیدمیآمد[3].

---

۱ - در اصل: مهمیزم زدند (mi spronaron) .

۲ اشاره بدانکه در روی زمین، یعنی در نیمکرهٔ مقابل برزخ، خورشید در چنین ساعتی از جانب مشرق ومتمایل‌بجنوب یعنی نسبت بدان‌جاکه دانته نشسته‌است‌درسمت‌راست‌اومیتابد، ودراینجا، بعکس آن نیمکره، درجانب چپ‌او ودرسمت شمال (میان دانته‌وبادشمال Aquilone) در تابش است.

۳- کاستوره Castore (دراصل‌لاتینی‌کاستور) وپلوچه Polluce (دراصل‌لاتینی‌پلوکس) دوستارهٔ‌توأم برج«جوزا»هستند که‌نسبت به‌برج‌حمل درچنین موقعی‌ازسال شمالی‌ترند- آئینه‌ای که با نور خود هردو نیمکره را روشن میکند :خورشید.-

منطقة البروج : Zodiaco ، دائرهٔ فرضی که بروج دوازده‌گانه ای که

بقیه در صفحهٔ بعد

واگرعلت‌این‌را میخواهی، اندکی‌بخویش فرو رو ووضع«صهیون»
واین کوه را در روی زمین درنظرآر[1]
بدانصورت که این هردو را افقی واحد ونیمکره هائی جدا باشد ؛
درین‌حال اگرآنچنانکه بایدت بود هشیارباشی، خواهی‌دید که « فتونه »
ناگزیر است
که‌آن‌راه را که‌از نابخردی طی‌آن نتوانست کرد ، درینجاازسوئی
رود ودرآنجا از سوئی دگر.[2] »
گفتم : « ای استاد من ، نکو گفتی ومن پیش ازدرك این حقیقت

بقیه ازصفحهٔ قبل

خورشید ظاهراً در مسیر سالانهٔ خود ازآنها میگذرد درآن قراردارند — «گداخته» (rubecchio) اشاره بدان قسمتی ازمنطقةالبروج که خورشید درآن‌واقع است وحرارتش آنرا میگدازد.— خرسان (Orse) ، اشاره بمجموعهٔ «دب‌اکبر» یا «بنات‌النعش» — باتوجه بدانچه گفته شد ، مفهوم‌کلی این دوبند چنین است : اکنون خورشید ، با آنکه بنظر تو در سمت شمال حرکت میکند ، در برج حمل است ووقتیکه ببرج «جوزا» برسد (ماه‌خرداد) که شمالی‌تر از برج حمل است ، ازین‌هم بیشتر بمجموعهٔ دب‌اکبر که بقطب شمال نزدیکتر است ، نزدیك خواهد شد ، یعنی بیشتر در سمت شمال حرکت خواهدکرد . از لحاظ علم هیئت ، زاویهٔ ستارگان جوزا ۳۲درجه وزاویهٔ حمل ۲۳ درجه است .

۱— یعنی: موقعیت کوه صهیون‌را درکنار اورشلیم وکوه برزخ را که‌اکنون‌دردامنهٔ آن هستیم مقایسه کن . — قبلا گفته شدکه در جغرافیای دانته ، اورشلیم که عیسی درآن بشهادت رسید بلندترین نقطهٔ نیمکرهٔمسکون‌است ودرست‌درنقطهٔمقابل‌جزیرهٔ«برزخ» قراردارد ؛بنابراین افق آنها کاملا یکی است ، بااین تفاوت که یکی ازجانب شمال ودیگری ازجانب جنوب بدان‌«نظرمیکند». درتورات ، در وصف کوه صهیون چنین آمده است : (تورات ، کتاب یوئیل‌نبی ، باب سوم) : « ... روز خداوند در وادی قضا نزدیك است . خداوند از صهیون نعره میزند و آواز خود را از اورشلیم بلند میکند — پس خواهید دانست که من یهوه خدای شما درکوه مقدس خویش صهیون ساکن میباشم . »

۲— فتونه Feton(e) پسر خدای خورشید در میتولوژی یونان، که خواست گردونه‌دار خورشید شود ودرین راه پروبالش بسوخت (رجوع‌شودبه دوزخ ، صفحهٔ ۳۵۹، شرح۱) .— مفهوم سخن ویرژیل اینست که «فتونه» اگر در این نیمکرهٔ جنوبی قصد داشت دنبال خورشید رود ، مسافت مسیری را درجهت عکس‌آنچه در نیمکرهٔ شمالی پیش گرفته بود درپیش گیرد .

که تا کنون اندیشه‌ام در راه بردن بدان قاصر بود ، این نکته را چنین
نیك درنیافته بودم

که‌حلقهٔ وسطای‌آسمانی که‌بلندترین‌جملهٔ‌آسمانها است[1] وپیوسته
میان تابستان‌وزمستان جای دارد وعلمی از علوم[2] استوایش نام داده‌است

بهمان سببی که تو گفتی درست بدان اندازه ازین‌جا درجهت‌شمال
فاصله دارد که عبریان‌آنرا در جانب جنوب سوزان میتوانستند دید[3] .

اما اگر مایل باشی ، بمن بگوی که چه اندازه راه در پیش
داریم ، زیرا که این کوه ازحد اعلای نگاه من نیز بلندتر است.»

واوبمن گفت : « دراین کوه خاصیتی‌است که‌ازجانب‌پائین وبهنگام
آغاز بالا روی طی‌آن بسی‌سخت مینماید ، اما هرقدر بالاترروند اینکار را
رنجی کمتر است .

ولاجرم هنگامیکه این کوهسار تراچندان دلپذیرآید که‌بالارفتن
ازآن بهمان اندازه که مسیر رودی‌را با کشتی فرودآیندآسانت باشد،

تو خود را در پایان این کوره راه خواهی یافت[4] ؛ پس بردباری کن

---

۱ — اشاره بفلکی که بالای جملهٔ افلاك است (Primum Mobil) .

۲ — علم هیئت .

۳ — یعنی : وقتیکه خورشید در مدار رأس‌السرطان باشد زمستان در این نیمکره ، و
وقتیکه خورشید درمدار رأس‌الجدی است ، زمستان درآن نیمکره است ، بنابرین خط استوا همیشه
میان خورشید وزمستان قرار دارد .

دلیل اشاره به عبریان‌آنست که خط استوادرست دردودیدگاه‌برزخ واورشلیم تطبیق‌میکند
واورشلیم طبعاً مرکز اصلی عبریان است .

٤ — مفهوم تمثیلی این گفتهٔ ویرژیل کاملا روشن است : آدمی هرقدر در راه پاکی و
تقوی پیشتر رود ، طی این‌راه که درآغازکاردشوارش مینماید ، بنظرش‌آسانتر وهطبوعتر میشود ، تا
جائیکه اصلا احساس خستگی نمیکند ، و بشرفقط وقتیکه توانست‌این راه را بپایان رساند وخود را
یکسره از قید هوی‌وهوس‌آزاد کند ، حق استراحت دارد .

تا بدانجا رسی و آنگاه از خستگی راه بیاسائی ؛ بیش ازینت درین بـاره چیزی نمیگویم ، اما بدان که آنچه گفتم عین واقع است . »

هنوز سخن بپایان نرسانده بود که در نزدیکی‌ما صدائی بگوشمان رسید که‌میگفت : «آری ! ولیکن پیش‌ازرسیدن‌بدانجا شاید که تراسخت میل نشستن باشد ! »

بدین سخن هریك ازما برگشتیم ودردست چپ تخته‌سنگی عظیم را دیدیم که درآغازکار من‌و او هیچیك بدان توجهی نکرده بودیم .

بدانسورفتیم ودرآنجا کسانی را یافتیم که درپس‌صخره درسایه‌لمیده بودند ، چنانکه تنبلان بلمند .

ویکی ازآنان که‌بنظرم بسی خسته‌آمد ، نشسته وزانوان‌خویش را دربازو داشت وسررا خم کرده ودرمیان زانوان نهاده بود .

گفتم : « ای مولای مهربان من ، این کس را ببین که حتی اگـر تن‌آسائی[1] خواهر او بودازین سهل‌انگارتر نمینمود ! »

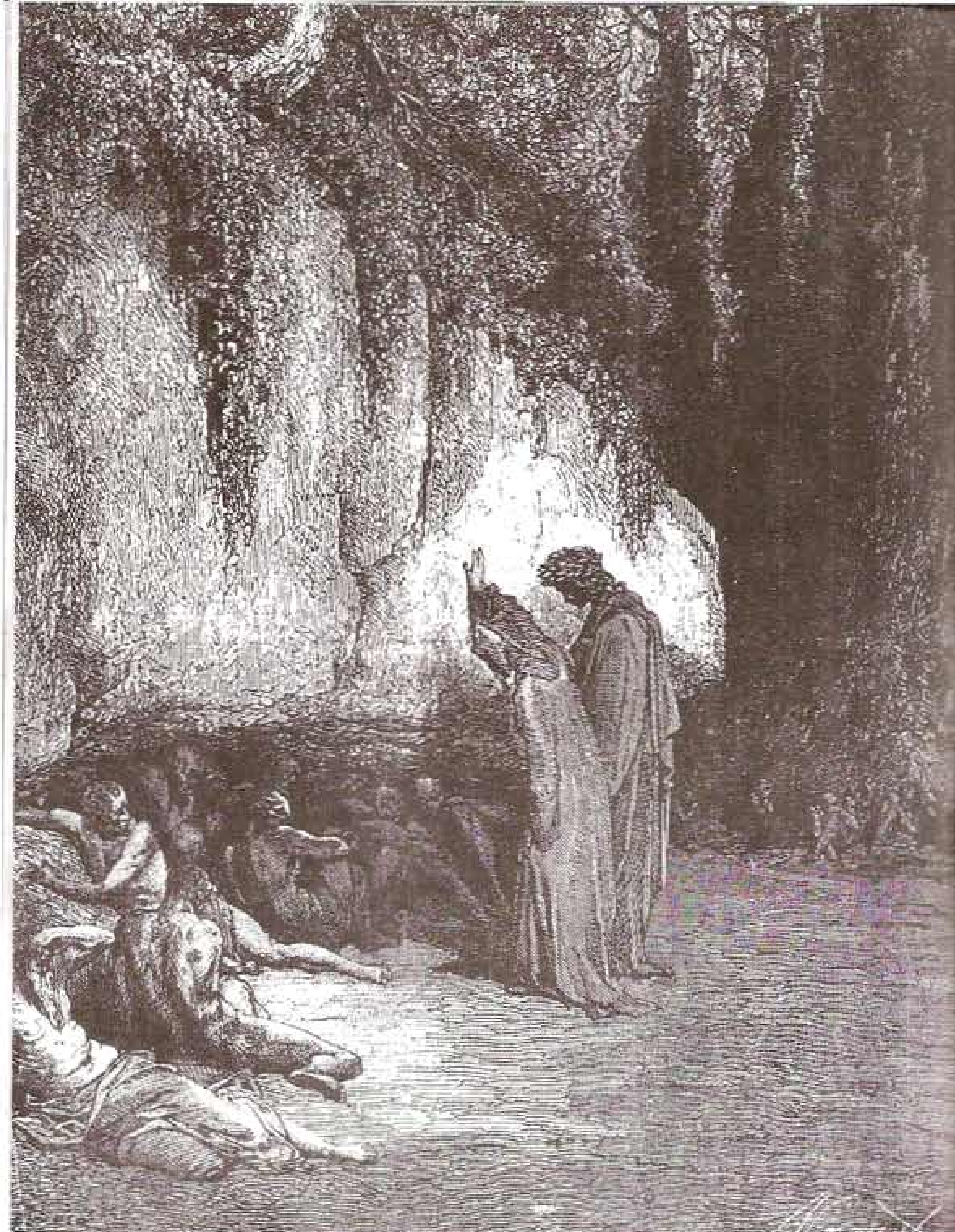
وی که این بشنید بسوی‌ما برگشت و بی‌آنکه حتی‌نگاه خویش‌را کاملا ببالا کرده باشد در ما نگریست و گفت : « درینصورت‌تو که چنین شیردلی، براه خویش رو ! »

آنوقت وی را شناختم ونگرانی‌من که هنوز تندتر ازحد عادی به دم زدنم وامیداشت مرا از رفتن بجانب او باز نداشت .

وچون بکنارش‌رسیدم وی فقط سرش را تکانی داد و گفت : « عاقبت

---

۱ — تن‌آسائی pigrizia درایتالیائی‌کلمه‌ئی مؤنث است ، بدین‌جهت تشبیه به«خواهر» شده است . برای خود خواهر بجای Sorella در اینجا کلمهٔ Serocchia (خواهرك)آورده‌شده تا جمله صورت خودمانی تری پیدا کند .



بدانسو رفتیم و در آنجا ارواحی را یافتیم که در پس صخره در سایه لمیده بودند ... (صفحهٔ ۶۲۲)

فهمیدی که خورشید چسان گردونهٔ خویش را درسمت چپ میبرد ؟ »

تن آسائی او و کوتاه سخنیش لبخندی ملایم برلبان من آورد.چنین
آغاز کردم : « بلاکوا [1] ، ازین پس دیگر از عاقبت تو نگران نیستم؛
اما بمن بگوی که چرا درینجا نشسته‌ای ؟ انتظار یارانی‌را میبری
یا بار دیگر تنبلی پیشین بسراغت آمده است ؟ »

واو بمن گفت : « برادر ، ازبالارفتن چه‌سود؟ زیراآن طایرآسمانی
که‌درآستانهٔ دروازه [2] نشسته است مرا اجازت آن نمیدهد که‌دوران کفاره
راآغاز کنم .

باید که پیش از آن آنقدر در بیرون این دروازه بمانم تاآسمان
بدفعاتی معادل آنچه در دوران زندگانیم چرخیده بود بر گرد من
بچرخد ، زیرا که من‌تا پایان عمر دست باستغفارآمرزش بخش نزدم [3] ؛

مگر آنکه‌پیش‌از بسررسیدن‌این‌دوران دعای خیری‌از جانب‌دلی که
مستظهر برحمت خداوندی باشد بیاریم‌آید:آن ادعیهٔ دیگر که‌آسمانـرا
برایشان گوش شنوا نیست بچه‌کار آیند ؟ »

---

۱ — Belacqua که او را شوخترین بازیگر کمدی الهی شمرده‌اند ، یکی ازدوستان دانته بودکه با ساختن چنگ وسه‌تار امرار معاش میکرد وظاهراً خودش نیزازموسیقی‌بهره داشت . معروف است که یکروز دانته ازاو پرسیده بود : «چرااینقدربتنبلی علاقه داری ؟ » واو جمله‌ای از ارسطو را نقل کرده بودکه : « باکناری نشستن وراحت کردن میتوان خردمندشد» ، ودانته گفته‌بود: « اگر فقط ازین راه خردمند میتوان شد ، توبزرگترین خردمند عالم هستی ! »

۲— دروازهٔ اصلی برزخ .

۳ — این قانون تازه ای از قوانین دنیای دیگر دانته است که‌طبق‌آن ، کسانیکه برای توبه کردن تاآخرعمر خود منتظر مانده وفقط دردم‌مرگ استغفارکرده‌اند ، باید مدتی‌معادل دوران عمر زمینی خویش دربرزخ بی تکلیف بمانند تا بعد اجازهٔ طی دوران آمرزش واقعی بدیشان داده شود . — « طایرآسمانیکه درآستانهٔ دروازه نشسته است » : اشاره بفرشته‌ای که نگاهبان دروازهٔ برزخ حقیقی است ، زیرا این قسمت که دانته وویرژیل ازآن گذر میکنند ، فقط قسمت مقدم برزخ است .

وچون وی مشغول سخن بود شاعر پیشاپیش من براه افتاده بود و میگفت : « اکنون براه افت ؛ ببین که خورشید بنصف‌النهار رسیده ودر کرانهٔ جهان

شب مراکش را درزیرپای خویش گرفته است[1] .»

---

۱ — «خورشیدبه‌نصف‌النهاررسیده» ، یعنی روز به نیمه رسیده است . « شب مراکش را را درزیرپای خود گرفته » : اشاره‌بدانکه در افق مراکش که حد غربی عالم مسکون است ، دربن ساعت که شش‌ساعت باافق برزخ فاصله دارد خورشید غروب کرده وشب فرا رسیده است .

سرود پنجم

طبقهٔ مقدماتی برزخ
دستهٔ سهل انگاران

دربن سرود نیز دانته و ویرژیل با دستهٔ دیگر از « سهل انگاران » سروکاردارند که «آشتی با خداوند» راتاساعت واپسین زندگانی بتأخیر انداخته‌اند. در مورد این دسته ، میتوان کلمهٔ ساعت را تبدیل به « لحظه » کرد ، زیرا اینان کسانی هستند که مرگ نـاگهانی بصورت « اجل معلق » بسراغشان آمده ، و چون انتظار مردن نداشته اند هنوز بسراغ توبه نرفته بوده اند ، با این همه در آخرین لحظهٔ زندگی و در آستان مرگ « قطرهٔ اشك ناچیزی » بنشان پشیمانی واقعی از دیده فرو چکانده‌اند ، و همین یك قطره اشك با همهٔ خردی خود این اعجـاز را داشته که آنـان را بجای ظلمات ابدی دوزخ به دیار ارواح آمرزیده‌ای فرستاده است که باید روزی درجرگهٔ فردوس مکانان درآیند.

آخرین قهرمان این سرود زن زیبائی است بنام Pia که فقط چهار مصرع بدو تخصیص داده شده ، ولی همین چهار مصرع ویرا بصورت یکی از جالب ترین قیافه های کمدی الهی وادبیات ایتالیا درآورده است .

سرود پنجم

بترك این ارواح گفته بودم ودردنبال راهنمای خویش‌ره میسپردم ،

که یکی از ارواح از پشت سرمن باانگشت نشانم داد

وبانگ برداشت که : « بنگرید که فروغ خورشید در جانب چپ

آنکس کهپائین‌تراز آن‌دیگری روانست برزمین نمیتابد ، و ازین راه وی

وجودی‌زنده مینماید! »

بدین‌سخن دیده بر گرداندم وآنانرا دیدم که با شگفتی‌تمام مرا ،

تنها مرا ، ونوری را که شکسته شده بود[1] مینگریستند .

استاد گفت : « برای چه چنان باندیشه فرورفته‌ای که قدم سست

کرده‌ای ؟ زمزمهٔ این کسان ترا چه اثر میتواند کرد ؟

بدنبال من آ و اینانرا بگذار که هرچه خواهند بگویند! چون

برجی استوارباش که دربرابر بادها سرخم نمیکند ؛

آنکس که درذهنش اندیشه‌ای برروی اندیشه‌ای‌دگرمیآیدازهدف

خویش‌دورمیشود،زیرا که‌هریك‌ازاین‌اندیشه‌هاازجهش‌آن‌دیگری‌میکاهد.»

چه پاسخش میتوانستم داد ، بجزآنکه بگویم : میآیم - واین کلام

را گفتم ، درحالیکه کمابیش‌آن رنگی‌را برچهره داشتم که‌آدمی‌راشایستهٔ

بخشش‌میکند[2] .

۱- یعنی : بزمین نمیرسید .

۲- رنگ گلگون شرم را .

ودرین میان کسانی را دیدم که از راه میانبُر، واندکی درپیش روی ما ، از کناره میآمدند وسرود خوانان miserere[1] را بندبه‌بندمیخواندند.

چون‌دیدند که تن من‌نور خورشید را اجازت گذر نمیدهد ،آهنگ سرودخویش‌را تغییردادند وآنرابصورت ـ اوه ـ کشیده وسختی درآوردند؛

و دوتن ازآنان چون قاصدانی بدیدار مـا شتافتند و گفتند که : « وضع خویش را برای ما روشن کنید . »

واستاد من گفت : « بروید وبدانان کـه شما را فرستاده‌اند بگوئید که تن این کس واقعاً از گوشت و پوست است ؛

واگرچنانکه میپندارم اینان بسبب‌دیدارسایهٔ اوبرجای‌ایستاده‌اند این پاسخشان بس باشد ؛ ایشانرا بگوئید کـه نسبت بدوآئین ادب بجای آرند ، واین سودشان تواند کرد[2].»

هرگز بخاراتـی سوزان[3] را درآغاز شب یـا أبرهای تابستانی[4] را بهنگام غروب‌آفتاب ندیده‌ام که فضای تابناك را باچنان شتاب بشکافند

١– این کلمهٔ (ترحم کن) مطلع مزمور پنجاهویکم مزامیر داود نبی در تورات است کـه چنین شروع میشود : « ای خداوند بحسب رحمت خود برمن رحم فرما . بحسب کثرت رأفت‌خویش گناهانمرا محوساز . مرا از عصیانم بکلی شست‌وشو ده و ازگناهم مـرا طاهرکن ، زیرا که مـن بمعصیت خود اعتراف میکنم وگناهم همیشه در نظر من است . بتو وبتو تنهاگناه ورزیـده ودر نظر تو این بدی را کرده‌ام ... » – «بندبه‌بندمیخواندند» ، یعنی : مثل خوانندگان سرودهای مذهبی درکلیسا ، یکدسته بندی را میخواندند ودستهٔ دیگر بند دیگر را .

٢– اشاره بدانکه دانته بروی زمین باز خواهدگشت و خواهد توانست بـانی دعـای خیر برای ایشان شود .

٣– مقصود شهاب ثاقب (تیرشهاب) است .

٤– در اصل : ابرهای ماه اوت (nuvole d'agosto) کـه در اصطلاح نجومی بـه «پرسئیده» از مجموعهٔ ستارگان موسوم به «برسه» اطلاق میشود . این شهاب‌ها عادتاً در شب‌هـای ماه مرداد بتعداد خیلی زیاد از فضای زمین میگذرند وسرعتی بیش از شهابهای عادی دارند .

که اینان در کوتاه زمانی بالا رفتند ، وچون بمقصد رسیدند همراه
آن دیگران چون گله‌ای که بی‌نگاهبان بود بسوی‌ما باز گشتند .

شاعر گفت : « شمارهٔ این کسان که بسوی ما میشتابند تا در برابر
توآئین‌ادب‌بجای‌آرند بس‌زیاد است؛ بااین همه توبرجای ممان وهمچنان
درحین رفتن گوش بگفتار ایشان ده . »

واینان درحین‌آمدن بانگ‌میزدند که : « ای روحی که باتن خاکی
خود بسوی سعادت ازلی روانی ، اندکی‌آرام تررو ؛

درمابنگروببین که‌آیا هرگز کسی را ازجمع ما درآنجا[1] ندیده‌ای
تا از او بعالم زندگان خبری بری ؟ شگفتا ![2]چرا همچنان براه خویش
میروی ؟ شگفتا ! چرا برجای نمایستی ؟

ما جملگی پیش ازین با اجل معلق مرده‌ایم[3] ، وتا واپسین ساعت
عمرخویش گناهکارانی بودیم،اما درآن ساعت‌آخرین فروغ‌الهی برماتافت،
چنانکه توبه کردیم وبخشیدیم ، وبدینسان زندگی‌را درحال صلح
باخداوند ترك گفتیم ، واکنون درآتش اشتیاق دیدار او میسوزیم . »

ومن گفتم : « باآنکه نیك درچهره‌های شما مینگرم ، هیچیك از
شما را نمیشناسم : اما ، ای ارواح نکوزاده[4] ، اگرمراکاری از دست تواتد
آمد که شما را پسندخاطر باشد

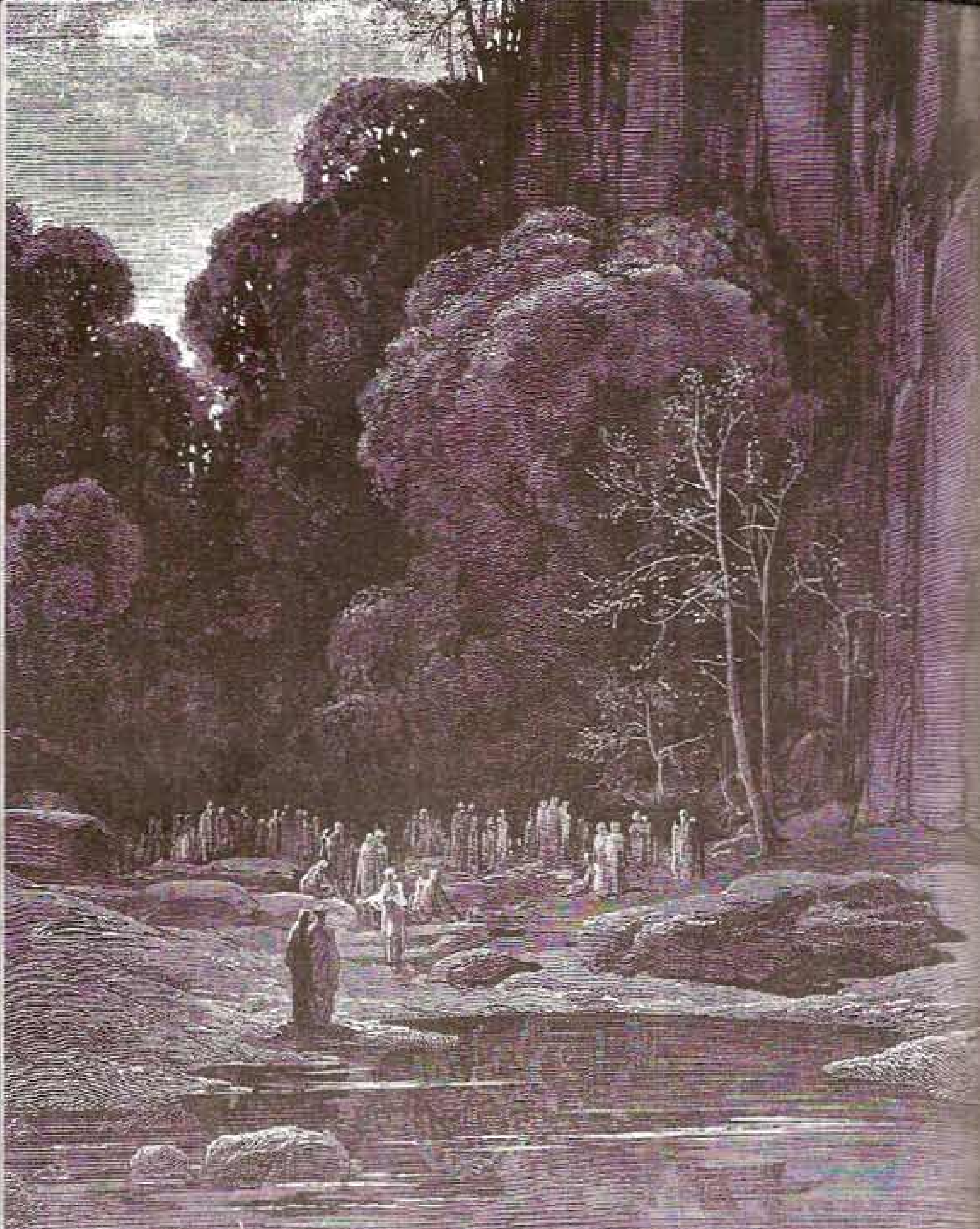
مطلب خویش‌را بمن بگوئید ، ومن بنام‌آن‌آرامشی که‌دردنبال‌چنین

۱– در روی زمین .

۲– دراصل : Deh! علامت تعجب درایتالیائی، که در فارسی نیز مصطلح است .

۳– یعنی با مرگی خونین وناگهانی (per forza morti)

٤– ben nati ـ این اصطلاح دربرابر کلمهٔ «بدزادگان» mal nati آمده که دانته آنرا قبلا درمورد دوزخیان بکار برده است (دوزخ،آغاز سرودپنجم ، صفحهٔ ۱۳۷) .



شاعر گفت : « شمارهٔ این کسان که بسوی ما میشتابند بسیار زیاد است »

(صفحه ۹۳)

راهنمائی‌ازدنیائی‌بدنیائی درطلبش‌روانم[1] خواستهٔ شمارا انجام خواهم‌داد.»

ویکی ازآنان‌چنین‌آغاز کرد: «ما جملگی‌بی‌آنکه نیازی بپیمان تو باشد بـه نیکدلیت ایمان داریم ، بـدان شرط که ناتوانی اراده اتـرا فلج نکند[2] .

لاجرم ، من که بتنهائی پیش‌ازدیگران سخن میگویم ، ازتوتقاضا دارم که اگرروزگاری‌آن سرزمینی‌را که درمیان«رومانیا» وقلمرو «کارلو» است بازبینی ،

در «فانو» لطف کنی‌وتوجه خویش را ازمن دریغ مداری ، تا برای رستگاری من دعا هائی خوانده شود کـه بمن اجـازت طهارت ازآلایش گناهان سنگین دهد .

من‌اهل‌آن سرزمین‌بودم ؛ اما زخمهای گرانی که خون‌هستی‌بخش

---

۱ — یعنی باحترام آن رستگاری وآمرزش روحی که ضامن‌آرامش ابدی است ومن دربی آن از دوزخ ببرزخ آمده‌ام وباید از برزخ به‌بهشت روم .

۲ — توضیحات مربوط بدین بند وشش‌بند بعد :

گویندهٔ سخن روح مردی است بنام یاکوپو دل کاسرو Iacopo del Cassero اهل مارکادانکونا Marca d'Ancona ناحیهٔ واقع در میان ایـالت رومانیا Romagna وکشورناپل Napoli . پادشاه ناپل در آن هنگام ، شاهزادهٔ فرانسوی شارل‌دانژو Charles d' Anjou بود که نامش بایتالیائی‌کارلو Carlo تلفظ میشود وبدین جهت است کـه داننه از « قلمروناپل » بعنوان «سرزمین‌کارلو» نـام میبرد . این مـرد درسال ۱۲۸۸ همراه نیروی فلـورانس با گیبلین‌های‌ایـالت «آرتسو» Arezzo جنگید ودرسالهای ۱۲۹۶ و۱۲۹۷ از زمامداران «بولونیا» شد ودرین‌سمت‌بود که با «آتسودسته» ملقب به آتسوی هشتم Azzo VIII که فرمانروای شهر فـراره Ferrare بـود بمبارزه پرداخت . در سال ۱۲۹۸ وی رئیس‌قضات میلان شد ، واز راه «ونیز» و «پـادوا» یعنی از راهی دورتر ازراه‌میان بر بسمت میلان براه افتاد تا مجبور بعبور از ایالت «فراره» که زیر فرمـان « آتسو » بود نشود . ولی فرستادگان « آتسو » او را در مرداب اوریاگـو Oriago در کنـار رودخانهٔ برنتا Brenta غافلگیر کـردند وکشتند ؛ بعداً جسد وی بشهر فـانو Fano انتقال یافت و درکلیسای «سن‌دمنیکو» درآن شهر بخاك سپرده شد .

از راه آنها از تنم برون رفت[1] ، در زادگاه فرزندان «آتنوره»[2]

که خویش را درآنجا بیش‌از هرجای دیگر درامان میپنداشتم[3]

برمن واردآمد ؛ این زخمها را پسر «استه» برمن زد که بیش‌ازآن‌حد که

مستحق بودم[4] برمن کینه میورزید .

اما ، اگر درآن هنگام که در « اوریاکو » بچنگم آوردند بجانب

«میرا» گریخته بودم[5] ، اکنون همچنان در دنیای زندگان میزیستم؛

دریغا که بسوی مرداب گریختم ، ونیزار ولجن چنان راه را برمن

بستند که برزمین درافتادم ودیدم که از رگهایم دریاچه‌ای در روی زمین

پدیدآمد . »

سپس روحی دیگر گفت : «کاش‌آن‌آرزوئی‌که ترا ببالای این کوه

بلند میکشاند برآورده‌شود[6] ! وتونیزرحمت نکوکارانهٔ خویش‌را بدرقهٔ راه

من کن تا من هم بچنین‌آرزوبرسم .

من زادهٔ «مونته‌فلترو» بودم و «بوئون کونته» نام داشتم. «جووانا» و

---

۱ — اشاره بعقیدهٔ قدماکه خون را جایگاه اصلی روح آدمی میدانستند .

۲ — آتنوره Antenore قهرمان افسانه ای تروبائی که بعقیدهٔ رومیان شهر پادووا Padova را درایتالیا بنیاد نهاد و مردم این شهر نسب خود را بدو میرساندند ؛ بنا براین « زادگاه فرزندان‌آتنوره » اشاره است بەشهر «پادووا» . درمتن بجای‌زادگاه تعبیرشاعرانهٔ « درمیان رانهای‌آتنوری‌ها » in grembo agli Antenori بکار رفته‌که درفارسی نامأنوس است .

۳ — اشاره بدانکه وی راه را کج کرده بود تا از این شهر بگذرد واز کید دشمن در امان ماند .

٤ — یعنی : بیش‌ازآن اندازه‌که عدالت ایجاب میکرد ـ اشاره بدانکه ایندوباهم‌دشمنی داشتند ، اما نمیبایست تا پای جان یکدیگر ایستاده باشند .

۵ — میرا Mira دهکده‌ای میان شهر پادووا Padova ودهکدهٔ اوریاکو Oriago که «پاکوپو» بجای‌آنکه بجانب اولی رود ، بسمت دومی گریخت ودر مرداب «برتا» که درکنارآن بود بچنگ دشمنان افتاد .

٦ — آرزوی آمرزش ورستگاری ابدی .

دیگران هیچیك یادی از من نمیکنند ، ولاجرم مرا می‌بینی که چنین سرافکنده در میان این کسان ره میسپرم [1] . »

ومن بدو گفتم : « چه‌قدرتی یاچه‌تصادفی ، ترا چنان‌از«کامپالدینو» دور کرد که هرگز کسی را از مکان مرگت خبر نرسید [2] ؟ »

پاسخ داد : درپای «کازنتینو» رودخانه‌ای کوچك روان است که «آرکیانو» نامدارد وازبالای «ارمو» ازکوه«آپنینو» سرچشمه میگیرد [3] .

من، درآن‌حال که‌با گلوئی شکافته پیاده میگریختم ودشت‌راخونین میکردم بدانجا که این رود نام خویش را از کف میدهد [4] رسیدم ،

ودرین‌مکان بود که دیدگانم ازدیدار بماند . نام «مریم» را برزبان

---

۱ — توضیحات مربوط بدین بند وسیزده بند بعد :

گوینده روح مردی است بنام بوئون کونته Buonconte اهل « مونته فلترو » Montefeltro که دانته قبلا پدر او «گوییدومونته‌فلترو» را در دوزخ جای داده است (دوزخ ، صفحهٔ۴۲۶ ، شرح۲) — وی درسال ۱۲۸۷ نقش مهمی در بیرون‌راندن گوئلفها از «آرتسو» بازی کرد. سال بعد باقوای «سیه‌نا» جنگید وسال بعد ازآن (۱۲۸۹) بفرماندهی گیبلین‌های شهر«آرتسو» Arezzo بقوای فلورانس‌حمله برد ودر ژوئن این سال ، درنبرد معروف کامپالدینو Campaldino که قبلا در «دوزخ» بدان اشاره شده (صفحهٔ۲۸۵،شرح۱) کشته‌شد . ـ جووانا Giovanna زن او است که چون یادی ازشوی خود نمیکند ، وی مجبوراست درمیان سایر برزخیان «سرافکنده» براه خود رود وسنگینی بار خود را بتنهائی بردوش کشد .

۲ — اشاره بدانکه با وجود کاوشهای بسیار ، نتوانستند جسد فرمانده قوای ارتسو را پیدا کنند .

۳ — Casentino درهٔ علیای رودآرنو Arno که درمسیرخود از شهر فلورانس‌میگذرد . Archiano ، شعبه‌ای از رود «آرنو» . — Ermo ، اشاره به Eremo di Camaldoli صومعهٔ معروفی که دراوایل قرن یازدهم مسیحی ساخته شد . — Appennino رشتهٔ جبال سرتاسری معروف ایتالیا .

٤ — اشاره بمحل‌التقای دو رود «آرکیانو» و«آرنو» دردومیلی پائین «کامپالدینو» .

آوردم و مردم[۱] و بخاك افتادم ، اما جز تنم چیزی از من در آنجا نماند .

اینك حقیقت امررا بتومیگویم وتوآنرا درجمع زندگان باز گوی: چون مردم، فرشتهٔ خدا مرا بر گرفت،وملك دوزخ بانگ برداشت که: ــ ای که از آسمان آمده‌ای ، چرا از منش میربائی[۲] ؟

توآن نیمهٔ جاودان این کس را[۳] بخاطر قطرهٔ اشك ناچیزی که وی ازدیده فروریخت ازچنگ من بدرمیآوری ، اما من بااین نیمهٔ بازمانده‌اش[٤] معامله ای دگر خواهم کرد[۵] ! ــ

خوب میدانی که آن بخار مرطوب که چون آنقدربالا رود که سردی فضا درچنگ خویشش گیرد بصورت قطره های آب باز میافتد ، چسان در هوا متراکم میشود[٦] .

۱ – ترجمهٔ این شعر از روی متنی صورت گرفته که در غالب متون « کمدی الهی » ارجح شمرده شده است ، ولی چاپ معروف «کمدی الهی» که توسط « انجمن دانته شناسی ایتالیا » Società dantesca italiana منتشرشده وقاعدتاً باید سندیت داشته باشد درآخر کلمهٔ parola یك نقطه وویرگول اضافه دارد – دربن صورت معنی این شعر چنین میشود که : « دربن مکان بود که بینائی و قدرت گفتار را از کف دادم وبا یاد «مریم» مردم . » اصل شعر چنین است :

Quivi perdei la vista, e la parola
nel nome di Maria finii ; ...

مراد از «مریم» طبعاً حضرت مریم مادرعیسی است، که درقرون وسطی اعتقاد عجیبی بقدرت روحانی او داشتند وهنوزهم این اعتقاد دردنیای کاتولیك باقی است .

۲ – یکبار دیگر نظیر چنین کشمکشی میان «سن فرانچسکو داسیزه» روحانی بزرگ مسیحی، وملك دوزخ ، در بارهٔ روح «گویدوداموته فلترو» پدر این روح برزخی درگرفته بود (دوزخ ، صفحهٔ ۴۳۲ ، شرح۳) ولی درآنجا این ماجرا بنفع شیطان دوزخ پایان یافته بود . درینجا بعکس ملك عذاب شکست میخورد ، زیرا چنانکه دربند بعد گفته میشود ، این روح برزخی پیش ازمرگ خود « قطرهٔ اشك ناچیزی » una lagrimetta بنشان پشیمانی فروریخته است .

۳– اشاره به روح «بوئون کونته»

٤– جسم بیروح .

۵– اصل فکر از انجیل است(رسالهٔ یهودا) : «... اما میکائیل رئیس ملائکه چون دربارهٔ جسد موسی باابلیس منازعه میکرد جرئت ننمود که حکم افترا براو بزند ، بلکه گفت: خداوند ترا توبیخ فرماید.»

٦ – اشاره بطرز پیدایش باران وطوفان .

آن ارادهٔ بدخواه نیز که جز بسراغ شر نمیرود، باهوشمندی در آمیخت [۱]

و باد و مه را با نیروئی که وی از طبیعت وام گرفته است بحرکت آورد [۲]،

و لاجرم، هنگامی که روز بپایان رسید، سراسر دره را از «پراتومانیو»

تا نوك عظیم صخره از ابر فرو پوشاند [۳] و در بالای آن، آسمان را چنان

درهم فشرد

که هوای پر از بخار را بدل به آب کرد؛ باران فرو بارید و آن آبهائی

که زمین قدرت فروبردنشان را نداشت رو بگودالها بردند؛

آب به جویباران گران پیوست [٤] و همراه با آنان، چنان جوشان

و خروشان بدرون رود شاهی [٥] فرو ریخت که هیچ چیزش مانع راه نتوانست شد.

«آرکیانوی» متلاطم کالبد یخ زدهٔ مرا درمصب خویش یافت و آنرا

به «آرنو» درافکند،

و صلیبی را که چون از فرط درد از پای در میافتادم با بازوان

خویش برسینه کشیده بودم، از هم بگسست [٦]؛ آنگاه مرا درطول

---

۱ — اشاره بشیطان وقدرت اهریمنی او، که از درآمیختن شرخواهی با هوشمندی پدید میآید. این بند را از بند های تاریك کمدی الهی دانسته‌اند.

۲— اصل فکر از انجیل است که درآن شیطان از جانب «پولس» «رئیس قدرت هوا» لقب گرفته است (انجیل، رسالهٔ پولس رسول به افسیان، باب دوم) : «. . وشما را که در خطایا در گناهان مرده بودید زنده گردانید، که درآنها قبل رفتار میکردید برحسب دورهٔ این جهان، بروفق رئیس قدرت هوا یعنی آن روحی که الحال در فرزندان معصیت عمل میکند.»

۳ — Pratomagno کوهی دررشتهٔ جبال واقع درمیان رود «آرنو» Arno وایالت تسکانا Toscana - «نوك عظیم صخره»، اشاره به پوجواسکالی Poggio Scali کوهی از رشتهٔ جبال آپنینو.

٤ — اشاره به سیلابهای پیرامون کازنتینو Casentino که قبلا ذکر آن رفت.

٥ — رودشاهی : lo fiume real اشاره برود بزرگ «آرنو» Arno که در میان این رودهای کوچك جلالی شاهانه دارد.

٦ — یعنی : وی پیش از مرگ بازوان را بعلامت صلیب در روی سینهٔ خود برهم نهاده بود، اما «آرکیانو» که بادست شیطان طغیان کرده وطبعاً آلت دست اهریمن بود، این صلیب بعد از مرگش از هم گسست.

کرانه‌ها ودر بستر خویش بغلطاند واندك اندك پوششی از آن طعمه‌ای که وی همراه خود میبرد[1] برویم کشید ودر درون آن جایم داد[2]. »

روح سومین ، در دنبال دومی چنین گفت : « چـون برروی زمین باز گشته واز رنج این سفر دراز آسوده باشی

مرا که «لاپیا» هستم بیاد آر ! «سیه‌نا»یم بزاد و «مارما»یم بمرگ سپرد، واین‌رازرا آنکس نکومیداند که‌حلقهٔ زناشوئی‌خویش را برانگشت من کرد

ومرا بزنی گرفت[3]. »

۱ — اشاره به‌لجن وشنها وسنگریزه‌هایی که رودخانه همراه خود میبرد .

۲ — یعنی : جسد من ازآن جهت پیدا نشد که برای همیشه دردرون گل ولای رودآرنو پنهان شده بود .

۳ — این بند حاوی کوتاه‌ترین ماجرائی است کـه در کمدی الهی نقل شده وبهمین جهت عموم مفسرین آنرا دارای فصاحت و بلاغتی خـاص شمرده اند . مجموعهٔ آن فقط شـامل چهارمصرع است :

« Ricorditi di me che son la Pia :
Siena mi fe', disfecemi Maremma:
salsi colui che 'innanellata pria,
disposando, m' avea con la sua gemma . »

«لاپیا» زنی‌ازخاندان معروف «تولومئی» شهر «سیه‌نا» بود وشوهرش که مردی‌بود موسوم‌به «نلودلاپیترادئی‌پانوکیسکی» Nello della Pietra dei Pannocchieschi او را بقتل رسـانید تا بتواند بازن بیوهٔ گی‌دومونفور Guy de Monfort حاکم‌فرانسوی «توسکانا» ازدواج کند (رجوع شود به «دوزخ» ، صفحهٔ ۱۷۴، شرح۳) . قدیمترین تفسیر کمدی‌الهی، که درقرن چهاردهم نوشته شده ، دربن‌باره حاکی‌است که : « این بانو درکنار پنجرهٔ اطاق خودش که مشرف بریکی ازدره‌های «مارما» بود ایستاده بود که شوهرش یکی ازنوکران خویش را محرمانه باطاق او فرستاد ووی خانم ارباب خود را از پشت سر بدرون دره پرتاب کرد واین دره چنان عمیق بودکـه هرگز خبری از جسد وی بکسی‌نرسید » . ـ چندین تفسیر دیگر نیز دربن باره آورده‌اند که دربنجا فرصت نقل آنها نیست .

این چهارمصرع کوتاه ، «پیا» را چنان در ایتالیا سرشناس کرده کـه هنوز وقتیکه کسی از دوستی میخواهد که فراموشش نکند ، بعنوان ضرب‌المثل میگوید : «لاپیارا فراموش‌مکن» . ـ تاکنون صدها تحقیق‌مختلف‌دربارهٔ این «بانوی تیره‌روز» کمدی‌الهی صورت گرفته که فهرستی ازآنها در رسالهٔ‌دانته‌شناس ایتالیائی «پیترورسی» نقل شده است .



«... مرا که لاپیا هستم یاد آر...» (صفحهٔ ۶۳۸)

سرود ششم

طبقهٔ مقدماتی برزخ
دستهٔ سهل انگاران

این سرود همچنان به دستهٔ « سهل انگاران » اختصاص یافته است. دانته و ویرژیل در بعد از ظهر یکشنبهٔ پاک در قسمت « مقدماتی » کوه برزخ با عده ای تازه مواجه میشوند و با آنان بگفتگو میپردازند. در یکجا جمعی از این ارواح را می‌بینند و در جای دیگر با یکه روح منزوی طرف صحبت میشوند.

داستان در وسط سرود قطع میشود، و نیمهٔ دوم سرود تماماً وقف حمله و انتقاد نیشداری میشود که در آن خشم با استهزا درآمیخته است. این شدید ترین حمله‌ایست که دانته در کمدی الهی به فلورانس و ایتالیا و فساد و انحطاط اخلاقی کشور خود میکند.

سرود ششم

چون بازی «تسارا»[1] پایان پذیرد، آنکس که باخته باشد افسرده برجای میماند واز نو طاس میافکند وبا تلخکامی در پی آن برمیآید که از خطای کرده پند گیرد ؛

ودیگران جملگی بهمراه آن دیگری میروند[2] ؛ یکی پیشاپیشش ره میسپرد ودیگری ازپشت دست برجامه‌اش میگیرد، ویکی دیگر نیز که از کنارش روان است میکوشد تا او را بخویش بخواند ؛

واو سخن این وآنرا میشنود ولی برجای نمیایستد ؛ آن کس که وی دست بسویش دراز میکند دست از سماجت برمیدارد[3]، وبدینسان او خود را از دست کسان خلاص میکند.

من نیز در میان این جمع انبوه چنین بودم : دراینجا وآنجا روی بسوی آنان میکردم وبا وعد ووعید[4] خویش را از دستشان میرهانیدم.

یکجا با آن «آرتینی» سخن میگفتم که بازوی ستمگر «گین دی تا کو»

۱- zara بکنوع بازی قرون وسطائی بود که با افکندن سه طاس صورت میگرفت وبرد و باخت درآن مربوط بدان بود که بازیکنان مجموع ارقام خالهای این سه طاس را پیش از رها شدن طاس ها بهتر از دیگران حدس زده باشند. دراین بازی همیشه بازنده حق دارد یکبار دیگر طاس بیفکند، واگر اینبار ارقام طاس‌ها باآنچه اوگفته‌بود تطبیق کرد وی از حال «باخت» بیرون‌میآید، واشارهٔ دانته بدین که وی «طاس‌ها را ازنو میافکند» بدین نکته است.

۲- یعنی : همراه آن کس میروند که برندهٔ بازی است، تا از او «دستخوش» بگیرند.

۳- یعنی : آنکس که از وی «دستخوش» بگیرد، دست از سرش برمیدارد وبدنبال کار خود میرود.

۴- وعدهٔ آن را که در دنیای زندگان از ایشان با خویشاوندان سخن گوید.

بدست مرگش سپرد[۱] ، ویا آن دیگری که چون بشکار میدوید در آب غرق شد[۲] .

یکجای دگر « فدریگونوولو » دست بسویم دراز کرده و زبان بتقاضا گشوده بود[۳] ، ونیز آن کس دیگر از مردم «پیزا» که «مارتسوکوی» نیکنهاد را قویدل جلوه داد[٤] .

« کنت اورسو» را دیدم[۵] ، ونیز آن روحی را که چنانکه خود میگفت

۱ــ اشاره بمردی بنام «بنینکازاداﻻترینا» Benincasa da Laterina که رئیس دادگستری شهر «آرتسو» Arezzo بود . مردم این شهر را بایتالیائی «آرتینی» Aretino میخوانند وبدین جهت است که ازوی درینجا بنام «آن آرتینی» یاد شده است . این قاضی چندین نفر ازخویشان نزدیك یکی از نجیبزادگان شهر «سیه نا» را که موسوم به «گینودی تاکو» Ghin(o) di Tacco بود محکوم بمرگ کرده بود واین نجیب زاده برای خونخواهی ، او را هنگامیکه در دادگاه مشغول دادرسی بود ، بکشت . «بوکاچیو» درکتاب معروف خود «دکامرونه» (روزدهم، داستان دوم) دربن باره بتفصیل سخن گفته است .

۲ــ اشاره بـه «کوچیودتارلاتی» Guccio de' Tarlati ، از اشراف برجستهٔ شهر Arezzo ، که درسفرجنگی در تعقیب دشمنان خود میرفت (بقول دانته بشکار میدوید) و برودخانهٔ «آرنو» Arno درافتاد وغرق شد .

۳ــ «فدریگونوولو» Federigo Novello پسر «گویدونوولو» مرد اشرافی بزرگ شهر «کازنتینو» Casentino واز خاندان معروف «گویدی» Guidi بود که دانته قبلا ازآن نام برده است (دوزخ، صفحهٔ ۲۹۴، شرح ۱) ودربهشت (سرودشانزدهم) بازازآن یادمیکند . «فدریگونوولو» درسال ۱۲۹۰ در نزدیکی «سیه نا» بدست یکی از دشمنان خود کشته شد .

٤ــ اشاره بدین واقعه که درسال ۱۲۸۷، «کنت اوگولینو» Conte Ugolino (رجوع شود بدوزخ ، صفحهٔ ۵۱۳ ، شرح ۱) زمامدار شهر Pisa ، پسر مردی محترم را بنام «مارتسوکو» Marzucco که رئیس فرقهٔ مذهبی معروف «فرانسیسکن» دراین شهر بود (واین پسر خود بقولی گانو Gano وبقول دیگر فارینانا Farinata نام داشت) محکوم بمرگ کرد ، و«مارتسوکو» با قدرت ایمان خود مرگ پسرش را با خوشرولی تحمل کرد و بپیروی ازمسیح قاتل فرزندش را نیز بخشید بدین ترتیب آن کس که دانته دربرزخ میبیند روح اینپسر است که باعث شد تا «مارتسوکوی نیکنهاد قویدل جلوه کند » .

۵ــ Conte Orso از اشرافزادگان خاندان «البرتی» Alberti شهر «پراتو» Prato، که درسال ۱۲۸٦ بدست پسرعمش آلبرتو Alberto بقتل رسید .

براثر کینه ورشک‌ازکالبدخویش دوری گزیده بود ونه‌بخاطرآنکه‌خطائی کرده باشد؛

اشارتم به « پیر دالا بروچیا » است[1] ، وکاش که بانوی « برابانته » چون این بداند ، تا هنوز درروی زمین است توبه کند ، مبادا که‌بیاد افره این بزه در جمع بدسگالان درآید .

چون از دست این ارواحی که تقاضای جملهٔ‌آنان از من وا داشتن دیگران بدعای خیر در بارهٔ ایشان بود تا مگرآمرزششان نزدیکترشود، خلاص یافتم ،

چنین‌آغازسخن کردم : « ای فروغ راه من ، پندارم که تو درجائی صریحاً منکرآن شده‌ای که ادعیهٔ ما قوانین ومقررات آسمانی را تعدیل توانند کرد[2] ؛

---

۱ — Pier dalla Broccia جراح ونـدیم مخصوص فیلیپ سوم پادشاه فرانسه ؛ این مرد که نام صحیح فرانسوی او «پی‌یردولابروس» Pierre de la Brosse است ، ظاهراً زن دوم پادشاه را کـه ماری دوبرابان Marie de Brabant نـام داشت (ودر اینجـا دانته از او بعنوان «بانوی‌برابانته» نام میبرد) متهم بدان کرد که «لوئی» Louis پسرارشد پادشاه را مسموم کرده است تا پسر خودش فیلیپ‌لوبل Philippe le Bel را بولیعهدی رسانده باشد . ملکه که ازین راه کینهٔ او را بدل گرفته بود ، بنا بروایتی وی را متهم کرد که در دورهٔ جنگ فیلیپ سوم باآلفونس پادشاه کاستیل (اسپانیا) بفرانسه خیانت کرده وبنا بروایتی دیگر بدو تهمت بست کـه قصد تعرض بنـاموس وی واداشته است ؛ ودرنتیجه «پیردولابروس» بفرمان پادشاه بدارآویخته شد . ـ دانته دراین‌جا نشان میدهد که به بیگناهی این شخص ایمان دارد ، بدین‌جهت بملکه «ماری‌دوبرابان» توصیه میکند که «تازنده‌است» توبه کند و روح خودرا ازرفتن بدوزخ که طبقهٔ هشتم آن بافترا زنـان و قلب کنندگان سخن تعلق‌دارد نجات بخشد . — « جمع بدسگالان » ترجمهٔ Peggiora greggia است که ترجمهٔ تحت‌اللفظی‌آن « بدترین گله‌ها » است .

۲ ـ اشاره به «انئیس» ویرژیل، کتاب‌ششم ، شعر ۳۷۶، که درآن زن غیبگو به‌پالینورس Palinures میگوید : « بیهوده امید مدارکـه ادعیهٔ تـو سرنوشتی را که خدایـان خواسته‌انـد تغییری‌دهند . »

و با این‌همه این کسان را بجز این مسئلتی نیست ؛ درینصورت آیا ایشان دل بامیدی عبث بسته‌اند یامن مفهوم سخن ترا خوب‌درنیافته‌ام؟ »

واو بمن گفت : « نوشتهٔ من بسی روشن‌است، واگر با عقل سلیم سنجیده شود واضح میشود که امیدآنان گمراهشان نمیکند ؛

زیرا که ازین راه بنای رفیع عدل الهی فرو نمیریزد ، فقط آتش محبت باعث آن میشود که ساکن‌این مکان‌آن‌چه‌را که باید کند ، در دمی بانجام رساند[1] .

ودرآنجا که من چنین گفتم ، هیچ گناهی بادعا تعدیل نمیتوانست شد ، زیرا که دعا را راهی بخداوند نبود[2] .

بااین همه نباید مسئله‌ای چنین معضل را حل شده پنداری ، مگر آنکه بانوئی که در میان حقیقت امر و ادراک تو فروغی خواهد بود بتو چنین گوید[3] ؛

نمیدانم که تا چه حد منظور مرا دریافته‌ای ؛ اشارتم به بئاتریچه است ، وتو او را بالاتر از اینجا خواهی دید که در قلهٔ این کوه[4] لبخند

---

۱ ــ یعنی : اساس عدالت خداوندی پای برجاست ، فقط دعاهای خیرما میتوانند بخشش الهی را زودتر نصیب گناهکاران کنند .

۲ ــ اشاره بدانکه در زمان ویرژیل هنوز از مسیحیت نشانی‌نبود ، بدین جهت دعاهای مردمان نمیتوانست راهی بخدا داشته باشد .

۳ ــ اشاره به بئاتریس، که درشعر بعد از او نام برده میشود . ویرژیل تذکر میدهد که باوجود همهٔ دلائل او ، دانته فقط وقتی میتواند واقعاً اقناع شود که بئاتریس یعنی مظهر عشق و روحانیت سخن او را تأیید کند ، زیرا خود او که مظهر عقل بشری‌است حق اظهارنظر قطعی دربارهٔ

سعادت ازلی برلب دارد . »

ومن گفتم : «مولای من ، بشتابیم [۱] ، زیرا که ازهم‌اکنون سنگینی خستگی را کمتر احساس میکنم، وببین که سایهٔ کوه درازتر میشود [۲] . »

پاسخ داد : « ما همراموزتا آنجا که بالارفتن توانیم بالاخواهیم رفت، اما راه آن راه که تو میپنداری نیست ؛

پیش از آنکه بدان بالا توانیم رسید ، تو آن را که اکنون دامنهٔ کوه چنانش پنهان دارد که دیگر اشعهٔ آنرا درهم نمیتوانی شکست ، بازگشته خواهی دید [۳] .

اما اکنون درآن کنار روحی منزوی وتنها [۴] را ببین که بجانب ما مینگرد ؛ وی اقصر راه را بما نشان خواهد داد . »

بسوی او رفتیم : ای روح لمباردی [۵] ، چه رفتار پرمناعت وبزرگ‌منشانه‌ای داشتی و گردش چشمانت با چه‌وقار وطمأنینه‌ای درآمیخته بود!

---

۱ — اشاره بدانکه شنیدن نام بئاتریس دانته را بشور افکنده است .

۲ — یعنی : غروب آفتاب نزدیك میشود .

۳ — یعنی : امروز رسیدن ببالای کوه ممکن نیست وباید یکباردیگرخورشید سربرزند تا بتوانیم بقیه راه را طی کنیم ـ « آن » colui اشاره است بخورشید ـ « دامنهٔ کوه چنانش پنهان دارد که دیگر اشعه‌آنرا درهم‌نمیتوانی‌شکست » ، یعنی : اکنون‌خورشیدبقدری‌بافق نزدیك‌شده که سایهٔ کوهستان ما را یکسره درزیرخود گرفته است ودیگر تو نمیتوانی سایه‌ای برروی زمین بیندازی . ـ «بازگشته‌خواهی‌دید» ، یعنی : باردیگر ناظر طلوع خورشید خواهی شد .

٤ ـ یك ترکیب زیبای دانته : sola soletta . ازین جا تاآخر سرود وقف گفتهٔ «سوردلو» شده واین فصلی‌است که از معروفترین فصول کمدی الهی بشمار میرود .

٥ ـ روحی که در اینجا با دانته وویرژیل مواجه میشودیکی ازقهرمانان برجستهٔ «برزخ» وکمدی الهی است ، روح مردی است بنام «سوردلو» Sordello ، که اهل مانتوا Mantova و ازین راه همشهری با ویرژیل بود . وی آوازه خوانی دوره گرد ولی از خاندانی نجیب بود ، که بعدها عشق ریباروئی‌اورا بشاعری واداشت ؛ وبدین‌ترتیب او نیز توانست بمحبوبهٔ خود بگوید که:

مرا معلم عشق تو شاعری آموخت !

بقیه درصفحهٔ بعد

هیچ نمیگفت و فقط نزدیك شدن ما را چون شیری که راحت گزیده باشد با نگاهی ناظر بود .

ویرجیلیو بتنهائی بدو نزدیك شد و از او خواست که آسانترین راه بالارفتن از کوهرا بما بنماید، واو بپرسش وی پاسخی نداد؛

درعوض از زادوبوم ما واز زندگانیمان پرسید، وراهنمای‌مهربان چنین آغاز سخن کرد : « مانتووا ... » وروح که یکسره بخویشتن فرو رفته بود ،

از محلی که تا آن دم در آن بود برجست و قد برافراشت وبسوی اوآمد و گفت : « ای‌مانتوئی ، من «سردلو» هستم وازشهر توام ! » وهردو یکدیگر را بوسیدند .

دریغا ، ای ایتالیای برده ، ای میهمانخانهٔ رنج ، ای کشتی بی‌ناخدا که در میان طوفانی سهمگین ره میسپری ، تو دیگر ملکهٔ مرزمینها

بقیه ازصفحهٔ قبل

این‌آوازه خوان عاشق درسال ۱۲۰۰ بدنیا آمد وخیلی زود هوسبازی پیشه‌کرد . اولین «شکار» او خانم زیبائی بود بنام «کونیتساداُرومانو» که همراه او از خانه شوهرش فرارکرد وشاید جای تعجب باشدکه دانته بااین خانم در آسمان زهره در بهشت روبرو میشود . سپس محرمانه با دختر مردی که حامی وسرپرست او بود ازدواج کرد وبعد دوباره بسراغ «کونیتسا» رفت ویکی از عشاق او شد . اما اینبار برادر این خانم که بعکس شوهر او مردی غیرتمند بود سخت بخشم‌آمد ، بطوریکه «سوردلو» فرار را برقرار ترجیح داد وبه‌پرووانس وازآنجا به اسپانیا وپرتقال رفت وبالاخره به پرووانس برگشت واندکی بعد همراه «شارل‌دانژو» پسر پادشاه فرانسه بایتالیا آمد ودرآنجا بعللی که درست معلوم نیست بزندان افتاد ، تاآنکه بدست پاپ کلمنت چهارم آزاد شد ودرسال۱۲۶۹ در زمرهٔ اشراف درآمد وضیاع وعقار بسیار بهم زد ؛ چندتن از مفسرین کمدی‌الهی عقیده دارند که وی عاقبت بدست «اتسولینو» برادر معشوقه اولش بقتل رسید . از«سوردلو» قریب چهل‌قطعه‌شعرباقیمانده که همهٔ‌آنها بزبان پرووانسی است .

نیستی ، فاحشه خانه‌ای هستی [1] !

این روح والا گهر تنها بشنیدن نام دلپذیر شهرخویش مشتاقانه دیدار همشهری خود را در اینجا جشن گرفت

وامروز ساکنان تو هیچیک بی‌جنگ وجدال بسر نمیبرند ، وحتی آنها که در درون حصاری واحد وخندقی واحد میزیند یکدیگررا بچنگ ودندان میدرند [2] .

ای بینوا [3] ، به پیرامون سواحل دریاهای خویش بنگروپس آنگاه باندرون خود نظر افکن و ببین که آیا در توجائی توان یافت که ازصلح برخوردار باشد [4] ؟

اکنون که زین تو خالی است ، چه سود که «جوستینیانو» عنانت را مرمت کرده باشد [5] ؟ اگر این چنین دهانه در کار نبود ، باری ، ترا

۱ـ این بند ، که درآن دانته آزردگی خودرا از وطن بصورتی روشن نشان میدهد ودرآن وی نیز مثل حافظ میگوید که : « معرفت نیست در این قوم ، خدایا مددی ! » یا « دلم ازظلمت زندان سکندر بگرفت » ، یا مانند سعدی ما : « نتوان مرد بسختی که من اینجا زادم ! » از معروفترین بندهای کمدی الهی است وغالباً درادبیات ایتالیا مورد نقل واقتباس قرارگرفته است

متن این بند چنین است :

Abi, serva Italia, di dolore ostello,
nave senza nocchiere in gran tempesta,
non donne di Provincie, ma bordello !

۲ـ یعنی : حتی اهالی یکشهر نیز بایکدیگر درجنگ وجدالند . خندق وحصار، حلقه‌های دفاعی تمام شهرهای قرون وسطائی اروپا بودند .

۳ ـ miseral خطاب عتاب‌آمیز دیگری بایتالیا .

٤ ـ یعنی : بیرون از ایتالیا همه جا در صلح وامان است ودر داخل آن ، همه جا اختلاف حکمفرماست .

۵ ـ جوستینیانو Gustianiano (بتلفظ اصلی لاتینی یوستینیانوس Jnstinianus) امپراتور معروف روم که بیزانس (اسلامبول کنونی) پایتخت او بود وقوانین معروفی راکه بنامش موسوم است وضع کرد . « عنان ترا ترمیم کرد » ، یعنی : قوانین تراکه بمنزلهٔ عنانی در برابر لجام گسیختگی بودند عوض کرد وبصورت قوانین تازه‌تری درآورد . « زین توخالی است » ، یعنی : تو چون اسبی هستی که دهانه داری ، ولی سواری برپشت نداری . مراد از سوار امپراتور « رم‌وژرمن » است که دانته بپیروی از افکار سیاسی خود طرفدار او بود .

شرمی کمتر ازین میتوانست بود ! [۱]

ای قومی که میبایست درستی پیشه کنی وقیصر را برروی‌زین باقی گذاری ، اگر درست مفهوم آنچه را که خداوند گفته است دریابی ،

بنگر که‌چگونه این حیوان ، بخاطر آن که دیگر مهمیزی‌ندارد و عنانش نیز در دست چون توایست ، سر کشی پیشه کرده است . [۲]

ای «آلبرتوی» آلمانی [۳] که این ماده اسبی‌را که‌چموش و گردنکش شده است ، بجای‌آنکه رکاب زنی بحال خویش رها میکنی [٤] ،

کاش کیفری‌عادلانه ازجانب آسمان بردودمانت نازل‌شود که ناشنیده ومشخص‌باشد [٥] ، وچنان باشد که جانشین ترابهراس‌آورد ! [٦]

---

۱ ـ یعنی : بهتربودکه لااقل قوانینی برای تو وضع نشده بود تااین‌لجام‌گسیختگی ترا جای عذر وبهانه‌ای باقی بود .

۲ ـ روی این سخن باکلیسائیان وروحانیون است که باامپراتور مخالف بودند وازین راه بقول دانته‌آنچه را که تعلیم خداوند است زیرپاگذاشته بودند .

۳ — Alberto (دراصل Albert) اشاره به آلبرت فن هابسبورگ ، پسر رژدولف امپراتورکه اصلا اتریشی بود و در سال ۱۲۹۸ امپراتور شد . وی ، طبق‌معمول « امپراطورآلمان وپادشاه رم » بود ، ولی درتمام دوران سلطنت خود برای تاجگذاری برم نرفت .

٤ — اشاره به ایتالیا ، که چون قدرت امپراتور را احساس نمیکند ، بصورت اسبی چموش درآمده است . تشبیه «ماده‌اسب» ازآن رو است که « ایتالیا » در زبانهای لاتینی ، کلمه‌ای مؤنث است .

٥ — «آلبرت» امپراتور ، در اول مه سال ۱۳۰۸ بطور غافلگیر بدست برادرزاده اش «یوهان» بقتل رسید واین «کیفرعادلانه» ایست که دانته بدان اشاره میکند . بدیهی است این واقعه در زمان سروده‌شدن «برزخ» روی نداده بوده ولی درزمان سفر خیالی دانته به‌برزخ،صورت پیشگوئی داشته است .

٦ — جانشین‌آلبرت ، «هانری‌هفتم» لوکزامبورك بود، که در۲۷ نوامبر۱۳۰۸امپراتور آلمان وایتالیا شد وتا مدت مدیدی دانته امیدوار بودکه او برخلاف پدرش ایتالیا را باقدرت و خشونتی‌بیشتر تحت ادارهٔ خویش‌گیرد . وی، درسال ۱۳۱۱ در میلان تاج آهنین لمباردیا را برسر گذاشت ودانته نیز او را « آنریکوی (تلفظ ایتالیائی هانریش) آسمانی وپیروز » خواند ، ولی او نیز علاقه ای بامور ایتالیا نشان نداد .

زیرا که تو وپدرت[1] ، که بخاطر آزمندی خود در سرزمین خویش رخت افکندید ، باغ امپراتوری را[2] دیدید که بصورت شوره زاری درآمد وهمچنان خاموش ماندید .

ای مرد سهل انگار ، بیا و«مونتکی‌ها» و «کاپلتی‌ها» و«مونالدی‌ها» و«فیلیپسکی‌ها» را ببین که اینان ازهم اکنون غرق عزایند وآنان دربیم وهراس عمر میگذرانند[3] !

بیا ، ای سنگدل ، بیا وببین که نجیب زادگان تو در چه فشاری میزیند ، وبرزخم آنان مرهم نه[4] ، وخودخواهی دید که«سنتافیورا»[5] تا بچه اندازه در امن وامان است !

بیا و«رم» خویش را ببین که چون بیوه‌زنی دورافتاده میگرید وروز وشب ترا میخواند ومیگوید : « ای قیصر من[6] ، چرا بترکم گفته‌ای ؟ »

---

۱ — پدرت : اشاره به رودولف‌فن‌هابسبورك ، پدرآلبرت ، که پیش از او امپراتور بود .

۲ — «باغ امپراتوری» لقبی بود که بایتالیا داده بودند . از زمان مرك فردریك دوم در سال ۱۲۵۰ . تا سال انتخاب هانیریش هفتم (۱۳۰۸) هیچیك از امپراتوران آلمانی به ایتالیا نرفتند .

۳ — مونتکی‌ها Montecchi وکاپلتی‌ها Cappelletti دودسته از اشراف شهرورونا Verona بودندومونالدی‌ها Moneldi وفیلیپسکی‌ها Filippeschi دودسته‌ازاشراف‌شهراورویتو Orvieto، که پیوسته با یکدیگردر جنك وجدال بودندوآرامش این‌شهرهابراثر اختلافات آنان از میان رفته بود . شکسپیردر «رمئوورژولیت» به اختلافات دوخاندان اول اشاره میکند .

۴ — cura lor magagne : این جمله‌را بعضی از مفسرین بدینصورت تعبیر کرده‌اند که : « بیا و فساد آنانرا علاج کن » .

۵ — Santa fiora کنت‌نشین ناحیهٔ «مارما» متعلق بشهر Sienna، که درزمان دانته براثر حملات پیاپی راهزنانی که در اطراف آن بودند ، ویران شده بود .

۶ — قیصر : لقب امپراتوران آلمان .

بیا واتباع خود را بنگر که چسان دل بمهر یکدگر دارند، واگر هیچ ترحمی بمانمیکنی ، لااقل از بدآوازگی نام خویش بشرم درآی !

واگر اجازت گفتار داشته باشم ، میگویم : « ای رب‌الارباب صدر نشین که بخاطر ما در روی زمین بصلیب کشیده شدی[1] ، آیا دیدگان پاك بینت را بجائی دگر دوخته‌ای ؟

یاآنکه در بارگاه عقل حاکم خود ، مارا وسیلهٔ خیری فراهم میآوری که خودماترا پیشاپیش ازآن آگاهی نمیتواند بود ؟ »

زیرا که جملهٔ شهرهای ایتالیا را فرمانروایانی ستمگراست، ودر همهٔ این شهرها هر بی‌سروپائی سرآن دارد که «مارچلی» شود[2] .

ای فلورانس من ، توشاد ازآن میتوانی بود که این جملهٔ معترضه‌ترا شامل نیست، زیرا که مردمان تو اجل از این چنین سرزنشند[3] !

بسیار کسان دگر دادگستری را در دل دارند ، اما آن را جز با احتیاط فراوان ، چون تیری از کمانی سخت نکشیده بیرون نمیکشند ؛ در عوض مردم تو این دادگستری را برزبان دارند !

---

۱ — اشاره بخداوند، که طبق اعتقاد مسیحیان بصورت مسیح در روی زمین بصلیب کشیده شد . در متن کلمهٔ «رب‌الارباب» بصورت Giove آمده ، که نام خدای خدایان در میتولوژی یونان وروم است .

۲ — مارسلوس Marcellus نام خاندان بزرك رومی بود که افراد ارشد آن نسلا بعد نسل سمتهای برجسته داشتند، وسرسلسلهٔ آنها کسی‌بود که شهر«سیراکوز» را گرفت ودرین‌واقعه بود که‌ارشمیدس‌بدست یکی ازسربازان‌او کشته شد . مراد از«مارسلوس» که‌درینجا بصورت ایتالیائی آن «مارچل» Marcel (lo) نام برده شده ، اختصاصاً «کلاودیوس مارسلوس» کنسول رومی است که در سال ۵۰ پیش از مسیح بطرفداری پمپئوس علیه سزار قیام کرد .

۳ — از اینجا تاآخر سرود ، همهٔ آنچه گفته میشود جنبهٔ نیشخند وطعنه دارد ، زیرا مراد اصلی اینست که فلورانس بیش‌از تمام شهرهای دیگر ایتالیا مورد انتقاد وحمله قرارگیرد

بسیار کسان دگر از قبول مناصب دولتی سرباز میزنند ، اما مردم غیرتمند تو ، بی آنکه آنان را بسمتی خوانده باشند ، بانگ میزنند که : « آمادهٔ کارم ! »

پس اکنون شادباش که ترا شادمانی باید کرد ! ترا که توانگری و در صلح وصفا بسرمیبری ، ترا که عاقلانه زندگی میکنی ! ونتیجهٔ کارت نشان میدهد که چسان راست میگویم !

«آتن» و«لاچدموتا» که واضع قوانین کهن بودند[1] وباآنهمه نظم و ترتیب زیستند ، در برابر تو که احکام موشکافانه ات

آنچه را که در اکتبر رشته ای بنیمهٔ نوامبر نمیتوانند رساند[2] ، جز سرمشقی ناچیز از فن نکوزیستن ارائه نمیدهند .

توخود میدانی که از آن زمان که بیاد توانی آورد[3] ، چندبارقوانین وسکه‌ها وقاضیان وشیوهٔ زندگانی خویش‌را تغییر داده‌ای و کسان خود را

---

۱ — «آتن» پایتخت یونان ولاچدمونا Lacedemona (بیونانی‌لاسدمونس) نام دیگر شهر معروف اسپارت درآتن‌است ، درآتن‌قانون «سولون» مجری بود ودراسپارت قانون لیکورگس واین هردواز محکمترین منشور های قضائی ومقننهٔ دنیای کهن بودند .

۲ — اکتبر (بایتالیائی اوتوبره Ottobre) : از هشتم مهر تا هشتم آبان . — نیمهٔ نوامبر (بایتالیائی نووهبره Novembre) : بیست وسوم آبان . — یعنی:قوانینی که درفلورانس وضع میشودآنقدرسست وناپایدارندکه حتی یکماه‌لیزمحترم نمیمانند . — طبق تحقیق «دل‌لونگو» مفسرمعروف کمدی الهی درکتاب dal secolo e dal poema di Dante ، اشاره شاعر در اینجا اختصاصاً بدین‌واقعه است که « شورای حکومتی » سفیدها درفلورانس که دره۱۱کتبر۱۳۰۱ روی کارآمده بود وقانوناً میبایست تا ۱۵ دسامبر برسرکار بماند ، در ۸ نوامبر بفرمان « شارل دووالوا» منحل شد ویك «شورای‌حکومتی» سیاه‌ها بجای آن آمد واین تغییروتبدیل عامل اصلی تبعید دانته بود .

۳ — یعنی : از همین چند وقت پیش .

عوض کرده‌ای [1] !

واگر حافظه‌ای نکوداشته باشی وروشن‌بینی کنی ، خودرا همچو آن بیماری خواهی یافت که در بستر خویش [2] آرام نمیتواند بود

وبااین وصف پیوسته بدین‌سووآن‌سومی‌غلطد تامگر بادرد بستیزد.

۱ — یعنی : عده‌ای از اتباع خـود را نفی‌بلد کرده‌ای وعده‌ای دیگر را که از خارج آمده‌اند بتابعیت خود پذیرفته‌ای .

۲ — در اصل : روی پرهای خویش : اشاره به بستر بیمار که عادتاً نرم است واز پر ساخته میشود.

سرود هفتم

طبقهٔ مقدماتی برزخ

درهٔ پادشاهان

سرود هفتم ، مثل سه سرود پیش ، مربوط به دستهٔ « سهل انگاران » است . ولی این بار این سهل انگارها شاهان وشاهزادگانی هستندکه توجه بامور دنیوی و جاه و جلال این جهانی آنان را از توجه بمعنویات باز داشته و از خدا غافل کرده است و فقط در دم مرگ دریافته‌اند که سعادت جاوید را فدای قدرت ناپایدار و بی ارزش جهانی کرده‌اند ، و این توجه آنانرا به پشیمانی و توبه وا داشته است . این دسته از ارواح ، در درون درهٔ خرم و پر گلی جای دارندکه در دامنهٔ سنگلاخ وحشی کوهستان برزخ قرار دارد ، ولی ازجایگاه بقیهٔ ارواح مجزا و نسبت بدان ممتاز است ، و تقریباً همان صورتی را داردکه جمع فیلسوفان و هنرمندان دوران کهن در درون قلعهٔ با صفا و روشنی در میان ظلمات طبقهٔ چهارم دوزخ دارند (رجوع شود به سرود چهارم دوزخ)

درین سرود دانته و ویرژیل با شوخترین روح کمدی الهی که روح شاعر آوازه خوان دوره گردی بنام « سوردلو » است برخورد میکنند ، و « سوردلو » آنان را با این قانون کلی برزخ آشنا میکندکه درکوهستان برزخ چون خورشید غروب کند دیگر بالا نمیتوان رفت ، تا وقتی که دوباره خورشید سر برزند . بنا بر این ، این دو مسافر دیار جاودان ناگزیر باید شب را در هماتجا بیتوته کنند و صبحگاهان دوباره براه افتند . مفهوم این نکته ازنظر « سمبولیک » آنست که در تاریکی جهل و بیخبری رو به رستگاری معنوی نمیتوان رفت ، و این سیر بسوی کمال باید در روشنائی اطلاع و وقوف صورت گیرد ، نه کورکورانه و از روی پیروی و تقلید .

در پایان سرود ، « سوردلو » فهرستی از ارواح « درهٔ پادشاهان » و کارهایشان را به دانته عرضه میدارد که در آن جنبهٔ نیشخند و هجا برتجلیل و تحسین میچربد .

سرود هفتم

چون این خوش آمد گوئی پرتزاکت وسرورآمیز سه چهاربار از سر
گرفته شد ، «سوردلو» بعقب باز گشت و گفت : « شما کیانید ؟ »

« پیش از آنکه ارواح شایستهٔ صعود بآستان خداوند بسوی این
کوهستان روی کرده باشند ، «اوتاویانو» استخوانهای مرا بخاك سپرد[1] ؛

من ویرجیلیو هستم ؛ وهیچ بزهی دیگرازآسمان محرومم نکرد
بجز آنکه ایمان نداشتم[2] » : چنین بود پاسخی که راهنمای من داد .

همچو آن کس که بناگهان چیزی دربرابرخویش می بیند که از آن
غرق حیرت میشود، وآنرا هم باور میدارد وهم باور نمیدارد ، ومیگوید :
« چنین است ... چنین نیست » ،

این کس نیز بنظر من چنین آمد، تا آندم که دیده بزیر افکند ومتواضعانه
بسوی او باز آمد و بشیوهٔ کهترانش بوسید[3] .

و گفت : « ای افتخار لاتینیان[4] که زبان ما از راه تو نشان داد که

۱ـ یعنی : پیش ازآنکه مسیح بشهادت رسد وبامرگ او راه برزخ وبهشت بروی ارواح گشوده شود ، من مرده بودم ـ اوتاویانو Ottaviano تلفظ ایتالیائی اوکتاویوس Octavius نام کوچك آوگوستوس Augustus امپراتور معروف روم است که جانشین سزارشد وویرژیل در دوران امپراتوری وی میزیست وسمت ملك الشعرائی داشت . ویرژیل درسال ۱۹ پیش ازمیلاد مسیح دربندر بریندیزی مرد وبدستور اوگوست جسد او را در ناپل بخاك سپردند .

۲ـ ویرژیل خود قبلا درین باره بتفصیل با دانته سخن گفته وتوضیحات لازم را بدو داده است (دوزخ ، صفحهٔ ۸۲۴ شرح ٤) .

۳ـ یعنی : برپای او بوسه زد .

٤ـ مردم سرزمین لاتین ، یعنی ایتالیا .

چه اندازه توانائی دارد ، ای مایهٔ سربلندی جاودان آن مکانی که مرا در آن بزادند ،

کدام شایستگی من، یا کدام لطف الهی ترا دربرابر دیدگان من آورده؟ اگرمرا شایستهٔ شنیدن سخنان خویش میشماری ، بگوی که آیا از دوزخ آمده‌ای ؟ واز کدامین حلقهٔ آن[1] میآئی ؟»

وی پاسخ داد : « جملهٔ حلقه های قلمرو رنج را درنوردیدم تا بدینجا رسم ؛ برکتی آسمانی براهم افکند وهمراهیم کرد .

نه بخاطر آنچه کردم از دیدار آن آفتاب والا[2] که تو در طلب آنی ومن بس دیرش شناختم محروم آمدم ، بلکه بخاطر آنچه نکردم چنین شدم.

درآن پائین[3] ، مکانی است که تیرگی آن ناشی ازعذابی نیست، بلکه فقط زادهٔ ظلمت است[4] ، ودرآن شکوهها آه هائی هستند ، نه وای هائی[5] .

درآنجاست که من ، همراه با کودکان معصومی که پیش از تطهیر ایشان از آلودگی بشری مرگ دندان در تنشان فرو برده ، بسرمیبرم[6] .

۱ـ در اصل : chiostra (صومعه، دیر) . دانته در دوزخ نیز چندبار دوزخیان طبقات مختلف را به دیر نشینان تشبیه کرده ، زیرا آنها هم حق خروج از حلقهٔ خود را ندارند وباید همیشه درآن بمانند .

۲ـ l' alto sol(o) : اشاره بخداوند ـ دانته خود درکتاب « ضیافت » (Convivio) مینویسد : « درسراسر عالم وجود هیچ چیز نیست که بیش ازخورشید مظهر خداوند تواند شد » . قبلا در دوزخ نیز این تعبیر بکار رفته است (دوزخ ، صفحهٔ ۷۸، شرح ۲) .

۳ـ اشاره به دوزخ.

٤ـ اشاره بطبقهٔ اول دوزخ (limbo یا اعراف) که ویرژیل جزو ساکنان آنست وارواح آن عذابی بجز تحمل ظلمت ونومیدی جاودان ندارند (رجوع شود به‌سرود چهارم دوزخ).

۵ـ ove i lamentinon suonan come guai, ma son sospiri یعنی: ناله‌ای که ازدهان ساکنان این طبقهٔ دوزخ بر میخیزد از نومیدی آنان میآید ، نه از آنکه نمایندهٔ تحمل عذابی باشد. قبلا در دوزخ این نکته تشریح شده است (دوزخ ، صفحهٔ ۱۲۴ شرح ۲) .

٦ـ طبق احادیث مسیحی ، ارواح کودکانیکه پیش از دریافت غسل تعمید بمیرند ، بدین طبقه از دوزخ انتقال داده میشوند. دربن‌باره «سن‌تماس‌داکن» روحانی معروف بتفصیل سخن گفته‌است.



وی پاسخ داد: « جملهٔ حلقه‌های قلمرو رنج را در نوردیدم تا بدینجا رسیدم » (صفحهٔ ۶۵۶)

ودرآنجاست که با کسانی همخانه‌ام که جامهٔ حسنات ثلاثه را بر تن نکردند ، اما بی‌آنکه با فسادی آشنا باشند ، جملهٔ تقواهای دگر را شناختند وبکار بستند [۱] .

ولی‌تو ، اگر میدانی و میتوانی، مارانشانیی ده تااجازتمان دهد که زودتر بدانجا که مدخل واقعی برزخ است برسیم [۲] . »

وی پاسخ داد : « مارا نفرموده‌اند که در جائی معین بمانیم [۳] ، ومرا آن‌اجازت هست که از کوه بالاروم و گرداگردآن‌بگردم ؛ ولاجرم برای راهنمائی‌تو تا دورترین نقطه‌ای که میتوانم رفت ، همراهیت خواهم کرد .

امابین که هم‌اکنون چسان روز رو بپایان است، وشبا هنگام بالا نمیتوان رفت ؛ ولاجرم باید در جستجوی مأمنی شایسته برآمد [٤] .

در جانب راست ما ارواحی جدا از دیگران خانه دارند ؛ رضا ده‌تاترا بنزدآنان برم ویقین دان که ازشناسائیشان بس‌خرسندخواهی‌شد.»

۱ـ حسنات ثلاثه : ایمان ، امید واحسان، که پایه‌های اصلی مذهب مسیحند،مفهوم این بند اینست که : ایشان سایر صفات حسنه را داشتند وفقط از تقواهای ثلاثه که بی‌داشتن‌آنها بهشتی نمیتوان‌شد محروم بودند .

۲ـ قبلا گفته شد که دانته وویرژیل هنوز در قسمت مقدماتی برزخ بسرمیبرند وپا بـه برزخ اصلی نگذاشته‌اند .

۳ـ اصل فکر ازویرژیل گرفته شده (انئیس، کتاب‌ششم،شعر۶۷۳) که درآن موزئا به زن غیبگو میگوید :هیچ اقامتگاه ثابتی در کار نیست (nulli certa domus ...) .

٤ ـ قانون برزخ، که برای اولین‌بار در اینجا بدان اشاره میشود ، اینست که‌چون‌تاریکی شب فرارسد ارواح دیگر از کوه برزخ بالا نمیتوانند رفت وباید بهمان حدی که بالا رفته‌اند اکتفا کنند تا دوباره خورشید سر برزند . دانته دوشب دیگر را نیز بهمین ترتیب دردوزخ مجبوربتوقف میشود (سرودهای هیجدهم وبیست‌وهفتم) . ـ ظاهراً اصل این فکر از انجیل گرفته شده است (انجیل یوحنا ، باب دوازدهم) : « ... آنگاه عیسی بدیشان گفت اندک‌زمانی نور باشماست ، پس مادامیکه نور باشماست راه بروید تا ظلمت شمارا فرونگیرد، وکسیکه درتاریکی راه میرود نمیداند بکجا میرود . »

پاسخ شنید : «چگونه چنین است که گفتی؟ آیا آنکس را که شباهنگام سربالا روی باشد، کسی مانع حرکتمیشود، یاوی خودچنین نمیتواند کرد؟»

و «سوردلوی» پا کدل با انگشت خطی برروی زمین کشید و گفت : «می‌بینی؟ چون‌خورشید روی در کشد، حتی‌ازاین‌خط نیزنتوانی گذشت؛
اما گمان مبر که مانعی بجز ظلمت شب ترا از بالارفتن بازمیدارد؛ تنها همین تاریکی است که قدرت چنین‌کاری را از میان میبرد وسدی در برابر نیروی اراده پدید میآورد.

در عوض میتوان همراه با ظلمت رو بپائین آمد، یا تاآن زمان که افق روز را در زندان خویش دارد در گرداگرد کوه پرسه زد[1].»

مرشد من که این بشنید با اندکی اعجاب گفت[2]: «پس ما را بدانجا برکه رفتن بدانرا خوشایند مان دانستی.»

چون اندکی دور شدیم کوهسار را دیدم که درمحلی شکاف‌برداشته ودره‌ای‌چون دره‌های این جهانی پدید آورده بود.

آن‌روح گفت: «بدانجا که کوهستان گردنه‌ای‌پدیدآورده خواهیم رفت ودر انتظار روزنو خواهیم ماند.»

---

۱ — مفهوم این اشاره اینست که تاریکی یعنی مظهر آلایش و خطا، خود مانع صعود روح بسوی کمال است، ودرین تاریکی میتوان فرودآمد یعنی خطاکارتر شد، اما نمیتوان بالا رفت، زیرا «بالارفتن» مظهر پاکی وصفا است وچنین پاکی جز در پرتو فروغ برکت الهی تحصیل نمیتوانند شد.

۲ — اشاره بدانکه ویرژیل را از قوانین برزخ اطلاعی نیست، زیرا در سفرگذشتهٔ خود بدوزخ فقط تا آخرین طبقهٔ دوزخ پیش رفته است.

کوره راهی بود پرپیچ وخم ، باشیبی ملایم، که مارا به جناح این فرورفتگی بمحلی که در آن لبهٔ کوه ازهرجای دگر پائین‌تراست رهبری کرد.

زر وسیم سوده ، و شنگرف وسپید آب ، ونیل ، وچوب صیقلی و درخشان،وزمرد تازه شکسته ، اگر بدین دره آورده شوند دربرابر طراوت علفها و گلهای آن ، چون کودکی دربرابر ارشد خود سر افکنده وتحت الشعاع خواهند آمد[1] .

طبیعت نه‌تنها درآنجا بساط رنگین گسترده بود ، بلکه بادرآمیختن هزاران بوی خوش ، عطری ناشناس ومشخص پدیدآورده بود[2] .

بر روی علفها و گلهای آن ، ارواحی را نشسته دیدم که بخواندن «Salve, Regina» مشغول بودند[3] ، ولی دیوارهٔ صخره مانع آن‌میشد که از بیرونشان بتوان دید .

روح «مانتوائی» که مارا بدانجا راهنمائی کرده بود، گفت : « پیش

---

۱ — مظاهر مختلف رنگها ؛ مراد از اشاره به « زمرد تازه شکسته » آنست که رنگ زمرد در برابر هوا تیره میشود وشفاف ترین جلوهٔ آن مربوط بهنگامی‌است که تازه شکسته شده باشد . — «چوب‌صیقلی ودرخشان» اشاره است بـه‌آبنوس که درآن زمان از هندوستان باروپا میرفت . — این جملهٔ « نیل ، چوب صیقلی ودرخشان » را میتوان باتغییرمحل یک « ویرگول » بدینصورت‌خواند که : « بوتهٔ نیل صیقلی ودرخشان » واین صورتی است که درچندین چاپ ایتالیائی «کمدی‌الهی» دیده میشود .

۲ — این ریزه کاری دانته در شرح رنگها وعطرهای این دره باحتمال قوی مفهوم تمثیلی مشخصی‌دارد ، ولی مفسرین تاکنون دربن‌باره نظر قطعی وروشنی نداده‌اند .

۳ — « سلام برتو ، ای مریم مقدس » . این خطاب ، مطلع سرود مذهبی قدیمی و معروفی‌است که‌توسط «ارمینیوس» اسقف ساخته شده بود ودرمراسم مذهبی‌خاص کشیشان خوانده‌میشد. لاتینی‌آن چنین است :

Salve Regina, mater misericordiae

Vita dulcedo et spes nostra, salve .

ازآنکه‌خورشید یکسرمروی پنهان کرده باشد، از من مخواهید که بمیان این ارواحتان برم .

ازین بلندی ، حرکات وچهره‌های اینان را بهتر تشخیص‌میتوانید داد تا درته دره ودرمیان خود ایشان .

آنکس که درصدرنشسته وازوجناتش پیداست که‌آنچه را که باید کرده‌باشدنکرده‌است،ودرآن‌هنگام که‌دیگران سرودمیخوانند اوهمچنان خاموش است ،

امپراتور «ریدولفو» است که میتوانست برآن زخمهائی که ایتالیا را بدست مرگ سپرده مرهم نهد ، وننهاد ، چنانکه اکنون دیگر دیر است که کسی دگر زندگی را بدان باز گرداند [1]

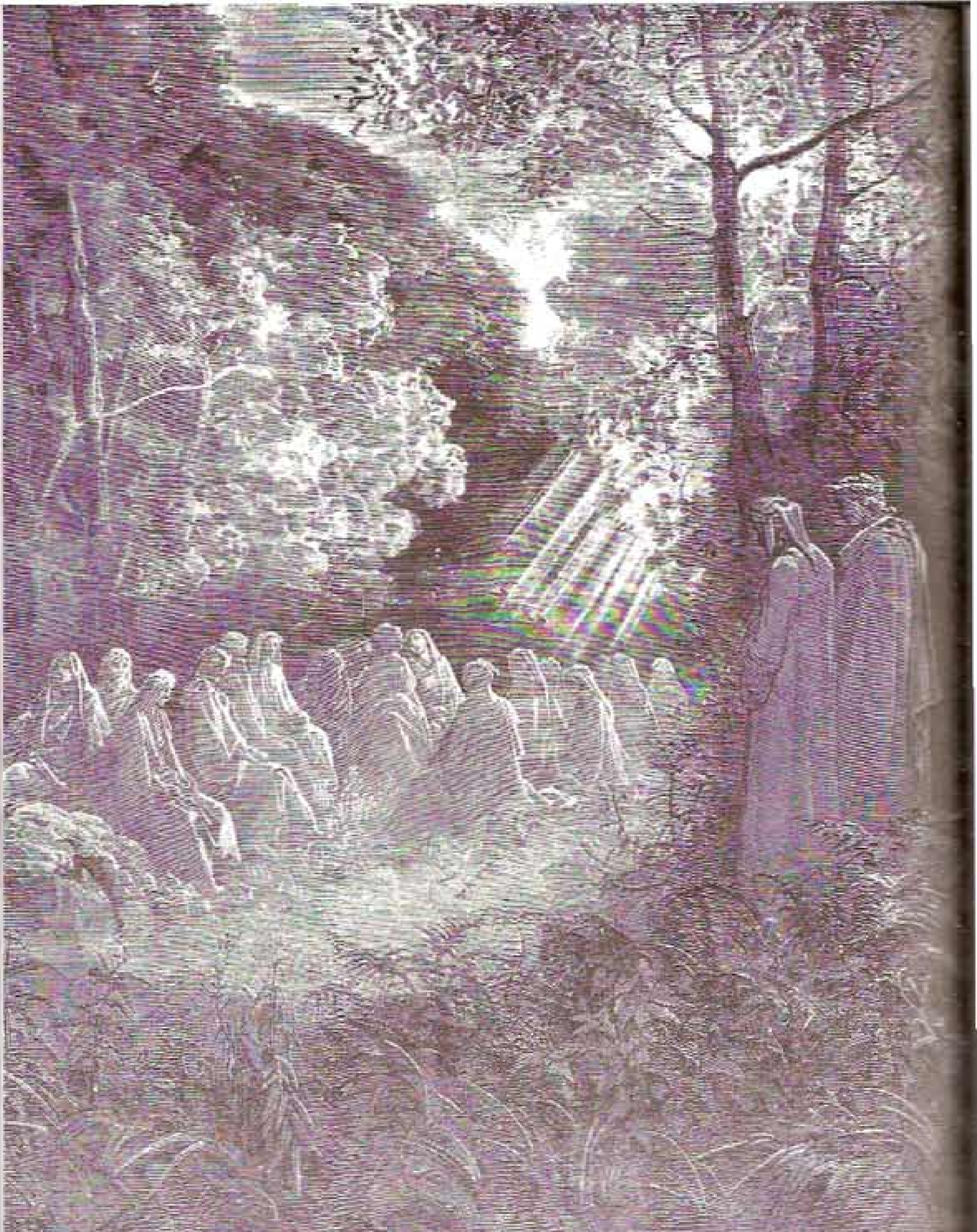
آن دیگری که با نگاه خود ویرا آرامش خاطر میبخشد ، حاکم آن سرزمینی‌بود که‌آن رودی که «مولتا» را به «آلبیا» و«آلبیا» را بدریا میبرد ازآن میزاید ؛

نامش «اوتاکرو» بود ، ودر همان هنگام که در قنداقه بود ، بیش‌از پسرش «وینچیسلائو»ی ریشو که بانفس پرستی وتن‌آسائی پیوسته رو به فربهی میرود میارزید [2] .

۱ — ریدولفو داسبورگو Ridolfo d' Asburgo (در اصل‌آلمانی Rudolph von Hapsburgen) امپراتور آلمان ، از خاندان‌معروف «هابسبورگ» ، که درسال۱۲۷۳تاجگذاری کرد وداننه‌اظهارتأسف میکند که‌چرا وی ایتالیا را بحال‌خود رهاکرد وباتصرف‌آن‌مرهم برزخمهایش ننهاد — «کسی‌دیگر» اشاره است به امپراتورهانری‌هفتم که درصدد اشغال ایتالیا برآمد، اما بقول دانته اینکار « نوشداروی بعد از مرگ » بود .

۲ — Ottàcchero اشاره‌به‌اوتوکاردوم Ottocar II پادشاه‌بوهم، که چنانکه‌معروف‌است تاج

بقیه درصفحهٔ ۶۶۵



وبرروی علفها و گلها ، ارواحی را نشسته دیدم که بخواندن Salve, Regina مشغول بودند (صفحهٔ ۴۴۹)

این مرد کوتاه بینی ، که بااین دیگری که سر و روئی نکو دارد چنین گرم گرفته‌است ، درحالی مرد که میگریخت وبوتهٔ زنبق را از گل تهی میکرد.[1]

او را بنگرید که چسان دست برسینه میکوبد! وآن دیگری را ببینید که آه کشان کف دست را بستر گونه کرده است[2].

این‌دو ، پدر وپدرزن‌آن کسند که مایهٔ نگونبختی فرانسه است . اینان از زندگانی فسادآلوده وپر گناه[3] اوآگاهند ورنجی که چنینشان میآزارد از همین‌جا زاده است .

این دیگری که چنین ستبر مینماید وهماهنگ باآن مرد درشت بینی[4] سرود میخواند کسی است که کمربند جملهٔ طهارات را

بقیه ازصفحهٔ ۶۶۲

امپراتوری را بدو پیشنهاد کردند روی از قبولش سر باز زد ــ مولتا Molta (در اصل مولداو) ، شعبهٔ رود «الب» . ــ آلبیا Albia تلفظ ایتالیائی قدیم البا Elba (الب) ، رود معروف اروپای مرکزی وشرقی که از «بوهم» (چکوسلواکی) بدریای سیاه میریزد . «آن‌سرزمین» اشاره به بوهم ، Bohemia .ــ وینچیسلائوVincislao تلفظایتالیائی‌ونسلاس Venceslas ، اشاره به «ونسلاس» چهارم ، پسر «اتوکار» فوق‌الذکر، که در سال ۱۳۰۵ مرد وبدین ترتیب در زمان سفرآن جهانی دانته پادشاه بوهم بود . ــ «ریشو» ترجمهٔ‌تحت‌اللفظی‌کلمهٔ barbuto است که درمتن بکاررفته‌است .

۱ــ « مرد کوتاه‌بینی» : فیلیپ سوم Philippe III ، پادشاه فرانسه که از ۱۲۷۰ تا ۱۲۸۵ سلطنت کرد.«این دیگری که‌سر وروئی‌نکودارد »:اشاره‌به‌هانری‌دوناوار Henri de Navarre پادشاه ناوار، که درسال ۱۲۷٤ مرد واین دونفر پدر وپدرزن فیلیپ‌لوبل Pbilippe le Bel پادشاه فرانسه بودند که دانته دردوبند بعد، ازوی بعنوان « مایهٔ بدبختی فرانسه » نام میبرد. ــ « در حالی مرد که میگریخت و بوتهٔ زنبق را بی‌گل میکرد » : اشاره بدانکه فیلیپ سوم در جنگ با Pietro d' Aragona پادشاه «آراگون» (در اسپانیا) شکست‌خورد ودست از«کاتالونیا» برداشت وفرار کرد،ودرهمین‌ضمن نیروی دریائی فرانسه‌نیزدچارشکست‌شد وبدین ترتیب‌خاندان سلطنتی‌فرانسه که نشان‌خانوادگی معروف آن گل زنبق Fleur de lys (بایتالیائی‌fiordalisa) بود ننگین‌شد و «گلهای بوتهٔ‌زنبق فروریخت » .

۲ــ یعنی : از روی تأثر صورت خود را بردست تکیه داده است .

۳ــ در اصل lorda : سنگین ، یعنی سنگین از بارگناه .

٤ــ در اصل maschio naso : بینی مردانه .

بر کمر بست[1]؛

واگر آن نوجوانی که در پشت سرش نشسته است پس از او پادشاه مانده بود، یقین ارزندگی از ظرفی بظرفی منتقل میشد[2]؛

اما در بارهٔ دیگر وارثان او چنین نمیتوان گفت: «یاکومو» و «فدریکو» قلمروهای وی را در زیر فرمان خویش دارند، اما از بهترین میراث او نصیبی نبرده‌اند[3]

بسی نادر است که حسنات بشری درطول شاخه‌های شجره گسترده شوند[4]؛ این ارادهٔ آن کس است که این حسناترا نصیب کسان میکند تا کسان نیز بااو ازدر مطالبه درآیند[5].

۱ — «آن که چنین ستبر مینماید»: پیتروی سوم، پادشاه «آراگونا» (در اسپانیا)، که در سال ۱۲۸۲ پادشاه سیسیل نیز شد ودر ۱۲۸۵ وفات یافت وشاهی کاردان وشایسته بود. — «مرد درشت‌بینی»: شارل‌دانژو Charles d' Anjou برادر «سن‌لوئی» پادشاه معروف‌فرانسه، که بپادشاهی ناپل وسیسیل برگزیده شد ودانته از «تاج سلطنت ناپل وسیسیل» که پاپ اوربینوی چهارم وپاپ کلمنتوی چهارم برسر او نهادند بعنوان «کمربند جملهٔ پاکیها که او بر کمر بست» یاد میکند.

۲ — نوجوان (Giovinetto): پسر ارشد پادشاه آراگونا؛ این پسر «الفونس» Alfons نام داشت ودرسال ۱۲۸۵ جانشین پدر شد ولی در ۱۲۹۱ مرد. — «ارزندگی از ظرفی بظرفی منتقل میشد»، یعنی اگر این جوان مدتی درازتر پادشاه مانده بود، شایستگی‌پدر بطور کامل در او تجلی میکرد.

۳ — یاکومو Jacomo و فدریکو Federigo، پسران‌دوم وسوم پادشاه «آراگونا»، که پس از مرگ برادر ارشد خود «الفونسو»، قلمرو او را بین خود تقسیم کردند — «یاکومو» درسال ۱۲۸٦ پادشاه سیسیل ودر۱۲۹۱ پادشاه «آراگونا» شد ودر ۱۳۲۷ مرد و«فدریکو» در سال ۱۲۹٦ پادشاه‌سیسیل شد ودر ۱۳۳۷ مرد. — مفهوم اشارهٔ دانته اینست که ایندونفر وارث قلمرو پدر شده‌اند، ولی وارث صفات نکوی او نشده‌اند.

٤ — یعنی: خیلی کم اتفاق میافتد که تقوی ویا کدامنی بطور ارثی بفرزندان کسی برسد.

۵ — یعنی: تقوی ارمغانی است که ازجانب خداوند داده میشود وفقط بدانها داده میشود که تقاضای دریافت آنرا داشته باشند.

آنچه گفتم، هم در بارهٔ این مرددرشت بینی[1] صادق است وهم در بارهٔ آن دیگری، یعنی «پیر»، که همراه با وی آواز میخواند[2]: وازین بابت هماکنون «پولیا» و«پرووِنتسا» افسرده دلند[3].

درخت همان اندازه ارزشی کمتر از بذر خود دارد که شوهری که «گستانتسا» هنوز لاف از وی میتواند زد، نسبت به شوهر «بئاتریچه» و «مارگریتا»[4].

درآن کنار «آریگودینگیلترا» پادشاهی را که زندگانیش سراسر با سادگی گذشت ببینید که تنها نشسته است: وی در شاخوبرگ خویش جوانهای نکوتر نهفته دارد[5].

وآن کس که در میان ایشان وپائینتر ازآنها برزمین خفته ودیده برآسمان دوخته است، «مارکزه گولیلمو» است، که بخاطر او هم

---

۱ — اشاره به «شارل دانژو» که ذکرش رفتهاست.

۲ — Pier پادشاه «آراگونا» که قبلا ذکر او رفتهاست.

۳ — پولیا Puglia وپرووِنتسا Provenza، دو ایالتی که زیر فرمان «شارلدوم»، پسر «شارلدانژو» بودند ودانته تذکر میدهد که مردم این دوایالت از سلطنت اورنج بسیار بردند.

٤ — گستانتسا Gostanza، زن پیتروی سوم، پادشاه «آراگونا» — بئاتریچه Beatrice ومارگریتا Marguerita زنان اول ودوم شارل اول (شارلدانژو) — مفهوم این بند اینست که شارل دانژو در برابر پیترو همان اندازه ارزش دارد که تنهٔ درخت در مقابل تخمی که آنرا بوجود میآورد.

٥ — Arrigo d' Inghilterra (دراصل انگلیسی Henry of England) هنری سوم پادشاه انگلستان که در سال ۱۲۷۲ مرد و زندگانی ساده و بیآزاری گذرانید. — «جوانهای نکوتر» اشاره به پسر او «ادوارد» اول Edward I که پس از وی پادشاه انگلستان شد ودرسال ۱۳۰۷ مرد، ولی درآن تاریخ که دانته سفر بدوزخ کرد وی هنوز زنده بود.

«آلساندریا» وهم جنگ آن
«مونفراتو» و«کاناوزه» را بگریستن واداشته‌اند[1] . »

---

۱ — مارکزه گولیلمو Marchese Guglielmo ، گولیلموی هفتم، مارکی مونفراتو ، درسال ۱۲۹۰ ، هنگام شورش شهر Alessandria (اسکندریه ، درشمال ایتالیا) باسارت درآمد واو رادر قفسی آهنین زندانی کردند که تا سال ۱۲۹۲ درآن بود ودرهمانجا نیزمرد ؛ پسر وی سعی در خونخواهی پدر کرد ولی موفق نشد ، ودوقسمت قلمرو او ، «مونفراتو» Monferrato وکاناوزه Canavese ازین بابت آسیبهای بسیار دیدند که « آنها را بگریستن واداشت » .

سرود هشتم

طبقهٔ مقدماتی برزخ

درهٔ پادشاهان

در این سرود ، دانته وویرژیل براهنمائی «سوردلو» بدرهٔ پادشاهان میروند ، زیرا که شب رسیده است واینّدو دیگر بسمت بالا نمیتوانندرفت . هنگام آغازسرود غروب روزیکشنبهٔ عیدپاك وپایان آن سه ساعت ازشب گذشته است. دراین سرود دانته فقط با دوروح طرف گفتگومیشود که هردوشاهانی سهل انگار وغافل بوده‌اند . ولی قسمت مهمی از سرود صرف یك بحث سمبولیك عالی ، یعنی وسوسهٔ نفسانی وکمك الهی میشود که بصورت زور آزمائی مار و فرشتگان تجلی میکند . این مار همان است که روزگاری در بهشت زمینی حوا را واداشت که میوهٔ « شجرهٔ ممنوعه » را بچیند، ودرین موقع که تاریکی شب فرا رسیده ونوبت جهل وغفلت شده است برای اغوای ارواح میآید ، اما دو فرشته که درینجا مظهر تنبه روحی و جدال با نفس هستند مار را (که مظهر وساوس نفسانی است) بفرار وامیدارند .

سرود هشتم

ساعتی که اشتیاق دریانوردانرا بسوی گذشته بازمیگرداند ودلشانرا بیاد روز وداع با یاران مهربان نرم میکند[1]،

ساعتی که قلب زائر تازه رسیده را بشنیدن ناقوس دوردستی که گوئی برمرگ روز گریان است از محبت میآکند، فرا رسیده بود

که من دست ازشنیدن بداشتم[2]، وبیکی از ارواح نگریستم که از جای برخاسته بود وباشارت دست مارا بشنیدن سخنان خویش میخواند.

دو کف دست را برهم نهاد وپس آنها را بالا برد ونظر بجانب مشرق دوخت[3]، چنانکه گوئی بخداوند میگفت :ـ بجز توپروای هیچم نیست.ـ

وآنگاه نغمهٔ «Te lucis ante» با آهنگی چنان خلوص آمیز وبا زیروبمهائی چندان شیرین ازدهانش برآمد[4] کهمرا ازیادخویش بدر برد.

۱ـ اشاره بوقت غروب . ازاین بند و بند بعد همواره بعنوان یکی از استادانه ترین آثار نظم ایتالیائی یاد شده است .

۲ـ یعنی : دیگر صدای سوردلووسرود مذهبی سایرین را که خاموش شده بودنمیشنیدم .

۳ـ در قرون وسطی «شرق» قبلهٔ تمام کلیساهای اروپا بود ، زیرا روبجانب بیت المقدس یعنی شهادتگاه عیسی داشت . بدین جهت « جهت شرق » مثل جهت جنوب (قبله) در ایران ، جهت مقدسی بود .

٤ـ این سه کلمه ، مطلع سرودمذهبی معروف قرون وسطائی است که توسط «سنت آمبروزیو» ساخته شده بود ودر وقت غروب خوانده میشد، وبا خواندن آن مؤمنین از خداوند تقاضا میکردند که روح آنها را از وسوسه‌های شب درامان دارد . بند اول این سرود لاتینی چنین است :

Te lucis ante terminum ,
Rerum creator, poscimus
Ut pro tua clementia
Sis presul ad custodiam .

دیگران ، مهربانانه وپارسایانه صدای‌خود را بااو درآمیختند ودر آن حال که دیده بسوی‌آسمان[1] داشتند سرود را تا بپایان ادامه دادند .

ای خواننده ، دراینجا دیدهٔ بصیرت بگشا تاحقیقت را ببینی ، زیرا پرده چنان لطیف است که بیگمان ازآن آسان میتوان گذشت[2] .

این ارواح شایسته[3] را دیدم که خاموش شده‌بودند، وچنانکه انتظار چیزی را برند پریده رنگ وخاشعانه بجانب آسمان مینگریستند ،

ودیدم که از بالا دوفرشته باشمشیرهائی‌آتشین که نوکشان‌شکسته واز میان رفته بود سربرآوردند وبسوی پائین‌آمدند[4] .

جامه‌هایشان با وزش‌بادی که از حرکت بالهای سبزشان درپشت سرآنهاپدیدآمده‌بودموج‌میزد،وچون نوبرگهای تازه‌رسته‌سبزرنگ‌بود[5] .

۱— دراصل : بسوی جاده‌های بالا (alle superne rote) .

۲ — یعنی اشاره‌ای که دراین سخنان من پنهان است وبایدآن را درسطور بعد دریابی . بقدری روشن است که‌بی‌زحمت بدرك آن توفیق خواهی یافت . یکی از مفسرین معروف کمدی الهی «ولوتلو» Vellutello، درقرن‌شانزدهم ، بعکس کلیهٔ مفسرین دیگر مفهوم این‌گفته‌را چنین دانسته است که : « درك این نکته بقدری دشواراست که‌گذشتن ازآن‌آسانتر بنظرمیآید.» تصور میرود که مفهوم اولی صحیح‌تر باشد .

۳— دراصل : سپاه شایسته esercito gentile .

٤— فکر «شمشیرهای‌آتشین» ازتورات گرفته شده (تورات ، سفرپیدایش ، باب‌سوم) : « ... پس‌آدم را بیرون‌کرد وبطرف شرقی باغ عدن‌کروبیان را مسکن داد وشمشیرآتشباری‌را که بهر سو گردش میکرد تا طریق درخت حیاترا محافظت کنند . . . » — « دو فرشته » مظهر تأیید و حمایت الهی در برابر وساوس و تمنیات نفسانی بشرند که ماری که اندکی بعد پیدامیشود نمایندهٔ‌آن است . — دوشمشیر، بنا بنظر غالب مفسرین کمدی مظهر عدالت وبخشش خداوندند، وآتشین‌بودن آنها نشان‌آنست که خداوند درعین‌آنکه بخشنده‌است قهار است .

٥— رنگ سبزرنگ «سمبولیك» امیدواری است .

یکی‌از آن‌دو اندکی بالاتر ازما جای گرفت وآن‌دیگری به کنارهٔ مقابل فرودآمد، چنانکه این دوجملهٔ ارواح را در میان گرفتند.

سرهای نیمرنگشان [1] را خوب میتوانستم دید، اما نگاه من، چون نیروئی که براثر کوششی فزون از اندازه درهم شکند، برروی چهره‌های آنان راه گم میکرد [2].

سوردلو گفت: «این هردوازحلقهٔ مریم میآیند [3] تا دره را دربرابر مار که بزودی هویدا خواهد شد [4] پاسداری کنند.»

لاجرم من که نمیدانستم اینان‌ازچه‌راه خواهند آمد، بهمهٔ اطراف وجوانب نگریستم، وتن‌خویش را که ازفرط هراس یخ زده‌بود بهشانه‌های وفادار [5] فشردم.

وسوردلو باز گفت: «اکنون بدره فرودآئیم وبمیان‌ارواح بزرگ [6] رویم و باآنان سخن گوئیم، که اینان را دیدار ما بس‌خوشایند باشد.»

---

۱ — سربور la testa bionda – باید متوجه‌بود که فرشتگان درآثارهنرمندان‌مسیحی تقریباًهمیشه‌باموی‌زرین‌وکمرنگ‌نموده شده‌اند، زیرا رنگ روشن علامت پاکی وصفاست.

۲ — اشاره بدانکه هنوزدانته‌آن‌تقوی وطهارت‌را ندارد که‌بتواند رو درروبچهرهٔ‌فرشتگان وکروبیان نگاه‌کند.

۳ — یعنی از بالاترین طبقهٔ‌آسمان‌که حضرت مریم درآن است.

۴ـ توضیح درصفحهٔ ۶۷۷

۵ — alle fidate spalle یعنی: به شانه‌های مصاحب وفادارم. اشارهٔ این‌سخن طبعاً به ویرژیل است.

۶ — اشاره به ارواح پادشاهان.

سرود هشتم

پندارم که تنها سه قدم فرودآمدم ، وخویش را درآن‌پائین‌یافتم ، و روحی را دیدم که مرا، و تنها مرامینگریست ، چنانکه گوئی سرشناسائیم را داشت .

آن‌ساعتی‌بود که هواتاریك‌میشود [۱] ،اما هنوزاین‌تاریکی‌چندان‌نبود که درمیان دیدگان اوومن،آنچه را که درآغاز پنهان داشته‌بود همچنان پنهان دارد [۲] .

وی بجانب من‌آمد و من بسمت او رفتم : ای «نین» ، ای قاضی بزرگوار،چه شاد ازآن شدم که ترا ازجمع دوزخیان‌برون یافتم [۳] !

از هیچ خوش‌آمد گوئی فرونگذاشتیم . آنگاه‌وی پرسید:« کی از راه آبهای دوردست بپای کهسار رسیدی ؟ [٤] »

بدو گفتم : « بامدادامروز بود که ازمکانی بس‌شوم بدینجاآمدم [٥] ؛ هنوز با زندگانی نخستین [٦] دمسازم ، هرچند که بسفر برخاسته‌ام تامگر آن زندگانی دگر را بدست آرم [۷] . »

---

۱ — s'annerava یعنی : تاریکی شامگاهان فرا میرسد .

۲ — یعنی : بطور کلی تاریك بود ، اما نه‌چندان که دونفرازفاصلهٔ خیلی‌نزدیك توانند چهرهٔ یکدیگر را تشخیص دهند .

۳—(Nin(o، اشاره‌به‌نینوویسکونتی Nino Visconti قاضی‌شهرگالورا Gallura در جزیرهٔ ساردینیا ، نوادهٔ دختری «کنت‌اوگولینو» که قبلا دانته از او بتفصیل سخن‌گفته است (دوزخ ، سرود سی‌وسوم) . دانته بااین‌مرد بسیاردوست بود وآشنائی‌آنها ازنبردکاپرونا (دوزخ، صفحهٔ ۳۵۷ ، شرح ۱) آغاز شده بود .

٤ — یعنی : چه‌وقت در مصب رود «توه ره» برزورق نشستی واز دریای پهناور به برزخ آمدی ؟ ـ بدین ترتیب قاضی متوجه زنده‌بودن دانته نشده است .

٥ — اشاره بطبقات مختلف دوزخ .

٦ — یعنی : زندگی روی زمین .

۷ — اشاره بکوشش دانته برای رستگاری روح خویش .

وچون پاسخ من بگوش آنان رسید ، «سوردلو» وآن دیگری چون کسانیکه بهراسی ناگهانی دچار آمده باشند واپس رفتند[1]

یکی از آندو بجانب «ویرجیلیو» برگشت وآن دیگری روی بسوی روحی که در کناری نشسته بود کرد و بدو بانگ زد که : « هان ، ای «کورادو»[2] ، بیا وبنگر که خداوند با قدرت کاملهٔ خود چه خواسته است . »

پس آنگاه بسمت من گشت و گفت : « ترا سوگند بلطف خاص آن کس که مشیات خویش را چنان از ما پنهان میدارد که مارا هیچ راهی به ادراك آنها نیست[3] ،

کهچون بدان سوی آبهای بیکران[4] باز گشته باشی، به «جووانای» من[5] بگوی که بدان درگاه که ادعیهٔ معصومان درآن قبول میافتد، برایم دعا کند .

پندارم که مادرش از هنگام برون آمدن وی از آن پردهٔ سپیدی که ازین پس باید افسرده دلانه دریغاگوی آن باشد ، دیگر مهری بمن ندارد[6] .

۱— اشاره بدانکه سوردلو نیز که تا این زمان تمام توجهش معطوف بویرژیل بوده ، پی بزنده بودن دانته نبرده است .

۲ - Currado ؛توضیح درصفحهٔ شرح ۲.

۳— یعنی : عقل و ادراك بشری قاصرتر از آن است که حکمت آنچه را که خداوند اراده میکند در یابد .

٤ — یعنی : وقتیکه دریای فاصل دوزخ ومصب «توه‌ره» را در پشت سر گذاری ودوباره بدنیای زندگان برگردی .

٥ — Giovanna، دخترقاضی، که در این زمان نه‌ساله بود .

٦ — «مادرش» : اشاره بزن قاضی، که بئاتریچه Beatrice نام‌داشت ودختر «اوبتیسو دااستی»

بقیه درصفحهٔ بعد

ازرفتاراو آسان میتوان دریافت که اگرپیوسته نگاه‌ها یانوازشهائی بر آتش عشق زنی دامن‌نزنند ، این آتش چه‌آسان فرومینشیند .

وحال آنکه‌آن افعی که «میلانیان» را بمیدان ستیز میبرد ، سنگ گور او را زینتی بدان شکوه کـه خروس «گـالورا» میتوانـت داشت ، نخواهد بود[1] . »

چنین‌میگفت ، ودرچهره‌اش اثر آن‌غیرتمندی‌شایسته‌ای که دردرون دل جائی باندازه دارد[2] ، هویدا بود .

درین میان دیدگان حریص[3] من بسوی‌آن مکانی ازآسمان که‌در آن اختران همچون قسمتی از چرخ کـه به میله نزدیکتر بـاشد گردشی

بقیه ازصفحهٔ قبل

Obizzo da Esti بود که دانته او را بجرم ستمگری در جهنم جای داده است (دوزخ، صفحهٔ ۲۴۹ ، شرح ٤) این «بئاتریچه» را با «بئاتریچه» معشوقـهٔ دانته وراهنمای آسمانی او اشتباه نباید کرد . ـ « از پردهٔ سپید برون آمـده » ، یعنی : جامهٔ بیوکی را (که در قرون وسطی سپید بود) از تن بیرون آورده تا شوهر دیگری کند . « باید دریغا گـوی آن باشد » ، اشاره بدانکه شوهر دوم این خانم ، گالئاتـوویـسکونتی Galeazzo Visconti همراه باکلیهٔ افراد خاندان خود از شهر میلان طرد خواهد شد ودرمسکنت وآوارگی خواهدمرد . این اتفاق که درسال ۱۳۰۲ روی داد ، در زمانی که دانته کمدی الهی را سرود روی داده بود ، ولی برای سال ۱۳۰۰ یکنوع غیبگوئی بشمار میرفت . ـ «دیگرمهری‌بمن‌ندارد» یعنی : درصدد زناشوئی تازه‌ایست ویاد شوهر اولش را از دل بیرون برده است .

۱ — «افعی» نشان خانوادگی خاندان «ویسکونتی» شوهـر دوم «بئاتریچه» و«خروس» نشان خانوادگی خاندان «گالورا» شوهر اول این خانم بود . معنی این‌گفته اینست که این زن اگر باسمت بیوهٔ «گالورا» شوهر اولش مرده بـود افتخاری بیش ازآن مییافت کـه باسمت بیوهٔ «ویسکونتی» مرده باشد . عملا این هردومنظور حاصل‌شد ، زیرا بعدازمرگ این خانم ، در سال ۱۳۳٤ ، هم‌نشان افعی وهم‌نشان خروس را برروی سنگ گورش نقش زدند .

۲ — یعنی : اثرغیرت مردانه که پا ازحد خود بیرون نگذارد ونه اثر حسادت که صفت ناپسندیده‌ای است .

۳ — یعنی : دیدگان من که حرص دیدن همه‌جا را داشت .

کندتر داشتند ، معطوف شده بود .

وراهنمای من گفت : « پسرجان ، درآن بالا بچه مینگری ؟ » ومن بدو گفتم :« بدین سهمشعلی مینگرم که آتش درسراسر قطب افکنده اند[2] .»

واو بمن گفت : « چهاراختر فروزانی که امروز بامدادان دیدی، در آنجا فرورفته واین اختران در جای آنها سر برزده اند[3] . »

چون سخن میگفت ، «سوردلو» ویرا بجانب خویش کشید و گفت: « حریف مارا ببین[4] » . وباانگشت اشارتی کرد تا نظر وی را بدان جانب که میخواست معطوف دارد .

درآن مکانی که درهٔ کوچك را حاشیه ای نبود ، ماری عیان بود ، و شاید که این همان مار بود که «حوا»را به چیدن خوراك تلخ وا داشت[5] .

۱— یعنی: بستارگان پیرامون قطب جنوب مینگریستم که چون بمرکزدوران نزدیکترند آهسته تر میچرخند .

۲ — ظاهراً اشاره بسه ستارهٔ جنوبی (ستارهٔ آلفای مجموعهٔ اریدان، ستارهٔ کانوپوس «ماهی طلائی» وستارهٔ کشتی) است . ولی بیشتر احتمال میرود که این سه ستاره صرفاً جنبهٔ تمثیلی داشته واشاره بسه اصل : ایمان ، امید ونکوکاری باشند ـ «آتش درقطب افکنده اند» یعنی درنزدیك قطب باروشنی فراوان میدرخشند .

۳ — «چهاراختر» اشاره به ستارگان مجموعهٔ صلیب جنوبی کـه مظاهر زندگانی مثبت وعملی(روز)بودند واکنون جای خودرا بسه ستاره ای که مظاهرزندگانی درونی ومعنوی (شب)هستند سپرده اند. قبلاازاین چهارستاره درآغازسرود اول برزخ سخن رفته است(رجوع شود بصفحهٔ ۵۸۳شرح ۱)

٤ — این اصطلاح ترجمهٔ دو کلمهٔ لاتینی hostemque nostrum است که درسرود مذهبی Te lucis (رجوع شود بصفحهٔ ۶۷۵،شرح ٤)بکار رفته ودانته آنرا بایتالیائی درآورده است

۵— اصل فکر از تورات است(سفرپیدایش، باب سوم) : « ... ومار از همهٔ حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود هوشیارتر بود. وبزن گفت آیا خدا حقیقتاً گفته است که ازهمهٔ درختان باغ نخورید ؟ ـ زن بمار گفت از میوهٔ درختان باغ میخوریم ، لکن از میوهٔ درختی که در وسط باغ است خـدا گفت ازآن مخورید وآنرا لمس مکنید ، مبادا بمیرید ـ مـار بزن گفت هرآینه

بقیه در صفحهٔ بعد

حیوان تبهکار درمیان علفها و گلها میخزید وپیش میآمد، و گاه گاه سر به پشت خویش میگرداند و آنرا همچو حیوانی که پشمهایش را صیقل دهد میلیسید.

بچشم خویش ندیدم، ولاجرم نمیتوانم گفت، کهچگونه شاهینهای آسمانی بال گشودند[1]، همینقدرمیدانم که آن هردورا درحال پروازدیدم. بصدای بالهای سبز آنان که فضا را درهم میشکافت، مار راه گریز گرفت، وفرشتگان با پروازی هماهنگ بجای نخستین باز گشتند.

روحی که بدعوت قاضی بکناراو آمده بود، درسراسرمدت این حمله از نگریستن بمن بازنایستاد.

وچنین آغاز سخن کرد: «کاش مشعلی که راه ترا بسوی بالا روشن میکند، آن اندازه مومی که لازم استدرنهاد تو بجوید تا ترا به مینای اعلی رساند[2]

بقیه از صفحهٔ قبل

نخواهید مرد، بلکه خدا میداند در روزیکه ازآن بخورید چشمان شما باز شود ومانند خدا عارف نیك‌وبد خواهید بود - وچون زن دید که‌آن درخت برای خوراك نیکوست وبنظرخوش‌نما ودرختی دلپذیر دانش‌افزا پس‌ازمیوه‌اش گرفته بخورد وبشوهر خود نیز داد واو خورد ...» ـ خوراك تلخ cibo amaro اشاره به‌میوه‌ای که‌حوا چید وبرای او وشوهرش ونسل‌آدمیان تلخی‌وبدبختی آورد - این میوه را یهودان ومسیحیان سیب ومسلمانان گندم میدانند.

۱ - اشاره بدو فرشتهٔ نگهبان.

۲ - «مشعلی که راه ترا بسوی بالا روشن میکند» اشاره بلطف خداوند که شامل‌حال دانته شده تا او را ببهشت اعلی رهبری کند - «آن اندازه موم که لازم است درنهاد توبجوید» یعنی که معناً شایستگی چنین لطفی‌را داشته باشی (موم وروغن دومایهٔ اصلی مشعلها وچراغهای قرون وسطی بودند). مینای‌اعلی sommo smalto اشاره بجایگاه خداوند. این‌تعبیرصورتی مبهم دارد و ظاهراً یا اشاره به بهشت زمینی است که باگلها و چمنها «میناکاری» شده، یا بآسمان که اختران میناهای آنند. احتمال قوی میرود که تعبیر اخیر درست‌تر باشد.

وتو اگر خبری موثق از والدی‌ماگرا [1] یا سرزمین همسایهٔ آن داری بامن بگوی ، زیرا که روزگاری من در آنجا منزلتی داشتم .

نامم «کورادومالاسپینا» [2] بود . آن قدیمی نیستم [3] ، اما اززادگان اویم ؛ وبکسان خویش محبتی داشتم که برای تطهیر ازآلایش آن دراینجا بسرمیبرم [4] . »

بدو گفتم : «اوه ! من هرگزدرسرزمین‌های شما نبودم ، اما درسراسر اروپا کدام جای مسکون میتوان یافت که خاندان شما درآن سرشناس نباشد ؟

نام بلندی که مایهٔ افتخار این خاندان است چنان این سرزمین و خداوندگاران آنرا بلندآوازه دارد که همهٔ کسان بی آنکه پای بدان نهاده نهاده باشند باآن آشنایند .

ومن، که کاش تابدان مقام اعلی توانم رفت [5] ، برایتان سوگندمیخورم که خاندان نام‌آور شما هیچیك از افتخارات زر وشمشیر را از کف نهشته است [6] .

---

۱ — Val di Magra ، ناحیه‌ای‌ازایالت «لونیجیانا» ، که قلعهٔ مستحکم «ویلافرانکا» متعلق به « کورادو » در آن واقع بود (رجوع شود بدوزخ ، صفحهٔ ۳۹۸. شرح ۳)

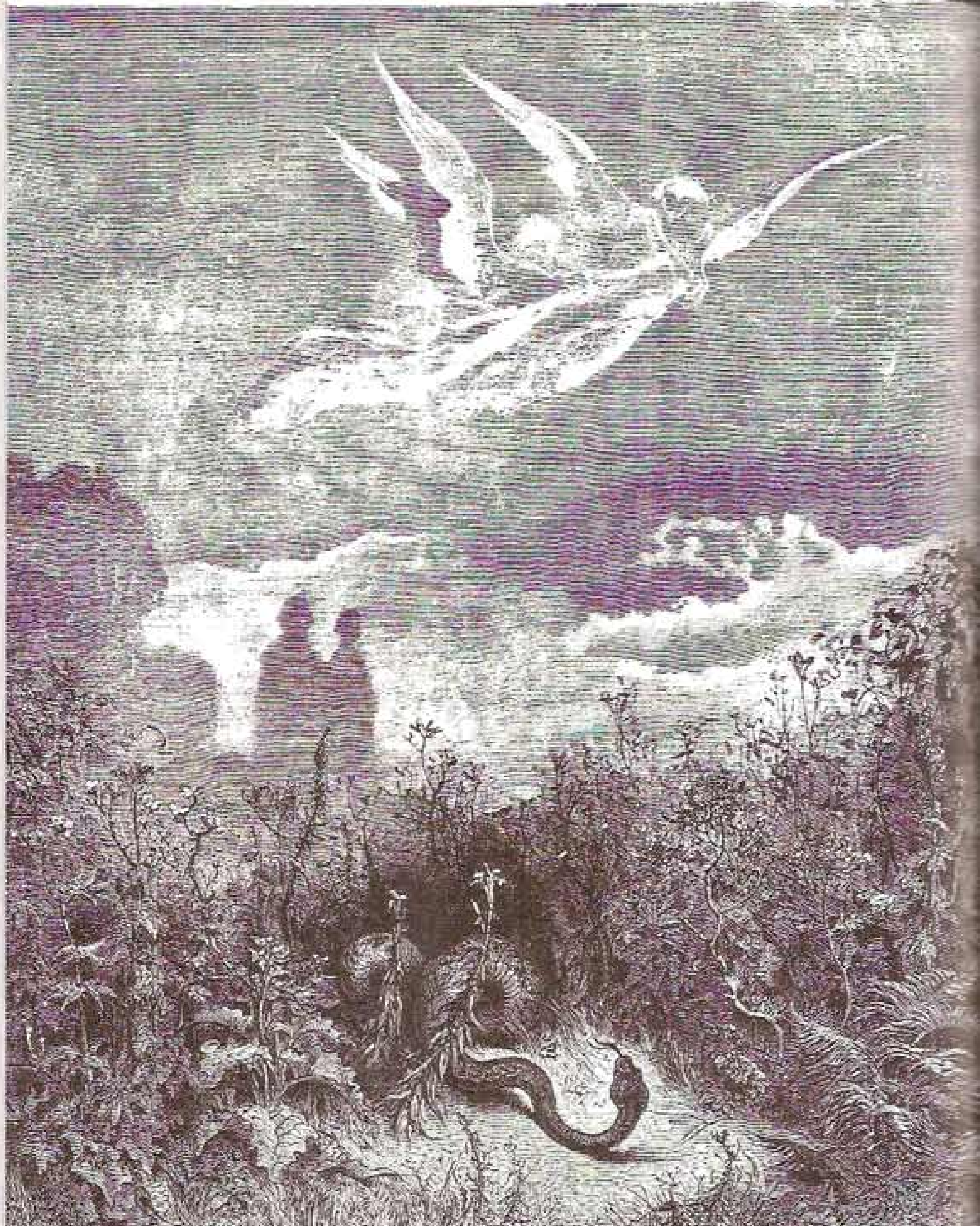
۲ — Currado Malaspina ، ازاشراف لونیجیانا ، که شش‌سال تمام دانته دردوران غربت وتبعید خود میهمان او وتحت حمایت پسراوبود . این «کورادومالاسپینا» که درسال ۱۲۹٤ مرد ، خود نوادهٔ «کورادومالاسپینای» دیگری بود که در اینجا با صفت «قدیمی» از او یاد شده است، واو سرسلسلهٔ این خاندان وفردشاخص آن بود .

۳ — اشاره به کورادوی اول که جد این روحی است که با دانته سخن میگوید .

٤ ـ یعنی : چنان مستغرق «رفیق‌بازی» وتوجه باحوال خویشان وکسان خود شدم که از توجه بروح خویش‌غافل‌ماندم، واکنون بجرم این سهل‌انگاری باید مدتی برای تصفیهٔ این‌روح در برزخ بمانم .

۵ ـ یعنی : ایکاش بتوانم تا بعرش خداوند بالا روم .

٦ ـ افتخارات زر و شمشیر : یعنی افتخارجوانمردی ودلاوری وافتخاربخشندگی‌وکرامت.



بصدای بالهای فرشتگان ، مار راه گریز در پیش گرفت .

(صفحهٔ ۲۷۶)

سنن نیکو وخصائص ذاتی این خاندان چنانش ممتاز کرده اند که خودبخود براه‌راست میرود وبه‌بیراهه اعتنائی ندارد، هرچند که سر فاسد جهان را براهی منحرف برد[1] ».

واو گفت: « بیم مدار،زیرا که اگر مشیات اعلی‌را تغییری عارض نیاید، خورشید هفت بار در بستری که قوچ برآن خفته و هر چهار پای خویش را درآن فرو برده است نخواهد خفت[2]،

که این پندار لطف‌آمیز با میخهائی استوارتر از سخنان کسی، در درون سرت میخکوب خواهد شد[3]. »

---

۱ - perchè il cape reo lo mondo torca - این جمله مبهم است و بهمین دلیل مفسرین در تعبیرآن اختلاف نظر دارند، زیرا روشن نیست که مقصود از «سرفاسد» شیطان‌است که جهان را براه بد میبرد، یااشاره به‌پاپ ودستگاه کلیسا است که فاسد شده است. بیشتر احتمال میرودکه این نظر اخیر صحیح باشد، زیرا پاپ اعظم در سال ۱۳۰۰ بونیفاتسیوی هشتم بود که دانته پیشاپیش اورا نامزددوزخ کرده است(رجوع‌شودبه‌دوزخ‌صفحهٔ ۳۳۳، شرح۲).- درعین‌حال‌میتوان‌کلمهٔ capo reo را فاعل جمله محسوب نداشت، دراینصورت معنی‌شعر این‌میشود که: « هرچند که جهانیان سر فاسد خویش را براه منحرف بگردانند. »

۲ - یعنی: پیش‌ازآنکه خورشید هفت‌بار وارد برج حمل شود (هفت‌سال بگذرد).

۳ - اصل فکر از توراتاست (کتاب جامعه،باب دوازدهم): « ... کلمات اربابجماعت مانند میخهای محکم شده میباشد ». - مفهوم کلی این بند اینست که تا هفت‌سال دگر، تو خود در عمل بزرگواریهائی از این خاندان خواهی‌دید که در این نظر محبت‌آمیز کنونیت، بیش ازاین راسخ خواهی شد.

سرود نهم

ازطبقهٔ مقدماتی تاطبقهٔ اصلی برزخ

درین سرود دانته برای اولین بار درسفر خود بدنیای جاوید بخواب میرود واین خواب او تااندکی بعد ازطلوع آفتاب روز بعد بطول میانجامد. دوبار دیگر نیز در شبهای بعد، وی در طبقات مختلف برزخ میخوابد، زیرا که بهنگام شب ناچاراست برجای توقف کند. دراین هرسه بار دانته نزدیک صبحگاهان خوابهائی میبیند که بحقیقت رؤیاهای صادقه اندوهر کدام آنها از حقیقتی خبر میدهند.

در این سرود خواب او در واقع رؤیا نیست، بلکه تجلی واقعیتی است، زیرا که وی همان اتفاقی را در عالم خواب میبیند که عملا درهمان موقع و با همان نتیجه برای وی روی داده است. این هرسه رؤیای دانته صورت ومفهوم «سمبولیك» دارند وهربار از حقیقتی عالیتروکاملتر خبر میدهند.

نکتهٔ جالب توجه این است که سه رؤیای دانته در برزخ، در سه سرود نهم و هیجدهم وبیست وهفتم توصیف شده اند که ازلحاظ ریاضی مرادفند با ۱×۹، ۲×۹ و۳×۹؛ وباتوجه بفصل بیست ونهم کتاب معروف دیگر دانته: زندگانی نو Vita Nuova که درآن تذکرداده شده که رقم ۹ رقم مورد علاقهٔ بئاتریس و «طلسم خوشبختی» او بود، ورقم سه نیز رقم مقدس مسیحی است که اساس کمدی الهی برآنست، میتوان دریافت که این تقارن صرفاً زادهٔ تصادف نیست ودانته درآن تعمد داشته است.

درآخر سرود، دانته که بادست «ستالوچیا» قدیسهٔ آسمانی بکنارمدخل اصلی برزخ رسیده است پس از آنکه فرشتهٔ پاسدار برزخ هفت نشان بعلامت معاصی کبیرهٔ سبعه برپیشانی او نقش میزند، بهمراهی ویرژیل پا به برزخ اصلی میگذارد که در هفت طبقهٔ آن، هفت دسته از گناهکارانی که پیش از مرگ توبه کرده اند بااصولا شایستهٔ بهشتی شدن تشخیص داده شده اند، بگذراندن دورانی که بایدصرف تهذیب وتزکیه ارواح آنان شود مشغولند.

سرود نهم

همخوابهٔ «تیتونه» کهن، بیرون از بازوان یار مهربان خویش، در ایوان مشرق سپید روی میشد[1]،

وپیشانی درخشان جواهرنشانش بشکل آن‌حیوان‌سردبدن درمیآمد

که‌آدمیان را بادم خود ضربت میزند،

۱- مطلع این سرود، یعنی سه‌بند اول آن، حاوی لغز پیچیده وبسیار غامضی است که از قدیم مفسرین کمدی الهی را گرفتار دردسر بسیار کرده است. این معمای ادبی را بطور کلی نه‌تنها پیچیده‌ترین لغز در کمدی الهی بلکه درتمام ادبیات ایتالیا شمرده وبدان عنوان «بسیاردشوار» (difficilissimo) داده‌اند. «بنونوتودا ایمولا» بزرگترین مفسر گذشتهٔ کمدی الهی درین باره مینویسد: «دانته این سرود را باذکر مطلبی آغاز کرده که هیچ شاعردیگر درهیچ زمان و مکانی آنرا نه‌گفته ونه بعالم تخیل‌آورده است.» بهمین دلیل این سرود یکی ازآن سرودهای کمدی الهی است که بیش از همه مورد تفسیر وتعبیر قرارگرفته‌اند.

اینك توضیحات مربوط بدین بند ودوبند بعد:

تیتونه Titone در افسانهٔ خدایان یونان پسر «لائومدونه» و برادر پریاموس (بایتالیائی Priamo) پادشاه «تروبا» بودکه داستان جنگهای تروبا ویونـان وایلیاد حماسهٔ معروف هومر مربوط بدوست. این «تیتونه» ربةالنوع سپیده‌دم Aurora راکه دل بدو داده بود بزنی گرفت و بمناسبت این زناشوئی خدای خدایان زندگانی جاوید را به تازه دامادکه تاآنوقت بشری خاکی بیش نبود ارمغان داد، ولی جوانی جاوید را بدو ارمغان نداد؛ بدین‌جهت «تیتونه» مرتباً پیر و دوباره جوان میشد (وازهمین‌رواست که درآغاز این سرود وی لقب کهن «antico» گرفته‌است)، درصورتیکه زن او یعنی «سپیده‌دم» جوانی جاودان داشت.

«همخوابه» در اینجا ترجمه کلمهٔ la concubina است که دانته دربارهٔ «سپیده‌دم» یعنی زوجهٔ «تیتونه» بکار برده‌است، واین ازموارد نادری است که عنوان «همخوابه» را بجای «زن» وهمسر آورده‌اند. «بیرون از بازوان یارخویش» یعنی در آنوقت که این زن‌وشوهر درکنارهم‌نبودند، زیرا شوهر مثل هرشب پیر میشد و «سپیده‌دم» جوان بود. — «در ایوان مشرق»، یعنی: در آنوقت که «اورورا» (سپیده‌دم) درآن سمت ایستاده بودکه‌روبسوی مشرق داشت ـ «سپیدروی‌میشد»:

بقیه درصفحه بعد

و شب، در آنجا که ما بودیم[1]، قدمی دو بجانب بالا برداشته
بود وبالهای خویش را برای برداشتن قدم سومین فرود میآورد،
که من، که بارآدم را همراه میکشیدم[2]، مغلوب خواب شدم ودر

بقیه از صفحه قبل

یعنی: با رونمودن او سپیده سربرمیزد.

«پیشانی جواهرنشان او»: اشاره بستارگان درخشان آسمان شب — «آن حیوان سرد بدن که آدمیان را با دم خود ضربت میزند»: بعقیدهٔ غالب مفسرین اشاره است به «عقرب» که درآغاز شب در آسمان برزخ (یعنی هنگام سپیده‌دم در آسمان زمین) مجموعهٔ ستارگانی که نام آنرا دارند (برج عقرب) درآسمان بالا میآید. برخی از مفسرین نیز این اشاره را به «ماهی» میدانند وبهمین دلیل منظور را برج «حوت» میشمارند. — درآغازبهار که سفرآن جهانی دانته درآن صورت میگیرد، طول شب وروز تقریباً مساوی است؛ بدین جهت «شب» مدت شش ساعت روببالا میرود وشش ساعت دیگر روبپائین دارد تا بافق برسد وجای خود را بصبح بسپارد، وبدین ترتیب «شش قدم» بسوی بالا برمیدارد، ومفهوم اینکه «دوقدم در راه بالا برداشته بود ومیخواست قدم سوم را بردارد» اینست که دوساعت از شب گذشته وسومین ساعت شب فرا رسیده بود.

از مجموع آنچه گفته شد چنین نتیجه میشود که: آن ساعتی که مورد بحث دانته است، هنگامی است که در برزخ سه ساعت از شب گذشته وبنابرین در اورشلیم که نقطهٔ مقابل برزخ است سه ساعت از روز برآمده ودر ایتالیا که چهل وپنج درجهٔ جغرافیائی با افق اورشلیم فاصله دارد آفتاب در حال طلوع کردن است و «ربةالنوع سپیده دم ازآغوش شوهر سالخورده‌اش بیرون آمده است تا در ایوان مشرق سپیدروی شود».

برخی از مفسرین این «سپیده‌دم» را سپیدهٔ قمر دانسته وآنرا مربوط بهآسمان برزخ شمرده‌اند که در چنین ساعتی ماه درآن در حال طلوع بوده است. — برخی نیز عقیده دارند که اصولا باید بجای «تیتون» Titon «تیتان» Titan خواند؛ درین صورت معنی شعر بکلی فرق میکند، زیرا تیتانها در میتولوژی یونان دیوانی بودند که پیش‌ازخدایان فرمانروایان زمین بودند، و «تیتان کهن» Titane antico اشاره‌ای میشود به خورشید، که تتیس Thetis زن «اوقیانوس» همخوابهٔ او بود.

بطورکلی تنها در ده‌سالهٔ آخر قرن نوزدهم یازده تفسیر مختلف در بارهٔ این سه بند منتشر شده، یعنی بطور متوسط سالی یك تفسیر تازه صورت گرفته است، وبا این‌حساب باید هنوز منتظر تفسیرهای جدیدتر وبیسابقه‌تری بود.

۱— اشاره به برزخ.

۲— یعنی: مجبور بودم بخلاف سایر ارواح که مجرد بودند، جسم را هم همراه روح داشته باشم.

آنجا که هرپنج نشسته بودیم [1] برروی علفها دراز کشیدم .

در ساعت طلیعهٔ بامدادان که پرستو نالههای غمانگیز خودرا، شاید بیاد نخستین بدبختیهایخویش، سرمیدهد [2] ،

واندیشهٔ ما که از هروقت دیگر از جسم ما دورتر واز بند افکارآن آزادتر است ، در رؤیاهای خویش روشنبینییتقریباآسمانی پیدامیکند [3] ،

بنظرم چنینآمد که عقابی زرینبال پر گشوده ودرآسمان بپرواز آمده است وسرفرودآمدن دارد ؛

وخویش را درآنجا پنداشتم که «گانیمده» دست از کسان خویش بداشت وبقرارگاه خدایان ربوده شد [4] .

دردل اندیشیدم که : « شاید وی را شیوه اینست که جز در اینجا بشکار نپردازد ، وشاید که کسر شأن خویش داند که از جائی دگر طعمه برگیرد . »

سپس چنینم نمود که وی ، پس از اندکی چرخ زدن ، بمخافت

۱— اشاره به ویرژیل ، سوردلو ، نینوویسکونتی ، کورادومالاسپینو، وخود دانته.

۲— بنا بافسانهٔ خدایان یونان پرستو در آغاز یکی ازپریان بود که فیلوملا Filomela نام داشت ، وچون برادر شوهرش ترئوس Tereus بااو عشقبازی کرد وشوهرش شکایت نزد خدای خدایان برد ، این پری تبدیل به پرستوئی شد تا از آن پس هر بامدادان بیاد بدبختی خود ناله سر دهد .

۳— این نظیر عقیدهٔ رایج ماست که رؤیای صبحگاهان رؤیای صادقه است . دانته قبلا نیز بدین نکته اشاره کرده است (رجوع شود به دوزخ ، صفحهٔ ۵۱۳ شرح ۱) .

٤— در افسانهٔ خدایان یونان Ganimede جوان زیبائی بود که بنا بفرمان خدای خدایان ، پریان او را از بالای کوه ایدا Ida که وی درآنجا شبانی میکرد ربودند وبآسمان بردند تا درآنجا ساقی خدایان شود . دانته در خواب میبیند که او را نیز چون «گانیمده» ازبالای کوهی چون «ایدا» برداشتهاند ورو ببالا میبرند .

صاعقه‌ای فرودآمد ومرا از زمین برداشت و بالا برد تا به‌آتش رسد[۱] .

ودرآنجا، بنظرم چنین‌آمد که‌او ومن میگداختیم، وآن‌آتش‌خیالی
چنانم بریان کرد که سوزندگی‌آن رشتهٔ خواب مرا بگسست .

هنگامیکه مادر«آکیله» وی را از«کیرونه» ربود وهمچنان خفته
دربازوان خویش برد تابه«اسکیرو»رسید که کوتاه زمانی‌پس‌ازآن‌یونانیان
ازآنجا راهیش کردند[۲] ،

«آکیله» که چشم گشوده بود وبه پیرامون خویش مینگریست و
نمیدانست که در کجاست[۳]، بهمانسان بخویش بازآمد

که من پس از بیداری از آن خواب بخودآمدم ؛ وچون خواب

۱– infino al foco ، یعنی : تا بحلقهٔ نار که زیر فلك قمر وبالای فضای زمین قرار دارد بالا ببرد . در اولین سرود بهشت نیز بدین نکته اشاره میشود .

۲– بنا به میتولوژی یونان ، «آکیله» Achille (اکیلوس) قهرمان نامی یونانی(که نقشی نظیر رستم مارا در ایلیادهمر وجنگهای معروف تروا بعهده دارد) دوران کودکی خود را تحت پرورش و تربیت کیرونه Chirone (کیرون) ، سنتور (اسب‌آدمی روی) مشهور (رجوع شود به دوزخ ، صفحهٔ ۲۴۴، شرح ۱) بسربرد واسب سواری وزوبین‌افکنی وجنگاوری را نزد او آموخت . اما چون وی جوانی برومند شد ، یکروز مادرش تتیس Thetis زن خدای اوقیانوس، که آکیلوس فرزند نامشروع او بود، ویرا از خانهٔ«کیرونه» ربود ودرآغوش گرفت وهمچنان خفته تا به بندر اسکیرو Schiro (در اصل Scyros) برد و در آنجا بوی جامهٔ زنانه پوشانید تا مانع آن شود که وی بطرفداری از سپاه یونان وارد پیکار شود . ولی در این بندر «اولیس» و «دیومدس» دوپهلوان‌معروف‌یونانی به‌حیلهٔ «تتیس» پی‌بردند و «اشیل» را دوباره لباس مردانه‌پوشاندند و به میدان جنك روانه کردند ، و اشارهٔ دانته بدینکه « اندکی بعد یونانیان راهیش کردند » به همین است . دانته اصولا طرفدار تروائیها بود که رومیان خود را از اعقاب آنها میدانستند ، بهمین مناسبت از«اولیس» و «دیومد» ناراضی بود وشاید یك علت آنکه این هردو را در دوران یك شعلهٔ آتش در دوزخ جای داده همین باشد(رجوع شود به دوزخ ، صفحهٔ ۴۱۹، شرح ۱) .

۳– اشاره به یکی از اشعار استاسیوس Stacius شاعر لاتین ، دراثرمعروف اوآکیلئیس Achilleis (اشیل‌نامه) ، که درآن (کتاب اول ، شعر ۲٤۷) میگوید : « اشیل در اسکیروس ناگهان از خواب بیدار شد وخود را غرق بهت وحیرت یافت » .



بنظرم چنین آمد که عقابی زرین‌بال مرا از زمین برداشت وبالا برد. (صفحهٔ ۶۸۵)

از چهره‌ام بگریخت ، همچومردی که از وحشت یخ زده باشد ، رنگ از رخ بدادم .

نزدیک‌من، فقط آنکه مایهٔ دل گرمی من‌بودنشسته بود[1] ؛ ساعتی‌دو فزون بود که خورشید بالا آمده بود ومن نظر بجانب دریا داشتم .

مولای من گفت : « بیم مدار و آسوده خاطر باش ، که ما در مکانی امنیم ؛ از شوق خویش مکاه ،بل‌ازین نیز افزونترش کن[2] !

زیرا که اینک به‌برزخ رسیده‌ای : بدان‌جا نظر افکن وصخره‌ایرا که از هرجانب در میانش گرفته است ببین ومدخل‌آنرا بنگر که درآن این صخره شکافته مینماید .

اندکی پیش ، بهنگام سپیده‌دم که پیشاهنگ روزاست، چون روح تو در درونت خفته بود بانوئی بروی گلهائی کـه زینت بخش آن مکان کوتاه‌ترند[3] آمد

و گفت:ــ من «لوچیایم»[4] : بگذارید این خفته را بر گیرم تاطی‌راه را براو آسانتر کرده باشم . ــ

«سوردلو» ودیگرارواح والا برجای ماندند ؛ وآن بانوترا بر گرفت

---

۱ — اشاره به ویرژیل .

۲ — یعنی : بجای اینکه خود را اسیرنگرانی کنی وبیمناك شوی ، جرئتی‌بیشتربخویش ده ، زیرا ما به برزخ واقعی نزدیك شده‌ایم .

۳ — اشاره به « درهٔ پادشاهان » که دانته درآنجا بخواب رفته بود .

٤ — Lucia « سنتالوچیا » قدیسهٔ مسیحی کـه در قرن چهارم میلادی در جزیرهٔ سیسیل بشهادت رسید . وی در « کمدی‌الهی » مظهر لطف ویاری الهی است وقبلا نیز یکبار دیگر در دوزخ از جانب مریم مقدس مأموریت یافته بود کـه بئاتریس را بکمك دانته کـه در جنگل تاریك سرگردان شده بود برانگیزد (رجوع‌شود به دوزخ ، صفحهٔ ۱۰۲، شرح۳ وصفحهٔ ۱۰۳شرح۱) .

وچون خورشید برآمد بجانب بالا پرواز کرد ، ومن دردنبالش روان شدم [۱] .

ترا در اینجا برزمین نهاد ، وپیش از فرو نهادنت دیدگان شهلای
او این در گشاده را بمن نمود ؛ آنگاه او رفت وخواب نیز باوی راهی شد.»

همچو مردی که از شك یا بیقین نهد وچون پی بحقیقت برد ،
هراس او جای به قویدلی دهد ،

من نیز یکسره حالی دگر یافتم، وراهنمای من که آسوده خاطرم دید
از راه صخره روی ببالا نهاد ومن در دنبالش روان شدم .

ای خواننده ، می بینی که حدیث من چسان اوج گرفته است : لاجرم
شگفت مدار که با هنرنمائی فزونتری ازینش نیز بالاتر برم [۲] .

نزدیك شدیم ، وبجائی رسیدیم که از آن ، در آنجا که مرا در آغاز
کار شکافی همچون شکافهای دیوارهها بنظر آمده بود

دری دیدم [۳] ، ودر پائین آن سه پله که هریك برنگی دگر بودند، و
دربانی را دیدم که هنوز هیچ سخن نمیگفت .

---

۱ — اشاره بدانکه رؤیای دانته رؤیائی صادقه بوده ، وواقعاً در عالم خواب « عقابی »
او را برداشته و ببالا برده است . یکبار دیگر در برزخ « برکت الهی » که شامل حال روحی
آلوده شده بعقاب تشبیه میشود .

۲ — یعنی : اکنون سخن ازمطلبی بسیار دلپذیرتر وآسمانی تر از آن میرود که دردوزخ
ونخستین فصول برزخ در میان بود ، و من ناگزیرم هنرنمائی بیشتری کنم تاحق مطلبرا بهتر ادا
کرده باشم .

۳ — اشاره بدانکه این در بخلاف دروازهٔ دوزخ بسیار کوچك وتنك است ، چنانکه آنرا
از دور شکافی بیش نمیتوان دید . اصل فکر از انجیل گرفته شده (انجیل متی ، باب هفتم) :
« ... از در تنگ داخل شوید ، زیرا فراخ است آن در ، ووسیع است آن طریقی که مؤدی به
هلاکت است وآنانیکه بدان داخل میشوند بسیارند » . آن در وسیع که آسان بدان داخل میتوان
شد و « مؤدی به هلاکت است » دروازهٔ دوزخ است که دانته چهار روز پیش پا بدرون آن نهاده،
وهیچکس کسی را از ورود بدان مانع نمیشود ؛ اشاره بدانکه آسان میتوان پا بمرحلهٔ گناه گذاشت
ولی ورود بمرحلهٔ پاکی وصفای نفس مستلزم شهامت وگذشت است.

وچون بیش وبیش دیده گشودم ، دیدم که وی بر بلندترین آن سه پله نشسته بود وچهره‌اش چنان بود که یارای تحمل آنرا در خویش نیافتم [۱] .

شمشیری برهنه بردست داشت که فروغش با برقی خیره کننده برما میتافت ، چندانکه بکرات بدان نگریستم وهیچ ندیدم [۲]

چنین آغاز سخن کرد : « از همانجا که ایستاده‌اید بگوئید که چه میخواهید؟ کجاست آنکس که بدینجایتان آورده ؟ هش‌دارید که بالا آمدن مایهٔ پشیمانیتان نشود [۳] ! »

استادمن پاسخش داد : « بانوئی آسمانی که برین امور وقوف کامل دارد ، دمی پیش مارا گفت که :ــ بدان‌سو روید ؛ دروازه آنجاست .ــ»

دربان آداب دان دو باره چنین آغاز سخن کرد : « وکاش که ازین پس نیز وی قدمهای شما را بسوی خیر راهبر باشد ؛ اکنون که‌چنین‌است بجانب پله‌های ما پیش آئید . »

تا پلهٔ نخستین رفتیم : پله از مرمری سپید وچنان صیقلی ودرخشان بود که تصویر من کاملا درآن منعکس میشد [٤] .

---

۱ — یعنی : فروغی چنان خیره کننده داشت که نمیتوانستم مستقیماً بدو بنگرم .

۲ — یعنی : درخشندگی آن قدرت تشخیص را از دیدگانم گرفته بود . شمشیر برهنه : مظهر عدالت الهی . فکر از انجیل آمده (رسالهٔ پولس به افسیان) : « . . شمشیر روح را که کلام خداست بردارید » وهمچنین از تورات (سفر پیدایش ، باب سیم) : « ... پس خداوند آدم را از بهشت بیرون کرد وکروبیان را بطرف شرقی باغ عدن مسکن داد . وشمشیر آتشباریرا که بهرسو گردش میکرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند » .

۳ — یعنی : از روی سبکسری بالا نیامده باشید تا ناگزیر بباز گشتن شوید .

٤ — این پله ودو پلهٔ دیگر مظهر سه مرحلهٔ استغفار وآمرزش ، یعنی پشیمانی از گناه ، اعتراف بگناه وبخشایش گناهند .

پلهٔ دومین رنگی تیره وتقریباً سیاه[1] داشت واز سنگی ناهموار و
گداخته ساخته شده بود که در آن دوشکاف طولی‌وعرضی دیده میشد[2] .
سومین پله، که ابعادی فزون از آن دوتای دگر داشت ، بنظرم از
سنگ سماقی آتشین فام ، برنگ خونی که از رگی بیرون جهد ، آمد[3] .
فرشتهٔ‌خدا خود برآستانهٔ در که در نظرمن از سنگ الماس آمد[4]
نشسته ودوپای خویش را برروی‌آن پلهٔ سومین نهاده بود .
راهنمای من مرا بمیل خودم[5] از هر سه پله بالا برد و گفت :
« خاضعانه ازوی بخواه که قفل را برویت بگشاید[6] »
باخضوع‌تمام دربرابر پاهای مقدس‌او بزانو درافتادم از اوخواستم
که از راه بخشندگی در را برویم بگشاید ، اما پیش از آن سه‌بار دست
برسینه زدم[7] .

---

۱ — più che perso . این اصطلاحی است که دانته یکبار دیگر نیز در دوزخ در وصف رنگ آب رودخانهٔ جوشان استیجه بکار برده است (دوزخ ، صفحهٔ ۹ ، شرحهای ٤و٥)

۲ — این پلهٔ دومین ، چنانکه گفته شد ، مظهراعتراف بگناه است ، ودر هنگام اعتراف همیشه سختی قلب وغرور شکست میخورد . دوشکاف طولی وعرضی این پله نشان این شکستند .

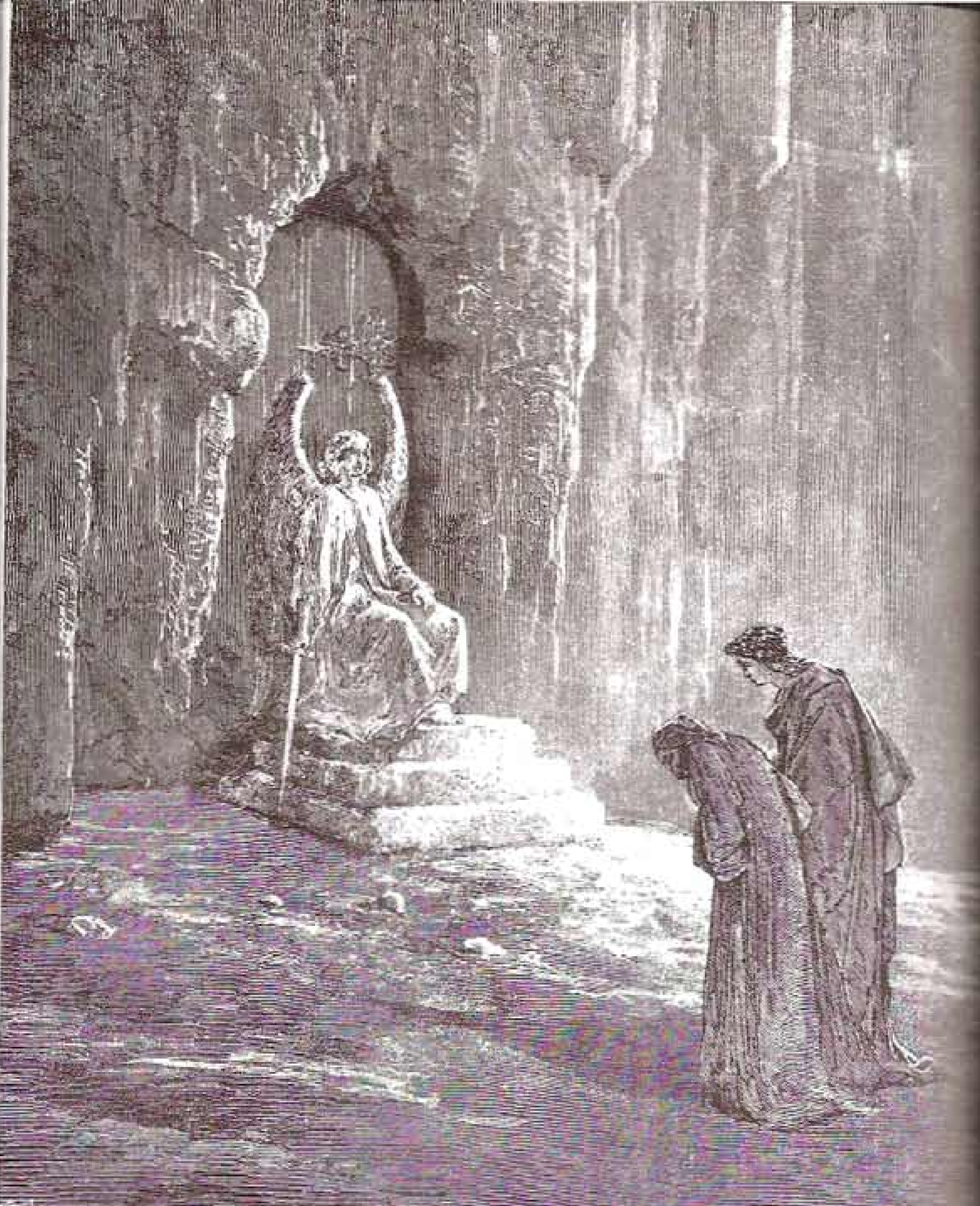
۳ — سنك سماق ورنك‌آتشین‌آن : اشاره به اشتیاق وحرارتی که باید توبه‌کننده در بکار بستن دستورهای کشیش اعتراف‌گیرنده بکار برد تا از راه ریاضت روح خویش را طاهر کند .

٤— الماس:مظهر استحکام‌وصلابت‌معنوی کشیشی که‌به اعتراف گناهکاران گوش میکند.شاید اصل فکر از تورات گرفته شده باشد (کتاب حزقیال‌بنی ، باب سوم) : « ... همان من روی ترا درمقابل روی ایشان سخت خواهم ساخت وپیشانی ترا در مقابل پیشانی ایشان سخت خواهم گردانید، بلکه پیشانی ترا مثل الماس از سنك خارا سخت‌تر گردانیدم . »

٥ — اشاره بدانکه اراده وتمایل قلبی گناهکار به استغفار واعتراف وآمرزش ، از شروط قطعی چنین‌آمرزشی است و تاوقتیکه وی خودخواهان چنین استغفار نباشد الزام او نتیجه‌ای ندارد.

٦ — قفل در برزخ را . مفهوم واقعی این اشاره ،گشایش در پشیمانی وتوبه بروی دل گناهکاری است که متوجه خطای خودِ شده است .

۷ — بزانو درافتادن وسه‌بار دست برسینه‌زدن ، از مراسم آئین کاتولیك درهنگام اعتراف بگناه است .



فرشته بر بالای آن مصطبه نشسته بود و چهره‌ای فروزان داشت. (صفحهٔ ۶۹۱)

وی بانوك شمشیر خویش هفت نشان بر پیشانیم کشید[۱] ، و گفت: «چون داخل شوی کاری کن که این زخمها را بشوئی . »

جامه‌اش برنگ خاکستر یا رنگ خاك شکافته بود[۲] وازین جامه کلیدی دو[۳] بر کشید .

یکی ازین کلیدها از زر و آن دیگری ازسیم بود[٤] ؛ نخست کلید سپید را درقفل نهاد وپس کلید زرد را، چنانکه مایهٔ خوشنودیم شد[٥] .

بما گفت : « هر بار که یکی ازین دو کلید آنچنانکه باید کار نکند و بد در قفل بچرخد ، این در گشوده نمیشود .

یکی ازین دو ارزشی بیش دارد[٦] ، اما بکار انداختن آن دیگری مستلزم

۱ـ نشان P حرف اول کلمهٔ peccato (گناه) است وهفت نشان مظهر « معاصی کبیرهٔ سبعه » اند که عبارتند از : غرور ، حسد ، خشم ، تنبلی ، خست ، شکمپرستی ، شهوترانی . داننه درهر طبقه از طبقات هفت گانهٔ برزخ ازآلایش یکی ازین گناهان پاك میشود ودرنتیجه هر بار فرشته‌ای یك نشان p را از پیشانی او میزداید .

۲ — این رنك خاك مظهر فروتنی کشیشی است که از گناهکار اعتراف میگیرد وشخصیت او فقط این است که مأموری است از جانب خداوند ، نه اینکه خود امتیازی داشته باشد .

۳ — این دو کلید ، کلیدهای قلمرو آسمان یعنی کلیدهای بهشتند ، که در حقیقت دومظهر گشایش باب پاکی ازآلایش گناهان بشمار میروند . اصل فکر از سخن معروف عیسی به پطرس گرفته شده است (انجیل متی ، باب شانزدهم) : « ... ومن ترا میگویم که توئی پطروس، وبراین صخره کلیسای خود را بنا میکنم وابواب جهنم برآن استیلا نخواهد یافت . وکلیدهای ملکوت آسمان را بتو میسپارم وآنچه برزمین ببندی درآسمان بسته گردد وآنچه در زمین گشائی درآسمان گشاده شود » .

٤ — اشاره به دوجنبهٔ روحانیت وعلم که دوصفت ممیزهٔ کشیش اعتراف گیرنده‌اند . کلید طلا مظهر شخصیت روحانی وکلید نقره مظهر شخصیت علمی اوست .

٥ — یعنی بااین عمل در برزخ را برویم گشود .

٦ — اشاره به کلید زرین که مظهر مقام واقتدار روحانی است وازآنجهت ارزشی بیشتر دارد که بخاطر آن عیسی بشهادت رسیده است .

مهارت‌ودقت بسیار است، زیرا هم‌آنست که قفل را میگشاید[1] ؛

من این‌دو را از «پطرس» گرفته‌ام[2] ؛ ووی مرا فرموده است که‌اگر بنا باشد که درکار خود اشتباهی کنم ، این اشتباه را بیشتر در راه گشودن این در بکار برم تا در بسته نگاه داشتن‌آن، بدان شرط که کسان درپای من بزانو درافتند[3] . »

سپس دولنگهٔ در مقدس را بگشود و گفت : « داخل شوید، اماهش دارید که به‌پشت سر منگرید ، وآگه باشید که‌آنکس که چنین کند به بیرون‌ازین درباز خواهد گشت[4] . »

وچون هردولنگهٔ فلزی خوش‌آهنگ ومحکم این در مقدس بروی پاشنه‌های خود چرخید ،

خروشی‌قویتروبرنده‌تر ازصدای «تارپیا» ، درآن هنگام که«متلو»ی نیکدل را ازآن بر کشیدند ، واز این راه تخته سنگ ازآن پس محروم

۱ — اشاره بدانکه کشیش باید از روی علم وبصیرت گناهان را بسنجد ومجازاتی متناسب باآن‌ها معین کند وگناهکاران را بجانب بخشایش الهی ببرد .

۲ — چنانکه نقل شد ، در انجیل آمده که عیسی کلیدهای بهشت را به پطرس حواری خود داد وبدین مناسبت وی کلید دار لقب دارد . دراینجا این وظیفهٔ کلیدداری از طرف پطرس به فرشتهٔ پاسدار برزخ محول شده است .

۳ — یعنی : اگر بنا باشد که در اجرای دقیق عدالت قصورکنم ، این قصور بیشتر در راه اغماض وبخشش گناهکاران بکار رود ، نه در راه سختگیری واشکالتراشی ، بدان شرط که گناهکار واقعاً احساس پشیمانی کند ، یعنی در پای آن کس که نماینده و مظهر روحانیت است « بزانو درافتد » .

٤ — اشاره بدانکه گناهکار پس ازپشیمانی واعتراف وتطهیر ازگناه نباید دوباره روبسوی گناهان گذشته کند ، وگرنه تطهیر وبخشایش او بی‌اثر خواهد شد . اصل فکر از انجیل گرفته‌شده (انجیل لوقا ، باب نهم) : « ... عیسی ویرا گفت کسیکه دست را به‌شخم زدن درازکرده از پشت سر نظر کند شایستهٔ ملکوت خدا نمیباشد » .

آمد، بگوش ما رسید [1] .

بشنیدن نخستین زیروبم این صدا [2] بدقت برگشتم وچنین پنداشتم

که سرود Te Deum laudamus [3] را میشنوم که صداهائی آمیخته باموسیقی

دلپذیری ترنم میکنند .

وآنچه شنیدم درمن درست آن احساس را پدیدآورد که عادتاً بهنگام

شنیدن سرودهای مذهبی همراه باارگ [4] پدیدمیآید،

وشنونده سخنان سرود را گاه میشنود و گاه نمیشنود [5] .

---

۱ — سزار ، سردار رومی ، پس ازگذشتن از رودخانهٔ «روبیکون» وحملهٔ مسلحانه به رم در صدد برآمد که خزانهٔ دولتی را که در زیر صخرهٔ تارپیا Tarpeia درکنار کاپیتول معروف در مرکز شهر رم نگاهداری میشد متصرف شود . پاسداری این خزانه از طرف سنای رم بسیلیوس‌متلوس Caecilius Metellus نمایندهٔ مجلس عوام سپرده شده بود ووی باتمام قوای‌خود درصدد جلوگیری از اینکار برآمد ، ولی سزار بدوگفت : « متلوس ، اگر میخواهی انجام وظیفه کنی ، بجای حرف‌زدن عمل کن » . بالاخره بفرمان سزار ویرا بزور ازکنار «تارپیا» بیرون کشیدند وتارپیا را برای برداشتن ذخائر از جای تکان دادند وازین حرکت غریوی گوش‌خراش برخاست واز آن پس « این تخته‌سنگ محروم آمد » ، یعنی دیگر ذخیره‌ای درآن جای ندادند . اوکانوس در فصل سوم «فارسالیا» ازین واقعه بتفصیل سخن گفته است .

۲ — al primo´tuono ؛ بعقیدهٔ برخی از مفسرین اشاره این سخن به‌نخستین صدائی است که از داخل برزخ بگوش دانته رسیده است .

۳ — « خداوندا ، ترا سپاس میگوئیم » ، جملهٔ لاتینی مطلع سرود مذهبی معروفی که باحتمال‌قوی توسط «سنت‌امبروزیو» سروده شده وبه سرود Te Deum مشهور است . این سرود ، سرود بخشایش‌است ودر برزخ دانته همیشه بهنگام ورود روح تازه‌ای بحلقهٔ برزخیان یعنی بهشتیان از طرف ارواح برزخی خوانده میشود .

٤ — con organi آلت معروف موسیقی که بخصوص درکلیساها همراه با سرودهای مذهبی نواخته میشود .

۵ — یعنی: گاهی صدای آواز بگوش میرسد وگاه صدای ارك .

سرود دهم

طبقهٔ اول برزخ: مغروران

طبقهٔ اول برزخ خاص کیفر یا کفارهٔ مغروران است . این ارواح که در زندگی اهل غرور وخودخواهی مفرط بوده‌اند ، ولی پشیمانی وتوبه آنانرا بجای دوزخ به‌برزخ آورده است ، درینجا کفارهٔ گناه خود را بدینصورت پس میدهند که هریك ازآنان باری بسیار سنگین برپشت دارند که دوزیرآن سر تازمین خم کرده‌اند وباید دیرزمانی همچنان درمنتهای سرافکندگی باقی مانند تاازآلایش غرور وگردن فرازی پاك شوند .

دیوارهٔ وکف این طبقه پوشیده از تصاویر و حجاریهائی است که درآنها شواهد وامثلهٔ مذهبی وتاریخی مربوط بگناه خاص‌افراد هرطبقه،بصورتهای مختلف ارائه میشود وتقریباً در همه جا بتناوب یك نمونه از تورات یا انجیل ویك نمونه از تاریخ یا میتولوژی یونان وروم درکنارهم آورده شده است . در توجیه این‌شواهددستهٔ اخیر، یکی‌از دانته‌شناسان بزرگ قرن گذشته‌بنام فردریك اوزانام F. Ozanam مینویسد که : « دانته عمداً برزخ خود را وسیلهٔ حفظ وبقای خاطرات آن رنسانس هنر وشعری قرارداده که مایهٔ افتخار ایتالیای قرن سیزدهم است.»

سرود دهم

چون بدانسوی آستان آن دری رفتیم که عشق بد[1]، از آن جهت که راه پرپیچ وخم را راهی راست جلوه میدهد[2] ارواح را از دخول بدان باز میدارد،

از صدای در، بسته شدن آنرا درپشت سرمان دریافتم، واگر دیده بجانب آن گردانیده بودم برای این خطای خود چه عذری مسموع میتوانستم داشت[3]؟

از شکاف تخته سنگی بالا رفتیم که از هردو جانب شکلی چون آن موج داشت که گاه دور و گاه نزدیك میشود[4].

راهنمای من چنین آغاز کرد: «دراینجا باید اندکی زبردستی بکار برد و گاه ازین طرف و گاه از آن طرف دیگر بجانب کنارهای که چرخشی کوتاهتر دارد رفت.»

واین شیوهٔ رهروی حرکت مارا چنان کند کرد که پیش از آنکه ازین شکاف بیرون رفته باشیم ماه که رو بپائین داشت برای خفتن بستر

۱– در سرود هفدهم برزخ این فرضیهٔ فلسفی بتفصیل شرح داده میشود که عاملی که اساس تمام کارهای خوب وبد بشر است عشق است، واین عشق بدو صورت «عشق خوب» و«عشق بد» تقسیم میشود.

۲– یعنی: گناه را در نظر ما دلپذیر میکند.

۳– اشاره بدانکه قبلا فرشتهٔ دربان برزخ دانته را آگاه کرده بود که روی به پشت سر نگرداند.

۴– یعنی راه بسیار پرپیچ وخم بود.

خویش رفت[۱] .

اماچون‌درآن‌بالا، درجائی که دامنهٔ کوهستان اندکی‌واپس میرود[۲]
خویش را آزاد یافتیم واطراف را بازدیدیم ،

من با خستگی وهردوبابی‌خبری ازراهی که باید در پیش گیریم ،
درآن بالا برروی زمین مسطحی که از بیابانی نیز بی رفت وآمدتر بود
برجای ماندیم .

از کنارهٔ برونین این‌زمین که مجاور باپرتگاه‌است، تاپای‌صخره‌ای
که‌پیوسته روببالامیرود، باندازهٔ سه‌بار درازای قامت‌یك‌آدمی فاصله بود[۳]،

وتا دورترین جائی که دیدگان من بـال میتوانستند گشود ، چه در
جانب چپ وچه درسمت راست ، این حلقه را بهمین پهنا یافتم .

هنوز پاهای‌ما درآنجا براه نیفتاده بودند که متوجه‌آن‌شدم که‌این
دیوارهٔ حلقه‌ای شکل که هیچ راهی برای بالارفتن ازآن نبود ،

از مرمر سپید بود وبا چنان حجاریهـا آراسته شده بود که نه‌تنها
«پولیکرتو» بلکه طبیعت را نیز غرق اسف میکرد[٤] .

۱— درآغاز «دوزخ» ذکرشده که ماه در شب آدینهٔ مقدس پیش از عید پاك ، بحال بدر بوده است . بدین ترتیب در بامداد دوشنبهٔ پاك ، یعنی چهارروز بعد ازآغاز سفر دانته ، ماه چهار ساعت بعد از طلوع خورشید غروب میکند . مفهوم این اشاره اینست که دربن هنگام چهارساعت از روز برآمده بود .

۲— اشاره به «حلقهٔ اول» دوزخ که شرح آن بعداً خواهد آمد .

۳— یعنی : در دامنهٔ کوه و بر گرداگرد آن زمین مسطحی بشکل کمربند دیده میشد که عرض‌آن از منتها الیه خارجی که مشرف به فضا است تا منتها الیه داخلی که دنباله دامنهٔ کوه‌است، معادل طول سه‌نفرآدم ، بنابراین در حدود پنج‌متر بود .

٤— Policreto (در اصل پولوکلتوس Polycletus که‌نامش درایتالیائی Policleto تلفظ میشود ودانته حرف r را بجای l آورده است) مجسمه‌ساز وحجاربزرك یونانی بود که دراوایل

بقیه درصفحهٔ بعد

آن فرشته‌ای که بروی زمین آمد[1] تا مبشر آن صلحی باشد که در طول قرنهای درازمردمان اشک‌ریزان درطلبش بودند[2]، وبادست آن درهای ملکوت که دیری بسته بود گشوده شد[3]،

درآنجا چنان زنده وجاندار وبا صورتی چنان دلپذیر در برابر ما نمودار بود که بهیچ رو تصویری خاموش نمینمود[4].

بیننده سوگند میتوانست خورد که وی دهان به گفتن : **Ave** گشوده است[5] ؛ زیرا که تصویر برابر اوازآن بانوئی بود که کلیدرا برای گشودن در عشق والا بچرخانید[6] ؛

بقیه ازصفحهٔ قبل

قرن پنجم پیش از میلاد مسیح متولد شده بود ودر قرون وسطی از روی نوشته‌های سیسرون وسایر بزرگان ادب لاتین ، مقام بلندی برایش قائل بودند . معروفترین مجسمهٔ او که آنرا « شاهکار مجسمه سازی یونان » نام داده بودند . مجسمهٔ یك سرباز جاویدان هخامنشی بود که « پاسدارشاه » نامیده میشد . — « طبیعت نیزازآن غرق اسف میشد » ، اشاره به نظریه‌ای است که قبلا به تفصیل در «دوزخ»آمده (رجوع شود به دوزخ ، صفحهٔ **۲۳۵** ، بند آخر) و طبق آن ، هنر انسانی حکم فرزند طبیعت ونوادهٔ خداوند را دارد .

۱ — جبرئیل .

۲ - یعنی ظهور مسیح را که مظهر صلح وصفاست بشارت دهد . مراد از «صلح» ، تفاهم بین خداوند وبندگان اوست .

۳ — یعنی : بخاطرآنکه مسیح گناهان بشر را با خون خود خرید ، بشر مشمول لطف خداوند قرارگرفت وخدا درهای ملکوت را بروی ارواح آدمیان بگشود . — باید متوجه بود که طبق عقائد مسیحی ، از وقتی که آدم باگناه خود از بهشت رانده شده بود درهای بهشت بروی مردمان بسته بود تاآنکه عیسی بشهادت رسید .

٤ — یعنی : این مجسمه چنان جاندار ساخته شده بود که تصور میرفت واقعاً خود جبرئیل است .

٥ — Ave! اصطلاح مذهبی مسیحی «سلام برتو» . اصل از انجیل آمده است (انجیل لوقا ، باب اول) ، « ... پس فرشته نزد مریم داخل شده گفت : سلام برتو ، ای نعمت رسیده ، خداوند باتو است وتو در میان زنان مبارك هستی » .

٦ — یعنی : عیسی را بجهان آورد وبا دست او در بهشت را که جایگاه عشق alto amor(e) (عشق الهی) است بگشود .

حالت او چنان بود که گوئی میگفت : _ Ecce ancilla Dei [1] _
واین را با همان وضوح میگفت که تصویری در موم نقش بندد .

استاد مهربان که مرا درنزدیك خود ودرجانب دل خویش داشت [2] بمن گفت : « اندیشه‌ات را در یك‌جای نگاه مدار [3] » .

لاجرم نگاه خویش‌را بر گرداندم ودرپشت سرمریم، درآن‌جانب که راهنمایم ایستاده بود ،

صحنه‌ای دیگر را دیدم که در دل سنگ کنده بودند ؛ بدین جهت بجانب‌دیگرویرژیل رفتم وبدان نزدیك شدم تااین تصویر را بهتردرمعرض نگاه داشته باشم .

درآنجا ، در سنگ مرمری واحد ، ارابه و گاوان حامل‌آن تابوت مقدس [4] حجاری‌شده‌بودند که کسان‌را ازغصب‌مقامی که‌بعهدهٔ ایشان‌وا گذار نشده برحذر میدارد [5] .

۱— نقل از انجیل (انجیل لوقا ، باب اول) : « ... مریم گفت : اینك کنیزخداوندم».

۲— یعنی : من در سمت چپ او ایستاده بودم .

۳ — یعنی : سایر تصاویر را نیز ببین .

٤ — اشاره به تابوت مقدس یهود ، موسوم به « تابوت یهوه صبایوت » . نقل از تورات (کتاب دوم سموئیل ، باب ششم) : « ... وداود بار دیگر جمع برگزیدگان اسرائیل را جمع کرد وبا تمامی قومیکه همراهش بودند برخاسته ازبعلی یهودا روانه شدند تا تابوت خدا راکه باسم یعنی باسم یهوه صبایوت که بر کروبیان نشسته‌است مسمی میباشد ازآنجا بیاورند، وتابوت خدا را برعرابهٔ نوگذاشتند وآنرا از خانهٔ ابیناداب که در جبعه است برداشتند وعزه واخیو پسران ابیناداب عرابهٔ نورا راندند . »

٥ — اشاره به عزه پسر ابیناداب که غاصبانه دست بتابوت یهوه دراز کرد و کیفر دید . نقل از تورات (کتاب دوم سموئیل ، باب‌ششم) : « ... وچون بخرمنگاه ناکون رسیدند عزه دست خود را بتابوت خداوند دراز کرده آنرا گرفت ، زیرا گاوان میلغزیدند . پس‌خداوند برعزه افروخته شده خدا اورا درآنجا بسبب تقصیرش زد ودرآنجا نزد تابوت خدا مرد . »

درپیش آن ، جمعی نموده شده بود که بهفت دستهٔ سرودخوان تقسیم شده بود ودیدار آن یکی ازدوحس مرا[1] بگفتن آن وامیداشت که :ــ نه ــ وآن دیگری را بگفتن این که : ــ چرا ! ــ

بهمینسان درمورد دودکندری که درآنجا نموده شده بود، دیدگان وبینی من هم آهنگی نداشتند، زیرا که میان آری ونه در کشمکش بودند[2].

دراین تصویر، مزمورخوان پرخضوع[3] باجامههای بالا گرفته ، رقص کنان پیشاپیش تابوت مقدس در حرکت بود ودرین صحنه خود را بیشتر وکمتر از پادشاه نشان میداد[4].

---

۱ – یعنی : دوحس بینائی وشنوائی من باهم درکشمکش بودند ، زیرا که بینائی بمن میگفت که این تصویری بیش نیست ، درحالیکه حس شنوائی من حتی صدای آواز سرودخوانها را بگوشم میرسانید وازین جهت باصرهٔ من میگفت «نه» (نمیخواند) وسامعهام میگفت که «چرا» (میخواند). اشاره به فرط قدرت نمائی سازندهٔ این تصاویر .

۲ – این همان نکتهٔ مربوط به شرح پیش است که دراینجا در مورد دوحس باصره و شامه آمده است ، بدین ترتیب که چشم میگوید که این تصویری بیش نیست، وبینی ازفرط کمال این تصویر عطر کندری راکه در تصویر نموده شده است میبوید.

۳ – اشاره به داود پیغمبر، که کتاب مزامیر از اوست .

۴ – نقل از تورات (کتاب دوم سموئیل نبی ، باب ششم) : « ... وداود باتمامی قوت خود بحضور خداوند رقص میکرد، وداود بایفود کتان ملبس بود . پس داود وتمامی خاندان اسرائیل تابوت خداوند را بآواز شادمانی وآواز کرنا آوردند . وچون تابوت خداوند داخل شهر داود میشد میکال دختر شاؤل از پنجره نگریسته داود پادشاه را دید که بحضور خداوند جست وخیز ورقص میکند. پس او را در دل خود حقیر شمرد ... پس میکال دختر شاؤل باستقبال داود بیرون آمد وگفت پادشاه اسرائیل امروز چقدر خویشتن را عظمت داد که خود را درنظر کنیزان وبندگان خود برهنه ساخت، بطوریکه یکی از سفها خود را برهنه میکند . » – « خود را بیشتر وکمتر ازپادشاه نشان میداد»: بیشتر از پادشاه برای آنکه «ایفود» جامهٔ مقدس را برتن کرده بود، کمتر ازپادشاه برای آنکه درملاء

بقیه درصفحهٔ بعد

و«میکول»[1] که از زوبرو درپنجرهٔ کاخی بزرگ نموده شده بود ، با اعجاب بسیار چون زنی بی‌اعتنا وافسرده مینگریست .

مکان خود را ترك گفتم تا از نزدیك صحنهٔ دیگری را که در پشت سر میکول نظر مرا با فروغ سپید خود بخویش میخواند بنگرم .

در آنجا افتخار والای پادشاه رومی که ارزندگی او «گرگوریو»را به پیروزی بزرگ خویش رسانید مصور شده بود [2] ؛

اشارتم به‌امپراتور «ترایانو» است که بیوه‌زنی بینوا[3] باحالی پررنج اشکریزان دهانهٔ اسبش را گرفته بود .

پیرامون‌او زمین یکسره درزیرپای‌سواران جنگی‌بود، وبربالای سر آنها عقابانی زرین در میان باد در پرواز مینمودند[4] .

بقیه ازصفحه قبل

عام میرقصید . — ایفود جامهٔ کاهنان اسرائیل بود (تورات ، سفر خروج ، باب بیست‌وهشتم) : « ... ویهوه به موسی گفت : بگوکه رختهای هارون را بسازند برای تقدیس کردن او تا برای من کهانت کند.. و رختهائیکه‌میسازند اینست: سینه‌بند وایفود و ردا وپیراهن‌مطرزوعمامه وکمربند... وایشان طلا ولاجورد وارغوان وقرمز وکتان نازك را بگیرند وایفود را ازطلا ولاجورد ارغوان وقرمز وکتان نازك تابیده شده از صنعت نساج ماهر بسازند .

۱ — Micol : میکال دختر شاؤل . رجوع شود به شرح‌پیش .

۲ — اشاره به ماجرائی از زندگانی ترایانوس (بایتالیائی ترایانو Traiano) امپراتور معروف روم وپاپ گریگوریوس اول (بایتالیائی گرگوریو Gregorio) . طبق یك افسانهٔ معروف قرون وسطائی که تمام مفسرین قدیمی کمدی الهی بدان اشاره کرده‌اند ، ترایانوس پادشاه عادل و نکوکاری بود ، ولی تاوقتیکه مرد مسیحی نشده بود وبنابرین میبایست بدوزخ رود . گرگوریوس بدرگاه خداوند دعا کرد که‌روح‌اورا یکبار دیگربرانگیزد واین‌بار ترایانوس مسیحی‌شد وتعمید گرفت ودرنتیجه پس از مرك به بهشت رفت . در سرود بیستم «بهشت» بتفصیل درین‌باره سخن رفته است .

۳ — una vedovella مخفف بیوه زن : بیوه زنك .

٤ — اشاره بـه پرچمهای عقاب که نشان امپراتوران روم بود وهنگام حرکت امپراتور بسوی میدان جنك باهتزاز درمیآمد .

پنداشتی که زنك بینوا درمیان این همه کسان میگفت: «خداوند گارا، مرگ پسر کم را که بس آزرده دلم دارد انتقام بستان!»

ووی بدو پاسخ میداد که : «درنگ کن تا باز گردم.» و آن زن که از گرانی رنج تنگ حوصله مینمود میگفت: «خدایگانا ، اگر تو باز نگردی چکنم؟»

واو میگفت: «آنکس که بجای من آید چنین کند». وآن زن میگفت: «از آن کار خیر که کسی دگر کند، ترا چسود، اگر خود در انجام آنچه بعهده داری سهل انگاری پیشه کنی؟»

و آنگاه وی چنین میگفت: «درین صورت خاطر آسوده دار ، زیرا که باید پیش از عزیمت وظیفهٔ خویش را بانجام رسانم، که هم عدالت چنین میطلبد و هم ترحم برجای نگاهم میدارد.»

آنکس که هرگز چیزی تازه ندید [1]، این چنین سخنان را پدید آورد که قابل دیدارند و برای ما بس تازگی دارند، زیرا که درروی زمین مانندشان را نمیتوان یافت [2].

چون مجذوب دیدار این تصاویری بودم که چنین اثر سرافکندگی فراوان در خود داشتند، و مقام سازندهٔ آنها در نظر ما بس گرانبهاترشان کرده بود [3]،

---

۱ — خداوند، که چون همه را خود آفریده هیچ چیز برایش تازگی ندارد.

۲ — یعنی : این تصاویر را چنان کامل ساخت که گوئی از دهان آنها سخن میتوان شنید واین سخن «قابل دیدار» است ، زیرا باچشم احساس میشود نه باگوش.

۳ — یعنی : ازآن جهت که سازندهٔ آنها مستقیماً خود خداوند بود ، ارزش این تصاویر بسیار زیادتر شده بود.

شاعر درزیرلب گفت: « جمعی کثیرند که باقدمهای آهسته میآیند،
واینان مارا بدرجات بالاتر راهنما خواهند شد [۱] .»

دیدگان من که پیوسته مراقب دیدارند تا چیزهای تازه‌ایرا که
خواهانند ببینند ، زود بسوی او گشتند.

بااین همه ، ای خواننده ، نمیخواهم ترا باتوصیف آنکه خداوند
چسان به‌تصفیهٔ وامهای کسان ارادهفرموده‌است، درنیات‌خیرت دلسرد کنم [۲] .

نوع عذاب را درنظر مگیر، بلکه بدانچه در دنبال‌دارد بیندیش [۳] ؛
وازیاد مبر که این جمله منتها در روز رستاخیز [۴] پایان خواهند یافت .

چنین‌آغاز کردم : « استاد، آنچه بسوی خویش روان می‌بینم مرا
آدمی‌نمینماید؛ ونمیدانم که اینان کیانند، زیراکه‌از نگریستن من مرا
حاصلی نیست . [۵] »

واوبمن گفت : « ناهنجاری عذاب آنان پشتشانرا تا روی زمین خم
کرده است، چندانکه دیدگان مرا نیز در بدو امر تردیدی عارض آمد .
اما هشیارانه بنگر تاآنچه راکه در زیر این تخته سنگها بجانب

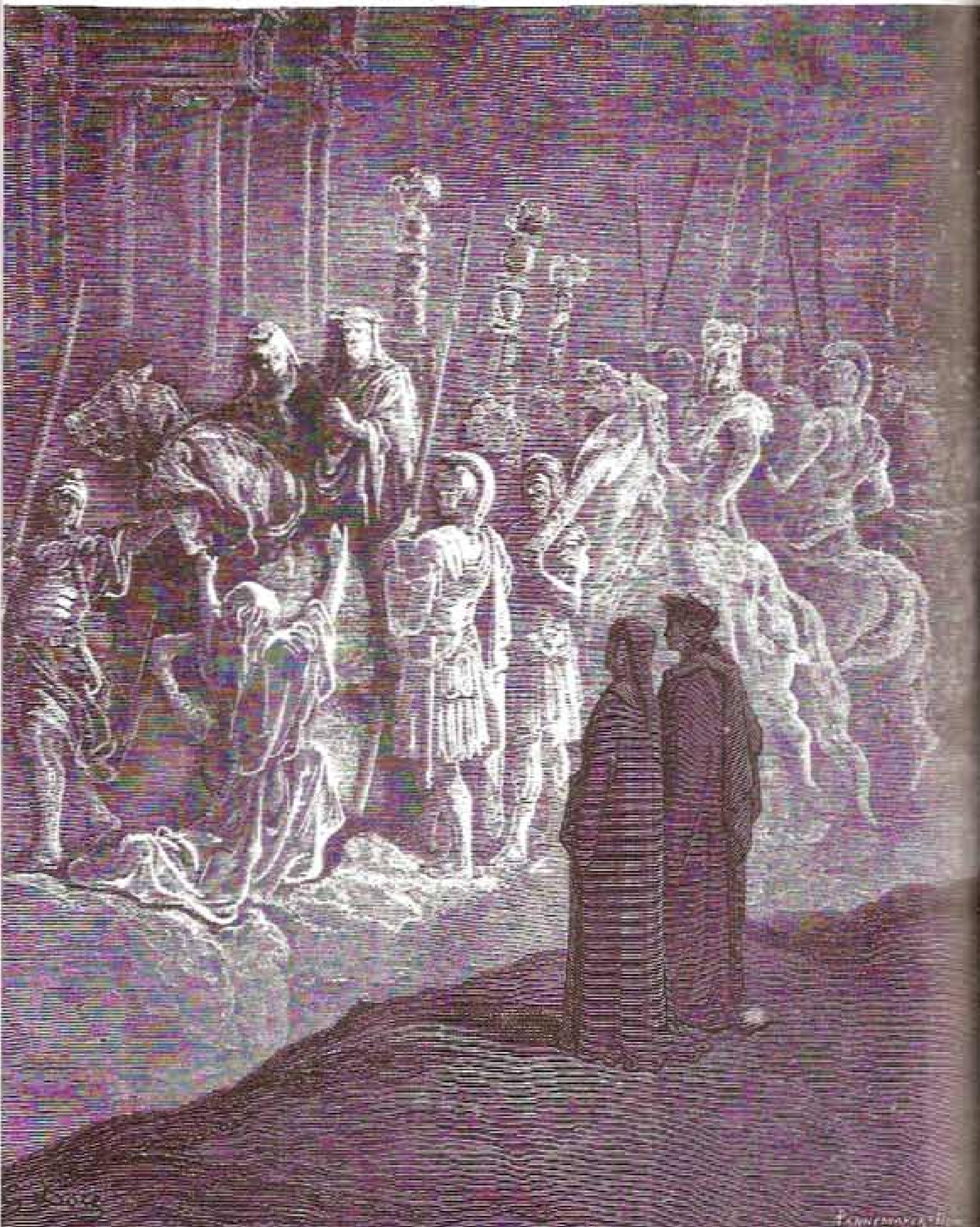
۱ — یعنی راه طبقهٔ بالاتر را بما نشان خواهند داد .

۲ — یعنی : منظورم ازشرح آنکه خداوند خطاکاران آمرزیدنی‌را دربرزخ باچه سختی کیفر میدهد وتنبیه میکند ، این نیست که ترا بهراس آورم ودلسردت کنم .

۳ — یعنی : فقط بفکرآن مباش که اینان چه‌عذاب سختی‌را تحمل میکنند، بلکه‌متوجه آن باش که در دنبال این دوران کفاره بخشش و رحمت خداوندی نهفته است .

٤ — la gran sentenza : قضای بزرگ ؛ اشاره به روز قیامت .

۵ — یعنی اینان بطوری روبسمت زمین خم کرده‌اند که هرقدرهم که بدقت نگاهشان کنم ، موفق به شناختنشان نخواهم شد .



پنداشتم که زن بینوا بپادشاه رومی میگفت : « خدایگانا ، انتقام مرگ پسرکم را بستان » (صفحهٔ ۲۰۷)

ما میآید خوب تشخیص دهی ؛ از هم‌اکنون میتوانی دید که‌چگونه‌هریك از اینان برسینهٔ خویش میکوبد [1] . »

ای‌مسیحیان مغرور ، ای خسته‌دلان بینوا که در کور باطنی‌خویش اعتماد بقدمهای قهقرائی بسته‌اید [2] ،

مگر نمی‌بینید که ما حشراتی هستیم کهزاده شده‌ایم تا خود زایندهٔ آن پروانهٔ ملکوتی باشیم که بی‌وسیلهٔ دفاعی بسوی عدالت پروازمیکند [3] ؟

چیست که روح شماراچنین اجازت‌بالارفتن میدهد، درحالیکه‌خود حشراتی ناقص بیش نیستید [4] ، همچوآن کرمانید که هنوز بحدرشدخویش نرسیده اند .

همچنانکه برای نگاهداری سقف اطاقی یابامی، گاه مجسمه‌ای را که زانوانش به سینه پیوسته بکار میبرند تا ستونی شود [5] ،

---

۱ — si picchia ، اشاره بدانکه از تأسف وپشیمانی دست برسینه میزند .

۲ — یعنی : از راه تقوی دور میشوید و واپس میروید .

۳ — پروانهٔ ملکوتی : روح ،که صفت ملایك‌را دارد، یعنی ابدی است وبه جسم وابسته نیست . — « بی‌وسیلهٔ دفاع» اشاره بدانکه روح بی آنکه وسیلهٔ پرده پوشی واستتار خطاهارا داشته باشد در برابر خداوند حاضر میشود . — مفهوم این بند اینست که‌ماآدمیان درحقیقت حال کرمان ابریشمی را داریم که باید در درون خویش آن پروانه‌ایراکه حاصل وجود وهدف هستی‌ماست (روح) رشد دهیم تااو را روانهٔ درگاه خداوند کنیم .

۴ — entomata in difetto این‌کلمهٔ entomata که دانته در اینجا بکاربرده یك کلمهٔ عجیب ساختگی‌است که درادبیات ایتالیائی بغیرازاین یك مورد هیچجا بکار برده نشده‌است و ریشهٔ ایتالیائی نیز ندارد ، بلکه ریشهٔ یونانی دارد . ظاهراً دانته کلمهٔ «حشرات» را بزبان یونانی (entoma) در یکی از ترجمه‌های ارسطو دیده وآنرا کلمه‌ای مفرد فرض‌کرده وبصورت‌قدیمی ایتالیائی جمع بسته وبصورتی‌که ذکر شد درآورده است .

۵ — اشاره به ستونهای آدمی‌شکل ، که در ابنیهٔ قدیم ایتالیائی نمونهٔ فراوان از آنها دیده میشود .

ودیدار این چنین هیکل دردل آنکس که ناظر آنست بخاطر همین صورت ظاهری آن رنجی واقعی پدید میآورد ، من نیز چون بدقت در این ارواح نگریستم آنانرا چنین یافتم .

اینان بتناسب کمی و بیشی سنگینی بارخود ، کموبیش درهم فرو رفته بودند[1] ، وپنداشتی که آنکس از این جمع که رفتارش بردبارانه تر از دیگران مینمود ،

گریه کنان میگفت : ـ دیگر مرا طاقتی نمانده است . ـ

---

۱ — اشاره بدانکه همهٔ این برزخیان خمیده پشت بودند ، بطوریکه سرهایشان تا بزمین میرسید و در عین حال بتناسب کمی وزیادی درجهٔ غرورشان پشتی کمتر یا بیشتر خمیده داشتند .

سرود یازدهم

طبقهٔ اول برزخ: مغروران

دراین سرود دانته و ویرژیل همچنان در طبقهٔ مغروران بسر میبرند وبا عده‌ای دیگر ازآنان گفتگو میکنند . این ارواح سرود مذهبی خاصی رامیخوانند که مظهر تواضع وحقارت در برابر خداوند است .

قسمتی از سرود صرف بحث ازنقاشان وهنرمندان ایتالیائی معاصردانته یا اندکی پیش از زمان او شده است، که درآن ، وی در عین آنکه دربارهٔ ارزش کارآنان قضاوت میکند ، بی‌ارزشی‌شهرت‌ها وافتخارات‌این‌جهانی را متذکرمیشود.

سرود یازدهم

« ای پدرما که در آسمانی[1]، و نه آنکه تنها در آن جا باشی، بلکه از آن رو در آنی که بنخستین آفریدگان آسمانی مقام خویش مهری بیشتر داری[2]،

از جانب هر آفریده‌ای برنام و توانائیت ثنا[3] و بر حکمت دلپذیر متعالت ستایش باد!

صلح حکومت تو مارا نصیب باد[4]، زیرا که اگر این صلح رو بما نکند ما را خود یارای آن نیست که باپای خویش بسویش رویم، هرچند که درین راه بسیار بکوشیم!

همچنانکه فرشتگان تو- Osanna[5] - خوانان ارادهٔ خویش را در

۱- این جمله بند اول سرود مذهبی معروف مسیحی «پدرما» Pater noster است که چون نشان خضوع وخشوع در برابر خداوند است در اینجا توسط مغروران وگردنکشان خوانده میشود ، ودرهشت بند اول ین سرود یازدهم بقیهٔ قطعات این «مناجات‌نامه» بصورت جملات منتخبه نقل شده . مطلع این سرود مذهبی که ترجمهٔ ایتالیائی آن در متن کمدی الهی وترجمهٔ فارسی‌آن دراینجا آمده ، دراصل لاتینی چنین است : Pater noster qui es in caelis

۲- یعنی : در همه‌جای عالم آفرینش هستی ، ولی مقر اصلی توآسمان است ، زیرا که « نخستین آفریدگان آسمانی مقام تو » (اشاره به فرشتگان) که بیشتر مورد مهر تو قرار دارند درآنند .

۳- جمله‌ای دیگر از سرود مذهبی فوق‌الذکر ؛ در اصل لاتینی : Sanctificetur nomen tuum

٤- جمله‌ای دیگر از سرود «پاتر» ؛ دراصل لاتینی : Adveniat regnum tuum

٥- کلمهٔ عبری «هوشیعانه» ، بمعنی سلام و درود ، که در لاتینی وزبانهای مشتق از آن بدل به osanna و hosanna شده است . در انجیل‌های متی (باب‌بیست‌ویکم) ومرقس (باب‌یازدهم) و یوحنا (باب دوازدهم) این کلمه چندین بار تکرار شده . در سرود بیست ونهم برزخ وسرودهای هفتم وهشتم وبیست وهشتم وسی‌ودوم بهشت نیز این کلمه نقل میشود (رجوع شود به حواشی‌سرود ۲۹ کتاب حاضر) .

پیشگاهت قربانی میکنند[1]، مردمان را نیز باید که چنین کنند!

«من» روزانهٔ مارا[2] که بی‌آن هر کس که درین بادیهٔ صعب درراه
پیشرفتن سخت کوشی بیشتر کند واپس‌تر خواهد رفت[3]، امروز بما ده[4].

وهمچنانکه ما رنجی‌را که ازجانب کسان برده‌ایم بداتان‌میبخشیم،
تو نیز بهشایستگی‌ما منگر، بلکه‌باکرم لایزال خویش برما رحمت‌آر[5].
تقوای مارا که بآسانی سست میشود در محك‌آزمایش حریف کهن

۱– جملهٔ دیگری از سرود مذهبی «Pater»؛ دراصل‌لاتینی Fiat voluntas tua sicut in caelo et in terra.

۲– اشاره به مائدهٔ آسمانی که بصورت «من‌وسلوی» در بیابان برای قوم موسی نازل‌شد و مراد ازآن در اینجا قسمت وروزی مقدر هرکس است. نقل از تورات (سفر خروج، باب شانزدهم): «... پس تمامی جماعت بنی‌اسرائیل از ایلیم کوچ کرده بصحرای سین که درمیان ایلیم وسیناء است در روز پانزدهم از ماه دوم بعد از بیرون‌آمدن ایشان از زمین مصر رسیدند وتمامی جماعت بنی‌اسرائیل درآن‌صحرا برموسی وهارون شکایت کردند. وبنی‌اسرائیل بدیشان گفتندکاش که درزمین مصر بدست‌خداوند مرده بودیم وقتیکه نزد دیگ‌های گوشت می‌نشستیم ونان‌را سیرمیخوردیم، زیرا که مارا بدین صحرا بیرون‌آوردید تا تمامی این جماعت را بگرسنگی بکشید. آنگاه خداوند به موسی گفت همانا من نان ازآسمان برای شما بارانم و قوم رفته‌کفایت هرروز را در روزش گیرند تاایشان را امتحان کنم ... پس ایشان را خطاب کرده بگو در عصر گوشت خواهید خورد وبامداد از نان سیر خواهیدشد تا بدانید که من یهوه خدای شما هستم ... وخاندان اسرائیل‌آن نان را «من» نامیدند وآن مثل تخم‌گشنیز سفید بود وطعمش مثل قرصهای عسلی.»

۳– یعنی: هرکس‌که بیشتر از سهم خود روزی بخواهد، روزی مقدر را نیز ازدست خواهد داد.

٤– این بند ترجمهٔ جملهٔ دیگری از سرود Pater است؛ اصل لاتینی آن‌چنین‌است:

Panem nostrum cotidianum da nobis hodie.

۵ – این بند عیناً از اصل لاتینی یك بند از سرود «پاتر» توسط دانته بایتالیائی ترجمه شده است:

Et dimitte nobis debita nostra, sicut et uos dimittimus debitoribus nostris.

مگذار [1] ، و از چنگ این دشمن که چنین مهمیزش میزند برهان .

ای‌خداوند گارمحبوب ، ما این‌دعای‌آخرین‌را بخاطرخودنمیکنیم، زیراکه مارا دیگر بدان نیازی نیست [2] ، اما بخاطرآن کسان میکنیم که پس از ما زنده مانده‌اند . »

بدینسان این اشباح ، بخاطر تحصیل سفری نکو [3] برای خود و برای‌ما ، دعا میخواندند ودرزیرسنگینی باری بگرانی‌آن بارکه گاه در خواب احساس میتوان کرد براه خویش میرفتند ،

وجملهٔ‌آنان بانگرانی وخستگی حلقهٔ نخستین را درمینوردیدند تا ازآلایش مههای غلیظ این جهانی تصفیه شوند .

اگر درآنجا [4] بخاطر خیرما دعا میکنند ، دراینجا [5] کسانی که ارادهٔ‌آنان‌ریشه‌های استواردارد [6] بخاطرآنها چه‌ها نمیتوانند گفت و کرد [7] ؟

---

۱ — ترجمهٔ جمله‌ای دیگر از سرود «پاتر» توسط دانته . در اصل لاتینی :

Et ne nos inducas in tentationem; sed libera nos a Malo

«حریف کهن» antico avversaro : شیطان . نقل از انجیل (رسالهٔ اول پطرس‌رسول، باب پنجم) : « ... هوشیار وبیدار باشید ، زیراکه دشمن شما ابلیس‌مانندشیرغران‌گردش میکند.» در سرود هشتم برزخ نیز این اصطلاح بکار رفته‌است .

۲ — یعنی : ما دیگر زنده نیستیم که امکان اغوا شدن داشته باشیم .

۳ — سفری نکو buona ramogna ؛ این تعبیر قطعی نیست، زیراکلمهٔ ramogna در ادبیات قدیم ایتالیا بجز این مورد فقط یك مورد دیگر بکار رفته است و محققین نتوانسته اند برای‌آن معنی‌صریح ومشخصی پیداکنند . احتمال میرود که « موفقیت نکو » یا « همراهی بخت‌و طالع » دربن مورد تعبیر مناسبتری باشد .

۴ — برزخ .

۵ — روی زمین .

۶ — یعنی: کسانیکه چون زنده هستند میتوانند هم اراده وهم عمل کنند ، در صورتیکه برزخیان دیگر قدرت عمل ندارند وارادهٔ آنان فاقد « ریشه‌های استوار » است .

۷— «گفتن‌وکردن» دراینجا درمقابل«دعاکردن» سطرپیش‌آمده، واشاره‌است بدین که‌ارواح برزخی فقط درحق‌ما دعا میتوانندکرد، اما ما زندگان میتوانیم هم برای آنها دعای خیرکنیم وهم از راه خیرات ومبرات بیاریشان بشتابیم .

لاجرم آنانرا یاری باید داد تا لکه هائی را که از اینجا [1] همراه
برده‌اند بشویند، چندانکه بتوانند پاك و سبکبار روی به چرخ گردون [2] کنند.

« کاش عدل و رحمت خداوندی هرچه زودتر از کشیدن این بار گران
آزادتان کند، تا بتوانید بالهای خویش را که با نیروی اشتیاق بجانب
بالا یتان میبرد بحرکت درآرید!

مارا بنمائید که اقصر راهی که بجانب پلکان [3] میرود در کدامین سو
است، و اگر بیش از یك راه باشد بما بگوئید که کدام یك از آنها شیبی
کمتر دارد؛

زیرا این کس که مرا همراه است، هنوز جامهٔ گوشت و پوست آدم
را برتن دارد و سنگینی آن بالا رفتنش را علیرغم خودش دشوار میکند [4]. »

سخنانی که ایشان درپاسخ آنکس گفتند که من دردنبالش روان بودم،
بما اجازت آن نداد که گویندهٔ آنها را بشناسیم [5]؛

فقط میدانم که چنین گفته شد: « با ما بجانب راست بیائید و مسیر
صخره را دنبال کنید، تا آن گذرگاهی را که آدمی زنده از آن بالا میتواند
رفت بیابید.

١ — quinci : از روی زمین.

٢ — در اصل : stellate ruote ، « چرخهای ستاره‌دار »، اشاره به افلاك نه‌گانه که اختران آسمان درآنها جای دارند و بدور خود میچرخند.

٣ — اشاره به پلکان میان طبقات اول ودوم دوزخ، که باید دانته و ویرژیل را بحلقهٔ دومین ببرد.

٤ — رجوع شود به دوزخ، صفحهٔ ٢٤٢، شرح ١.

٥ — اشاره بدانکه مغروران این طبقه سربجانب پائین دارند، وبقدری بسمت زمین خمیده‌اند که درمیان آنان گویندهٔ سخن را تشخیص نمیتوان داد.

واگر این تخته سنگی نبود که گردهٔ پرغرور مرا درزیر خودمیفشارد
ومرا وامیدارد که سرفرود آرم ،
بدین کس که هنوز زنده است و نامش را نمیگوید مینگریستم
تا ببینم که آیا شناسای من است یانه ، ودلش را از گرانی باری که برپشت
دارم برحم آرم .
من ایتالیائی [1] بودم و از بزرگمردی تسکانی پدید آمدم : پدرم
«گولیلموآلدوبراندسکو» بود [2] ، که نمیدانم نامش بشما رسید یانرسید.
خون کهن [3] ودلیریهای نیاکان من مرا چندان ستیزه‌خوئی آموختند
که بی آنکه به مادرمشترکمان [4] اندیشم ،
چنان جملهٔ مردمان را بادیدهٔ تحقیر نگریستم که جان برسر این
کارنهادم [5] ، وبراین راز «سیه‌نی‌ها» وحتی همهٔ کودکان [6] «کامپانیاتیکو»

---

۱ — دراصل: io fui Latino (لاتینی‌بودم) . این کلمه تقریباً درهمه‌جای کمدی الهی
مرادف با «ایتالیائی» بکار میرود .

۲ — Guglielmo Aldobrandesco یکی از کنت‌های خاندان بزرگ اشرافی
«سنتافیورا» که بین ۱۲۵۳ و۱۲۵۶ مرد . کسیکه درابنجا سخن میگوید «اومبرتوآلدوبراندسکو»
Omberto پسر اوست که ظاهراً در جنگی که درسال ۱۲۵۹ درنزدیك قلعهٔ مستحکم «کامپانیاتیکو»
روی داد کشته شد .

۳ — یعنی خون خاندان کهن اشرافی .

٤ — اشاره به زمین که همهٔ مردمان ازآن زاده شده‌اند وبدان بازمیگردند .

۵ — در حدود سال ۱۲۹۵ ، اهالی شهر «سیه‌نا» که همواره مورد تحقیر «اومبرتو» قرار
داشتند ویرا کشتند . در متن ایتالیائی بعضی چاپ‌های کمدی الهی یك «ویرگول» اضافی بعد از
کلمهٔ come آمده ، دربن صورت معنی شعر چنین میشود : «...که جان برسرآن نهادم . چطور
چنین شد ؟ این را سیه‌نی‌ها میدانند . »
اصل شعر چنین است :

... ch' io ne mori; come i Sanesi sanno

٦ — ogni fante : غالب مفسرین این کلمه را fanciulle معنی کرده‌اند که مفهوم
«کودك» دارد ، ولی Buti یکی از مفسرین برجستهٔ کمدی الهی معنی اصلی fante را که
«سرباز» ، مرد جنگی باشد مرجح شمرده است

نیکو واقفند [1].

من «اومبرتو»ام [2]، وتنها نه‌منم که ازغرور خویش زیان دیدم، بلکه این غرور جملهٔ کسان خاندان مرا بخاك سیاه نشانید.

وباید که دراینجا به بادافره آن، این بارگرانرا چندان بردوش کشم که خداوند را در اینجا میان مردگان خشنود گردانم، زیرا که در آنجا، میان زندگان، چنین نکردم.»

چون‌سخن اورامیشنیدم، سر بسوی زمین فرود آورده بودم [3]؛ و یکی ازآنان، نه‌آنکس که سخن میگفت، از زیر باری که سخت گرانش مینمود بجانب من گشت

ومرا دید وشناخت، باخستگی بسیار برروی من که خمیده‌بودم و همراهشان میرفتم نظر دوخت و بنامم خواند.

بدو گفتم: «اوه، آیا تو «اودریزی» مایهٔ افتخار «آگوبیو» [4] و افتخارآن هنری که در پاریس «جلادادن» نام دارد نیستی؟ [5]»

---

۱ — Campagnatico؛ رجوع شود به‌شرح ۲، صفحهٔ ۷۱۶

۲ — درینجا روح برزخی که قبلا نام پدرش را برده بود نام خودش را برزبان میآورد، زیرا پدراوغیرازوی‌پسر دیگری‌بنام ایلدبراندینو Ildebrandino نیزداشت. درمجموعهٔ «نشریه‌های دانته‌ای شهر سیه‌نا» دربارهٔ این خانواده بتفصیل گفتگو شده است.

۳ — اشاره بدانکه دانته خود میباید کیفر غرور راکه گناه اصلی اوست دربرزخ ببیند؛ درین باره وی با تفصیل بیشتری در سرود سیزدهم سخن خواهد گفت.

۴ — Oderisi da Gubbio، مینیاتورساز معروف ایتالیائی که در حدود سال ۱۲۷۰ در «بولونیا» کار میکرد ودرسال ۱۲۹۹ مرد وبهترین مینیاتوریست دورهٔ خود بود. — «آگوبیو» Agobbio، تلفظ قدیمی «گوبیو» Gubbio شهری‌در ناحیهٔ «اومبریا».

۵ — اشاره به کلمهٔ فرانسوی enluminer که در شعر دانته بصورت ایتالیائی آن alluminare آمده،در صورتیکه‌اصطلاح اصلی‌ایتالیائی‌آن miniare است ودانته‌عمداً خواسته‌است رنك فرانسوی بدان داده‌باشد. کلمهٔ پاریس نیزکه دراصطلاح امروزی ایتالیائی «پاریجی» Parigi گفته میشود، در این شعر بصورت قدیمی تسکانی آن «پاریزی» Parisi آمده است.

گفت : « برادر، آن صفحاتی که باقلم «فرانکوی» بولونیائی آراسته شده اند[1] خنداتر ازصفحات منند[2]. افتخار این هنر سراسر از آن اوست ومرا درین میان جز سهمی ناچیز نیست[3].

بیگمان تا آنزمان که زنده بودم چنین انصاف نمیدادم ، زیرا دلم را سخت هوای آن بود که درین فن مقام نخستین را داشته باشم.

دراینجا کفارهٔ چنین غروری‌را میبایدم داد، واگر درآن روزگاران که‌هنوز امکان گناه کردنم بود روی بجانب خدا نبرده‌بودم، اکنون حتی درینجا نیز نبودم[4].

افتخار واهی هنرنمائی آدمی‌را ببین که اگر دوران بیهنریش درپی نباشد ، چسان سبزی شاخ وبرگش کوتاه زمانی بیش نمیپاید[5] !

«چیمابوئه»[6] خویش‌را میداندار هنرنقاشی پنداشته‌بود، واکنون

---

۱ — فرانکو Franco اهل بولونیا (bolognese) نقاش‌ومینیاتورسازاواخرقرن‌سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم مسیحی بودکه اطلاع زیادی در بارهٔ زندگانی او دردست نیست .

۲ — ... più ridon ، یعنی زیباتر ونشاط‌انگیزتر از نقاشیهای منند .

۳ — این جملهٔ تواضع‌آمیز از زبان کسی گفته میشودکه در زندگی مغروربوده وبهمین گناه بدینجا آمده‌است، ودانته عمداً او را بدین اظهار فروتنی وا میدارد .

٤ — یعنی اگربموقع توبه‌نکرده‌بودم هنوز در طبقهٔ مقدماتی برزخ بسر میبردم . بعضی از مفسرین این اشاره را به‌دوزخ دانسته اند، ولی تقریباً همهٔ مفسرین قدیمی نظر اولی‌را دارند .

٥ — یعنی : اگر در دنبال یك دوران تجلی ودرخشندگی هنر دوران انحطاطی در پیش نیاید، خواه‌ناخواه‌خاطرشخص‌نمائیهای هنرمندان‌تحت‌الشعاع کارهای‌هنروران‌بعدی قرارمیگیرد وفراموش میشود و « سبزی این شاخ‌وبرك دیر نمیپاید » ؛ بنابراین این افتخار هنرنمائی افتخاری ناپایدار و بیحاصل بیش نیست .

٦ — Cimabue نقاش معروف‌فلورانسی که درحدود سال ۱۳۰۰ مرد واز معاریف درجهٔ اول عصر خود بود .

«جیوتو» است که میدانداری میکند [1]، چندانکه شهرت استاد پیشین رو بزوال نهاده است.

بهمینسان بود که «گوید و»ئی افتخار زبان را از «گوید وئی» دیگر بستاند [2]، وشاید هم اکنون آنکس زاده شده باشد که باید این هردورا از آشیان برون راند [3].

نام وننگ جهان وزش بادی بیش نیست، که گاه روی یك جهت و گاه بجهتی دیگر دارد، و با تغییر سمت تغییر نام میدهد.

پیش از آنکه هزارسال گذشته باشد ترا چه افتخاری فزون تواند بود که بترك كالبدی سالخورده گفته باشی تا پیش از آن مرده باشی که دست از

۱ — Giotto ، نقاش دیگر فلورانسی که شاگرد «چیمابوئه» ودوست ومعاصر دانته بود وشهرت او از استادش نیز بالاتر رفت. «جیوتو» که در سال ۱۳۳۷ مرد، تابلوئی عالی از دانته بر دیوار کاخ دادگستری فلورانس که امروزه کاخ «بارجلو» نام دارد کشیده بود؛ این تابلو در سال ۱۸۴۰ از پشت یك روکش گچ بدست آمد واصلاح شد واکنون نیز باقی است وغالب تصاویر دانته ازروی آن کشیده میشود.

۲ — اشاره به گوید وکاوالکانتی Guido Cavalcanti وگوید وگوینیتسلی Guido Guinizelli که از استادان بزرك ادب در دورهٔ دانته بودند. در بارهٔ «گوید وکاوالکانتی» مراجعه شود به دوزخ، صفحهٔ ۲۱۹، شرح ۱ که درآن بتفصیل ازین شاعر سخن رفته است.

«گوید وگوینیتسلی» شاعر «نوپرداز» بولونیا بود که او نیز دست از روش پرتصنع معمول آن دوره برداشت وسبك شاعرانهٔ ملایم ولطیفی ابداع کرد که فقط بادل وروح سروکار داشت ودانته او را استاد خود ومبدع واقعی مکتب ادبی نو dolce stil nuovo میشمرد. درسرود بیست وششم برزخ وی باروح خود این شاعر روبرو خواهد شد.

۳ — در بارهٔ کسی که درین اشاره مورد نظر دانته است بحث بسیار شده. احتمال قوی میرود که این اشاره بخود او باشد، ولی برخی از هواخواهان متعصب دانته معتقدند که وی در این حلقه که خاص کیفر مغروران است نمیتوانسته است دست بچنین تفاخری بزند. میتوان این احتمال را نیز داد که وی نظری خاص نسبت بشخص معینی نداشته است. ــ «ازآشیان برون خواهد راند» یعنی: باعث فراموش شدن ایشان خواهد شد.

گفتن pappo و dindi بداری [1] ؛

وبا این همه ، این دوران هزار ساله در برابر ابدیت کوتاهتر از طرفةالعینی در برابر آن فلکی است که کندترین چرخش‌ها را در آسمان دارد [2] .

این کس که در پیش روی من با قدمهائی چنین کوتاه روان است [3] سراسر «تسکانا» را ازنام‌خود پرآوازه داشت [4] ،واکنون بدشواری نامش را از دهان مردم «سیه‌نا» میتوان شنید

که وی بهنگام فرونشاندن آتشین‌خوئی فلورانس [5] ، که در آنروزگار بهمان اندازه گردن‌فراز بود که امروز فاحشه‌ای است [6] ، سرورآنان بود .

اشتهارشما بسان رنگ علف است که میآید ومیرود وبا دست همان

---

۱ – یعنی : چه امروز در سالخوردگی وباتام‌آوری مرده باشی وچه درآن هنگام که‌هنوز کودکی خردسال بیش نیستی روی درخاك برده باشی ، هزارسال بعدازین بهرحال فراموش‌شده‌خواهی بود . «پاپو» pappo و «دیندی» dindi دوکلمهٔ ایتالیائی بزبان‌کودکانه اند که اولی معنی نان و دومی معنی سکهٔ پول میدهد .

۲ – اشاره به فلك ثوابت که بنا بعقیدهٔ هیئت‌شناسان قدیم نهمین وآخرین فلك است و ستارگان‌درآن‌قراردارند، وچون شعاع‌دائره‌اش بیش‌ازهمهٔ افلاك‌است‌از همه‌کندتر میچرخد، بطوریکه در هر قرن یك درجه بیشتر گردش دورانی نمیکند (دانته ، ضیافت ، باب دوم) . طبق فرضیهٔ بطلمیوس این‌گردش بطورکامل در ۳۶۰۰۰سال صورت میگیرد .

۳ – یعنی : اینقدرآهسته راه میرود .

٤ – شخصی که روح گوینده بعنوان نمونه در تأیید نظریهٔ فلسفی خود بدواشاره‌میکند، یکی از بزرگان شهر «سیه‌نا» بنام «سالوانی» Salvani است که از سران فرقهٔ سیاسی «گیبلین» بود ودرجنگی علیه فلورانسی‌ها در «کولدی‌والدلسا» درسال ۱۲۶۹ کشته شد وقوای فلورانس سر او را برنیزه کردند ودر سراسر اردوگاه گردش دادند .

٥ – اشاره به نبرد معروف مونتاپرتی Montaperti در چهارم سپتامبر۱۲٦۰ که درآن فلورانسی‌ها از قوای متحدین شکست خوردند و « آتشین خوئی‌آنان فرو نشانده شد » (رجوع‌شود به سرود دهم دوزخ ، صفحهٔ ، شرح۱وسرود ۳۲ دوزخ، صفحهٔ۵۰۳شرح۱)

٦ – putta ، یعنی : بخلاف گذشته که‌آنطور از خود دفاع میکرد امروز خودش را آسان در اختیار این وآن میگذارد . اشاره به تسلیم فلورانس به قوای فرانسه و پاپ که براثر آن دانته ودستهٔ سیاسی او از فلورانس طرد شدند .

که [1] پیش از دوران پختگی از دل خاك بیرونش آورده بود میپژمرد . »

ومن بدو گفتم : « سخنان پر حقیقت تو خضوعی دلپذیر در دل من میآورد، وتو بااین گفتار دمل غرور مرا نشتر میزنی : اما این کس که هم‌اکنون اشارت بدو کردی، کیست ؟ »

پاسخ داد:« وی «پروونتساتو سالوانی» [2] است وازآنسبب دراینجابسر میبرد که مغرورانه سرآقائی «سیه‌نا»را داشت .

ازآن هنگام که مرده است بهمین‌سان که بینی در حرکت بوده و همچنان درحرکت‌است، وهرآنکس که درآنجا [3] فزون ازحد پا ازگلیم خویش فرا نهد باید که‌دراینجا این چنین‌قصاص یابد [4] .»

ومن گفتم : « اگر بناست که هرروحی که برای توبه درانتظارپایان عمر مانده است دورانی معادل دورهٔ زندگانی خویش در آن پائین [5] بماند وبدین‌جا [6] بالا نتواند آمد مگرآنکه دعـای خیری بدرقهٔ راهش شود ، دربن‌صورت چگونه این کس اجازت‌آمدن بدینجارا یافته است ؟ »

گفت : «وی، بهنگامیکه درمنتهای جلال میزیست با پای خود به «کامپودی‌سیه‌نا» رفت ودرآنجا بخاطر رهانیدن دوست خویش از رنجی که در زندان «کارلو» میبرد ،

---

۱ — quei ، اشاره به خورشید .

۲ — Provenzano Salvani ؛ رجوع شود بصفحهٔ ۷۲۵، شرح ٤ .

۳ — di là ، اشاره به روی زمین .

٤ — دراصل : با چنین سکه‌ای وام خود را بپردازد cotal moneta rende a ... satisfar اصطلاح رایج زبانهای لاتینی، که در فارسی نامأنوس است .

۵ — quaggiù : اشاره به منطقهٔ مقدماتی برزخ .

٦ — quassù : اشاره به برزخ اصلی .

بی‌آنکه پروائی از بدنامی دارد ، خود را در معرض انظار نهاد و سراپای خویش را بلرزیدن واداشت[۱] .

بیش ازین چیزی درین باره نمیگویم، ومیدانم که سخنم ابهام‌آمیز است ؛ اما پیش‌از کوتاه‌زمانی همشهریان تو آن کنند که‌تومفهوم این‌سخن مرا درك توانی کرد[۲] .

این‌کار نکو، بدو اجازت آن داد که‌پااز مرزهای‌ما بدرون گذارد[۳] ».

---

۱ — درجنك «تالیا کوتسو» میان‌سیه‌نی‌ها وفرانسویان ، یکی از دوستان «سالوانی»بدست قوای شارل دانژو سردار فرانسوی اسیر شد ووی اعلام کرد که اگر تا یکماه خونبهای او نرسد وی را خواهد کشت . «سالوانی» سردار سیه‌نی که در اینجا بگناه غرور فراوان به برزخ آمده است ، باهمهٔ مغروری به‌کامپودی‌سیه‌نا Campo di Siena میدان مرکزی شهر «سیه‌نا» رفت ودرآنجا روی سکوئی نشست وعاجزانه برای نجات دوست خود ازمردم اعانه جمع‌آوری کرد، وبااین اعانه که بسرعت تحصیل شد دوستش را نجات بخشید .— کارلو Carlo: شارل‌دانژو ولیعهد وسردارفرانسه که فلورانس را متصرف شد . — « سراپای خویش را لرزاندن » : اشاره به گدائی کردن واین همان ابهامی است که در سطر بعد ازآن سخن رفته است .

۲ — اشاره‌بدوران غربت‌وآوارگی دانته که‌درآن وی‌نیزناگزیر بودبرای ارتزاق به‌شهرها ودیارهای مختلف پناه برد .

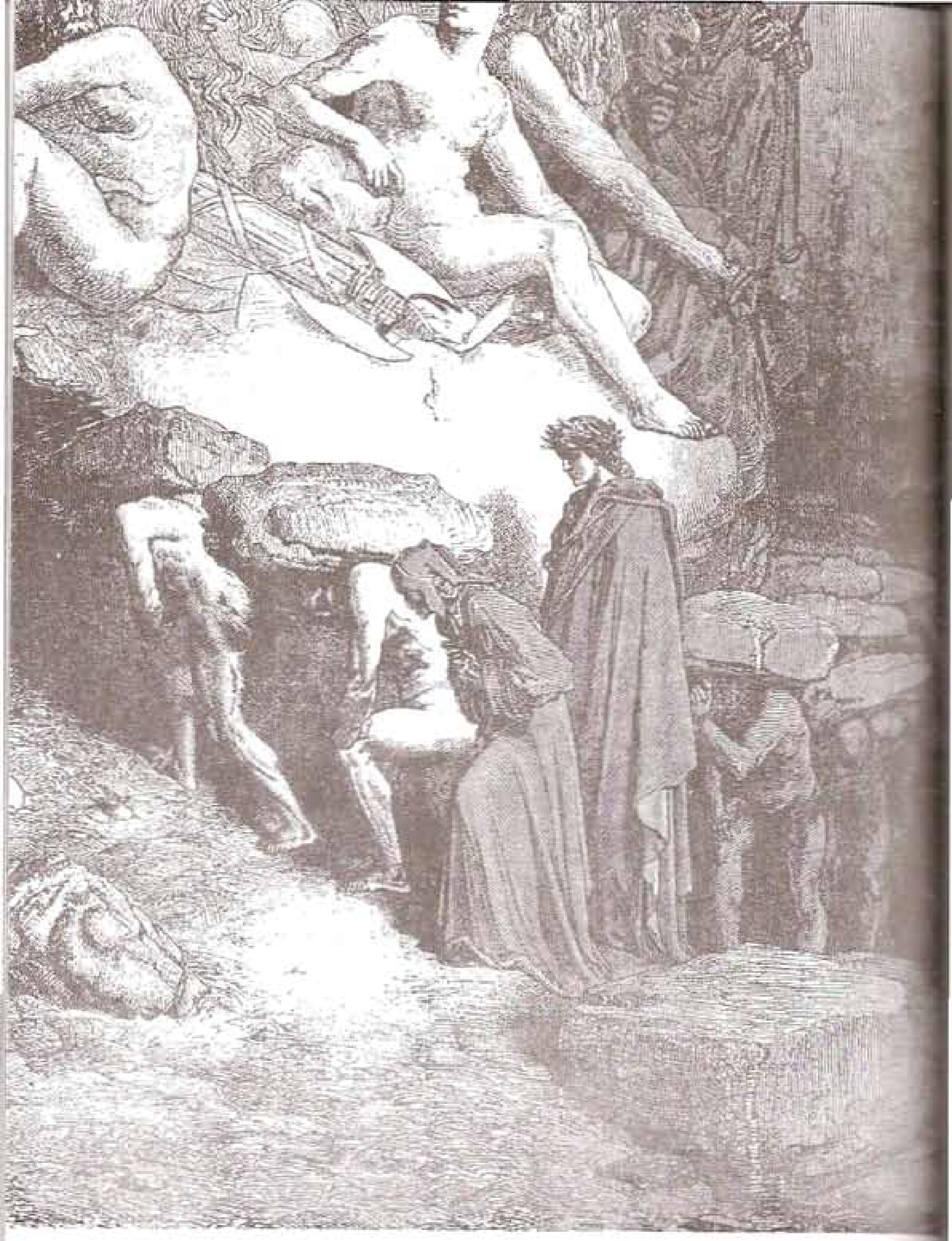
۳ — یعنی : بی طی قسمت مقدماتی برزخ وارد برزخ اصلی شود .

سرود دوازدهم

طبقهٔ اول: مغروران

دانته وویرژیل دستهٔ مغروران را که مشغول کفاره دادن هستند وپیش از آن حد که حوصلهٔ این دونفر اجازه میدهد آهسته میروند، ترک میکویند وبه پلکانی میرسند که رونده کان را ازطبقهٔ اول بطبقهٔ دوم بالا میبرد. این پلکان ها درفواصل طبقات هفتگانهٔ برزخ، حکم فروریختگیها وسراشیبی هائی را دارند که هفت طبقهٔ اول دوزخ را بیکدیگر متصل میکند وایندو درسفر دوزخ ازآنها پائین رفته اند. درکنار پلکان، فرشتهٔ نگاهبان طبقهٔ اول یکی ازهفت نشان گناه را که مظهر گناه غرور است از پیشانی دانته پاك میکند.

درقسمت آخر این طبقه، بخلاف قسمت اول آن، تصاویر وحجاریهای دیواره وکف حلقه مظاهر تاریخی ومذهبی غرورهای مجازات شده را مجسم میکند. سایر طبقات نیز، همیشه باارائه نمونه های بخشش شروع وبا نمونه های مجازات ختم میشوند.



همچو گاوانی که در زیر یوغ روانند ، من و این روح سنگین‌بار در کنار یکدیگر راه رفتیم .   (صفحهٔ ۷۲۴)

سرود دوازدهم

همچو گاوانی که جفت‌جفت درزیر یوغ روانند ، تاآنجا که مربی مهربان[1] اجازتم داد درکنار این روح سنگین بار[2] راه رفتم .

اما چون بمن گفت که : « ترك او گوی و پیش رو، که درین جا هر کس را باید که تا حد مقدور زورق خویش را با کمك بادبان و پارو پیش برد[3] »،

سراپا قد برافراشتم وبدان‌صورت که لازمهٔ راه رفتن‌است درآمدم ، هرچند که هنوز اندیشه‌ام باحقارت وسرافکندگی آمیخته بود[4] .

براه افتاده بودم وباشوق فراوان دردنبال قدمهای راهنمایم میرفتم، و هردو مینمودیم که چه اندازه سبکپائیم ،

که وی بمن گفت: «-نظربپائین افکن، که برای آنکه راه را آسانتر کنی[5] بهتر است که ببینی بر کدامین بستر[6] پای مینهی . »

همچنانکه بر سنگهای گور ها ودر بالای سر مردگان تصویر

۱- این لقب تازه ای است که به ویرژیل داده شده (il dolce pedagogo)
شاید اصل فکرازانجیل گرفته شده باشد (رسالهٔ پولس رسول به غلاطیان ، باب سوم) : «...پس شریعت لالای ما شده تا مارا به مسیح برساند تا از ایمان عادل شمرده شویم » .

۲- اشاره به «اودریزی » که در سرود پیش دانته بااو طرف گفتگو شده است .

۳- یعنی : باهمهٔ وسائلی که در اختیار دارد گلیم خود را ازآب بیرون کشد .

۴- اشاره به تأثیری که پیشگوئیهای «اودریزی» در دانته بخشیده است

۵- یعنی : برای اینکه خستگی راه را کمتر احساس کنی .

۶- اشاره به کف سطح حلقهٔ اول برزخ که این‌دو درآن روانند .

چهرهٔ خاکی ایشان را نقش میزنند تا مگر کسان را یاد آنان در خاطر بماند ،

واین غالبا بسبب بر انگیختن خاطراتی که تنها دلهای پارسا را بتپش میافکند[1] ، اشك از دیدگان سرازیر میکند ،

درآنجا نیز، سراسر جاده را که دردامنهٔ کوهستان صورتی برجسته داشت دیدم که پوشیده ازتصویرهائی بود[2] ، اماتصاویری کاملتر کهزادهٔ هنر سازندهٔ آنها بود[3] .

دریکجانب آنکس را کهوالامقامتر ازهرآفریدهای خلقتشدهبوددیدم که صاعقهآسا ازآسمان فرو میافتاد[4] .

درجانب دیگر «بریارئو» را دیدم که باتیری آسمانی ازپای درآمده وبا سنگینی زاده از سردی مرگ برزمین افتاده بود[5] .

۱— اشاره بدانکه فقط پارسایان در برابر قبور مردگان احساس تنبه ورقت میکنند .

۲— یعنی: سراسر کف حلقه مزین بهتصاویر وکندهکاریها بود. بردیوارهٔ حلقه چنانکه در سرود قبل شرح داده شد ، تصاویری که نمایندهٔحقیران وخاضعین در برابر خداوند بود نقش زدهشده ودراینجا تصاویری کهنمایندهٔ کیفر مغروران است.

۳— یعنی : همانقدرکاملتر از تصاویر نقاشان وحجاران این جهان بودکه سازندهٔ آن (خدا) بالاتر از هنرمندان زمینی است .

٤ — اشاره به شیطان که عصیان ورزید وازآسمانفروداُفتاد . اصل جمله ازانجیل گرفته شده (انجیل لوقا ، باب دهم) : « ... بدیشان گفت من شیطان را دیدم که چون برق ازآسمان میافتد ». قبلا در دوزخ ازین ماجرا سخن رفته است (دوزخ، صفحهٔ ۵۳۸ ، بندآخر).

ازینبعد ، دوازده مورد مختلف از «مغروران کیفریافته» نقل شده کهشش تای اینشواهد مربوط به تورات وانجیل وشش تای دیگر مربوط به اساطیر یونان وروم وتاریخ گذشته است .

۵ — Briareo ، از دیوان بزرك اساطیر یونان، که طبق روایات میتولوژی یونان به مقر فرمانروائی خدایان حمله برد واولمپ از سیطرهٔ او بلرزه افتاد . وی پسرآسمان وزمین بود وصددست داشت ، بدین جهت او را «برونازتناسب» لقب داده بودند وباحتمال قوی «سنگینی» اوکه در اینجا بدان اشاره شده مربوط بهمین صفت اوست . قبلا نیز در دوزخ سخن از او رفته است (دوزخ ، صفحهٔ ، شرح۱) . در ایلیاد (سروداول) در بارهٔ وی چنین گفته شده:«آن غول صددست که خدایانش بریارئوس مینامند ومردمان جمله بدو اکنون نام دادهاند » .

«تیمبرئو» و «پالاده» و «مارته» [1] را دیدم کـه هنوز سلاح بر کف داشتند [2] ودرپیرامون پدر خویش [3] باجزای پراکندهٔ دیوانمینگریستند.

«نمرود» را درپای بنای بزرگ دیدم که چون بهتزدگان برمردانی که در «شنعار» شریك غرور وی شدند مینگریست [4] .

ای «نیوبه» ، باچهدیدگان افسردهای ترا در کف جاده یافتم که در

۱ — Timbrêo ، (در اصل یونانی Thymbraeus) یکیازالقابآپولون Apollo (بیونانی Phoebus) خدای روشنائی وموسیقی و هنر وغیره؛ این لقب بمناسبت معبد بزرك این خدا که در شهر Thymbra در یونان برپا بود بوی داده شده بود وویرژیل درانئیس خود (کتاب سوم ، شعر ۸۵) ازآن یاد میکند .

پالاده Pallade (دراصلیونانی Palladas) و«مارته» (مریخ) Marte دراصل یونانی Ares) ، اولی یکی از ارباب انواع کوچك ودومی خدای جنك دراساطیر یونانبود.«تیمبرئوس» و «پالاداس» و«مریخ» هرسه فرزندان زئوس Zeus (بایتالیائی جووه Giove) خدای خدایان بودند که در دفاع از اولمپ در برابر دیوان یاغی خدمت بزرگی بپدر خویش کردند .

۲ — اشاره به اسلحهای که برای پیکار با دیوان بردست گرفته بودند .

۳ — خدای خدایان .

٤ — Nembrot(to) نمرود پادشاه بابل ، کـه در تورات از او بتفصیل یاد شده است (رجوع شود به دوزخ ، صفحهٔ ۴۸۲ شرح ۳) ـ «بنایبزرگ»، اشاره به«برجبابل» که بدست نمرود وکسانش ساخته شد تاعلامت خدائی اوباشد . «شنعار» Sennaar نام پایتخت نمرود در تورات . اصل فکر از تورات گرفته شده :

(تورات ، سفر پیدایش ، باب دهم) : « ... وابتدای مملکت وی بابل بود و ارك و اکد وکلنه درزمین شنعار. ازآن زمینآشور بیرون رفت ونینوی را بنا نهاد » . و (تورات ، سفر پیدایش ، باب یازدهم) : « ... وتمام جهان را یك زبان ویكلغت بود، وواقع شدکه چون از مشرق کوچ میکردند همواریئی در زمین شنعار یافتند ودرآنجا سکنی گرفتند ... وگفتند بیائید شهری برای خود بنا نهیم وبرجی راکه سرش بآسمان برسد ، تا نامی برای خویشتن پیدا کنیم مبادا برروی تمام زمین پراکنده شویم وخداوند نزول نمود تا شهر وبرجی را کـه بنیآدم بنا میکردند ملاحظه نماید ـ وخداوند گفت همانا قوم یکی است وجمیع ایشان را یك زبان واین کار را شروع کردهاند و الان هیچ کاری که قصد آن بکنند از ایشان ممتنع نخواهد شد . اکنون نازل شویم وزبان ایشان را درآنجامشوش سازیم تاسخن یکدیگر را نفهمند ـ پس خداوند ایشان را ازآنجا بروی تمام زمین پراکنده ساخت واز بنای شهر بازماندند ـ ازآن سبب آنجا را بابل نامیدند زیراکه درآنجا خداوند لغت تمامی اهل جهان را مشوش ساخت » .

میان اجساد هفت فرزندت افتاده بودی [1] !

ای «شائول»، چسان در نظر من، در آنجا نیز همچو در روی شمشیر خودت،

در کوهساران «جلبوع» که از آن پس دیگر نه بارانی بخود دید و نه شبنمی،

مرده آمدی [2] !

ای «آراکنه» سبکسر، ترا دیدم که نیمه عنکبوتی شده بودی.

وبا افسردگی فراوان بازماندهٔ آنچه را که بافتی تا مایهٔ بدبختیت شود،

بردست داشتی [3] .

---

۱ — Niobe ، درافسانهٔ خدایان یونان دختر Tantalo و زن Anfione بود وهفت پسر وهفت دختر داشت . این زن Latona همخوابهٔ خدای‌خدایان راکه مادر Apollo خدای هنروموسیقی و Diana ربةالنوع شکار بود مغرورانه مورد استهزا قرار داد ودرنتیجه این دوخدا بانتقامجوئی‌مادرخود هرچهارده فرزند او را آماج تیرهای‌خویش کردند وکشتند . روایت «چهارده» فرزند از «اوویدیوس» شاعر لاتینی است که سخن‌او مورد استناد دانته‌است، ولی همر این رقم را در ایلیاد دوازده آورده است .

۲ — Saul شائول پادشاه اسرائیل، که بخاطر غرورخود مورد خشم یهوه (خداوند)قرار گرفت ودردامنهٔ کوه «جلبوع»(Gelboè)ازفلسطینیان (Filistei) که‌قبیله‌ای از قوم یهود ولی دشمنان‌قبیلهٔ اسرائیل‌بودند شکست‌خورد ودرنتیجه خودرا « بروی‌شمشیر خویش‌افکند » وکشت. اصل‌داستان درتورات‌آمده است (تورات، کتاب اول سموئیل ، باب‌سی‌ویکم) : «... وفلسطینیان بااسرائیل جنك کردند ومردان اسرائیل ازحضور فلسطینیان فرارکردند ودرکوه جلبوع کشته شده افتادند ـ وفلسطینیان شاول وپسرانش را بسختی تعاقب نمودند وفلسطینیان یوناتان وابیناداب و ملکیشوع پسران شائول را کشتند وجنك برشائول سخت شد و تیراندازان دور او را گرفتند و بسبب تیراندازان بغایت دلتنك گردید ـ وشائول به سلاحدارخودگفت شمشیر خود را برکشیده آنرا بمن‌فروبر ، مبادا این‌نامختونان آمده‌مرا مجروح سازند ومرا افتضاح‌نمایند، اما سلاحدارش نخواست زیراکه بسیار در ترس بود — پس شائول شمشیر خود را گرفته برآن افتاد . »

« دیگر نه بارانی ونه شبنمی بخود دید » ، اشاره به نفرین داود ، پس ازکشته شدن شائول (تورات، کتاب دوم سموئیل ، باب اول) : « ... ای کوههای‌جلبوع ، شبنم وباران برشما نبارد ونه ازکشتزارهایت هدایا بشود . »

۳ — Aragne (به یونانی Aracnae) دختری که بنا بروایات میتولوژی یونان، مغرورانه خودرا با «آتنا» ربةالنوع خرد درفن‌بافندگی برابر دانست ،وآتناچون‌نتوانست در مسابقه بروی غالب شود اورا از فرط خشم بدل به عنکبوتی کرد تا پیوسته مشغول تار تنیدن‌باشد(رجوع شود به دوزخ ، صفحهٔ ۳۵۶، شرح ۱) .

ای «رحبعام»، تصویر تو در اینجا دیگر ترساننده نمینماید، اما خود آکنده ازهراس است وارابه‌ای همراهش میبرد بی‌آنکه کسانی دیگر دنبالش کنند[1].

وباز سنگفرش سخت نشان میداد که چسان «المئونه» مادرش را واداشت که بهای گوهر شوم را بسیار سنگین بپردازد[2].

نشان میداد که چگونه در درون معبد، پسران «سخاریب» خود را بروی وی افکندند ومرده برجایش نهادند[3].

نشان میداد ویرانی‌وقتل‌عام سنگدلانهٔ «تامیری» را که دردنبال آن

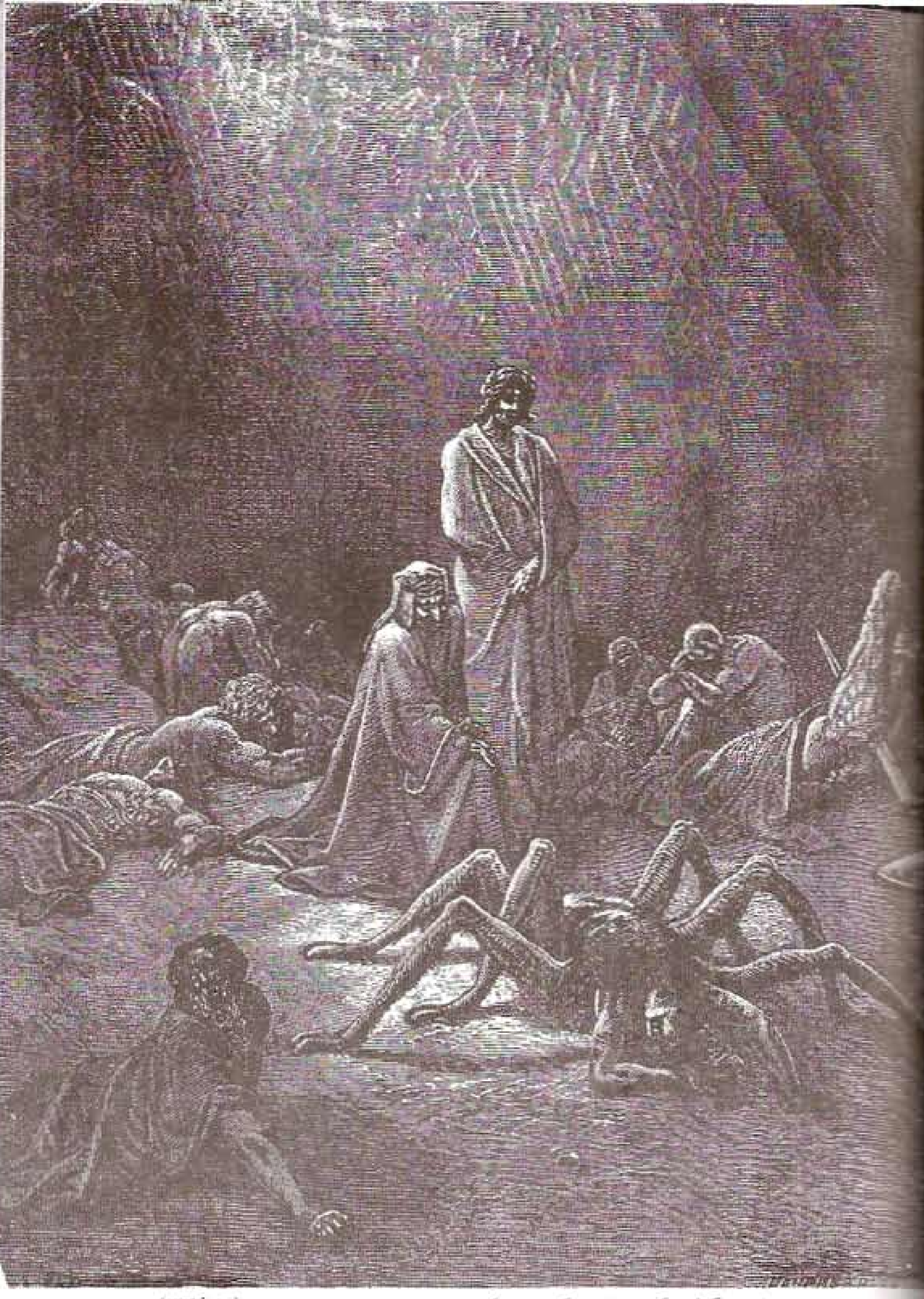
---

۱ — Roboam(o) — «رحبعام»، پسر سلیمان پیغمبر که مغرورانه اسرائیلی‌ها را مورد تهدید قرار داد وناگزیر شد برارابه‌ای نشیند وبه‌اورشلیم فرارکند. اصل داستان درتورات آمده است (تورات، کتاب‌اول پادشاهان، باب دوازدهم): «... اما رحبعام بربنی‌اسرائیل که در شهرهای یهودا ساکن بودند سلطنت مینمود، ورحبعام‌پادشاه، ادورام راکه سردار باجگیران‌بود فرستاد وتمامی اسرائیل او را سنگسارکردند که مرد ورحبعام پادشاه تعجیل نموده برعرابهٔ خود سوار شد وباورشلیم فرارکرد — پس اسرائیل تا بامروز برخاندان داود عاصی شدند».

۲ — Almeon(e)، (درایتالیائی‌امروزه Alcmeone، دراصل‌یونانی Alcmaeon) پسر Amphiaraus، یکی از هفت پادشاه معروفی که به شهر تب حمله‌ور شدند (رجوع شود به دوزخ، صفحهٔ ۳۴۱، شرح ۱). زن این پادشاه که Eriphylae نام داشت بخاطر یك «گردن‌بند طلای الماس‌نشان» مکان پنهان شوهرش را بـه برادرش اطلاع داد واو انفیارائوس را بمیدان جنك برد ووی در آنجا کشته شد. انفیارائوس پیش از عزیمت، از پسرش «الکمئون» خواست که انتقامش را بستاند واو نیز مادرش را بخونخواهی پدر کشت. ویرژیل بدین داستان در کتاب ششم انئیس اشاره‌کرده است. — «پرداخت قیمتی بسیار سنگین»، اشاره بدانکه این خیانت «اریفیله» برایش بقیمت‌زندگی‌تمام شد.

۳ — Sennacherib پادشاه معروف‌آشور که نامش در تورات «سخاریب» آورده‌شده وبا حزقیا پادشاه یهود از در جنك درآمد و بنفرین یهودان در نینوا کشته شد. شرح این‌ماجرا بتفصیل درتورات‌آمده است (تورات، کتاب‌دوم پادشاهان، باب هیجدهم): «... درسال‌چهاردهم حزقیاپادشاه، سخاریب پادشاه آشور برتمامی شهرهای حصاردار یهودا برآمده آنها را تسخیرنمود وحزقیا پادشاه یهودا نزد پادشاه آشور به لاکیش فرستاده گفت خطاکردم از من برگرد وآنچه را که برمن بگذاری ادا خواهم کرد.» ونیز (تورات، کتاب دوم پادشاهان، باب نوزدهم):

بقیه درصفحه ۷۳۳



ای «آراکنه» بیکر، ترا دیدم که نیمه عنکبوتی شده بودی.

(صفحهٔ ۲۲۹)

به «کورش» گفت : «تو تشنهٔ خون بودی ومن ازخون سیرابت‌میکنم[1] .»

نشان‌میداد که پس‌ازمرگ «اولوفرنو» چسان‌آشوریان عقب‌نشستند
وگریختند، وچگونه‌کالبد شکنجه دیدهٔ وی برجای ماند[2] .

« ترویا » را غرق تباهی و ویرانی دیدم : ای «ایلیون» ، تصویر تو
درآنجا چه بی‌ارج وسرافکنده نشانت میداد[3] !

کدام استاد باقلم یا با مداد خویش این چهره‌ها وخطوطرا کشیده
بود که حتی زبردست‌ترین هنرمندان را مایهٔ اعجاب است ؟

بقیه ازصفحهٔ ۷۳۰

« .. پس فرشتهٔ خداوند درآن شب بیرون آمده صد وهشتاد وپنجهزارنفر از اردوی‌آشوررا زد و بامدادان چون برخاستند اینك جمیع‌آنها لاشهای مرده بودند وسخاریب پادشاه آشور کوچ کرده روانه‌گردید وبرگشته در نینوی ساکن‌شد - وواقع شد که چون او در خانهٔ خدای خویش نسروك عبادت میکرد پسرانش ادرملك وشراصر او را بشمشیر زدند . »

باب‌های سی‌وششم وسی هفتم کتاب « اشعیاء » در تورات تماماً بدین موضوع اختصاص داده شده.

۱—Tamiri (بیونانی‌ترموریس Tomyris) ملکهٔ ماساگت‌ها(ازقبایل‌ایرانی «سیت» که در ادوار قدیم در شمال ایران میزیستند) که بنا بگفتهٔ هرودوت ، مورخ معروف یونانی (تاریخ هرودوت ، کتاب اول ، ۲۱٤) طی شدیدترین جنگی که کورش بزرك پادشاه‌هخامنشی باوحشیان‌کرده بود ، نیمی از قوای ایران را ازمیان برد وخودکورش نیز درین نبرد بقتل‌رسید. هرودوت مینویسد که : « ... بفرمان ملکه در جستجوی جسد کورش برآمدند، وچون‌این نعش پیدا شد وی مشکی را پراز خون آدمی کرد وسر کورش را درآن‌افکند ودشنام‌گویان بدو گفت: « من زنده‌ام‌وترا در جنك شکست دادم، وبااین وصف بدست تو از پای درآمده‌ام، زیرا تو پسرم را باحیله بقتل رساندی . اما من باتوغدرنمیکنم وتراآنقدر خون میدهم که سیراب شوی». سپس هرودوت تذکرمیدهد که : « .. میان همهٔ روایاتی که در بارهٔ مرك کوروش شنیده ونقل کرده‌ام ، این روایتی است که بنظرمن بی‌اساس‌تر از همه میآید » . دانته این داستان را ازکتاب‌معروفی بنام « وقایع تاریخی کفار » نقل کرده ودر اینجا رفتار ملکهٔ ماساگت را با نظر نامساعد تلقی کرده است .

۲— Oloferno سردارآشوری که بدست «جودیت» زن زیبای یهودی دربسترعشق کشته شد ودر نتیجه قوای آشور عقب نشستند وخاك فلسطین را ترك گفتند .

۳ — Troia شهر معروف‌ترویا و Iliòn(e) صخره‌ای که شهر برفرازآن بنا شده بود وغالباًتمام شهربنام آن نامیده میشد (رجوع شود بـه دوزخ ، صفحهٔ ۸۸، شرح ۱ ، و صفحهٔ ۴۶۳، شرح ۱) .

مردگان مرده وزندگان زنده‌مینمودند [1] ، وآنکس که صحنه‌های واقعی این تصاویر را دیده باشد بهتر ازمن‌آنچه راکه درزیر پای خویش داشتم ندیده است [2] ، زیرا که من بسی خمیده راه میرفتم [3] ؛

واکنون، ای‌پسران حوا، غرور پیشگی کنید وافراشته گردن‌باشید و سر برای دیدن کوره راه ناپسندیدهٔ خویش فرود نیاورید [4] !

در مسیرخویش بدور کوهستان چرخیده وبسیار بیش ازآن اندازه که اندیشهٔ مستغرق‌من میتوانست پنداشت ، همراه با گردش خورشید راه رفته بودیم ،

که‌آنکس که پیشاپیش من میرفت وهمواره هشیار بود [5] ، چنین آغازسخن کرد : « سربردار ! اکنون دیگر وقت‌آن نیست که بااین‌چنین قدمهای لرزان براه خویش روی .

درآن دوردست ، فرشته‌ایرا ببین کـه‌آمادهٔ پرواز بسوی ما میشود ، وبنگر که‌ششمین مستخدمهٔ روزمأموریت خویش‌را بپایان رسانیده‌است [6] .

---

۱ — یعنی: تصاویر بقدری جاندار بودند که کسیکه بیجان مصور شده‌بود مرده وکسیکه زنده مجسم شده بود واقعاً زنده بنظر میآمد .

۲ — یعنی : حتی کسی که شاهد عینی این وقایع بود ، چیزی زنده‌تر وواقعی‌تر از آنچه من در این تصاویر دیدم نمیدید .

۳ — اشاره به حس سرافکندگی که دانته از مشاهدهٔ وضع مغروران پیدا کرده،زیرا وی خود نیز خویشتن را بارها بداشتن غرور متهم کرده است .

٤ — این‌بند طبعاً مفهومی‌آمیخته بانیشخندداود .«کوره‌راه‌بد» mal sentero : اشاره براه خطائی‌است که مغروران در پیش دارند .

٥ — اشاره به ویرژیل .

٦ — یعنی : ششمین‌ساعت روز بپایان رسیده وبااین حساب اندکی ازنیمروز گذشته‌است. کلمهٔ ساعت « ora » در ایتالیائی کلمه‌ای مؤنث است ، بدین جهت به « مستخدمه » تشبیه شده است .

چهرهٔ خویش و رفتارت را با احترام و ادب هماهنگ کن، تا وی را راهنمائی ما بجانب بالا مطبوع افتد؛ نیك بیندیش که ترا این چنین روزی هرگز باز نخواهد گشت.»

چنان عادت بدان کرده بودم که وی مرا از اتلاف وقت برحذر دارد، که در چنین موردی بامن بابهام سخن نمیتوانست گفت.

آفریدهٔ زیبا بجانب ما میآمد. جامه ای سپید داشت و چهره‌اش درخشندگی ستارهٔ با مدادی را داشت که روی بما بنماید.

نخست بازوان و پس بالهای خویش را گشود و بما گفت: «بیائید؛ پله‌ها در همین نزدیکیند و اکنون از آنها آسان بالا میتوانید رفت[1].

بسیار نادرند کسانیکه بدین دعوت پاسخ توانند گفت: ای آدمیزادگان که برای پرواز بعالم ملکوت زاده شده‌اید، چرا با وزش کمترین بادی چنین فرو می‌افتید[2]؟»

مارا بمکانی برد که صخره را در آن شکافی بود؛ در آنجا بالهای خود را برپیشانی من کشید[3]، و مرا نوید بالا روی اطمینان بخشی داد.

همچنانکه در دست راست، برای بالا رفتن از تپه‌ئی که برآن کلیسا که در بالای

---

۱ — یعنی: اکنون که از آلایش غرور پاك شده‌اید، بالارفتنتان دشوار نیست.

۲ — محل گیومه « » درین بند درست روشن نیست. در بعضی نسخ اولیهٔ «کمدی الهی» این علامت درآخر بند پیش آمده، درین صورت مطلب این بند از زبان دانته گفته میشود. در غالب نسخ بعکس این علامت درهمین جا آورده شده و درین صورت این سخن توسط فرشته ادامیشود. اصل این فکر که «بسیار نادرند کسانیکه بدین دعوت پاسخ توانند گفت» از انجیل گرفته شده (انجیل متی، باب بیست ودوم): «.. زیرا طلبیدگان بسیارند وبرگزیدگان کم».

۳ — برای آنکه یکی از هفت علامت p را که علامت هفت گناه اصلی (معاصی کبیره) و درین جا نشان غرور است، از پیشانی دانته محوکند. درین باره درآخر سرود توضیح لازم داده میشود.

«روبا کونته» بر آن شهری که حکمرانانی نکودارد مشرف است[1] ،

در آن زمان که هنوز اسناد رسمی و مقیاسها را جعل نمیکردند

باصب پلههائی از سختی سربالائی کاسته بودند ،

در اینجا نیز آن دیوارهای که عمود وار ازحلقهٔ زبرین فرود میآید

شیبی ملایمتر دارد ، اما از این و آن جانب همهجا با دیوارهٔ بلند در

اصطکاك است .

چون بدین سو میچرخیدم ، صداهائی سرود **Beati paupers spiritu**[2]

را با آهنگی چنان شیرین خواندند که هیچ کلامی وصفش را نمیتواند کرد.

شگفتا ! چقدر این گذرگاهها را با گذرگاههای دوزخ فرق است !

در اینجا پا بمیان سرودخوانان میگذارند و در آنجا بمیان نالندگان .

ازپلههای مقدس بالا میرفتیم، وچنین میپنداشتم که بسیار سبکتر از

آن زمانم که در کف حلقه بودم[3] .

لاجرم گفتم: «ای استاد» مرا بگوی که کدامین بار را ازمن ستاندهاند،

که میروم و گوئی اصلا احساس خستگی نمیکنم ؟ »

---

۱ — توضیحات مربوط بدین بند وبند بعد: «تپه»: اشاره به il Monte alle croci کوه کوچکی درطرف راست فلورانس — «کلیسا»: اشاره به San Miniato که بربالای این تپه ساخته شده. — «روبا کونته» Rubaconte: پل معروف به «پل برکت» در پائین این تپه — «نیك حکومت شده» la ben guidata شهر فلورانس (این لقب بصورتی طعنه آمیز به فلورانس داده شده است) . — «پلهها»: اشاره به پلههای سنگی که برای تسهیل بالا روی رهگذران در دامنهٔ تپه کارگذاشته شده بود — «درآنزمانی که هنوزاسناد رسمی ومقیاسهارا جعل نمیکردند » ، اشارهٔضمنی بدانکه درسال ۱۲۹۹ قسمتی ازاسناد رسمی را درفلورانس بنفع عدهای از میان بردند ودرهمان زمان محاکمهای شروع شدکه درآن عدهای بجرم تقلب در اوزان ومقیاسها بدادگاه آورده شدند .

۲ — جملهٔ لاتینی، نقل ازانجیل (انجیل متی ، باب پنجم) : «... خوشا بحال مسکینان درروح، زیرا حکومت آسمان ازآن ایشان است . »

۳ — اشاره بدانکه گناه غرور، که سنگینترین گناه برزخ است ، دانته را ترك گفته است .

پاسخ داد: «چون جملهٔ آن نشانهای P ، که با آنکه تقریباً سترده شده‌اند هنوز جائی در چهرهٔ تو دارند ، بصورت یکی از آنها درآیند که بالمره از میان رفته است ،

در آنصورت هردو پای تو یکسره در اختیار ارادهٔ نیکویت خواهند بود، چنانکه نه تنها احساس خستگی نخواهند کرد ، بلکه از بالا روی لذت خواهند برد[1] . »

آنگاه همچو آن کسان کردم که براه خویش میروند و برروی سر چیزی دارند که خود از آن بیخبرند ، اما اشارات دیگران از وجود آن آگاهشان میکند[1] ،

ولاجرم با کمك دست درپی شناختن آن برمیآیند ومیجویند ومییابند، و بدینسان دست ایشان کاری را میکند که نگاه از انجامش عاجز است ؛

وبا انگشتان گشودهٔ دست راستم ، تنها شش حرف ازحروفی را که کلیددار[3] بردوجانب پیشانیم نقش زده بود یافتم؛

واستاد من که چنین دید ، لبخندی زد .

۱– یعنی : از هرطبقهٔ برزخ که بگذری یك نشان گناه از پیشانیت زدوده میشود و بهمان نسبت خودرا سبکتر مییابی ، تاآنوقت که هرهفت نشان گناه محو شود .

۲ – اشاره‌به کسانیکه چیزی در روی سرشان است که خودشان آنرا نمی‌بینند، اما از نگاههای حاضرین یا رهگذران بدان پی میبرند ودست دراز میکنند تاآنرا بردارند .

۳ – فرشتهٔ کلیددار برزخ .

سرود سیزدهم

طبقهٔ دوم : اهل حسد

در این حلقهٔ دوم برزخ ارواحی جای دارند که باید دیرزمانی گناه حسد را کفاره دهند. این ارواح جامه هائی برنگ کبود که مظهر حسادت است برتن دارند و چون در زندگی باچشم غبطه و بدخواهی به دارائی یا مقام یا آراستگی دیگران نگریسته اند درینجا پلکهای دیدگانشان برای تمام مدتیکه کیفر میبینند بهم دوخته شده است تاقدرت نگاه از ایشان ستانده شود. ودرین ضمن صداهائی ازجانب فرشتگان نمونه‌های عشق و گذشت واحسان را برای ایشان نقل میکنند.

دانته، پیروی از گفتهٔ «سن اوگوستن» که: «حسد بود که دنیا را بسقوط معنوی کشاند وعیسی را بدست مرگ سپرد» از این دسته ازبرزخیان با سختگیری بسیار سخن میگوید، ولی در یکجای این سرود تذکرمیدهد که او اگر بعد از مرگ خود ببرزخ آید بدین طبقه نخواهد آمد، بلکه بطبقهٔ اول خواهدرفت که خاص مغروران است، واین بمنزلهٔ اعتراف صریح دانته بخود خواهی وغروری است که از توجه بمقام بلند علمی وهنری او بوی دست داده بود.

سرود سیزدهم

در بالاترین نقطهٔ پلکانی بودیم که برای دومین بار[1] در دل کوهی که بالا روندگان خویش‌را درمان میبخشد[2] تراشیده شده‌است.

درآنجا نیز، حلقه‌ای[3] بصورت کمربندی برگرداگرد صخره جای دارد که مانند آن حلقهٔ نخستین است، با این تفاوت که قوسی محدب‌تر دارد[4].

دراین‌حلقه دیگر اثری ازحجاری وتصویری[5] که‌بتوان دید، نیست. هم جدار وهم جاده چنانند که در کبودی سنگ بهم پیوسته مینمایند[6].

شاعر چنین استدلال میکرد که: «اگر باید درین جا بانتظار

۱- یعنی: دومین‌قسمت‌پلکان سرتاسری که‌حلقه‌های هفت‌گانهٔ دوزخ را بهم‌پیوند میدهد.

۲- یعنی: کسانیکه ازآن بالا میروند اندك اندك از بیماری گناهکاری درمان مییابند.

۳- در اصل کلمهٔ cornice بکار رفته که مفهوم تحت‌اللفظی‌آن حلقه‌ایست که بدور سقف‌ها ساخته میشود ودراصطلاح بنائی «گیلوئی» نام دارد، وطبعاً مراد ازین کلمه حلقهٔ‌باریکی است که دائره‌وار بدور دامنهٔ کوه میچرخد و عرض آن چنانکه قبلا گفته شد ازپنج متر متجاوز نیست. در ترجمهٔ فارسی، بجای این کلمه ونیز کلمهٔ girone کلمهٔ حلقه که قبلا نیز دربارهٔ طبقات دائره‌ای شکل دوزخ بکار رفته بود آورده شده است.

۴- اشاره بدانکه چون این حلقه نسبت بحلقهٔ اول بالاتر وبه قلهٔ کوه نزدیکتر است، طبعاً شعاع آن کمتر وبنابرین قوس دائرهٔ آن محدب‌تر است.

۵- در اصل: ombra non gli è, nè segno che si paia – در تفسیر این مصرع بین مفسرین اختلاف نظر است ومیتوان آنرا تصویر وطرز تجسم آن ونیز تصویرها و خطوط آن معنی کرد.

۶- یعنی: کف جاده ودیواره هردوبرنگ کبود سنگ‌است، که دراینجا برای تجسم روحیهٔ اهل رشك وحسد بکار رفته است.

کسانی بمانیم تاراه خویش را ازیشان بپرسیم[۱]، بیم‌آن دارم که‌به درنگی بسیار ناگزیر آئیم[۲].»

آنگاه دیده بخورشید دوخت و پهلوی راست خویش را محور گردش خود کرد وسمت چپ بدنش را بچرخانید[۳].

و گفت: «ای فروغ دلپذیری که با پشتگرمی تو قدم بدین راه تازه مینهم، مارا آنچنانکه باید در این چنین مکان راهبر آئی، راهنما شو؛

تو جهان را گرمی میبخشی و بر آن نور میافشانی؛ اگر سببی دیگر ما را بجهتی مخالف نخواند، باید که انوار تو همواره ما را راهنما باشند.»

آن مسافتی را که در روی زمین به‌میلی[۴] تخمین میزنند، دراینجا در کوتاه زمانی درنوردیده بودیم، زیرا که شوقی فراوان داشتیم؛

وصدای پرواز ارواحی‌را، بی‌آنکه خودشان را توانیم دید، شنیدیم که با سخنانی شیرین دعوت بخوان عشق میکردند[۵].

نخستین صدائی که پروازکنان گذشت، با بانگی بلند گفت:

۱– یعنی: راه را ازآنان جویا شویم.

۲– یعنی: باید بهرنحوی باشد خود راه‌خویش را بیابیم، زیرا که معلوم نیست بدین زودی کسانی ازین‌جا گذر کنند.

۳– دوشاعر در بالای پلکان و رو بمغرب ایستاده‌اند، بنابرین ویرژیل روی پای راست خویش بطرف راست چرخیده است تاطبق دستور «کاتونه» همواره بطرف راست درحرکت باشند. در این موقع اندکی از ظهر گذشته است.

۴– un migliaio، یك میل؛ این مقیاس چنانکه قبلا گفته شد (دوزخ، صفحهٔ ۴۴۹، شرح۲) یك واحد ایتالیائی است وغیر از «مایل» Mile واحد مقیاس انگلیسی است.

۵– یعنی: باسخنانی شیرین کسان را بسوی احسان وکرم میخوانند که مقابل حسد ورشك است وبرپایهٔ عشق ومحبت تکیه دارد، نه کینه وخشم.

Vinum non habent[۱] و پس براه خود رفت ، درحالیکه در پشت سر ما این سخن‌را تکرار میکرد .

وپیش ازآنکه بعد مسافت ما را کاملا ازشنیدن صدای او بازداشته باشد ، صدائی دیگر گذشت ، که همچنان برجای نایستاد وبانگ زد که : « من « اورسته » هستم[۲] . »

گفتم : « پدر، مفهوم این‌سخنان چیست؟ » وچون چنین میپرسیدم صدائی سومین برخاست که میگفت : «آنکس را که بشما بد کرده است دوست بدارید[۳] . »

و استاد مهربان گفت : « در این حلقه گناه رشك کیفر میبیند ، و

۱ — جملهٔ لاتینی ، بمعنی : «شراب‌ندارند» . ـ این جمله‌ایست که در انجیل از زبان مریم به عیسی گفته میشود (انجیل یوحنا ، باب دوم) : « ... و در روز سیم در قانای جلیل عروسی بود ومادر عیسی درآنجا بود ـ وعیسی وشاگردانش را نیز به عروسی دعوت کردند — و چون شراب تمام شد مادر عیسی بدو گفت شراب ندارند ـ عیسی بوی گفت ای زن مرا باتو چه کار است ؟ ساعت من هنوز نرسیده است ... ودرآنجا شش‌قدح سنگی برحسب تطهیر یهود نهاده بودند که هریك گنجایش دو یا سه کیل داشت ـ عیسی بدیشان گفت قدح‌ها را ازآب پر کنید و آنها را لبریز کردند ـ پس بدیشان گفت الان بردارید وبنزد رئیس مجلس ببرید ـ پس بردند ـ وچون رئیس مجلس آن آب راکه شراب گردیده بود بچشید ونداانست که ازکجاست ... داماد را مخاطب ساخته بدو گفت : هرکسی شراب خوب را اول میآورد وچون مست شدند بدتر از آن — لیکن تو شراب‌خوب را تاحال نگاه داشتی ـ واین ابتدای معجزاتی است که از عیسی در قانای جلیل صادر گشت . »

۲ — Oreste پسرآگاممنون سردار معروف یونان در جنگهای ترویا بود . بنابروایات یونانی که از راه سیرون به دانته رسیده ، « اورسته » محکوم بمرك شد و Pilade دوست صمیمی او برای اینکه ویرا از مرك نجات دهد خودش را «اورسته» خواند ، ولی در موقعی که قصد اعدام ویرا داشتند « اورسته » خود سررسید وفریاد زد : « من اورسته هستم» ، وبااین سخن دوستش را ازمرك رهانید وخود بجای‌او کشته شد . در ادبیات کهن بارها بداستان دوستی‌خالصانهٔ اورسته و پیلاده اشاره شده است .

۳ — این سخنی است که عیسی در موعظهٔ معروف خود در روی کوه برزبان آورده (انجیل متی ، باب پنجم) : « ... اما من بشما میگویم که‌دشمنان‌خود را محبت نمائید وبرای لعن‌کنندگان خود برکت بطلبید و بآنانکه از شما نفرت کنند احسان کنید وبهرکه بشما فحش دهد وجفا رساند دعای خیر کنید . »

ازین روست که طنابهای تازیانه را از دست محبت ستانده‌اند[1] .

اما لگام را آهنگی خلاف این باید[2] ؛ و پندارم که‌تو خود پیش از رسیدن به آستانهٔ بخشش این آهنگ را خواهی شنید[3] .

اینك ازورای فضا بدقت بنگر، تادر پیش روی ما کسانی را نشسته بینی که هریك از آنان برصخره تکیه زده است . »

چون چنین شنیدم ، دیده بیش بگشودم و بپیش روی خود نگریستم ، و اشباحی را دیدم که بالا پوشهائی بهمان رنگ سنگ در بر داشتند[4] .

وچون‌اند کی‌بدانان نزدیکتر شدیم، شنیدم که میگفتند: «ای‌مریم ، برای ما دعا کن !»[5] ونیز شنیدم که میکائیل و پطرس و جملهٔ مقدسین را بنام میخواندند[6] .

نپندارم که امروزه درجهان مردی بدان سنگین دلی باشد که‌آنچه

---

۱ — یعنی : تارو‌پود تازیانه‌ای که برای تنبیه این گناهکاران ساخته‌شده از محبت پدید آمده است ، تاایشان را ارشاد کند ، نه‌آنکه فقط کیفرشان دهد .

۲ — یعنی : در پایان این حلقه باید بعکس این جا آن عاملی که بر گناهکاری گناهکاران این حلقه لگام میزند ، خالی از محبت باشد وبجای مدارا وارشاد ، درخود اثر قهر وکین داشته‌باشد . در پایان این سرود مفهوم این جمله که مبهم بنظر میرسد کاملاروشن‌میشود.

۳ — یعنی : پیش‌ازآنکه این حلقه را ترك گفته‌باشی‌آن آهنگ سخت وقهرآمیزی که باید عنان ولجام تو شود بگوشت خواهد رسید .

٤ — یعنی : جامهٔ آنها همرنك زمین ودیوار بود، بنابرین تشخیص‌ایشان بدشواری‌صورت میگرفت . رنك کبود رنگی است که در یونان قدیم مظهر حسد بود و «اوویدیوس» شاعر بزرك لاتینی در باب دوم کتاب «استحالات» خود درین باره سخن گفته است .

٥ — اشاره به‌مریم، Maria ، مادر عیسی .

٦ — میکائیل Michele ملك مقرب ـ پطرس Pietro حواری معروف عیسی‌وکلیددار بهشت.ـ این‌اشارات قسمتی از سرودهای معروف به Litanie dei Santi است .

را که من دیدم ببیند و برقت درنیاید .

زیرا که چون بکنار این‌ارواح رسیدم و نیك دررفتارشان نگریستم، رنجی گران اشك از دیدگانم برآورد .

چنان دیدم که جملگی جامهٔ زمخت موئین برتن داشتند، وهریك از آنان برشانهٔ آن دیگری تکیه زده بود و همه پشت به جدار صخره داده بودند .

حال آن کوران‌را داشتند که وسیلهٔ اعاشه‌ای ندارند ودر بخشش‌ها[1] برای رفع احتیاج خویش صدقه میطلبند و هر یک سر بسوی سر آن دیگری خم میکنند

تا نه تنها با گفتار خویش ، بلکه از راه چشم که کمتر از گوش اثر نمیبخشد ، در دیگران حس ترحم برانگیزد .

وهمچنانکه فروغ خورشید را به کوران راهی نیست ، نور آسمان نیز از تافتن بدین اشباحی که ازآنان سخن گفتم سر بر میتافت ،

زیرا که رشته‌ای آهنین از پلکهای ایشان گذشته و آنها را برهم دوخته‌بود[2] ،چونانکه پلکهای‌بازان وحشی‌رامیدوزند تاآنانرا بآرام گرفتن وا دارند[3] .

---

۱ — aperdoni یعنی : در-برابرکلیساها ، در روزهائی که مراسم بخشش گناهکاران در آنها انجام میگیرد .

۲ — این کوری درینجا مثل کیفر های مختلف دوزخ داته تاوانی است که این‌مقصرین میپردازند، زیرا درروی زمین ایشان دیدشغبطه وحسد بدیگران دوخته‌اند ودرینجابدین‌جرم باید از دیدار محروم باشند .

۳— این رسمی قرون وسطائی بود که‌برای دست‌آموز کردن قوشهای سرکش ، پلکهای چشمانشانرا با سیم بسیار نازکی میدوختند و هنوز هم در برخی نقاط جنوب اروپا این رسم باقی است .

چون براه خویش میرفتم ، پنداشتم که نسبت بدیشان تخطی کرده‌ام،
زیرا که من میدیدم و اینان مرا نمیدیدند ؛ پس روی بسوی رایزن خردمندم
کردم .

وی نیك میدانست که من با خاموشی خود چه میخواستم گفت ؛
لاجرم در انتظار پرسشم نماند و گفت : «سخن بیار ومختصر ومفید گوی[1] .»

« ویرجیلیو » در کنار من در آن جانب از حلقه روان بود که از
آن آسان پائین میتوان افتاد ، زیرا که آنجا را هیچ حفاظی نیست[2] .

و در جانب دیگر ، ارواح متقی از ورای این دوختگی موحش
چنان سخت میگریستند که گونه هایشان با اشك دیده آبیاری میشد[3] .

بسوی آنان گشتم و چنین آغاز کردم : « ای ارواحی که یقین بدیدار
آن فروغ بالائین دارید که تنها دراشتیاق آنید[4] ،

کاش هرچه زودتر برکت الهی کفی را که بروجدان دارید بزداید،
چندانکه رودخانهٔ خاطر شما دیگر اثری از آن نگاه ندارد[5] ؛

مرا بگوئید ، و این گفتار شمایم بس خوشایند و دلپذیر است ،

۱ — این عین توصیه‌ایست که ویرژیل قبلا در دوزخ (دوزخ،صفحهٔ ۲۱۷،سطر۹۶) بداشته کرده‌بود، ودر اینجا وآنجا هیچکدام علت خاص این چنین توصیه‌ای روشن نیست .

۲ — یعنی : من در سمت دیوار داخلی راه میرفتم وویرژیل در طرف خارجی که مشرف به پرتگاه بود .

۳ — یعنی : اشکهایشان برروی آنها روان بود .

٤ — یعنی : یقین دارید که بالاخره فروغ الهی را که تنها فروغی است که در اشتیاق آنید خواهید دید .

٥ — یعنی : همچنانکه کف آب علامت آلودگی وناپاکی آنست ، وجدان شما نیز نشان آلودگی دارد ، وکاش این آلایش هرچه زودتر از میان برود .

که آیا در میان شما روحی هست که ایتالیائی باشد [1] ؟ و همانا که اگر چنین باشد ، آگاهی من سودش تواند کرد [2] . »

« ای برادر من ، درینجا جملهٔ ارواح از شهرحقیقتند [3] ؛ وبیگمان سراغ ازروحی‌میخواهی گرفت که درایتالیا، زائردیارزندگی [4] بوده‌است.»

چنین پنداشتم که این پاسخ از اندکی دورتر از آنجا که ایستاده بودم بگوشم رسید ؛ لاجرم‌اندکی نزدیکتر شدم تا بهتر بشنوم .

میان آن دیگران شخصی را دیدم که منتظر مینمود ، و اگر از من پرسند که ـ چرا [5] ؟ ـ گویم از آنرو که وی چون کوران زنخ بالا گرفته بود .

بدو گفتم : « ای روحی که خویش را تطهیر میکنی تا ببالا روی ، اگر توئی که مرا پاسخ گفتی ، نام خود ونام کشورت را بگوی تا بازت شناسم . »

پاسخ داد : « سیه‌نی [6] بودم و با این ارواح دگر ، درینجا بکفارهٔ

---

۱ — دراصل : «لاتینی» . ـ در «کمدی‌الهی» غالباً این‌کلمهٔ «لاتینی» بجای «ایتالیائی» و مرادف باآن آورده شده.

۲ — یعنی : من در بازگشت بروی زمین‌کسانش را وادار خواهم‌کرد که برای او دعای خیر بفرستند .

۳ — vera città ، یعنی دراینجا دیگر اختلاف شهر وزاد وبوم معنی‌ندارد .

٤ — یعنی : مردم جهان مسافران یا زئارانی (Pellgrini) بیش نیستندکه هرکدام از راه ومسیر خاصی بسوی زیارتگاهی واحدکه مرکزباشد روی دارند .این‌کلمهٔ زائر درشعر دانته بصورت قدیمی‌آن peregrini آمده است .

٥ — Come? یعنی : ازکجا بی‌آنکه توانسته باشی در چشمان او بنگری ، دریافتی که وی در انتظار است ؟

٦ — Sanese : اهل سیه‌نا Sienna شهر معروف شمال ایتالیا .

زندگانی گناه آلودهٔ خویش نشسته‌ام، واشکریزان بدرگاه آنکس که جملگی از وی مسئلت روی نمودن داریم، دعا میکنم[۱] .

با آنکه نامم «ساپیا» بود ، خودم عاقل نبودم[۲] ؛ و از رنجهای دیگران لذتی بیش میبردم تا از نیکبختی خویش[۳] .

و تا نپنداری که فریبت میدهم ، بشنو تا ترا حکایت کنم که چون قوس سالیان عمرم رو بنزول نهاد[٤] ، چسان دیوانگی پیشه کردم .

همشهریان من در نزدیک « کوله » با حریفان خویش در ستیز بودند[۵] ، ومن دعا کنان ازخداوند همان را میخواستم که اوخودخواست[٦] ؛ همشهریانم هزیمت آوردند و با تلخی راه گریز در پیش گرفتند[۷] ، ومن چون شکست ایشان بدیدم ، خویش را غرق شادی بیمانندی یافتم ،

---

۱ — اشاره به خداوند .

۲ — این جمله براساس یك بازی لفظی در زبان ایتالیائی تکیه دارد . نام گویندهٔ سخن که زنی است Sapia است وبهزن عاقل در ایتالیائی Savia میگویند ، بطوریکه این دوکلمه جز یك حرف باهم‌اختلاف ندارند، ودر زبان لاتینی اصولا همین‌یك اختلاف‌هم بین آنها نیست. اصل شعر چنین است :

Savia non fui, avvegna che Sapia fossi chiamata ...

۳ — گویندهٔ سخن روح زنی است بنام ساپیا Sapia که زن «گینیبالدوساراچینی» اشرافی زمامدار « کاستیلیونچلو » بود و در سال ۱۲۷٤ در شهر «سیه‌نا» مرد . این زن بسیار حسود بود، بطوریکه چون‌اهالی سیه‌نا در « کوله» از فلورانسی‌ها شکست خوردند ، وی‌ازآنجا که با غالب همشهریان خود دشمن بود ازین شکست علناً اظهار شادمانی کرد .

٤ — یعنی : وقتیکه از سی‌وپنج سالگی گذشتم .

۵ — Colle di Valdelsa دهکده‌ای که در نزدیك آن درروز ۱۲ژوئن سال۱۲٦۹ جنگی میان نیروهای «سیه‌نا» و «فلورانس» درگرفت که بشکست سیه‌نی‌ها منتهی شد .

٦— یعنی: من از روی بد نهادی خواهان شکست همشهریان خود بودم واتفاقاً خداوند نیز چنین اراده کرده بودکه ایشان مغلوب شوند .

۷ — دراصل : «وروی بسوی قدمهای تلخ فرار گرداندند » ..e volti negli amari passi di fuga

چندانکه گستاخانه روی بآسمان کردم و همچنانکه ساران بااحساس اندک آرامشی دردریا میکنند، بانگ برآوردم که: «ازین پس دیگر ازتو باك ندارم!»[1] –

در پایان عمر خویش خواستم تا با خداوند از در صلح درآیم، اما وامم چنان سنگین بود که حتی توبه نیز سبکترش نمیتوانست کرد،

تاآنکه «پیرپتینایو»[2] که ازراه احسان در پناه خویشم گرفته بود، در ادعیهٔ پارسائهٔ خود مرا یاد کرد.

اما تو خود کهای، که براه خویش میروی و از ما جویای احوال میشوی، وچنینم مینماید که دیده گشوده داری و بهنگام سخن گفتن دم برمیکشی[3]؟»

بدو گفتم: «مرا نیز دیدگان درینجا بسته خواهندشد، اما این فروبستگی کوتاه زمانی بیش نخواهد پائید، زیرا خطائی که این دیدگان

---

۱ – اشاره به یك عقیدهٔ کهن که مفسرین قدیمی «کمدی الهی» آنرا نقل کرده اند و بموجب آن، سارکه از سرمای زمستان خاموشی پیشه کرده بمحض آغاز روزهای خوش اسفند بانك شادی برمیدارد ودرآوازخود روی بآسمان میکند، چنانکه گوئی میگوید که بالاخره زور خداهم بمن نرسید – . هنوز در ایالت «لمباردیا» اولین روزهای گرم بهاری را «روزهای طرقه» I giorni della merla مینامند .

۲ – Pier Pettinaio یك کشیش عالیرتبهٔ فرقهٔ «فرانسیسکن» (بایتالیائی فرانچسکانی) بود که ۱۰۹ سال عمر کرد ومردم «سینا» بوی اعتقاد فراوان داشتند . درسال ۱۸۰۲ پاپ پی هفتم بموجب فتوائی او را تقریباً در زمرهٔ مقدسین درآورد . پس از مرك او، در سینا قانونی وضع شد که بنای باشکوهی برای وی ساخته شود ومقبره اش بصورت زیارتگاه درآید .

۳ – اشاره بمطالکه فقط یك آدم زنده احتیاج به تنفس دارد و ارواح چنین احتیاجی را ندارند .

از راه نظرهای رشك‌آلوده کرده‌اند ناچیز است[۱] .

در عوض، از بابت عذاب آن پائین نشینان ، روح خویش را سخت پریشان‌می‌یابم[۲] وگوئی که از هم اکنون سنگینی کمرشکن بار آنانرا برپشت خود احساس میکنم . »

و آن روح بمن گفت : « اگر پنداری که بدان پائین باز بایدت گشت ، پس کدامین کس ترا بدین بالا آورده‌است ؟ » و من گفتم :« این کسم‌آورده است که همراه منست وهیچ نمیگوید .

من آدمی زنده‌ام ؛ و لاجرم ، ای‌روح برگزیده ، اگر خواهی که ترادرروی زمین باقدمهای خاکی‌خویش خدمتی کنم، آنچه راکه خواهانی بمن بگوی . »

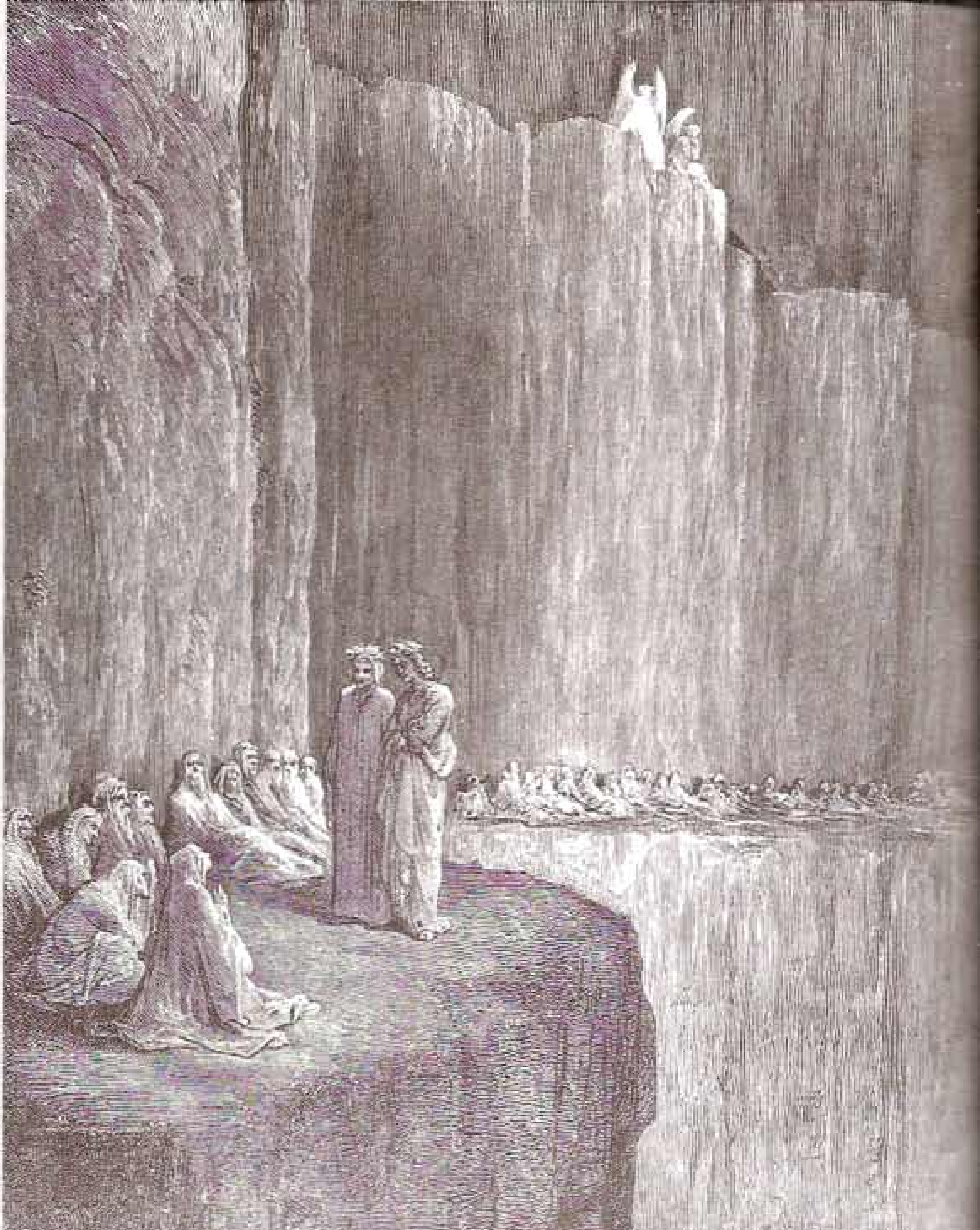
پاسخ داد : « این که میگوئی چنان تازگی دارد ، که‌خود نشان بزرگی از لطف خداوند در بارهٔ تست . درین صورت گاه بگاه با دعاهای خویش مرا یاری ده .

وترا بدانچه‌عزیزتر ازهمه‌اش داری‌سوگند که اگر روزگاری پای بسر زمین «تسکانا»[۳] نهی ، کاری کنی که پدر و مادرم دگر باره از من بنیکی یاد کنند ؛

۱ – یعنی : منهم مرتکب گناه رشك شده‌ام وناچار پس از مرك باید بدین حلقهٔ برزخ بیایم و کیفر این گناه را درین طبقه بینم (بدین ترتیب دانته پیشاپیش یقین داشته است که بهرحال دوزخی نیست) ، ولی چون در زندگی خیلی کم بالظر غبطه بدیگران نگریستم، دورانی که باید مجازات این گناه را تحمل کنم چندان دراز نخواهد بود .

۲ – «پائین‌نشینان» : اشاره به برزخیان طبقهٔ اول که بجرم غرور کیفر میبینند، ودانته که به غرور پیشگی خود در زندگی یقین دارد ، از درازی مدتی که باید درآن طبقه بگذراند وسنگینی باری که باید چون دیگر مغروران بردوش داشته باشد بیمناك است .

۳ – Toscana ناحیهٔ معروف ایتالیای مرکزی .



وآن روح بمن گفت : « اگر پنداری که بدان پائین باز بایدت گشت ، پس کدامین کس ترا بدین بالا آورده است (صفحهٔ ۲۴۸)

تو آنانرا در جمع مردم سبکسر و تهی مغزی خواهی یافت[۱]
که امید به « تالامونه » بسته‌اند[۲]، ودر این راه بیش از آن اندازه که در
طلب « دیانا » نومید شدند اسیر نومیدی خواهند شد[۳]؛
اما فزون از این هردو ، دریاسالاران را از کف خواهند داد[٤] . »

---

۱ — اشاره به سیه‌نی‌ها . دانته یکبار دیگر نیز همین توصیف را ازاهالی سیه‌نا کرده است (دوزخ ، صفحهٔ ۴۵۹ ، سطر ٦) .

۲ — Talamone بندر کوچك مغرب سیه‌نا که مردم این شهر اصرار تمام بتصرف آن داشتند تا شاید ازین راه دست بدریا پیدا کنند، وبالاخره همدرسال ۱۳۰۳ آنرا متصرف شدند .

۳ — شهر سیه‌نا روی سه‌تپه بنا شده بود که هیچکدام آب کافی نداشتند : مردم شهر نسلا بعد نسل عقیده داشتند که در زیر این تپه‌ها جوی بزرك وپرآبی جاری است که میتواند تمام شهر را مشروب کند ، بدین‌جهت مبالغ کثیری خرج کردند وعدهٔ زیادی را بکار گماشتند وبالاخره نیز نتیجه‌ای نگرفتند . «دیانا» Diana نامی‌بود که بدین رودخانهٔ زیرزمینی خیالی داده بودند .

٤ — این‌سخن طعنه‌آمیز است، و اشاره بدین است که از هم‌اکنون عدهٔ زیادی خود را آمادهٔ آن کرده‌اند که چون بندر «تالامونه» بدست قوای سیه‌نا افتد واین جمهوری بتواند نیروی دریائی جنگی برای خویش ترتیب دهد ، ایشان دریاسالارآن شوند . دانته دراین نیش زدن تعمد دارد، زیرا سیه‌نی‌ها حتی پس ازتصرف لامونه نیزهرگزدرصدد ایجاد یك‌بحریهٔ‌جنگی برنیامدند .

سرود چهاردهم

طبقهٔ دوم : اهل حسد

این سرود نیز بوصف همان طبقهٔ «حاسدان» اختصاص دارد . دانته بگفتگوئی طولانی با دو روح دیگر میپردازد که صحبت اورا با «ساپیا» شنیده‌اند، و این گفتگو باز صورت انتقادی تند از وضع اجتماعی ایتالیای آنروز را دارد .

پس از پایان این بحث ، دو شاعر بطرف پلکانی میروند که باید آنها را بطبقهٔ سوم بالا برد . این موقع اندکی بعد از ظهر روز دوشنبه یعنی فردای عید پاك است .

سرود چهاردهم

« این کیست که پیش از آنکه مرگ بال و پرش داده باشد[1] ، گردا گرد کوه ماره مینوردد ودیدگان خودرا بدلخواه خویش میگشاید و میبندد ؟ »

«نمیدانم که او کیست ، اما میدانم که تنها نیست ؛ تو که نزدیکتر بدو نشسته‌ای، دربن‌باره ازوی پرسش کن ، وخوش‌آمدش گوی تا پرسشت را پاسخ دهد . »

چنین بود سخنانی که دو روح ، که بسوی یکدگر خم شده بودند[2] ، در دست راست من در بارهٔ من میگفتند ، تا آنکه برای خطاب بمن روی‌هارا بالا کردند ؛

ویکی از آنان گفت : « ای‌روحی که هنوز باتن خویش‌پیوسته‌ای و با اینهمه روی بسوی‌آسمان داری ، از راه کرم ما را خرسند کن و بگوی

که از کجا میآئی و که هستی ؛ زیرا این لطف الهی که ترا شامل حال شده ما را بدیدارچیزی نادیده، غرق اعجاب میکند.»

۱— یعنی بدست مرگ از قید زندگانی زمینی‌آزاد شده وبسمت دنیای جاوید بال گشوده باشد .

۲— این دوروح‌ازدونفرندبنام« گویدودل‌دوکا» Guido del Duca اشرافزادهٔ رومانیائی که ازدستهٔ گیبلین‌های فلورانس‌بودو«رینیری‌داکالبولی» Rinier(i)da Calboli شوالیهٔ معروفی از شهر فورلی که گوئلف بود وریاست هیئت قضات پارموی وچند شهر دیگر را داشت ودر سال ۱۲۹۶ بدست اهالی فورلی که قبلا وی را ازین شهر طرد کرده بودند بقتل رسید .

و من گفتم: «در میان «تسکانا» رود کوچکی روان است که از
«فالترونا» سرچشمه میگیرد و صد میل طی مسافت کفایتش نمیکند[1].
از کرانههای این رود است که این تن را بدینجا آوردهام: گفتن
اینکه که هستم کاری بیحاصل است، زیرا که نام من هنوز چندان با
گوش کسان آشنا نیست[2].»

آن روحی که نخست سخن گفته بود، چون این بشنید پاسخم داد:
«اگر درست به کنه اشارت تو پی برده باشم، بیگمان از «آرنو» سخن
میگوئی.»

وآن دیگری بدو گفت: «برای چه وی نام این رود را، آنچنانکه
در مورد چیز های زشت وموحش کنند، پنهان میدارد؟»

و روحی که در این باره از وی پرسش شده بود، چنین پاسخ داد:
«نمیدانم؛ اما بسیار بجاست که نام این دره از صفحهٔ روزگار برافتد؛
زیرا که از سرچشمهٔ این رود، که در آنجا کوهستان آلپی که
«پلورو» از آن جدا میشود چنان مرتفع است که قله ای بلند تر از آن
جز در کوتاه فاصلهای از آن نمیتوان یافت[3]،

۱- تسکانا Toscana ناحیهٔ معروف ایتالیا که فلورانس در آن واقع است. ــ «رود کوچک»، اشاره به رود ارنو Arno که از فلورانس میگذرد ـ فالترونا Falterona کوهی که رودخانهٔ ارنو از آن سرچشمه میگیرد. این کوه یکی از بلندترین قلل رشتهٔ جبال معروف «آپنینو» است. ــ «صدمیل طی مسافت کفایتش نمیکند»، اشاره بدانکه «ارنو» در حدود صد و بیست میل ایتالیائی طول دارد.

۲- «هنوز»، اشاره به سال ۱۳۰۰ یعنی دورانی است که دانته کمدی الهی سروده بود.

۳- «پلورو» Peloro دماغهای در جزیرهٔ سیسیل، که در مقابل ناحیهٔ کالابرو Calabro قرار دارد. ــ کوهستان آلپی، اشارهٔ به رشتهٔ جبال آپنینو Appennino که درطول شبهجزیرهٔ

بقیه در صفحهٔ بعد

تابداتجا که این رود خودرا دراختیار دریا مینهد و چیزی را بدان بازمیگرداند که آسمان ازدریا میگیرد وبخار میکند ودرعوض مایهٔهستی رودخانه هارا بدانها میدهد تا در مسیر خود همراهش برند[1]،

همهٔمردمان از پرهیزکاری که چون ماری دشمنش دارند گریزانند، از آن رو که این مکان مغضوب خداوند است ، یا از آن جهت که خوی بد ایشانرا ببدکاری میکشاند[2]؛

لاجرم ساکنان این درهٔ نامیمون، چنان طبع خویش را دگرگون کردهاند که گوئی «چیرچه» به چرایشانآورده است[3].

نخستینقسمت مسیراینرود، ازمیانخوکانبیشعوریمیگذرد که از

بقیه ازصفحهٔ قبل

ایتالیابطورسرتاسری امتداد دارد وتاکناردریا میرسد وعقیدهای قدیمی، که علم زمینشناسی امروزه مؤید آنست ، حاکی ازین بود که کوهستان مرکزی جزیرهٔ سیسیل (که سابقاً به شبه جزیرهٔ ایتالیا پیوسته بوده) دنبالهٔ این رشته جبال است . این نظریه را دانته از ویرژیل (انئیس ، کتاب سوم) ولوکانوس (فارسالیا ، کتاب دوم) گرفته است . ــ « قلهای بلندتر ازآن » ، اشاره بدانکه در طول رشتهٔ آپنینو فقط یك قله بلندتر از قلهٔ فالترونا که «آرنو» ازآن سرچشمه میگیرد وجود دارد .

۱ــ یعنی : تامصب این رودخانه که درآنجا «آرنو» آبهای خود را بدریا میریزد تاجبران آن مقدارآبی راکه دریا از راه تبخیر از دست داده است بکند .

۲ــ یعنی : از سرچشمهٔ رود «آرنو» تا مصبآن تمام نواحی و شهرهائی که درمجاورت این رود قراردارند پرازمردمان فاسد وناپاکند . بدیهی است نظراصلیشاعر شهر فلورانس است .

۳ــ Circe زن زیبای جادوگری بود که بنا بروایت همر، درکتاب «اودیسه» ، اولیسو همراهانش در بازگشت از تروا بجزیرهای که او در آن میزیست افتادند ووی ایشان را بدل به چهارپایانی کرد، وفقط اولیسرا بصورتآدمی نگاه داشت تا با وی عشقبازی کند . شرح اینماجرا درکتابدومانئیس ویرژیل که منبعاطلاعدانته بوده آمدهاست(رجوع شود به دوزخ ، صفحهٔ ۴۲۱، شرح ۱) ــ « گوئی چیرچه ایشان را بچراآورده » ، یعنی: گوئیآن آدمیانی هستند کهبادست این جادوگر تبدیل به حیواناتی شدهاند وخوی حیوانی دارند .

بلوط بهتر تغذیه میکنند تا ازخوراکیهای دیگر که معمول آدمیان است[1] .

پس آنگاه سرازیر میشود و باسگ بچگانی ترشخوتر از آن حد که درخورتوانائیشان است برخورد میکند، وبابی‌اعتنائی پوزه برمیگرداند[2] .

سپس پائین تر میرود وفرود میآید ؛ وهرقدر که این گودال ملعون تیره بخت فربه تر شود ، شمارهٔ سگانی که در کنار آن بدل به گرگانی میشوند افزون میشود[3] .

پس از آن از گلوگاههای عمیق فرود میآید ، و روباهانی چنان حیله گر در سر راه خویش مییابد که هیچیک از آنان از فریب خوردن بیم ندارند[4] .

۱– خوکان بیشعور(brutti porci) اشاره بمعردم‌کازنتینو Casentino، ناحیهٔخرمی واقع در درهٔ رودآرنو ـ این اشاره بیشتر در بارهٔ خانواده‌ای بکار رفته که زمامدار این شهر بود و Guidi da Romena نام داشت، واین‌خاندان صاحب قلعهٔ معروفی بنام Porciano بود که نام آن باکلمهٔ «خوك» از یك ریشه است .

۲ـ سگ بچگان ترشخو (botoli) : این‌کلمه درایتالیائی‌به سگانی اطلاق میشود که جاروجنجال زیاد میکنند ، اماکاری انجام نمیدهند . ـ اشارهٔ دانته دراین‌جا به «آرتینی‌ها» یعنی اهالی شهر Arezzo است که درکشمکشهای سیاسی همیشه خیلی حرارت بخرج میدادند ، ولی قدرت آنرا که ایجاد خطری برای‌مخالفین خود کنند نداشتند، ودانته تذکر میدهد که در مورد ایشان حتی رود «آرنو» نیز « بابی‌اعتنائی پوزه برمیگرداند » ، یعنی ناگهان تغییر مسیرمیدهد تاآنان را تحقیر کرده باشد .

۳ –گودال ملعون وتیره بخت la maladetta e sventurata fossa : اشاره به درهٔ رود « آرنو » که شهر های نام برده شده درآن واقعند ـ «فربه‌شود» ، یعنی : شعبه‌های مختلف این رودخانه بدان‌بریزند وآبش‌را زیادتر کنند ـ « سگانی که بدل به گرگانی‌میشوند » : اشاره بداتکه قسمت اول این رود از شهر «آرنو» میگذرد که مردم آن سگانی پرسروصدا و بی‌جرئت بیش نیستند ، ولی قسمت بعدی آن از شهر فلورانس میگذرد که مسکن گرگان است . گرك درکمدی الهی ، مفهوم تمثیلی حرص‌وآزمندی را دارد (رجوع شود به‌سرود اول دوزخ) ودرینجا مراد ازین اشاره ، جنگهای دائمی فلورانسی‌ها با شهرهای اطراف است که براثر حرص‌و طمع فلورانس صورت میگرفت .

۴– روباهان (volpi)، اشاره به مردم شهرپیزا Pisa .

با آنکه دیگران[1] سخنم را میشنوند، این رشتهٔ سخن را از کف نمینهم؛ و این کس را بس سودمند تواند افتاد که از آنچه روح روشن بین بمن الهام میکند، یادآرد[2]؛

نوادهٔ ترا میبینم که در کرانه های این رود درنده خوی، صیاد این گرگانی خواهد شد که از همه چیز درهراسند[3].

گوشتشانرا بهنگامی که هنوز جان دارند میفروشد[4] وپس، چون درندهای کهن سال، بمرگشان میسپارد؛ از بسیاری زندگی را میستاند و از خویشتن نکو نامی را.

از دل جنگل تار، خونآلوده برمیآید[5]؛ واین جنگل را بصورتی بر جای میگذارد که تا هزار سال دگر به پر درختی پیشین باز نخواهد گشت[6].»

---

۱ – اشاره بـه ارواح مجـاور. برخـی از مفسرین طـرف ایـن اشـاره را دانته و ویرژیل دانستهاند.

۲ – یعنی: اینشخص (اشاره بهدانته) اگر دربازگشت بروی زمین پیشگوئی مرا بخاطر داشته باشد، از لحاظ مصالح خود آنرا مطمح نظر قرار خواهد داد وسود خواهد برد.

۳ – اشاره به «فولچیریداکالبولی» Fulcieri da Calboli، رئیس هیئت عالیقضات شهر فلورانس درسال۱۳۰۳، کهحکمهایمتعدد وسختی بنفعدستهٔسیاسی «سیاهها» وعلیه سفیدها صادرکرد و بانتقامجوئی سیاسی پرداخت. ـ «این گرگان که از همه چیز درهراسند»: اشاره به فلورانسیها.

۴ – یعنی: «سفیدها» را تسلیم دشمنانشان میکند. ـ «درندهخوی»: اشارهبدانکه حیوانات سبع هرقدر پیرتر شوند درنده خوتر میشوند.

۵ – جنگل تار la trista selva: اشاره به فلورانس. ـ «خونینبدرمیآید»، یعنی: حکم قتل فراوان صادر میکند.

۶ – یعنی: براثر احکام قساوت آمیز اوعدهای چنان زیاد ازمردمان برجستهٔفلورانس از میان میروندکه تا هزارسال دیگر این شهر رونق گذشتهٔ خود را باز نخواهدگرفت.

همچنانکه بشنیدن خبر زیانهائی ملالت بار چهرهٔ شنونده ، ازهر جانب که مورد تهدید باشد ، پریشان میشود ،

آن روح دگر را که روی گردانده و گوش فرا داده بود [۱] ، دیدم که با شنیدن این سخنان پریشان وافسرده شد .

گفتهٔ یکی و دیدار آن دیگری ، مرا مشتاق آن کرد که نام این دو را بدانم ، و با لحنی پر تمنا چنین خواستم .

آن روحی که نخست با من سخن گفته بود [۲] ، چون این بشنید از نو چنین آغاز کرد : « میخواهی که من برای تو آن کنم که تو خود برای من نمیخواهی کرد [۳] ؛

اما، چون خداوند ترا تا بدین حد مشمول لطف خود خواسته است دربارهٔ تو سخت نمیتوانم گرفت ؛ پس بدان که من « گویدو دل دوکا »یم [۴] .

خونم چنان ازرشك گداخته بود که اگر کسی را شادمان میدیدم، مرا میدیدی که خود کبود میشدم [۵] ،

و این کاه را از آن تخمی میدروم که کشتم [۶] : ای آدمیزادگان ،

---

۱ — اشاره به « رینیری داکالبولی » .

۲ — اشاره به « گویدودل دوکا » .

۳ — اشاره بدانکه دانته در جواب « گویدو » سخن گفته اما نام خود را بزبان نیاورده بود .

۴ — رجوع شود به صفحهٔ ، شرح ۲ .

۵ — قبلا گفته شد که رنگ کبود مظهر حسد ورشك است .

۶ — جملهٔ انجیل (رسالهٔ پولس رسول به غلاطیان ، باب ششم) : « ... زیرا که آنچه آدمی بکارد همان را درو خواهد کرد ؛ زیرا هر که برای جسم خود کارد از جسم فساد را درو کند، وهر که برای روح کارد از روح حیات جاودانی خواهد دروید ـ لیکن از نیکوکاری خسته نشویم، زیرا که در موسم آن درو خواهیم کرد اگر ملول نشویم . » ـ اصل این شعر در ایتالیا ضرب المثل شده : da mia semente cotal paglia mieto وبا این ضرب المثل فارسی مرادف است که : « ای نور چشم من بجز از کشته ندروی » .

چرا دل بدان مال و منالی میسپارید که سهمی از آن بدیگران نمیتواند رسید[۱] ؟

این کس که می‌بینی « رینیر » است[۲] ، و مایهٔ آراستگی و افتخار خاندان کالبولی است که درآن ، پس از وی ، کسی شایستگی او را بارث نبرده است .

وتنها تخمهٔ او[۳] نیست که در میان «پو» و کوهستانها و دریا و«رنو» از حیث آن مال و منالی که حقیقت و شادی را ضرور است تنگدست شده است[۴] ،

زیرا که در این مرز و بوم ، همه جا چنان آکنده از نهالهای زهرآگین است که ازین پس هر کوششی برای کشت و زرع در آن بس دیر وبیحاصل خواهد بود[۵] .

کجا رفتند « لیتسیو » و « آریگومانیاردی » و « پییرتراورسارو» و

۱— یعنی: چردل به‌مال دنیا میدهید که بخلاف نکوئی‌ونکوکاری که ثمرهٔ آن عاید همه میشود ، فقط خود شما ازآن سود میبرید و ازین راه دیگران را برشك وحسد وامیدارید . در سرود پانزدهم این نکته بطور مشروح مورد بحث قرار خواهد گرفت .

۲— رجوع شود به‌صفحهٔ ۷۵۳ شرح۲ .

۳ — دراصل : خون او lo suo sangue ، یعنی فرزندان ونوادگان او .

٤ — پو Po رودمعروف شمال‌ایتالیا- کوهستانها : اشاره به‌رشتهٔ جبال Appennino - «دریا» : اشاره بدریای آدریاتیك Adriatico - رنو Reno رود کوچکی که ازنزدیکی «بولونیا» میگذرد وبه رود پو میریزد . - منطقهٔ « میان پو و کوهستانها ودریا ورنو » اشاره است به‌ایالت رومانیا Romagna - « آن مال و منالی که برای حقیقت و شادی ضرور است » : سرمایهٔ تقوی وجوانمردی که بی‌آن رضایت باطنی را تحصیل نمیتوان کرد . - مفهوم وکلی این بند اینست که : اکنون بازماندگان خاندان کالبولی در ایالت رومانیا خصائص اخلاقی برجسته‌ای را که بزرك خاندانشان دارا بود از دست داده واز حیث جوانمردی و پاکدامنی تنگدست شده‌اند .

۵ — نهال‌های زهرآگین : اشاره به مردم رومانیا .

«گویدودی‌کارپینیا»[1] ؟ تفو برشما، ای رومانیائی‌ها، که چنین حرامزادگانی شده‌اید !

کی خواهد بود که در « بولونیا » «فابروئی» دیگر از مادر بزاید؟ کی‌خواهد بود که در « فائنتسا » «برناردینو دی فوسکوئی» چون درختی برومند که از دانه‌ای خرد سر برزند ، ازنو پدید آید[2] ؟

ای توسکانی[3] ، شگفت مدار اگر مرا گریان بینی ، زیرا که من ، همراه با «گویدو داپراتا » ، « اوگولینو داتسو » را که با ما زیست ، و«فدریگوتینیوزو» وجمع اورا، وخاندان «تاورساری»، ونیزخاندان «آناستاجی» را که امروز هم این وهم آن سترون شده‌اند بخاطرمیاورم[4] ،

---

۱ — Lizio ، «لیتسیوداوالبونا» از سران گوئلفها و از شخصیتهای محترم فورلی، که اندکی بعدازسال۱۲۷۹ مرد ـ آریگو ماناردی Arrigo Maniardi سینیور «برتینورو»ویکی از اشراف بزرك رومانیا که دوست نزدیك «گویدودل‌دوکا» بود . وی کاتارینا دختر «لیتسیو» را بزنی گرفته بود ویکی‌ازداستانهای «دکامرونه» (روز پنجم ، داستان چهارم) بدین‌ماجرا اختصاص یافته است . ـ «پیرتراورسارو» Pier Traversaro ، بزرك‌خاندان «تراورساری» ، که از۱۲۱۸ تا ۱۲۲۵ زمامدار شهر«راونا»بود ودرین‌سال‌مرد . ـ «گویدودی‌کارپینیا» Guido di Carpigna رئیس قضات شهر «راونا» در سال ۱۲۵۱، که ازگوئلفها بود ودر ۱۲۸۸ مرد .

۲ — بولونیا Bologna شهر معروف ایتالیا . ـ Fabbro ، «فابرودئی لامبرتاتسی» ازافراد خاندان مقتدر گیبلین «لامبرتاتسی» که در۱۲۵۹ مرد .ـ فائنتسا Faenza شهری درایالت رومانیا ، درشمال‌ایتالیاـ برناردینودی‌فوسکو Bernardin(o) di Fosco مردی ازخاندان‌متوسط، که‌براثر خصائص‌اخلاقی خود مورداعتماد عامه قرار گرفت وبریاست قضات «پیزا» وبعدبریاست قضات «سیه‌نا» منصوب شد .

۳ — اهل توسکانا Toscana .

٤ — «گویدوداپراتا» Guido da Prata از بزرگان شهر «پراتا» که در اوایل قرن سیزدهم میزیست . «پراتا» میان «فائنتسا» و «راونا» که قبلا ذکر هردو رفت واقع است . ـ «اوگولینوداتسو» Ugolin(o) d' Azzo از بزرگان فلورانسی‌نژاد «فائنتسا» که در اواخر قرن دوازدهم میزیست . بعضی از مفسرین این نام را متعلق بیکی از افراد خاندان «اوبالدینی» ایالت تسکانا دانسته‌اند ـ «باما زیست» : یعنی غالب اوقات خودرا دراملاك «رومانیائی»خوش گذرانید «فدریگوتینیوزو» Federigo Tignoso از بزرگان شهر «ریمینی» . این شخص موهای بسیار

بقیه در صفحهٔ بعد

و یاد از بانوان و شهسواران میکنم[1] ، و از رنجها و شادیهائی که عشق و تراکت ، در آن سرزمینی که اکنون دلها در آن چنین بد خواه شده‌اند ، ما را بسویشان برمیانگیخت .

ای « برتینورو» ، اکنونکه خاندان تو ، همراه با بسیارخاندانهای دگر بترك این‌مرز وبوم گفته‌است تاشریك جرم‌نشود.برای چه‌تو ازینجا نمیگریزی[2] ؟

« بانیاکاوال » نکو میکند که دیگر پسری نمیآورد،و«کاسترو کارو» کاری بد میکند و« کونیو» بدتر ازاو، که بخود رنج پدید آوردن‌این‌چنین «کنت»ها را میدهند[3] .

« پاگانی‌ها » ، چون شیطان آنان از میان برود ، کاری بس نکو

بقیه ازصفحه قبل

زیبائی برنك بور داشت وازبس جهت بشوخی او را «برنك‌شده» tignoso یعنی «پربرنك» لقب داده بودند . ـ خاندان‌های Traversari و Anastagi ، دوخاندان مقتدرشهر «راونا» دراواخر قرن سیزدهم . ـ «هم این وهم آن خاموش شده‌اند» e l'una gente e l'altra è diretata یعنی : امروز دیگر اولاد ذکوری از ایشان نمانده . برخی از مفسرین این جمله را چنین معنی کرده‌اند که اکنون دیگر نشانی از تقوی وجوانمردی در ایشان نیست .

۱ ــ بانوان و شهسواران le donne e i cavalier(i) ، اشاره به خانمهای اشرافی وشوالیه‌های گذشته . سه‌مصرع این بند در ادبیات ایتالیائی شهرت خاص دارد .

۲ ــ برتینارو Brettinaro : شهر کوچکی میان «فورلی» و «چزنا» . ـ «خاندان‌تو» یعنی خاندان بزرگی که برتو حکومت میکردند ، اشاره به خانوادهٔ «مانیاردی» که قبلا ذکرآن رفت . ـ « برای‌چه تونمیگریزی؟» یعنی چرا تو پای خودت را از این شهر های فسادآلوده بیرون نمیکشی ؟

۳ ــ «بانیاکاوالو» Bagnacaval(lo) قصبه‌ای در نزدیك «راونا» که از خاندان بزرگ آن ، «مالوبیچی‌ی»ها اولادی ذکور باقی نمانده بود ، یعنی « این قصبه‌دیگر پسری نمیآورد» . ـ «کاستروکارو» Castrocaro و کونیو Conio دوقلعهٔ اشرافی بزرك در ناحیهٔ «رومانیا» که اولی متعلق به کنت‌های «اوردلافی» در فورلی ودومی متعلق به کنت‌های « کونیو» بود. ازاین‌دوخاندان، مخصوص خاندان دومی ، بخلاف خاندان «مالوبیچینی» اولاد بسیار مانده بود .

خواهند کرد ، اما نخواهند توانست هرگز از خویش نام نیکی بیادگار نهند[1] .

ای « اوگولین د فانتولین» ، ترا دیگر بیمی از بد نامی نیست ، زیرا انتظار کسی‌را نمیبری که باناخلفی خویش نامت را ننگین کند[2] .

اما اینك ، ای تسکانی ، براه خود رو ؛ این گفتگوی ما چندان دلم را بدرد آورده است که بیش از آن که هوای سخن گفتن داشته باشم سر گریستن دارم ! »

نیك میدانستم که این ارواح گرامی صدای راه رفتن مارا میشنوند، لاجرم خاموشی آنان آسوده خاطرمان میداشت که براه درست میرویم .

وچون اندکی پیش رفتیم و خویش را تنها یافتیم ، صدائی همانند خروش صاعقه که هوا را بشکافد در پیش رویمان طنین انداخت[3] ، که میگفت :

« هر کس که با من برخورد ، مرا خواهد کشت »[4] ؛ و چون این

---

۱ – پاگانی‌ها (Pagan(i خاندان اشرافی‌معروفی درشهر«فائنتسا» . ـ « شیطان آنان » (il demonio lor(o اشاره به «ماگیناردوپاگانی» رئیس این خانواده که مردی فعال ولی محیل بود . ـ مفهوم این بند اینست که : پس از مرك «ماگیناردو» ، دیگر وراثی از او در خاندان «پاگانی» نخواهند ماند واین بنفع آنهاست ، اما از بدنامی نجاتشان نخواهدداد، زیراکه در این مدت بحد کافی یادگیر بد از خویش نهاده‌اند . ـ « ماگیناردو » در سال ۱۳۰۲ یعنی دوسال بعد ازین گفتگوی خیالی مرد .

۲ – «اوگولین‌دفانتولین»(Ugolin(i) de(i) Fantolin(i شوالیه‌دلیر ونام‌آور تسکانا که‌هردوپسرش در جوانی مردند ودرسال ۱۳۰۰ دیگر اولادی از او نمانده بود .

۳ – در حلقه‌های برزخ همه‌جا نمونه‌های بخشش با نمونه‌های کیفر دوشادوش میروند . درآغاز این حلقه ، صداهائی بعلامت بخشش درفضا طنین‌افکن شده‌بود . دربن‌جا صداهای‌دیگری که این‌بار مظهر کیفر است ، بهمان‌سان در فضا طنین میافکند .

۴ – « anciderammi qualunque m' apprende » . این جمله‌ایست که قابیل پسر برادرکش‌آدم ابوالبشر ، خطاب بخداوند برزبان میآورد (تورات ، سفرپیدایش ، باب

بقیه درصفحهٔ بعد

بگفت، چون تندری که با شکافته شدن ناگهانی ابرها دور شود بگریخت.

و تازه از شنیدن این صدا باز ایستاده بودیم که صدائی دگر، با چنان تندی که پنداری تندری دیگر بود که میخروشید، در دنبال صدای پیشین برخاست که:

«من «اگلائورو»یم که تخته سنگی شدم[1]!»؛ و من که این بشنیدم، بجای پیش رفتن قدم وا پس نهادم تا خویش را بشاعر بچسبانم[2].

درین دم دوباره از هرجانب خاموشی بر فضا روی آورده بود، ووی[3] بمن گفت: «این آن دهانهٔ سخت بود که میبایست مردمان را درحد خود نگاهدارد[4].

اما شما آدمیان چنان دندان در طعمهٔ نوك قلاب[5] فرومیبرید که

بقیه ازصفحه قبل

چهارم): «... قائن به خداوند گفت عقوبتم ازتحملم زیاده است. اینك مرا امروز برروی‌زمین مطرود ساختی واز روی تو پنهان خواهم بود وپریشان وآواره در جهان خواهم بود - و واقع میشود هرکه مرا یابد مرا خواهد کشت - ... وخداوند به قائن نشانی دادکه هرکه او را یابد وی را نکشد».

۱ – Aglauro (به یونانی Auglauros) در میتولوژی یونان دختر پادشاه آتن بودکه بخواهرش Erre (به یونانی Herse) که محبوبهٔ «عطارد» خدای سفر وقاصد خدایان بود، حسادت ورزید وسعی کرد از دیدار ایشان جلوگیری کند وبدین جرم ازطرف‌خدای خدایان بدل به تخته سنگی شد. «اوویدیوس» درکتاب دوم «استحالات» خود این ماجرا را نقل کرده است. - درینجا نیز مثل حلقهٔ اول، شواهد مذهبی تورات وانجیل همراه با شواهد اساطیر یونانی آورده شده.

۲ – یعنی: از فرط ترس به‌ویرژیل پناه بردم.

۳– ویرژیل.

٤ – یعنی: این فریادها، وسیلهٔ تحذیر شما آدمیان بود که از اندازهٔ خود پا فراتر نگذارید وبسراغ افراط دررشك‌وحسدنروید. ـ«دهانهٔ‌سخت» اشاره بدانچه باید عنان ومهار اشخاص شود که سرکشی نکنند. ـ اصل فکر از تورات گرفته شده (کتاب مزامیر داود نبی - مزمورسی‌و دوم): «... مثل اسب وقاطر بی‌فهم نباشید که‌آنها را برای‌بستن‌به دهنه ولگام زینت‌میدهند».

٥ – اشاره بدانچه ماهیگیران برای جلب ماهیان در نوك قلاب ماهیگیری نصب میکنند تاماهیان برای خوردن آن دهان بازکنند ونوك تیزقلاب بدهانشان رود. - مراد ازین «طعمه» آن وسائلی است که شیطان برای اغوای کسان برمیانگیزد.

بناچار قلاب حریف کهن [1] بسوی خویشتان میکشاند؛ لاجرم دانه و دام [2] چندان بکارتان نمیآید؛

آسمان بر گرد شما میچرخد و با نمودن زیبائیهای جاودان خود بسوی خویشتان میخواند، وبا این وصف دیدگان شما جز بروی زمین نمینگرند؛

و این همان گناهی است که آنکس که برهمه چیز آگاه است [3]، بخاطر آن کیفرتان میدهد.»

---

۱ — حریف کهن : antico avversaro : شیطان. این اصطلاح که قبلا نیز در سرودهای هشتم ونهم برزخ آمده، اصلا از انجیل گرفته شده است (رسالهٔ اول پطرس رسول، باب پنجم) : «... هوشیا وبیدار باشید، زیرا که دشمن شما ابلیس مانند شیرغران گردش میکند».

۲ — دراصل : freno o richiamo یعنی : نه تشویق در شما مؤثراست ونه تحذیر، ودر هردوحال همچنان براه خطای خود میروید.

۳ — Chi tutto discerne، اشاره بخداوند. این همان لقب «واقف السر والخفیات» است که در احادیث اسلامی به خداوند داده شده است.

سرود پانزدهم

طبقهٔ دوم : اهل حسد

طبقهٔ سوم : اهل خشم

قسمت مهمی ازاین سرود به توضیحات فلسفی ویرژیل بهدانته وقسمت مهم دیگری ازآن به ارائهٔ نمونههای مهربانی وصمیمیت اختصاص یافته است . دانته مجذوب دیدار این شواهد میشود ، زیرا بطبقهای رسیده است که درآن ارباب‌غضب مجازات میبینند . دربن سرود ، دانته‌وویرژیل باهیچ روحی ازارواح برزخی برخورد نمیکنند و طرف گفتگوی دانته فقط فرشته ایست که نگاهبان طبقهٔ سوم است .

سرود پانزدهم

بهمان اندازه که میان ساعت سوم و ساعت آغاز روز فاصله است ،

در روی کره‌ای که پیوسته همچون کودکی سرگرم بازی‌است .

تا بهنگام شامگاهان راه در پیش روی خورشید باقی مینمود[1] : در

آنجا آغاز عصر بود ، و درینجا نیمشب[2] .

اشعهٔ خورشید از روبرو بما میتافت[3] ، زیرا ما چنان بدور

کوهستان چرخیده بودیم که در آن حال مستقیماً روی بجانب افق مغرب

داشتیم ؛

ودرین هنگام، دیدگان خویش را درمعرض فروغی بسیار درخشانتر

یافتم که بحیرتم آورد ، زیرا که نمیدانستم این فروغ از کجا میآید .

۱– این دوبند پیچیده وتا حدی نیز مبهم است . مفهوم کلی اشارات آن چنین است : «ساعت‌سوم» یعنی : سه ساعت از روز برآمده . – «ساعت‌آغازروز» یعنی هنگام طلوع آفتاب – «کره‌ای که پیوسته چون کودکی سرگرم بازی است » اشاره به مدارخورشید درآسمان که همه اه با گردش خورشید بدور خویش میچرخد – « هماتقدر راه در پیش روی خورشید بود » ، یعنی خورشید میبایست چنین مسافتی را طی کند تاروز بپایان برسد .

بنابرین معنی این دوبند اینست که سه‌ساعت بغروب آفتاب باقی بود .

۲– «درآنجا» : اشاره بایتالیا–«آغازعصر» ترجمهٔ کلمهٔ vespero است که ازکلمهٔلاتینی vesper (عصر) گرفته شده وازسه‌ساعت بعد از ظهر تا غروب را شامل‌میشود – مفهوم این‌مصرع اینست که در این هنگام در برزخ تقریباً سه‌ساعت بغروب‌آفتاب مانده بود ودرایتالیا نیمشب‌بود . قبلاً گفته شد که طبق نقشهٔ جغرافیائی دانته ، افق برزخ ورم نه ساعت اختلاف دارد .

۳– دراصل : ne ferian per mezzo il nasce (از روبرو به‌بینی‌ما میتافتند) . اشاره بدانکه چون خورشید در حال غروب باشد ، اشعهٔ آن از روبرو بصورت کسیکه بسمت مغرب روان است میتابد .

لاجرم دست بر بالای ابروان نهادم و از آن حائلی ساختم تا مگر از حدت این فروغ خیره کننده بکاهم.

همچنانکه نور پس از تابش بآب یا آئینه بهمان صورت که تافته بود منعکس میشود و بسوی بالا بازمیگردد[1]،

و این بازتافتن، چنانکه علم و تجربه نشان میدهد در مسیری صورت میگیرد که باندازهٔ مسیر تابش نخستین از خط شیرسنگی که فرو افتد فاصله دارد،

من نیز خویشتن را درمعرض تابش نوری یافتم که دربرابرم منعکس شده بود، ولاجرم بشتاب دیده از آن بر گرفتم.

گفتم: «ای پدر مهربان، این چیست که گوئی روی بسوی ما دارد و من نمیتوانم دیده را چنانکه باید در برابرش حفاظی آرم؟»

پاسخم داد: «شگفت مدار اگر هنوز دیدار آسمانزادگان[2] خیره‌ات کند؛ این سروشی است که بجانب ما میآمد تا بسوی بالا یمان خواند.

زود باشد که دیدار این چنین چیزها نه تنها آزارت ندهد، بلکه بدان اندازه که طبیعت اجازت میدهد لذتت بخشد.»

چون بفرشتهٔ مقدس پیوستیم وی باصدائی شیرین بما گفت: «ازینجا

۱– مفهوم این بند وبند بعد اینست که همچنانکه نور از یك طرف به سطحی صیقلی میتابد واز طرف دیگرمنعکس میشود (بطوریکه همیشه زاویهٔ تابش وزاویهٔ انعکاس مساوی‌است) درینجا نور بهمین صورت بدانته میتافته است. ـ منبع تابش این نور، چنانکه اندکی‌بعد گفته میشود، چهرهٔ فرشته‌ایست که ازآسمان بجانب ویرژیل میآید، وسخن دانته اشاره بدان است که نورصورت این فرشته ونورخورشید نسبت بچشم دانته چنان بودند که گوئی یکی تابش آن دیگری است که بآئینه برخورده ومنعکس شده است. ـ بعضی از مفسرین این اشاره را بــه فروغ الهی وانعکاس آن در چهرهٔ فرشته مربوط دانسته‌اند.

۲– la famiglia del cielo : فرشتگان.

داخل شوید که پلکان کمتر از دگر جاها سخت است . »

از آنجا دور شدیم وبجانب بالا رفتیم ، وشنیدیم که در پشت سرما Beati misericordes [1] و « شادباش تو که پیروز هستی » [2] را میخواندند.

من واستادم، باهم وبی‌همرهی دگر، بسوی بالا میرفتیم ودرحین رفتن اندیشیدم که از سخنانش فیض بر گیرم ؛

روی بسویش کردم وپرسیدم : « آن روح رومانیا که سخن از انحصار وتقسیم میگفت چه میخواست گفت ؟ [3] »

و او در پاسخم گفت : « وی آگاه است که بزرگترین گناهش بدو چه اندازه زیان رسانیده است ؛ لاجرم شگفت مدار اگر دربن باره سخن گوید تا دیگران کمتر ازاو ازین بابت گریان آیند [4] .

چون میل شما روی بسوی آن مال و منالی دارد که تقسیم از آن میکاهد ، بناچار دم رشک آه از سینهٔ شما بر میآورد [5] ؛

۱– جملهٔ لاتینی ، بمعنای « خوشا بحال رحیمان » ؛ نقل از انجیل (انجیل متی ، باب پنجم) : « ... خوشا بحال رحم کنندگان، زیرا برایشان رحم کرده خواهد شد » .

۲– « توکه پیروزهستی» یعنی : توکه برحس رشك وغبطهٔ خود غلبه کرده‌ای ـ این جملهٔ «شادباش...» از انجیل نقل شده است (انجیل متی ، بباب پنجم) : « ... خوش باشید و شادی عظیم نمائید، زیرا که اجر شما درآسمان عظیم است » و (انجیل لوقا ، باب ششم) : « ... درآنروز شاد باشید ووجد نمائید، زیرا اینك اجر شما درآسمان عظیم میباشد . »

۳– اشاره به «گویدودلدوکا» وسخن او در سرود چهاردهم (صفحهٔ ۷۵۹ ، شرح۱)

٤– یعنی : وی چون دیده که از بابت گناه رشك وحسد تابچه‌اندازه در برزخ رنج برده است ، میکوشد تا دانته را که امکان بازگشت بروی زمین را دارد ، تشویق بدوری از رشك کند تا وی‌درآینده ازین‌بابت‌عذاب نبیند.

٥– «آن‌مال‌ومنالی‌که تقسیم‌ازآن میکاهد» ، اشاره به دارائی وثروت مادی‌است کههرقدر میان عدهٔ بیشتری تقسیم شود از هر یك از حصه های آن کاسته میشود ، بخلاف معنویات که هرقدر تقسیم شود زیاد تر میشود ـ «دم» mantice ، کورهٔ آهنگری ـ مفهوم کلی جمله اینست که هدف شما جیفهٔ دنیوی است ، بدین‌جهت حس رشك‌وحسد پیوسته بدیدارداراثی‌دیگران آه از سینهٔ شما بر میآورد .

اما اگر عشق کرهٔ زبرین[۱] تمایلات شمارا بسوی آسمان گرداند دیگر این چنین بیمی در دل نخواهید داشت ،

زیرا که هراندازه شمارهٔ «ما» گویان آن بالا[۲] فزونتر باشد ، مال و منال هر کس فراوانتر خواهدبود ودرین صومعه آتش احسانی بیش شعله برخواهدافروخت[۳] . »

گفتم : «اگراز آغاز خاموشی گزیده بودم ، بیقین کمتر ازین از رضای خاطر بدور میماندم ، زیرا که اکنون ذهن خویش را از شکی فزونتر آکنده میبینم .

چسان تواند شد که مالی میان جمعی بیشتر از کسان تقسیم شود وآنان را توانگرتر از آن زمان کند که عده‌ای کمتر، از آن حصه بر گرفته باشند ؟ »

واو بمن گفت : « تو از آن جهت که اندیشه را جز به چیزهای زمینی نداده ای ، از فروغ حقیقت[٤] بغیر از تاریکی برنمیستانی .

آن خیر بی‌پایان وبرون از حد وصف که در آن بالا مکان دارد[٥] ، چنان بسوی عشق میشتابد که شعاعی فروزان به جسمی رخشنده[٦] ؛

---

۱ — l' amor della spera suprema اشاره بعشق الهی .

۲ — chè per quanti si dice più li «nostro» ، «ماگویان» آن بالا، اشاره است بارواح بهشتی که درافلاك مقام دارند، وچون صحبت از خدا وخودشان میکنند «ما» میگویند، زیرا که بخداوند پیوسته‌اند .

۳ـ یعنی : هرقدر تعداد نکوکاران که بجای علاقه بمنال ومنال دنیوی دل به کرم و احسان بسته‌اند زیادتر شود ، مال ومنال ایشان (صفا وآرامش معنوی) زیادتر خواهد شد .

٤ — یعنی : از حقیقتی که از زبان من میشنوی .

٥ — اشاره بخداوند که در عرش جای دارد..

٦ — یعنی : برکت خداوندی با همان علاقه بسراغ کسانیکه دریچهٔ دل را بروی آن گشوده‌اند میرود که شعاع وکانون نور درپیوستن بهم نشان میدهند .

وهراندازه گرمی بیشتر بیند ، ازخود سهمی بیش‌میدهد، چندانکه هرقدر آتش احسان شعله ور تر باشد خیر سرمدی درآن رشدی بیشتر میکند .

وهرچه شمارش ارواحی که روی بجانب آسمان دارند فزونتر باشد هم‌دوست‌داشتنی‌ها وهم‌دوستداران فزونترخواهندبود، زیرا که یکی‌همچو آئینه جلوه گاه آن دگری است[1] .

واگراستدلال من ترا قانع نمیتواند کرد ، درنگ کن تا «بئاتریچه» را ببینی : وی حلال این مشکل وجملهٔ مشکلات توخواهد بود[2] .

فقط بکوش تا همچنانکه‌نشان‌دو زخم ازپیشانیت محوشده،آن‌پنج زخم دیگرنیز که‌جزبارنج پشیمانی‌وتوبه التیام نمییابند ، ستردهشوند[3] .»

میخواستم بگویم که:ــ قانعم کردی ــ، اما درین دم دیدم که بدان حلقهٔ دیگر رسیده‌ام[4] ، وشوق دیدگانم بخاموشیم واداشت[5] .

درآنجا ، پنداشتم که‌ناگهان‌مرا ازجای‌برداشته ودربرابرمنظره‌ای

---

۱ – یعنی : هراندازه تعداد نکوکاران بیشتر شود هم برکت خداوند زیادتر خواهد شد وهم شمارهٔ علاقمندان بخداوند .

۲ – اشاره بدانکه این پرسش دانته فقط مربوط بقلمرو عقل ومنطق بشری نیست ، بلکه مربوط بعشق نیز هست که ازحدود قدرت ویرژیل خارج است وباید «بئاتریس» که مظهرعشق وصفای الهی است بدان پاسخ گوید .

۳ – در سرود نهم برزخ گفته شده که فرشتهٔ پاسدار برزخ هفت نشان p که حرف اول کلمهٔ peccato (گناه) است برپیشانی دانته نقش زده است ـ ازین هفت‌تا دوتاکه نشان غرور و نشان رشك بود محوشده وپنج‌تای دیگر باقی مانده‌است .

٤ – اشاره به حلقهٔ سومین که خاص اهل غضب است .

٥ – یعنی:آنقدر متوجه این حلقهٔ تازه شدم که سخن گفتن را از یاد بردم .

رؤیائی نهاده‌اند[1] ، و گوئی که کسانی بسیار را درعبادتگاهی دیدم[2] ،

ودرمدخل آن بانوئی را دیدم که بالحنی مهرآمیز ومادرانه میگفت:
« پسرجان من ، چرا باما چنین کردی[3] ؟

من وپدرت، که ترا میجستیم ، بیدل وافسرده در اینجائیم.» وچون
وی خاموش شد، آنچه بنظرم آمده بود از میان برفت .

پس آنگاه زنی دیگر را دیدم که آن آبی را که رنج زاده ازنومیدی
گران از دیده بر میآورد ، برروی روان داشت[4]

ومیگفت : « ای "پیزیستراتو" ، اگر تو خداوندگار این شهری
که فروغ جملهٔ دانش‌ها از آن تابیدن گرفت ونامش خدایان‌را بکشمکشی
چنین سخت برانگیخت ،

این بازوان بی‌آزرم را که دختر مارا دربر گرفتند بکیفر خویش

---

۱ — در حلقهٔ اول ، آنچه دانته دیده بصورت آثارحجاری برزمین ودیوارهٔ حلقه مجسم بوده است ـ در حلقهٔ دوم این‌نمونه‌ها فقط بوسیلهٔ صدا بدو گفته شده ودر این حلقه صورت رؤیا را دارد .

۲ — اشاره به معبدی که عیسی درآن در جمع معلمان نشسته‌بود. توضیح درشرح بعد .

۳ — «بانوئی» : مریم ـ « پسرجان من ، چرا باما چنین کردی ؟ » جملهٔ مریم،خطاب به عیسی؛ اصل این‌بند ودوبند بعد از انجیل گرفته شده (انجیل لوقا ، باب سوم) : « ... آن طفل یعنی عیسی در اورشلیم توقف نمود ویوسف ومادرش نمیدانستند ـ بلکه چون گمان‌میبردند که او در قافله است سفر یکروزه کردند واو را درمیان خویشان‌وآشنایان خودمیجستند ـ وچون او را نیافتند در طلب او باورشلیم برگشتند وبعد از سه‌روز او را در هیکل یافتند که در میان معلمان نشسته سخنان ایشانرا میشنود واز ایشان سؤال همی کرد، وهرکه سخن اورا میشنید ازفهم وجوابهای او متحیر میگشت ـ چون ایشان او را دیدند مضطرب شدند ـ پس مادرش بوی گفت ای فرزند چرا باماچنین کردی ـ اینك من وپدرت غمناك گشته ترا جستجو میکردیم ـ اوبایشان گفت ازبهرچه مرا طلب میکردید، مگر ندانسته‌اید که باید من در امور پدر خود باشم ؟ »

۴ — «آن آبی» : اشك .

برسان[1] » وچنین نمود که آن بزرگ مرد نیکنهاد مهربان

باچهره‌ای پرصفا ، پاسخش میگفت : « اگر آنکس را که دوستمان

دارد محکوم کنیم ، باآنکس که بدخواه ماست چه خواهیم کرد ؟ »

پس آنگاه مردمانی راکه در آتش غضب میسوختند دیدم که نوجوانی

را سنگسار کردند و کشتند ، ودرین میان جملگی یکصدا بانك برمیزدند

که : « بکش! بکش![2] »

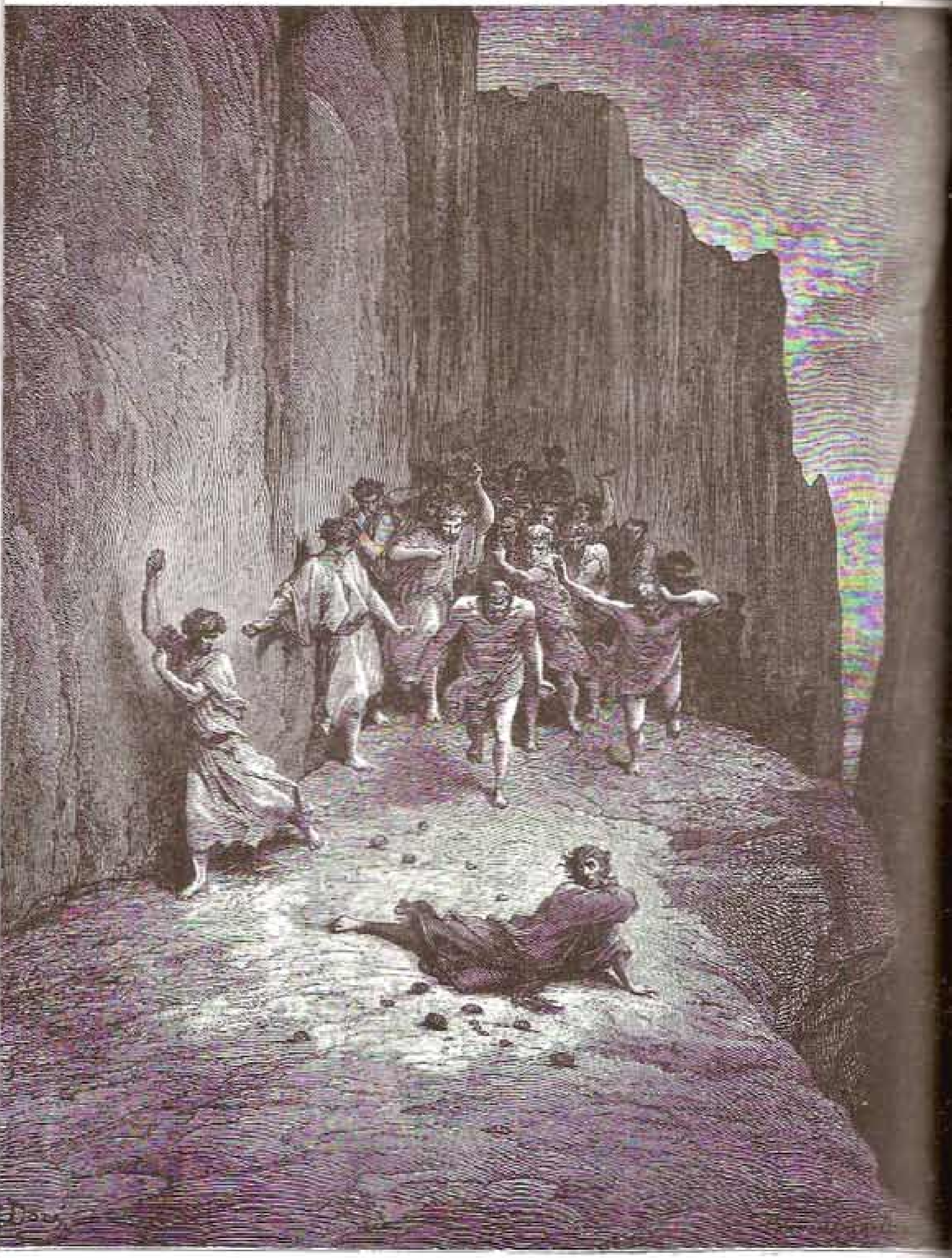
واو را دیدم که از سنگینی بار مرگ که بردوش داشت بسوی زمین

---

۱ - Pisistrâto (در اصل Pisistratos) زمامدار یونانی آتن در قرن ششم پیش از میلاد مسیح « ماکزیموس » در کتاب « کردارها و گفتارهای تاریخی » نقل کرده که یکروز پسر جوانی ازدختر زیبای او خوشش آمد وویرا بوسید ، ومادراین دختر یعنی همسرپیزیستراتوس بااصرار از شوهرش خواست که این جوان را سخت تنبیه کند ، اما او با دلیل ومنطق ویرا متقاعد کرد که چون این بوسه از روی علاقه گرفته شده ، جوان مستحق کیفر نیست .

« شهری که جملهٔ دانشها از آن تابیدن گرفت » : اشاره به آتن - « خدایان را بکشمکشی سخت واداشت » : اشاره به روایت میتولوژی یونان که طبق آن « آتنا » ربةالنوع خرد وپوزئیدون خدای دریا ، برسراینکه نام کدامیك ازآنها به آتن داده شود مدتها درستیز بودند ، تابالاخره دادگاه خدایان جانب آتنا را گرفت . - در اینجا نیز مثل دوحلقهٔ دیگر برزخ یك نمونه از انجیل و تورات ویك نمونه از افسانه‌های اساطیری وتاریخ در دنبال هم آمده است .

۲ — این بند ودوبند بعد مربوط است بـه سنتواستفانو Santo Stefano ، روحانی معروف آئین مسیح و شهادت او . شرح این ماجرا در انجیل آمده است (انجیل ، کتاب اعمال رسولان ، باب ششم) : « ... اما استیفان ، پرازفیض وقوت بود وآیات ومعجزات عظیم در میان مردم از او ظاهر میشد ... پس قوم ومشایخ او را گرفتار کرده بمجلس حاضر ساختند وشهود کذبه برپا داشته گفتند که این شخص از گفتن سخن کفرآمیز براین مکان مقدس وتوراة دست برنمیدارد » و (انجیل ، کتاب اعمال رسولان ، باب هفتم) : « ... چون این همه را اززبان او شنیدند دلریش بر وی دندانهای خودرا فشردند - اما او ازروح‌القدس پربوده بسوی آسمان نگریست وجلال خدا را دید وعیسی را بدست راست خدا ایستاده دید و گفت - اینك آسمان را گشاده وپسرانسان را بدست راست خدا ایستاده میبینم - آنگاه بآواز بلند فریادی کشیدند وگوشهای خود را گرفته یکدل براو حمله کردند وازشهر بیرون کشیده سنگسارش کردند ، وچون استیفان را سنگسار میکردند او دعا نموده گفت ای عیسی خداوند روح مرا بپذیر - پس زانو زده بآواز بلند ندا درداد که خداوندا این گناه را برایشان مگیر - اینرا گفت وخوابید . » - « بکش! بکش! » دراصل : martiri ! martiri !



پس آنگاه مردمانی خشمناک را دیدم که نوجوانی را سنگسار کردند وجملگی بانگ میزدند که : « بکش، بکش! »

صفحهٔ ۲۷۲

خم شده بود ، اما دیدگان خویش را چون درهائی بسوی آسمان گشوده داشت،

و در چنین پیکری ، بالحنی که از ترحم میزاید[1] ، بدرگاه قادر اعلی دعا میکرد که بردژخیمانش رحمت آرد و آنانرا ببخشاید .

چون روح من ازین حال خلسه باز آمد ومتوجه چیزهائی دگر شد که برون ازین حالند[2] ، دریافتم که خطای من گمراهم نکرده بود[3] ،

زیرا راهنمای من ، که رفتار مرا همچو رفتار آن مردی مییافت که سر از خواب برداشته باشد ، بمن گفت : « ترا چه میشود که برسرپای نمیتوانی ایستاد ؟

هم اکنون بیش از نیم « لگا »[4] با دیدگانی مبهوت و پاهائی لرزان ، چون کسی که براثر شرابی یا خوابی پشت دوتا کرده باشد ، راه رفته‌ای . »

گفتم : « ای پدرمهربان من ، اگر گوش بسخنم دهی ، خواهمت گفت که درآن مدت که پاها را چنین لرزان داشتم ، چهها دیدم . »

واو گفت : « اگر ترا صدنقاب برچهره باشد ، اندیشههای تو ، هراندازههم که خرد باشند از من پنهان نمیتوانند ماند[5] .

آنچه دیدی ، بر تو نموده شد تا از گشودن دریچهٔ دل برروی

---

۱ — con quell' aspetto che pietà disserra ؛ این جمله را چنین نیز میتوان معنی کرد که : « باشیوه‌ای که از ترحم حکایت میکند » .

۲ — یعنی : در داخل روح من نمیگذرند .

۳ — اشاره بدانکه این مشهودات واقعاً دربرابر چشمدانته روی نداده، ولی دانته آنهارا بهمان صورت دیده که در زمان وقوع صورت گرفته بودند .

٤ — lega ، واحدمقیاس ایتالیائی که اصلا از lieue واحد فرانسوی گرفته‌شده وتقریباً معادل با چهار کیلومتر است .

۵ — این نظری است که دوبار دیگر نیز، یکبار از زبان دانته(دوزخ ، صفحهٔ ۲۹۸) و یکبار از زبان ویرژیل (دوزخ . صفحات ۳۷۴ و) نقل شده است .

این امواج آرامش‌بخشی که از چشمه‌ساران ابدی روانند سر بازمزنی[1] .

من این پرسش را که : ـ ترا چه میشود ؟ ـ همچوآنکس نکردم
که چون تنی بیحرکت برزمین افتد وی‌تنها بانگاهی که بحقیقت‌مکنون
ره‌نمیتواند برد بدان مینگرد ،

بلکه ازآنرو چنین گفتم که در طی طریق چالاکترت کرده باشم .
با تن‌آسانانی که چون روز نوباز آید دراستفاده ازآن کندی پیشه‌میکنند
چنین باید کرد .[2] »

شامگاهان نزدیك بود، وما براه خویش میرفتیم، وتاآنجا که چشم
کارمیکرد پیش‌روی‌خودرادرروشنائی‌واپسین‌اشعةفروزنده بدقت‌مینگریستیم؛
واندك‌اندك دودی بتاریکی‌شب بجانب‌ما آمد که از گزندآن بهیچ‌جا
پناه نمیتوانستیم برد ؛

وابن‌دود ازهوای پاك‌محرو‌ممان کرد وقدرت دیداررا ازما ستاند[3] .

۱ـ یعنی‌روزنهٔ‌دل‌را بروی‌آب صفا ومحبت که باید شعله‌های آتش غضب را فرونشاند باز نگاه داری .

۲ ـ یعنی : این رفتار شایستهٔ آن کسانی است که از خواب بیدار میشوند و در بیرون آمدن از بستر وشروع کارهای روزانه تعلل میکنند .

۳ ـ این دود هم مظهر گناه برزخیان طبقهٔ سوم وهم وسیلهٔ مجازات آنان‌است، واین نکته‌درآغاز سرود بعد بتفصیل شرح داده میشود .

سرود شانزدهم

طبقهٔ سوم : ارباب غضب

دانته وویرژیل در این حلقهٔ سومین برزخ که خاص کیفر اهل خشم و غضب است ، در درون دود سیاه وغلیظی حرکت میکنند که درآن چشم چشم را نمیبیند ودانته را دربرزخ بیاد دوزخ وظلمت آن میافکند . در درون این دود تیره وغلیظ ارواح اهل غضب بسرمیبرند ، و این تیرگی ازنظر «سمبولیك» مظهر تاریکی عقل وادراك این کسان دردوران زندگانی است . تقریباً تمام این سرود به‌بحث فلسفی جالبی دربارهٔ جبر واختیار اختصاص یافته، که بحثهای متمادی حکما وفلاسفهٔ مارا دربن باره بخاطر میآورد .

این سرود ، وسرود بعدازآن ، درست در «مرکز» کمدی الهی قراردارد ، بدین ترتیب که یکی پنجاهمین ودیگری پنجاه ویکمین سرود از سرودهای صدگانهٔ این کتاب است ، بدین جهت تقریباً یقین است که دانته تعمداً این دوسرود را به‌بحث در بارهٔ موضوع فلسفی مهمی که اساس کمدی الهی بشمار میرود اختصاص داده است .

سرود شانزدهم

تاریکی دوزخ وشبی محروم ازهرسیاره[1] ، درزیر آسمانی تنگدست[2] وآکنده ازابرهائی درحد اعلای ظلمت ،

هرگز حجابی نه‌بدان ضخامت که دیدم و بدان سختی که‌بادست احساس کردم[3] ، دربرابر من نکشیده بود که این دودی که درآن دم مارا در خود فرو پوشید ،

که دیده‌را اجازت گشوده ماندن نمیداد : لاجرم راهنمای‌خردمند ووفادار من بمن نزدیك شد وشانه‌اش را در اختیارم نهاد[4] .

همچو کوری که در پی راهنمای خویش روان باشد تاراه گم نکند ودرمسیرخود با مانعی که ویرا زخم زند یا بکشد ، برنخورد ،

من نیز دراین فضای بدبو وکثیف براه خویش میرفتم ، وگوش به سخن راهنمایم داشتم که میگفت : « هش دار که ازمن جدا نشوی ! »

۱– pianeta : «سیاره» دراینجا مفهوم‌ماه وشایدهم مفهوم‌کلی ستاره‌را دارد . مراد از تاریکی‌دوزخ‌وشب بی‌ماه اینست که حتی‌ظلمت‌دوزخ وتیرگی‌شبهای تارنیز باندازهٔ ظلمتی که درین لحظه دانته در پیرامون خود یافته نبوده است .

۲– pover(o)cielo یعنی : درقسمت محدودی ازآسمان که ازنه دره‌ای یاازروزنه‌ای کوچك هویدا باشد .

۳– اشاره بدانکه این دود غلیظ نه فقط دیده را از دیدار بازمیداشت ، بلکه همچون پارچه‌ای‌موئین چشم را آزار میداد .

٤– ظاهراً اشاره بدان است که در این تاریکی دانته ناگزیر بوده است برای راه رفتن به شانهٔ ویرژیل تکیه کند . از لحاظ تمثیلی مفهوم این اشاره اینست که عقل ومنطق بشری که ویرژیل مظهرآن است ، چون ازبند خشم وغضب آزاد است از رفتن دراین‌تاریکی نگران‌نیست.

صداهائی‌را میشنیدم ، وچنین مینمود که هریك از آنها دعـا کنان از برهٔ خدا که گناهان را از میان برمیدارد[1] ، آرامش وبخشش میطلبید .

تنها مطلع دعاهای آنان ، Agnus Dei [2] بود ؛ واز همهٔ این‌صداها همان یك سخن وهمان یك لحن شنیده میشد ، چنانکه هم‌آهنگی‌کاملی درمیان‌آنان حکمفرما مینمود [3] .

گفتم : « ای استاد ، آیا اینان ارواحیند که صدایشان‌را میشنوم؟» و او بمن گفت :

« درست گفتی،واینان راه روان بند از گره خشم میگشایند . »

« باری ، تو که ای که از میان دود مامیگذری وازما چنان سخن میگوئی که پنداری هنوز زمان را بمقیاس غُره ها میسنجی ؟ [4] »

یکی‌ازین‌صداها بامن‌چنین گفت ؛ ولاجرم استادمن گفت: «پاسخش گوی،وازاوبپرس که‌آیا راهی که ازآن بسوی‌بالامیباید رفت همین‌است؟»

و من گفتم : « ای آنکه خویشتن را طهارت میبخشی تا با

۱– «برهٔ خدا» لقبی است که در انجیل یوحنا به عیسی داده شده ـ تمام این جمله از انجیل نقل شده است (انجیل یوحنا ، باب اول) : « ... ودر فردای آنروز یحیی عیسی‌را دید که بجانب او میآید ـ پس گفت اینك برهٔ خدا که گناه جهان را برمیدارد . »

۲– دوکلمهٔ لاتینی بمعنای «برهٔ خدا» ، که در بالا شرح آن داده شد .

۳– این اشاره از لحاظ «سمبولیك» این مفهوم را دارد که اینان که در روی زمین‌پیوسته از روی خشم صدا بلندکرده وبسراغ کینه‌توزی رفته‌اند ، در اینجا بخلاف باهم آهنگی وبا صدائی‌ملایم سرودی را میخوانند که درآن عیسی بعنوان «برهٔ‌خدا» یعنی حیوانی که مظهرآرامش وملایمت است وصف شده است .

٤– غره ها : calendi ؛ این‌کلمه در ایتالیائی قدیم معنی روز های اول هر ماه را میدهد ، ولی اکنون این اصطلاح تقریباً منسوخ شده است . مفهوم این بند اینست که « برای ما ارواح که در ابدیت بسر میبریم ، دیگر زمان معنی ندارد ، ولی برای تو که زنده‌ای هنوز گذشت زمان را باید بامقیاس ایام سنجید . »

جمال خود بنزد آفریدگارت باز گردی ، اگر دردنبال من آئی برازی بس شگفت پی خواهی برد.»

پاسخ داد : « تا آنجا که اجازتم داده‌اند بدنبالت خواهم آمد.و اگر دود تیره مانع آن شود که یکدیگررا ببینیم ، شنوائی ما در کنار یکدیگر نگاهمان خواهد داشت . »

آنوقت چنین آغاز کردم : « من با این کالبدی کــه مرگش از میان برمیدارد، بدان بالا میروم، وازخلال آشفتگیهای دوزخ بدینجا آمده‌ام ؛

و اکنون که خداوند چندان با برکت لطف خویشم نواخته که اراده فرموده است تا دربار اورا[1] بصورتی که ازشیوهٔ خاک‌نشینان بدور است[2] نظاره کنم ،

از من پنهان مدار که پیش از مرگ که بودی ؛ این را بمن بگوی، ونیز بگوی که‌آیا براه درست میروم، وسخن تومارا راهنما شواد !»

« لمباردی بودم ونامم «مــارکو» بود ؛[3] آدمی بس‌تجربه اندوخته بودم ودل به‌تقوی، که ازین پس هیچکس چنین‌تیری‌را در کمان نمینهد[4] ، بسته داشتم .

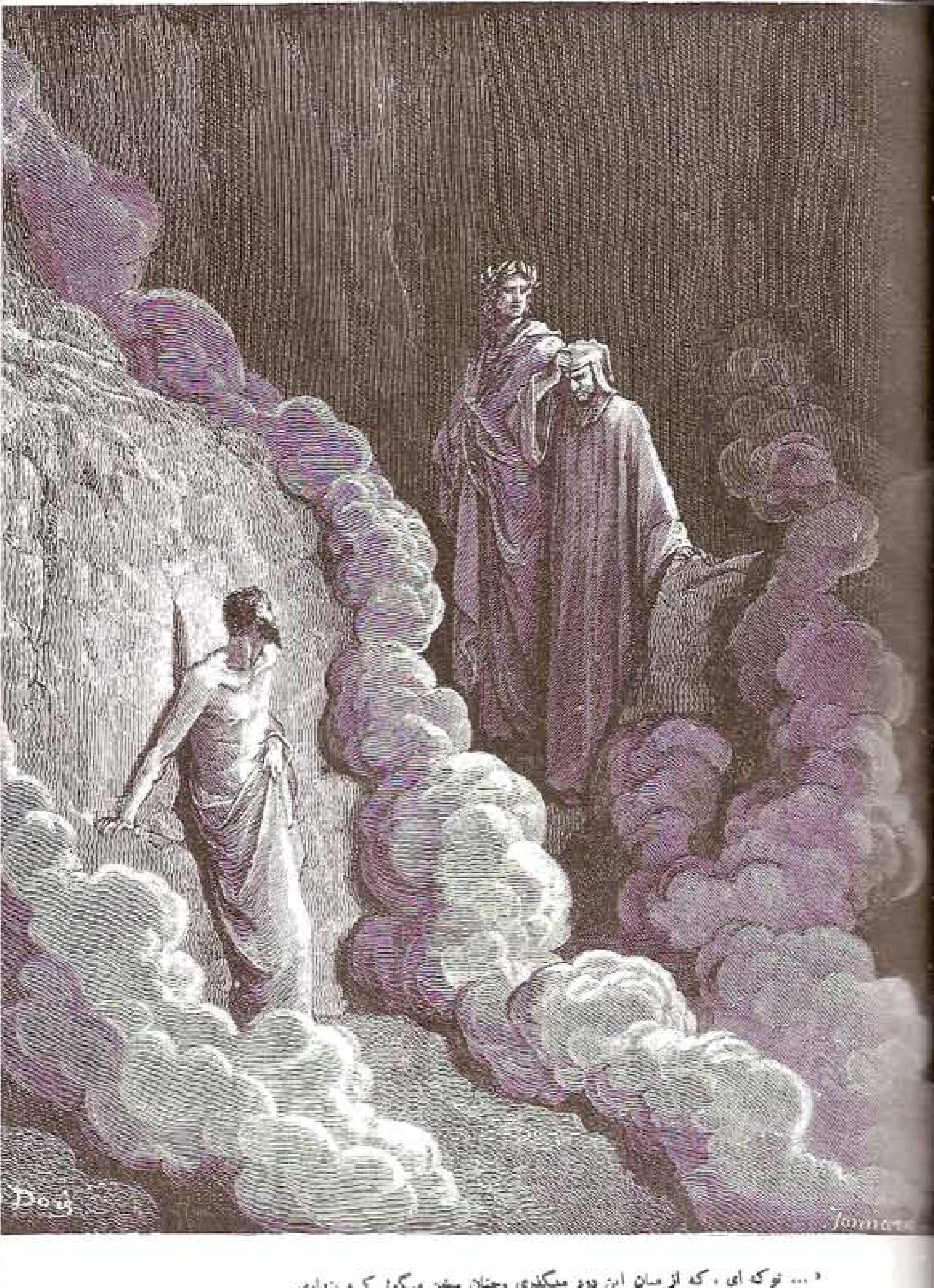
---

۱ — l'alta corte : اشاره به قلمرو خداوند .

۲ — یعنی : بصورتیکه برای آدم زنده‌ای نامقدور است .

۳ — Marco نجیب زاده‌ای ونیزی بود که دوست صمیمی دانته بود وچنانکه نوشته‌اند هرچه را که بدست میآورد براه خیر بذل میکرد . لمباردو Lombardo اشاره است به‌زادگاه وی، وشایدهم چنانکه برخی از مفسرین احتمال داده‌اند ، نام خانوادگی وی بوده است . یکی‌از مفسرین معروف کمدی الهی ، «بوتارلی»، دربارهٔ این کلمهٔ «مارکو» عقیده‌ای خاص دارد ، یعنی اشاره را مربوط بجهانگرد نامی‌ونیزی «مارکوپولو» میداند ، ولی این احتمال بعید مینماید، زیرا که در زمان مرگ دانته هنوز «مارکوپولو» زنده بود .

٤ — یعنی در روزگار ما دیگر کسی بسراغ آن نمیرود .



«... تو که ای ، که از میان این دود میگذری وچنان سخن میگوئی کـه پنداری
هنوز زمان را بمقیاس غره ها میسنجی ؟ »

(صفحهٔ ۷۷۹)

برای بالارفتن نیز راهی درست درپیش گرفته‌ای .» چنین پاسخ داد، و پس گفت : « تقاضا دارم که چون بدان بالا رسی[1] برایم دعای خیر کنی[2] . »

و من بدو گفتم : « بایمانم سوگند که آنچنان که خواهی کنم ؛ اما شکی در دل دارم که ترسم اگر بر زبانش نیاورم درونم را بسوزاند .

نخست این شك ساده بود، و اکنون بشنیدن سخنان تو که مؤید آن اصلی هستند که پندارم گفته‌های تو بدان مربـوط است ، دوچندان شده است[3] .

مرا میگوئی که دنیا سراسر ازتقوی بری شده ویکسره جامهٔفساد برتن کرده است ؛

اما از تو تمنا دارم که علت این امررا بمن بگوئی، تاآنرا دریابم و بدیگری نیز بنمایم[4] ، زیرا که برخی کسان ایـن علت را در آسمان میجویند وبرخی دیگر درزمینش میطلبند[5] . »

وی نخست آهی سخت از دل بر کشید که ازگرانی رنج بصورت ـ

۱ – یعنی : چون بآسمان (بهشت) روی .

۲ – دو کلمهٔ «تقاضا دارم» و «برایم دعا کن» در اصل ایتالیائی تشکیل یکنوع جناس لفظی داده‌اند که نقل آن بفارسی ممکن نیست . اصل جمله چنین است : Io ti prego che per me prieghi .

۳ – اشاره بدانکه نخست این تردید فقط از سخنان «گویدودلدوکا» زاده شده بود، اما اکنون گفتهٔ «مارکو» نیزآنرا تأیید یعنی « دوچندان » کرده است .

٤ – یعنی : برای مردم روی زمین بازگوکنم .

٥ – یعنی: برخی آنرا تقدیر آسمانی میدانند و برخی دیگر مربوط بخطای جهانیانش میشمارند.

دریغائی‌درآمد [۱] ، پس آنگاه‌چنین‌آغازسخن کرد : « برادر، دنیا کوراست وتو نیز ازهمان‌جا میآئی [۲] .

شما که زنده‌اید جملهٔ علل را بآسمان مربوط میکنید، چنانکه گوئی‌آسمان جبراً همه چیزرا بخویش‌پیوسته دارد .

اگر چنین‌بود اختیارشما ازمیان میرفت ، ودرینصورت عادلانه‌نبود که از نکوئی شادی واز بدی رنج [۳] زاید .

آسمان پایهٔ کلی اعمال شماست ونمیگویم که همهٔ آن است ؛ اما این را نیزمیگویم که در وجود شما فروغی بودیعت نهاده‌اند که خوبی را از بدی تشخیص تواند داد [۴] ؛

ونیز اختیاری، که اگرهم درنخستین زورآزمائیهای خود باآسمان آزار بیند درمراحل بعد درین کشمکش پیروزخواهدآمد ، بدان‌شرط که از خوراکی نیکو تغذیه کرده باشد [۵] .

شما مختارید، ودرعین حال در اختیار نیروئی بزرگترو طبیعتی‌بهتر

---

۱ — che duolo strinse in —hui! ... یعنی : نخست‌آهی ساده بود، ولی بعد این آه بصورت کلمهٔ تأسف ـ hui ـ درآمد .

۲ — یعنی : تو بااین سؤال خود نشان میدهی که مثل دنیا جاهل هستی و کورکورانه زندگی میکنی .

۳ — یعنی : اگر بنا بودکه فقط جبر درکار باشد واختیاری نباشد ، درآن‌صورت‌خرق عدالت بودکه نکوکاران در زندگانی دیگر پاداش نکو بینند و بدکاران درآن جهان بدوزخ‌روند. این همان بحث معروف «جبرواختیار» است که قسمت بزرگی از فلسفه و ادبیات ایران بـرآن تکیه دارد .

٤ — اشاره به عقل وادراك بشری .

۵ — یعنی:آسمان مسئول همهٔ خطاهای شما نیست، وبفرض‌هم که چنین باشد ، بشر میتواند پس از اشتباهات نخستین (نخستین زورآزمائیهای‌خود باآسمان) تجربه گیرد وبا نیروی منطق واختیار براین مشکل پیروزآید ، بدین شرط که پرورش ورشد معنوی کافی داشته باشد (نیکو تغذیه کرده باشد) .

قرار دارید[۱] که در شما آن روح منطق را که ساختنش از آسمان ساخته نیست[۲] میآفرینند.

لاجرم اگر امروزه از راه راست کناره گرفته اید علت آن در خود شماست ودر شماست که باید این سبب را جستجو کرد، وهم اکنون ترا دلائلی خدشه ناپذیر درین باره اقامه خواهم کرد.

روح ما از دست آنکس که حتی پیش از پیدایش این روح عاشقانه با آن سرشته است[۳]، بسان دختربچه‌ای که بازی میکند وچون کودکان خنده و گریه را بهم آمیخته دارد[٤]،

ساده ومعصوم بیرون میآید وهیچ نمیداند بجز آنکه زادهٔ آفریدگاری است که صفای محض است، وبا میل تمام بجانب آنچه مجذوبش میکند، بازمیگردد.

نخست طعم خوشیهای بی‌ارزش را میچشد وخود را با آنها میفریبد وبدنبالشان میدود، مگر آنکه راهنمائی یا لگامی علاقه‌اش را ازین راه بازگرداند[٥].

۱ — اشاره بقدرت وطبیعت الهی.

۲ — یعنی: خداوند بشر را از قدرت عقل ومنطق برخوردار کرده، درصورتیکه آسمانها را چنین امکانی نداده است.

۳ — اشاره بخداوند که پیش از آنکه روح را بیافریند خود با آن درآمیخته است.

٤ — یعنی: روح بشر به معصومیت و بیگناهی بچه‌ای بدست خداوند زاده میشود.

٥ — مفهوم این دوبند اینست که روح بشر که از جانب خداوند آمده است بطور غریزی روی بخداوند دارد، ولی از روی ناپختگی در راه خود اشتباه میکند، یعنی غالباً دل به «خوشیهای بی‌ارزش» میبندد وآنها را اشتباهاً بجای نعمتهای واقعی میگیرد و «خود را با آنها میفریبد»؛ بنابرین لازم است که هم «راهنمائی» درکار باشد تا او را براه درست ببرد وهم وسیلهٔ «نهی» (لگام) که ویرا از رفتن براه خطا بازدارد، یعنی یا امربمعروف یا نهی ازمنکر، وسیلهٔ رفتن او براه صحیح شود.

ازین‌رو ، وجود قوانینی لازم آمده است تا کار لگام کنند، ووجود
پادشاهی،تا لااقل برج شهر واقعی را تشخیص دهد[۱] .
اکنون قوانین وجود دارند ، اما کیست که در بند رعایت آنها باشد؟
هیچکس ، زیرا شبانی که پیشاپیش گله میرود ، نشخوار تواند کرد ، اما
شکافته سم نیست[۲] .

۱ — «شهرحقیقی» vera cittade اشاره به بهشت . ــ « برج شهرواقعی » اشاره بــه برجسته‌ترین چیزی که ازدور درچنین شهری میتوان دید ، یعنی : عدل ــ باید متذکر بود که در قرون وسطی هرشهری برج وباروهای خاص خود داشت واین برج اولین قسمتی از شهر بود که‌از فاصلهٔ دور دیده میشد. ــ مفهوم این بند اینست که برای ابناء بشر وجود قوانین لازم است تاآنها را از لجام گسیختگی‌بازدارد وواداره کند، ونیز وجود پادشاهی که اگرهم تواند بهشت را یکسره بیند لااقل قدرت تشخیص برج وباروی آن ، یعنی عدالت را که اساس سعادت است داشته‌باشد وآنرا در روی زمین بکار بندد . دانته درکتاب «سلطنت» خود ایــن نکته را بتفصیل مورد بحث قرارداده ووجود یك پادشاه واحدرا برای ادارهٔ روی زمین لازم دانسته است تا درین کشور واحد ، مردمان همه در صلح وصفا بسر برند .

۲ — این تعبیر نامأنوس وعجیب از تورات گرفته شده است کـه درآن از جـانب یهوه به یهودیان راهنمائی میشود که گوشت کدام حیوانات را بخورند وگوشت کدام را نخورند (تورات، سفرلاویان ، باب یازدهم) : « ... وخدا موسی وهارون را خطاب کرده بایشان گفت: بنی‌اسرائیل را خطاب کرده بگوئید اینها حیواناتی‌هستند که میباید بخورید ازهمهٔ بهائمی که برروی زمینند ـ هرشکافته سم که شکاف تمام دارد ونشخوارکننده از بهایم،آنرا بخورید ــ اما از نشخوارکنندگان وشکافتگان سم ، اینهارا مخورید : شتر ، چون نشخوار میکند لیکن شکافته سم نیست،آن برای شما نجس است ... وخرگوش، زیرا نشخوار میکند ولی شکافته سم نیست، این برای شمانجس است ... وخـوك زیرا شکافته سم است و شکاف تمام دارد، لیکن نشخوارنمیکند،این‌برای شـما نجس است . » ونیز (تورات ، سفرتثنیه ، باب چهاردهم) : « ... این است حیواناتیکه‌بخورید: گاو وگوسفند وبز وآهو وغزال وگور وبزکوهی وگاو دشتی وهرحیوان شکافته سم که سم را بدوحصه شکافته‌دارد ونشخوارکند آنرا ازبهایم بخورید ــ لیکن از نشخوارکنندگان وشکافتگان سم اینها را مخورید: یعنی‌شتر وخرگوش وونك » زیراکه نشخوار میکنند اما شکافته‌سم‌نیستند، وخوك زیرا شکافته سم است لیکن نشخوار نمیکند . این برای شما نجس است . »

مراد از « شبانی که‌پیشاپیش گله میرود » دراینجا پاپ است که شبانی گلهٔ پیروان عیسی را دارد، ومفهوم کلی این بند اینست که پاپ که باید رهبر مردمان بسوی صلاح باشد ، علم دارد (نشخوارمیتواند کرد) ، امابیغرضی وعدالتخواهی ندارد(شکافته‌سم‌نیست) . نشخوار کردن ، اشاره است به‌ازبر داشتن‌وبرزبان‌آوردن آیات وابواب کتاب مقدس ؛ شکافته سم‌بودن اشاره است بقدرت تشخیص شکافتگی میان خوبی وبدی .

لاجرم مردمان که پیشوای خویش را صرفاً دربند آن مال‌ومنالهای دروغین میبینند که خودآزمندانه درپی‌آنهایند. درهمین چراگاه رخت میفکنند و بسراغ جائی دورتر ازآن نمیروند.

پس میتوانی دید که سوءِ اداره علت اصلی فساد دنیا است نه‌آنکه فطرت شما فاسد باشد.

«رم» که جهانی‌را نکو کرد، بداشتن‌دوخورشیدخو داشت که‌این و آن‌راه‌راروشن‌میکردند: یکی‌خورشیدزمین‌بود ودیگری‌خورشیدخداوند[1].

اکنون یکی‌ازآندو،آن دیگری را خاموش کرده وشمشیر بصلیب پیوسته‌است[2]، وبناچار ترکیب این‌دو جز تباهی در پی نمیتواند داشت؛

زیرا که اگر ایندو بهم پیوندند هیچیك را از دیگری بیمی نمیماند؛ اگرسخنمرا باورنداری بخوشه‌های گندم‌بنگر، که هر گیاهی را ازبذرش میتوان شناخت[3].

درسرزمینی که بدست«آدیچه» و«پو»آبیاری میشود[4]، پیش‌ازآنکه

---

۱ — «جهانی‌رانکوکرد»، یعنی: مرکز امپراتوری بزرگی شدکه قوانین‌آن راه را برای استقرارآئین مسیح بازکرد — «دوخورشید»: اشاره به امپراتور وپاپ — «این وآن راه»: راه دنیوی وراه اخروی — «خورشیدزمین»: امپراتور — «خورشیدخدا»: پاپ

۲ — اشاره بدانکه پاپ هردومقام ریاست مدنی وریاست روحانی را دردست خودگرفته وبدین‌ترتیب حق قدرت دنیوی را که خاص امپراتور بوده از او ستانده یعنی صلیب وشمشیر را یکجابخود اختصاص داده‌است، ودانته که طرفدار قدرت امپراتور ومخالف‌نفوذ سیاسی کلیساست این تمرکز قوا را دردست کلیسا اساس فساد دستگاه روحانیت میداند.

۳ — یعنی: وقتیکه ریشه فاسد شود، تمام محصول فاسد خواهد شد. اصل فکر از انجیل آمده است (انجیل متی، باب هفتم): «... ایشان را از میوه‌های ایشان خواهید شناخت — آیا انگور را از خار وانجیر را از خس می‌چینند؟ — همچنین هردرخت نیکو میوهٔ نیکو میآورد ودرخت بدمیوهٔ بد میآورد».

۴ — اشاره بسرزمین لومباردیا Lombardia وبطور اعم ایتالیای شمالی.

«فدریکو» در آن تخم نفاق افشاند[1]، جوانمردی وتزاکت حکمفرما بود؛ اما اکنون هر آنکس که پیش ازین از روی شرم از سخن گفتن با مردمان نکو ونزدیکی باآنان دوری میجست، بی بیم وهراسی از آنجا میتواند گذشت[2].

راست است که هنوز سه پیرمرد درین زمینند که درقالب آنها دوران کهن روزگار نورا ملامت میکند، اما اینان هر لحظه در انتظار آنند که خداوند بسوی حیاتی نکوترشان خواند[3].

این سه عبارتند از: «کورادوداپالاتسو»[4] و «گراردوی» نیکدل[5] و «گویدوداکاستل[6]» که اورا بشیوهٔ فرانسوی بنام دلپذیر «لمباردی ساده دل» میخوانند[7].

---

۱ — Pederigo اشاره بهفردریك دوم امپراتور آلمان وایتالیا، که براثر اختلاف شدید خود با پاپ در ایتالیا تخم نفاق افشاند (رجوع شود بسرود دهم دوزخ ،) .

۲ — یعنی : پیش ازین بدان از روی شرمندگی نزد مردمان نیکو نمیآمدند و خود را از انظار پنهان میداشتند، اماامروزه اخلاق عمومی چنان فاسدشده که هیچکس از بدکاری خود شرم ونگرانی ندارد .

۳ — یعنی هنوز سهمرد سالخورده در این دیار میتوان یافت که مظهر پاکی و تقوای گذشتگان هستند، ووجودآنها بمنزلهٔ سرزنشی است که از طرف دوران گذشته بدورهٔ حاضر میشود؛ ولی این سهنفر پا برلب گور دارند وهرلحظه در انتظار مرگند .

٤ — Currado da Palazzo ، ازبزرگان «برشیا» ، معروف به کنت کورادوی سوم، نایب مناب «شارل دانژو» در فلورانس ، در سال ۱۲۷۶ .

٥ — Gherardo ، گراردوداکامینو از بزرگان تره ویاکه در۱۳۰۷ مرد ودر زمان زندگانی او بدو لقب خوب il Buono داده بودند .

٦ — Guido da Castel(lo) ازبزرگان خاندان «روبرتی»، درناحیهٔ «رجیودمیلیا» ، که ظاهراً دانته در شهر «ورونا» بااوآشنا شده بود .

۷ — اشاره بدانکه کلمهٔ «سادهدل» il semplice در فرانسه مفهوم صمیمی وخوش‌قلب دارد، درصورتیکه درایتالیائی باهمین صورت مفهوم معنی احمق وزودباورمیدهد، ودانته دراینجا تذکر میدهد که مراد از il semplice Lombardo تعبیر فرانسوی آن است .

ازین‌پس بگوی که کلیسای رم ، از آن‌رو که هردوقدرت را در خود گرد آورده ، خویش را به لجنزار افکنده و خود و مأموریتش را آلوده کرده است . »

گفتم : « ای‌مارکوی‌من، بس‌نیکو استدلال‌میکنی‌واکنون‌خوب میفهمم که چرا فرزندان«لاوی»ازمیراث مال ومنال دنیوی‌محروم‌شدند [1] ؛ اما این کدامین «گراردو» است که میگوئی که نمونه‌ای نکو از نیاکان‌درخاک رفته و ملامت زنده‌ای بدین قرن وحشی‌است ؟ »

پاسخم داد: « یاسخن ترا خوب نمیفهمم ، یا اینکه میخواهی مرا بیازمائی ، وگرنه چسان ممکنست که تو بزبان تو سکانی سخن گوئی و از «گراردوی» نیکدل هیچ ندانی ؟

من برای اولقبی دیگرنمیشناسم ، مگرآنکه این‌نام را ازدخترش «گایا» وام گیرم [2] . خدا نگهدارتان باد [3] ، زیرا که فزون ازین

---

۱ — اشاره به تورات که درآن‌فرزندان لاوی‌کاهن‌اسرائیل ، یعنی بطور کلی‌همهٔ‌کاهنان‌از مال ومنال‌دنیوی محروم شده‌اند (سفرتثنیه ، باب هجدهم) : « ... لاویان کهنه وتمامی‌سبط لاوی را حصه ونصیبی بااسرائیل نباشد . هدایای آتشین خداوند ونصیب او را بخورند ؛ پس ایشان در میان برادران خود نصیب نخواهند داشت ؛ خداوند نصیب ایشان است ، چنانکه بایشان گفته است » .

۲ — Gaia دختر « گراردوداکامینو » ، که معلوم نیست شهرت فراوان او که باعث شده است که روح برزخی بگوید: « مگرآنکه او را پدرگایا بنامم » از کجا آمده است . برخی از مفسرین قدیمی این شهرت را مربوط بزیبائی وتجابت فوق‌العادهٔ این دختر دانسته‌اند . برخی نیز بعکس‌آنرا زادهٔ ماجراهای عاشقانه وهوسبازیهای وی شمرده‌اند . بوتی Buti مفسر معروف کمدی الهی که نام این‌دختررا باالملای Gaja نوشته مینویسد : « این دختربقدری‌محجوب وپاکدامن بود که در سراسر ایتالیا فروتنی وزیبائیش ضرب‌المثل بود » ؛ ودر Ottimo تفسیر معروف دیگر کمدی الهی ذکر شده که : « مادوناگایا دختر مسر گراردوداکامینو بود و خانم زیبائی با طبعی چنان هوسباز وعاشق پیشه بود که در سرتاسر ایتالیا ازین بابت شهرت داشت . »

۳ — Dio sia con voi ؛ این تقریباً همان اصطلاح «خدانگهدار» ماست که ترجمهٔ تحت‌اللفظی‌آن چنین است : « خدا با شما باد » .

همراهیتان نمیتوانم کرد.

فروغی را که از خلال دود پیداست بنگر کـه رنگ سپید گرفته است[1] : فرشته اینجاست[2] ، ومرا باید کـه پیش ازآنکه او هویدا شود ، براه خویش روم . »

این بگفت وباز گشت ودیگر گوش بسخنم نداد .

۱ – اشاره بدانکه این‌دوبآخرمنطقهٔ دود رسیده‌اند وروشنائی بیرون این منطقه در کنارهٔ آن منعکس شده‌است، وروح برزخی حق‌ندارد پیش از پایان دوران کفارهٔ خود پا ازین‌دود بیرون گذارد ، بدین جهت بیش ازین با دانته همراهی نمیتواند کرد .

۲ – اشاره به فرشتهٔ پاسبان طبقهٔ سوم برزخ .

سرود هفدهم

طبقهٔ سوم : ارباب غضب

طبقهٔ چهارم : تن آسانان

ویرژیل ودانته ازمیان دود غلیظی که ارباب غضب را درمیان دارد بیرون میآیند ورو بمغرب همچنان در حلقهٔ سوم براه خود ادامه میدهند ، تابه پلکانی میرسند که باید ایشان را بطبقهٔ چهارم برد . ولی در بالای این پلکان شب فرا میرسد واین دو تا گزیر بتوقف میشوند ، واین توقف وسیلهٔ آن میشود که ویرژیل، همچنانکه در دوزخ کرده بود ، طبقه بندی برزخ وانواع گناهانی را که آن کیفر میبینند ، طبق منطق «عشق» که شامل عشق خوب و عشق بد میشود و انواع گناهکاران در برزخ بحسب این تقسیم بندی مورد مجازات قرار دارند برای دانته شرح میدهد .

نه فقط این سرود، که دانته آنرا اساس «برزخ» قرارداده ، سرود وسطای کمدی الهی است ، بلکه این طبقهٔ برزخ که دانته وویرژیل در این هنگام درآن جای دارند ، طبقهٔ «وسطای» دنیای ماوراءالطبیعهٔ دانته است ، زیرا که در این موقع ایندو درطبقهٔ چهارم برزخ هستند که سه طبقهٔ اول برزخ وسراسر دوزخ درزیر آن ، وسه طبقهٔ آخر برزخ وسراسر بهشت در بالای آن است . بدین جهت دانته خود در این سرود تذکر میدهد که ما اکنون در وسط اثر او هستیم .

سرود هفدهم

ای خواننده، اگر روزگاری دردل کوهستان مهی غلیظت درمیان گرفته باشد که از ورای آن بیش از آنچه موش کور از پس پردهٔ حجاب دیدگان خویش میبیند نمیتوان دید،

بیادآر که چون بخارغلیظ و لزج روی بروشنی گذارد، فروغ پرجلال خورشید بچه‌سان رخنه‌ای ضعیف در آن میکند؛

و آنگاه درعالم خیال آسان درخواهی یافت که در آن لحظه من خورشید را که در شرف غروب بود بچه صورت دیدم.

قدمهای خویش را هماهنگ قدمهای باوفای استاد خود[1] کردم، ودر روشنائی خورشید که در آن دم درساحل پست[2] روی در کشیده بود از میان این ابر برون آمدم.

ای خیال، که گاه مارا چنان ازخود بدرمیبری که حتی طنین هزاران شیپور را درپیرامون خویش نمیتوانیم شنید،

اگر حواس ما مایهٔ برانگیختنت نیستند، پس کیست که ترا بحرکت میآورد؟ فروغی است که بدست آسمان یا خودبخود پدیدآمده است، یا

۱– یعنی: قدمهائی که مرا وفادارانه درهمه‌جا همراهی میکرد.

۲– اشاره بساحل جزیرهٔ برزخ که چون پائین‌تراست، درهنگام غروب نورخورشید برآن نمیتابد، ولی این نور هنوز بردامنهٔ کوه که بلندتر است میتابد.

ارادهای خاص بدینجایش فرستاده است[۱] ؟

درعالم اندیشه چهرهٔ آن ناپاك زنی که بدل بدان پرندهای شد که
بیش از جملهٔ پرندگان مشتاق آوازخوانی است درنظرم آمد[۲] ؛

وآنگاه خیال من چنان سخت مستغرق خویش شد که دیگر ازعالم
برون هیچ نیامد که وی توانستش دید .

پس آنگاه درخیالپردازی دامنه‌دار خویش مردی را که بصلیبش کشیده
بودند[۳] وقیافه‌ای نفرت‌زا وخشمگین داشت دیدم که بدین وضع جان میداد،

ودرپیرامون وی خشایارشای کبیر وزنش «استر» و «مردخای» عادل
که گفتار و کرداری ملامت ناپذیر داشت هویدا بودند[٤] ؛

۱— اشاره بدانکه دانته آن منظرهٔ رؤیائی را که اندکی بعد وصفش را خواهد کرد ، باحواس ظاهری خود ندیده، بنابرین یا باید این رؤیا چون فروغی ازجانب آسمان آمده وارادهای خاص (خداوند) آنرا فرستاده باشد ، یا «خود بخود» وتحت‌تأثیر مقتضیات زمان و مکانی پدید آمده باشد .

۲— بنا بروایات میتولوژی یونان ، «تراس» پادشاه مقدونیه (یونان) خواهرزن خودش را که فیلوملا Philomela نام داشت ودختری بسیار زیبا بود بزورتصاحب کرد، وزن اوچنان ازین رفتاری که با خواهرش شده بود بخشم آمد که «ایتیلوس» پسر یکدانهٔ خود وشوهرش را کشت و گوشتش را برسرسفرهٔ غذا بشوهر داد . این زن که پروکنه‌آ Procneae نام داشت بجرم این گناه تبدیل به پرنده‌ای شد که «بلبل» نام گرفت، تا همیشه مشغول نالیدن باشد . — «اوویدیوس» شاعر بزرك لاتین که این داستان را درکتاب «استحالات» خود نقل کرده معتقد است که درین میان «فیلوملا» تبدیل به‌بلبل و « پروکنه‌آ » تبدیل به پرستو شده ؛ بدین ترتیب دانته یا آنکه همین کتاب منبع او بود تعمداً روایت دیگر را برگزیده است .

۳— رجوع شود بشرح بعد .

٤— این دوبند اشاره است به‌داستان استر دختر زیبای یهودی که بنا بگفتهٔ تورات زن سوگلی‌خشایارشاشد، ودرنتیجه‌هامان وزیرخشایارشا که بایهودیان‌دشمن‌بود وتوانسته بود ازشاه فرمان قتل‌عام آنها را بگیرد براثرنفوذ استر و «مردخای» عم وی مغضوب شاه قرارگرفت وبدارآویخته شد. این‌ماجرا بتفصیل‌درکتاب «استر» تورات که سراسرآن‌بشرح‌این‌واقعه اختصاص یافته شرح داده شده‌است ، ولی چون هیچ اشارهٔ دیگری درهیچیك‌ازتواریخ ایرانی‌ویونانی‌ورومی بدین واقعه نشده معلوم نیست این داستان تاچه حد حقیقت داشته باشد . نام پادشاه ایران در تورات « اخشورش »

بقیه درصفحهٔ بعد

و چون این تصویر خودبخود، همچون حبابی که آب پدید آرندهٔ آن از میان برود محو شد ،

دختر کی را دربرابر نظر یافتم که سخت اشك میریخت ومیگفت:

« ای شاه بانو ، چرا درعالم خشم خویش دست اززندگی برداشتی[1] ؟

بقیه ازصفحهٔ قبل

آمده که درست معلوم نیست آنرا باکدامیك از پادشاهان هخامنشی تطبیق میتوان داد، ولی از قرائن بیشتر احتمال میرود که منظور خشایارشا باشد .

قسمتی ازمتن تورات دربن باره چنین است : (تورات، کتاب استر ، باب هفتم) : «...درایام اخشورش چنین واقع شد . این همان اخشورش است که از هند تاحبش برصدوبیست وهفت ولایت سلطنت میکرد ... پس پادشاه وهامان نزد استر ملکه بضیافت حاضر شدند، وپادشاه درروز دوم نیز در مجلس شراب به استر گفت ای استر ملکه ، مسئول تو چیست که بتو داده خواهد شد و درخواست تو کدام ، اگرچه نصف مملکت باشد بجا آورده خواهد شد ـ استر ملکه جواب داد وگفت ای پادشاه اگر در نظر تو التفات یافته باشم و اگر پادشاه را پسندآید جان من بمسئول من وقوم من بدرخواست من بمن بخشیده شود ـ زیرا که من وقومم فروخته شده‌ایم که هلاك ونابود وتلف شویم واگر بغلامی وکنیزی فروخته میشدیم سکوت مینمودم باآنکه مصیبت ما نسبت بضرر پادشاه هیچ است ـ آنگاه اخشورش پادشاه استر ملکه را خطاب کرده گفت آن کیست وکجا است که جسارت نموده است تا چنین عمل نماید ـ استر گفت عدو ودشمن همین هامان شریر است ـ آنگاه هامان در حضور پادشاه وملکه بلرزه درآمد وپادشاه غضبناك شده از مجلس شراب برخاسته بباغ قصررفت ـ پس هامان دید که بلا از جانب پادشاه برایش مهیاست برپا شد تا نزد استر ملکه برای جان خود تضرع نماید ـ وچون پادشاه از باغ قصر بجای مجلس شراب برگشت هامان بربستریکه استر برآن میبود افتاده بودـ پس پادشاه گفت آیا ملکه را نیز بحضور من در خانه بیعصمت میکند ـ سخن هنوز برزبان پادشاه میبود که روی هامان را پوشانیدند ـ آنگاه حربونا یکی از خواجه‌سرایانی که در حضور پادشاه میبودند گفت اینك پنجاه زراعی‌تیز که هامان آنرا بجهة مردخای که آن سخن نیکو را برای پادشاه گفته است مهیا نموده در خانهٔ هامان حاضر است ـ پادشاه فرمود که او را برآن مصلوب سازید ـ پس هامانرا بر داری که برای مردخای مهیا کرده بود مصلوب ساختند وغضب پادشاه فرو نشست » .

۱ـ اشاره به لاوینیا Lavinia ، دختر لاتینوس Latinus پادشاه لاسیوم Latium در ایتالیا ـ چنانکه در «انئیس» ویرژیل نقل شده ، این دختر زن «تورنوس» Turnus پادشاه یکی دیگراز نواحی ایتالیا بود ؛ این پادشاه با «انئاس» قهرمان معروف ترویائی که قبلا شرح اودر دوزخ رفت و رومیان او را بنیان گزارندهٔ شهر خود میدانند جنگید و شکست خورد ؛ درپی شکست او به «آماتا» Amata ملکهٔ لاسیوم خبر رسید که دامادش کشته شده

بقیه درصفحهٔ بعد

خویش‌را کشتی تا «لاوینا»را از کف نداده باشی، واکنون ببین که مرا از کف‌داده‌ای ! ای‌مادر ، من‌آن کسم که پیش‌ازهر کسی‌دگر برمرگ تو گریانم . »

همچنانکه با تابش ناگهانی فروغی تازه بردیدگانی فرو بسته ، رشتهٔ خواب‌ازهم‌میگسلد، اما دراین گسستن پیش‌ازآنکه یکسره ازمیان رود سخت جانی ودیرپائی میکند .

زادگان خیالپردازی من نیز دربرابر فروغی که برچهره‌ام تافت و بسیار تابانتر ازآن نورها بود که ما بکار میبریم،راه گریز درپیش گرفتند. بپشت سرنگریستم تاببینم که درکجایم،وصدائیراشنیدم که گفت : « ازینجا بالا باید رفت » ؛ واین صدا مرا از هر انـدیشهٔ دگـر باز داشت ؛

وچنان مشتاق دیدار صاحب صدایم کرد که دریافتم که جز بادیدن روی اوآتش‌شوقم فرو نخواهد نشست .

اما ، همچنانکه خورشیددیدگان مارا خیره میکند وبخاطرهمین درخشندگی چهرهٔ خویش را از ما نهان میدارد ، درینجا نیز توانائی مرا تاب پایداری نماند .

« این روحی ملکوتی است[1] که بی‌آنکه از وی خواهشی کـرده

بقیه از صفحهٔ قبل

ودخترش از روی اجبار به زوجیت «انئاس» قاتل شوهرخود درآمده‌است، وملکه چنان ازین بابت خشمگین شدکه خودش‌را کشت . ـ مراد از جملهٔ «خود را کشتی تا لاوینا را ازکف ندهی» اینست که خودکشی کردی تا شاهد آنکه انئاس دخترت را از تو بگیرد نشوی ـ جملهٔ «دست اززندگی برداشتی»ترجمهٔ hai voluto esser nulla است که معنی تحت‌اللفظی‌آن‌اینست : «خواستی خودت را نیست کنی» .

۱ــ این‌بند ودوبند بعد ، از زبان ویرژیل گفته میشود .

باشیم ، مارا در بالارفتن رهنمون شده ، اما خود در فروغ خاص خویش پنهان است .

وی باما چنان رفتار میکند که آدمی باخویشتن[1] ، زیرا آنکس که دیگری را نیازمندبیند وبرای یاریش درانتظار تقاضائی ازجانب اونشیند، حقیقت خویش را از راه بدنهادی آمادهٔ رد این تقاضا میکند .

لاجرم قدمهای خود را باچنین دعوتی هماهنگ کنیم وبکوشیم تا پیش ازفرارسیدن شب بیالارویم ، زیرا که ازآن پس تاباز گشت روز توانائی چنین کاری را نخواهیم داشت[2] . »

راهنمای من چنین گفت، ومن درهمراهی وی قدم بجانب پلکان نهادم، وچون خود را برروی پلهٔ نخستین یافتم

آهنگی همانند صدای برهم خوردن بالی را در کنار خویش شنیدم، ونسیمی برچهره ام وزید[3] ، وآوائی راشنیدم که میگفت : « Beati Pacifici که بی خشم بد بسرمیبرند ![4] »

ودرین میان، آخرین اشعه ای که شب را بدنبال دارند[5] چنان برفراز

---

۱ — اصل فکر از انجیل آمده است (انجیل متی ، باب هفتم) : « . . . آنچه خواهید که مردم بشما کنند شما نیزبدیشان همچنان کنید » و (انجیل مرقس ، باب دوازدهم) : «... همسایهٔ خود را چون نفس خود محبت نما » و (انجیل لوقا ، باب ششم) : «... وچنانکه میخواهید مردم باشما عمل کنند شما نیز باایشان هماطور سلوك نمائید . »

۲ — اشاره به قانون برزخ که شبا هنگام رو به بالا نمیتوان رفت .

۳ — اشاره بدانکه فرشته سومین علامت P راکه نشان گناه خشم است ازپیشانی دانته سترده است .

٤ — «خوشا بحال اهل صلح» ، جمله ای که بصورت لاتینی آن در متن شعر دانته نقل شده است . اصل این جمله ازانجیل گرفته شده (انجیل متی ، باب پنجم) : « ... خوشا بحال صلح کنندگان،زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد . »

۵ — آخرین اشعهٔ خورشید ، پیش از غروب آفتاب .

سر ما آهنگ بالا کرده بودند که از چندین جانب چهرهٔ اختران هویدا شده بود .

بخویش میگفتم : « ای توانائی من ، برای چه ترکم میگوئی ؟ » زیرا که احساس میکردم که پاهای مرا نیاز به‌اندکی درنگ است.[۱]

ببالای پلکان رسیده وهمچو آن کشتی که بکنار ساحل رسیده‌باشد بیحرکت برجای ایستاده بودیم ،

ومن اندکی‌درنگ کردم تادریابم که‌آیا دربارهٔ این‌حلقهٔ تازه سخنی خواهم شنید یانه ، پس آنگاه روی بسوی استاد خویش کردم و گفتم :

« ای‌پدر مهربان، مراآگاه کن که ساکنان این‌حلقه‌ای که‌درآنیم کدامین گناه را کفاره میدهند ؟ اگر ما از رفتن بازمانده‌ایم ، کاش زبان تو از پاسخ باز نماند . »

واو بمن گفت : « در این جا عشق به نیکی از بیماری قصور در انجام وظیفه درمان مییابد[۲] ، یعنی‌دستهٔ سهل‌انگاران‌آنچه را که از کف داده بودند باز میستانند[۳]

اما ، برای‌آنکه مفهوم سخنم را نکوترازین‌دریابی، هوش وحواس خویش را یکسره بمن ده تا مگر ازین تأخیر ما ثمر برگیری[۴] . »

۱ــ اشاره بدانکه فرارسیدن شب طبق قانون برزخ قدرت بالارفتن را ازپاهای برزخیان میستاند .

۲ ــ یعنی : دراینجا کسانی بخاطر تطهیر خودکیفر می‌بینند که درزندگی نیت خوب داشتند، ولی درراه نکوئی سهل‌انگاری کردند ووظیفه‌ایرا که عشق به نیکی بعهدهٔ ایشان گذاشته بود انجام ندادند .

۳ ــ یعنی‌مشغول گذراندن دورهٔ مجازات خویشند تا دوباره از نعمت رستگاری روح که قبلاآنرا باگناه سهل‌انگاری از دست داده بودند برخوردار شوند .

٤ــ یعنی : حالاکه شب رسیده واجباراً باید تاصبح درهمین‌جا بمانیم ، لااقل درسی از من آموخته ووقت را تلف نکرده باشی .

وچنین سخن آغاز کرد : « پسرم ، خالق ومخلوق هرگز بی‌عشق نبوده‌اند[1] ، واین عشق یا غریزی است ویااکتسابی، وتو خود براین نکته نیك آگاهی[2] .

عشق‌غریزی هرگز براه خطا نمیرود ؛ اما آن دیگری بعکس ، یا از ناشایستگی معشوق، یااز کمی فزون ازحد اشتیاق ویا از زیادی فزون از حدآن، در معرض خطاست[3] .

این عشق اگر روی بسوی خیر نخستین[4] داشته باشد، یا آنکه در طلب نعمتهای خداوند میانه‌روی کند ، زایندهٔ لذتی‌ناشایسته‌نمیتواندشد ؛

اماچون روی بسوی‌بدی گرداند،یاآنکه درطلب چیزی نکو شوقی بیشتر یا کمتر ازآن‌حد که شایسته است نشان دهد ، دربن‌صورت مخلوق براهی علیه خالق خویش میرود .

واین‌تراميتواندآموخت که‌درمزرع‌وجودشما عشق‌بذرهرخوبی‌است، ونیز بذر هربدی که مستحق کیفراست .

---

۱ — از اینجا بحث معروف ویرژیل دربارهٔ عشق وطبقه‌بندی خاص‌آن که ساکنان هفت حلقهٔ برزخ از روی آن حلقه‌بندی شده‌اند شروع میشود . یکبار دیگرنیز درسرود یازدهم دوزخ ویرژیل طی بحث مفصلی اساس طبقه‌بندی دوزخ را برای دانته تشریح کرده بود .

۲ — یعنی : این تقسیم‌بندی طبق منطق ارسطو صورت گرفته وتو که کتاب فلسفهٔ ارسطو را خوانده‌ای قاعدتاً براین منطق وقوف داری . ـ عشق غریزی(naturale) یعنی عشق فطری و جاذبه‌ای که آدمیان وحیوانات و نباتات را بسوی‌هم میخواند . عشق اکتسابی (d'animo) یعنی عشق ارادی که بشر طبق اختیار خود وروی صلاح اندیشی روی بدان میآورد . ـ « خالق و مخلوق هرگز بی‌عشق نبوده‌اند » ، یعنی:چه‌آفریدگار وچه‌آفریدگان کاری را جز از روی عشق انجام نمیتوانند داد ، منتها بعداً توضیح داده میشود که این عشق ، میتواند علاقه ای نیکو یا علاقه‌ای بد باشد .

۳ — یعنی : عشق ارادی از سه‌راه اشتباه میتواند کرد : یاآنکه متوجه هدفی شود که قابلیت واستحقاق‌آنرانداشته باشد، یاآنکه‌زیاده ازحدحرارت بخرج‌دهد، یاحرارت‌کافی‌بخرج‌ندهد.

٤— ne' primi ben(i) : خداوند .

اما چون عشق بهرحال دست از خدمت بدان کس که در وجودش خانه دارد نمیتواند داشت، بناچار جملهٔ کسان از کینه توزی بشخص خویش در امانند[1]؛

وازسوئی دگر، چون هیچ موجودی خویش را جدا از آن وجود نخستین که خود هستی‌بخش خویش است نمیتواند دانست، ناگزیر احساس آدمی بدین وجود نیز کینه‌توزی تواند کرد.

لاجرم، اگر تشخیص من درست باشد، فقط این راه باقی‌میماند که تنهانوع بدی که بدان عشق میتوان داشت بدخواهی نسبت بدیگران است ونهال این‌چنین عشق بد به‌سه صورت درمزرع وجود شما میروید:

کسانی‌هستند که بلندی‌خویش‌را دربستی‌همسایگان‌خودمیجویند، وتنها بدین نیت است که شوق دیدار سرافکندگی آنان را دارند[2]؛

کسانی هستند که میترسند با بالارفتن دیگران قدرت وموقعیت و افتخار وشهرت خویش‌را از کف بدهند، وازین بابت چنان افسرده خاطر میشوند که آرزوی خلاف آنرا میکنند[3].

و کسانی‌نیزهستند که بادشنامی چنان خشمگین میشوند که عطش انتقامجوئی‌وجودشان‌رافرامیگیرد، واین‌چنین کسان چاره‌ای‌بجز آن‌ندارند

۱– تقسیم بندی اول: وقتیکه عشق بسمت بدی منحرف میشود؛ ولی چون این بدی نمیتواند بسمت خود شخص یابسمت‌خداوند متوجه باشد، بناچار بصورت بدخواهی‌نسبت بدیگران درمیآید. این چنین عشق خود بسه قسمت فرعی تقسیم میشودکه هریك ازآنها مربوط بیکی از سه‌حلقهٔ نخستین برزخ است.

۲ – طبقهٔ غرور پیشگان: حلقهٔ اول برزخ.

۳ – طبقهٔ اهل رشك وحسد: حلقهٔ دوم برزخ.

که در پی آزار دیگران برآیند [۱].

این عشقِ سه‌رو است که درزیر پای ما کفاره میدهد [۲]؛ واینك از آن عشق دیگری باتو سخن میخواهم گفت که باهمهٔ فسادآلودگی روی بجانب نکوئی دارد [۳].

هرآدمی طرحی مبهم ازخیری که روحش را آرامش میتواند داد برلوح‌دل‌دارد، وچون‌خود را مشتاق آن‌میبیند میکوشد تابدان‌دست‌یابد [٤].

اگر این عشق با کندی بسیار شما را بشناسائی آن یا دستیابی بدان خواند [٥]، درآنصورت پس‌از توبه‌ای بجا درین‌حلقه بدین‌جرم کیفر خواهید دید [٦]؛

خیری دگرهست که‌آدمی را خوشبخت نمیکند، زیرا که خود نه خوشبختی است [۷] ونه‌آن‌جوهرنیکو [۸] که ثمره وریشهٔ جملهٔ نکوئیهاست؛ عشقی که خود را فزون از اندازه در اختیار این طلب مینهد، درسه

---

۱ — طبقهٔ اهل غضب : حلقهٔ سوم برزخ .

۲ — عشق سه‌رو : triforme amor(e) ، عشقی که به سه‌صورت تجلی میکند - «کفاره‌میدهد» ، دراصل : میگرید si piange ؛یعنی گناهکاران این‌سه‌طبقهٔ‌مختلفند که درسه‌حلقهٔ اول برزخ که درین ساعت درزیر پای ما قرار دارد بخاطر گناه خویش گریان هستند .

۳ — اشاره به قسمت‌های دوم وسوم از تقسیم‌بندی سه‌گانهٔ گناهان در برزخ .

٤ — یعنی : هرکسی برای خود معناً کمال مطلوبی‌دارد که درپی‌آنست تا روح خویش را باوصول بدان از نعمت آرامش برخوردار بیند .

٥ — اشاره به سهل‌انگاران که ساکنان حلقهٔ چهارم برزخ را تشکیل میدهند .

٦ — یعنی : این گناهکاران پس ازآنکه پشیمان شدند وتوبه کردند مدتی برای تطهیر خویش دراین‌جا عذاب خواهند دید وبعد رهسپار بهشت خواهند شد .

۷ — اشاره به مال ومنال زمینی.

۸ — la buona essenza ، نقل از «سن‌تماس‌داکن» بزرگترین فقیه‌کاتولیك که در قرن سیزدهم میلادی میزیست : « تنها خداست که ذاتاً خوب است » .

سرود هفدهم

حلقه‌ای میگرید که بربالای سرمایند[1]، اما چگونه این عشق بسه قسمت منقسم میشود،

درین باره چیزی بتو نمیگویم، تا خود این نکته را بفراست خویش دریابی. »

۱ – قسمت سوم از تقسیمات سه گانهٔ برزخ، شامل گناهان: خست، شکمپرستی و شهوترانی که گناهکاران مربوط بدانها در حلقه‌های پنجم وششم وهفتم برزخ بسرمیبرند.

سرود هجدهم

طبقهٔ چهارم: تن‌آسایان

درین سرود، دانته وویرژیل بادستهٔ تازه‌ای ازبرزخیان برخوردمیکنند که دستهٔ تنبلانند. ایشان ناگزیرند درتمام مدت کفارهٔ خویش درطول حلقه‌ای که برگرداگرد این کوهستان میچرخد بشتاب مشغول دویدن باشند، زیرا که در دوران زندگانی خویش، براثرتنبلی وتن‌آسائی، دست ازکوشش درراه خدمت بخلق و تزکیهٔ نفس خود برداشته‌وکاری انجام نداده بودند.

دانته بدین دسته از ارواح برزخی،که تنها دسته‌ای از برزخیانند که سرودی‌مذهبی‌نمیخوانند، فقط پنجاه‌مصرع اختصاص داده است وظاهراً میخواهد بدینوسیله بی‌اعتنائی خویش را در بارهٔ ایشان نشان دهد، همچنانکه در مورد ابن‌الوقت‌ها در سرود سوم دوزخ چنین کرده بود، منتها دراینجا طبعاً این حس تحقیر او خیلی ملایمتر است.

درآخر سرود دانته برای دومین‌بار بخواب میرود تا خواب سمبولیك تازه‌ای ببیند.

سرود هیجدهم

حکیم والا[1] استدلال خویش را بپایان رسانیده بود و با دقت بدیدگان من مینگریست تا مگر مرا خرسند بیند؛

و من که در خویش عطشی تازه مییافتم، بزبان خاموش بودم و در دل میگفتم: «شاید که اگر فزون از اندازه پرسش کنم، زباندرازی کرده باشم.»

اما آن پدر واقعی میل پرآزرم و خاموش مرا دریافت و سخن گویان دل سخن گفتنم داد.

لاجرم گفتم: «استاد، نگاه من چنان از فروغ تو نیرو میگیرد که مفهوم آنچه را که منطق تو ارائه میدهد یا تحلیل میکند نکو درمیتوانم یافت.

ازین رو از تو پدر گرامی و مهربان تقاضا دارم که مفهوم عشق را که تو هر نکوئی و هر بدی را زائیدهٔ آن میدانی بمن بنمائی.»

گفت: «نظر نافذ اندیشه را بدقت بمن متوجه کن تا آشکارا بخطای کورانی که ادعای عصاکشی دارند پی بری[2]؛

روح که آمادهٔ محبتش آفریده‌اند بمحض آنکه جاذبهٔ لذتش برانگیزد

۱– l'alto dottore، این لقبی است که یکبار دیگر نیز در «دوزخ» به ویرژیل داده شده بود.

۲– اشاره به گفتهٔ آن فلاسفه که ادعا میکنند که عشق بهرصورت شایان ستایش است و هیچ نوع آن زایندهٔ بدی نمیتواند شد. اصل فکر «کوران عصاکش» از انجیل گرفته شده (انجیل متی، باب پانزدهم): «...ایشان را واگذارید. کوران راهنمایان کورانند، و هرگاه کور کور را راهنما شود هردو در چاه افتند.»

وبعمل خواند[1]، روی بجانب آنچه مطلوب اوست میبرد ؛

قدرت ادراك شما ازهرحقیقتی تصویری برمیآورد وآن تصویررا در درونتان میگستراند و ازین راه روح را بسوی خویش میخواند ؛

اگر روح که توجهش چنین معطوف شده است مجذوب این تصویر شود ، چنین جاذبه‌ای عشق است ؛ عشقی طبیعی که با کشش لذت این تصویر را ازنو باروح شما پیوند میدهد[2] .

آنگاه ، همچو پیچ و تاب شعلهٔ آتش که باقتضای طبیعت خودمشتاق صعود بدانجا است که در آن جوهر ناربیش از هرجای دیگردوام میکند[3] ، روح مجذوب نیز روی بسوی میل میبرد که کششی معنوی‌است، و درین راه باز نمیایستد مگرآنکه به شیئی محبوب دست یافته باشد[4] .

لاجرم اکنون میتوانی دید که تاچه‌اندازه حقیقت امر بر آن کسان که عشق‌را بخودی خود شایان تحسین میشمارند پوشیده است[5] ،

۱– یعنی : عشق «بالقوه» در روح آدمی وجود دارد ووقتی بصورت «بالفعل» درمیآید که جاذبهٔ کسب لذتی آنرا برانگیزد .

۲– مفهوم کلی‌این‌بند وبند بالا اینست که‌قوهٔ ادراك‌آدمی ، ازهرچیز که می‌بیند تصویری بدرون روح‌میفرستد، واگر این تصویر موردپسند روح قرار گیرد درآصورت عشق بوجود میآید، واین عشق هنوز صورتی طبیعی دارد، زیرا که وارد مرحلهٔ عمل نشده‌است .

۳– اشاره به «کرهٔ نار» که در بالای زمین وزیر فلك ماه قرار دارد ودر حقیقت مرحلهٔ مقدماتی بهشت است وهرآتشی روی بدان دارد که گهوارهٔ اصلی اوست . درسرود اول بهشت درین باره سخن خواهد رفت .

٤– مفهوم کلی این بند وبند قبل اینست که همچنانکه‌آتش روبسوی کرهٔ نار که زادگاه اوست دارد تا مگر بدان رسد ، روح آدمی نیز پس ازآنکه در خود احساس عشق کرد به نیروی شوق ومیل راه تلاش را در پیش میگیرد تا بدان جا رسد که هدف او و برانگیزندهٔ اشتیاق اوست .

ه– اشاره به پیروان عقیدهٔ «اپیکور» که معتقدند «عشق» بهرصورت که باشد محترم و شایان ستایش‌است . درینجا دانته از زبان ویرژیل میگوید که هرچند نفس‌عشق همیشه‌خوب‌است، ولی اگر هدف آن چیزی ناشایسته باشد نتیجهٔ آن شایان ستایش نمیتواند بود .

زیرا که شاید مایهٔ اصلی همیشه خوب جلوه کند، اما هر مُهری خوب نیست، هرچند که موم خوب باشد[1].»

پاسخش دادم: «سخنان تو و اندیشهٔ من که در درك معنی آنان کوشید مفهوم عشق را بمن آموختند، اما این وقوف جز بر شك من نیفزود،

زیرا که اگر عشق از خارج بسراغ ما میآید و روح ما با پای همراهیش نمیکند، درین صورت روح را هیچ هنری در رفتن یا نرفتن براه راست نیست[2].»

و او بمن گفت: «من هرآنچه را که عقل درین باره تواند دید بتو میگویم، اما دربارهٔ آنچه از حوصلهٔ عقل برون است انتظار پاسخ را جز از جانب بئاتریچه مدار: زیرا که این کار، کار ایمان است[3]

هر ترکیبی که از ماده جدا و در عین حال بدان پیوسته باشد صفت ممیزه‌ای خاص دارد

که آنرا جز از راه آثاری که بر آن مترتب است نمیتوان شناخت، و همچنانکه حیات نباتات جز بوسیلهٔ شاخ و برگهای سبز آنها متجلی نیست،

۱– درین‌جا عشق به موم وهدفی که عشق درراه‌آن بکار برده میشود به‌مهر تشبیه شده. اشاره بدانکه عشق خود قابل تقدیس است ولی میتوان آنرا در راهی بکار برد که مستحق ملامت باشد. موم‌درزمان دانته بجای لاك امروزی بکارمیرفت.

۲– یعنی: اگر عشق از عوامل خارجی زاده میشود وروح درین میان فقط وقتی رو بسوی‌آن میرود که تحت تأثیراین عوامل قرار گرفته‌باشد، دراینصورت عشق امری است که‌مستقیماً بروح مربوط نیست ونباید بدی یا خوبی‌آنرا از چشم روح آدمی دید.

۳ ـ اشاره بدانکه ویرژیل نمایندهٔ عقل‌ومنطق انسانی‌است. وچون درین‌بحث‌پیش‌ازآنکه پای‌عقل در میان باشد پای عشق وروح در میان است، پاسخ کامل این سؤال را باید ازبئاتریس یعنی مظهر عشق وعاطفه خواست.

این درست مفهوم شعر حافظ است که:

دل چو از پیر خرد نقد معانی میجست	عشق میگفت بشرح آنچه براومشکل بود

این صفت نیز جز از راه آثاری که بر آن مترتب است تجلی نمیتواند کرد[1].

ازین‌رو، آدمی خود نمیداند که قدرت درك مدرکات اولیه و جاذبهٔ تمایلات نخستین در او از کجا پدید آمده است،

زیرا این مدرکات وتمایلات بهمانسان با نهادشما سرشته‌اند که غریزهٔ عسل‌ساختن با نهاد زنبور، واین تمایلات نخستین نه شایستهٔ ستایشند ونه مستحق ملامت[2].

اما شما برای تطبیق آنان باسایر تمایلات خویش، قدرت‌عاقله‌ایرا دروجود خود دارید که راهنمای اعمالتان است، وباید که این‌نیرو همواره درآستانهٔ رضا ماند[3]؛

وهمین قدرت‌عاقله است که عشق خوب را استقبال وعشق بدرا طرد میکند، واز این راه امکان صلاح را بدست شما میدهد[4].

---

۱ — مفهوم این بند وبند قبل ازآن اینست که هرحقیقت غیرمادی (مثلاروح) که با حقیقتی مادی (مثلاجسم) یکی شده ودرعین آنکه استقلال خودرا حفظ کرده باآن پیوسته باشد، فقط از راه آنچه توسط این جسم قابل درك ورؤیت است امکان تجلی دارد، همچنانکه نیروی حیاتی درختان را جز از راه دیدار سرسبزی شاخه‌ها وبرگهای آنها در نمیتوان یافت.

۲ — یعنی: در بارهٔ غرایز وتمایلات اولیه واصلی بشر میتوان گفت که این تمایلات و غرائز ارتباطی باتجلی خاص از جانب روح اوندارند، بلکه بطور فطری وذاتی با نهاد او سرشته شده‌اند، وازبابت آنها نمیتوان روح را ملامت کرد یا ستود.

۳ — «قدرت‌عاقله» اشاره بعقل وادراك بشری که او را بجانب احتیاط ومدارا میخواند «باید که همواره درآستانهٔ رضا بماند»، یعنی باید همیشه طوری رفتار کنید که این نیروی عاقله از شما راضی باشد. مفهوم این بند اینست که غرائز وتمایلات ساده واصلی دراختیار مانیستند، اما برای اینکه بقیهٔ عواطف واحساسات خویش را بااین تمایلات فطری که بد نمیتوانند بود وفق دهیم واز افراط وتفریط بپرهیزیم، باید ازعقل که مارا بمیانه‌روی میخواند کمك بگیریم.

٤ — یعنی: شایستگی یاناشایستگی شما وابسته بدان است که این قدرت عاقله را درچه راه بکاربرید، وآنرا صرف هدفی کنید که ازعشق بخوبی زاده میشود یا از عشق به بدی.

کسانیکه درین باره اندیشیدند و بکنه این معضلات ره یافتند ، وجود این آزادی را برای روح مسلم دانستند، ولاجرم برای جهانیان علم اخلاق را بیادگار نهادند [1] .

ازین‌هم که بگذریم ، وبفرض‌هم بپذیریم که‌آتش جملهٔ عشق‌ها از روی الزام درنهاد شما برافروخته‌میشود ، بهرحال شمارا قدرت‌آن‌هست که عنان براین عشق زنید [2] .

این همان صفت والائی است که «بئاتریچه» «اختیار» ش مینامد ؛ لاجرم اگر وی درین باره باتوسخنی گوید بکوش تا مفهوم این کلام مرا بیاد داشته باشی [3] .»

ماه که‌برای‌برآمدن‌تقریباً تانیمشب درنگ کرده بود [4] ، همچودلوی بزرگ وفروزان سربرآورده وازشمارهٔ اختران درنظرما بسیارکاسته بود [5] ، و درجهتی خلاف آسمان [6] ، درآن مسیر که خورشید ، بهنگامی که رومیانش درمیان ساردها و کرس‌ها درحال افول می‌بینند ، درآن‌آتش

١ — اشاره به فلاسفهٔ بزرگ کهن : سقراط وارسطو وافلاطون .

٢ — نتیجهٔ کلی این بحث : بفرض آنهم که قبول کنیم هر نوع میل بصورت جبری و تحت تأثیر عوامل خارجی در وجود آدمی پدید میآید ومارا در پیدایش‌آن‌اختیاری نیست، ولی بهرحال‌منکر آن‌نمیتوان شد که در صورتیکه این‌میل متوجه هدفی نامشروع باشد ، اختیار عدم پیروی ازآن وخودداری از رفتن براهی که این میل‌شان میدهد باخود ماست .

٣ — اشاره به سرود پنجم بهشت که درآن بئاتریس دربن‌باره با دانته گفتگومیکند.ــ از نظر استعاری اشاره بدین است که علم الهی (که‌بئاتریس‌دراینجا مظهرآن است) درمورد بشر قائل به «اختیار» است و«جبر» مطلق را قبول ندارد .

٤ — دانته سفر خود را بجهان دیگر درشب آدینهٔ مقدس شروع کرده بود که درآن ماه صورت‌بدر داشته ، بنابراین درین موقع که شب سه‌شنبه یعنی شب هیجدهم ماه قمری است ، ماه زودتر از حوالی نیمشب طلوع نمیکند .»

٥ — یعنی : تابش‌آن نور ستارگان را ضعیف‌کرده بود .

٦ — یعنی : در مسیر خاص ماه که از جانب مغرب بجانب مشرق حرکت میکند .

می‌افکند، شتابان در حرکت بود[۱]،

وآن شبح بزرگوار که بخاطر او «پیتولا» ازهرشهر دیگر «مانتوئی» نام‌آورتر است[۲]، بار سنگین شك را از دوش من برداشته بود.

لاجرم، چون جملهٔ پرسشهای خویش را پاسخهائی روشن ومقنع شنیده بودم، حال آن کس را داشتم که در عالم خلسه برؤیائی فرو رفته باشد[۳].

اما این حال خلسهٔ من بناگهان بافرارسیدن کسانی که گرداگرد کوهستان را در نور دیده واز پشت ما سربرآورده بودند از میان برفت.

وهمچنانکه پیش ازین، «ایسمنو» و«آسوپو»، درآن هنگام که مردم شهر «تبه» از «باکو» یاری میخواستند، کسان را شبا هنگام در طول کنارههای خویش غرق در شوروشوق میدیدند[٤]،

درین‌حلقه‌نیز کسانی‌را که‌عشقی شایسته وارادهای نیکوشان راهبر

---

۱ – اشاره به مسیر خورشید در اواخر ماه آبان واوایل ماه آذر، یعنی در حدود یکماه قبل ازآغاز زمستان؛درین موقع مسیر خورشید بیش از هروقت دیگر متمایل بجنوب غربی‌است، یعنی از نظر رومیان خورشید درمیان دوجزیرهٔ «کرس» و «ساردنی» غروب میکند. مفهوم این بند اینست که ماه درین هنگام در جهت شمال شرقی به‌جنوب غربی حرکت میکرد.

۲ – شبح بزرگوار: ویرژیل – پیتولا Piètola دهکدهای در نزدیك شهر مانتوا Mantova ؛این‌دهکده زادگاه ویرژیل بود وبدین جهت داننه آن را نام‌آورترین آبادی «مانتوا» میشمارد.

۳ – یعنی: فکر من یکسره معطوف بدانچه بودکه شنیده بودم وتوجهی باطراف خویش نداشتم.

٤ – ایسمنو Ismeno و آسوپو Asopo در رودخانهٔناحیهٔ Boetia در یونان؛– «تبه» Tebe پایتخت معروف این ناحیه – باکو Bacco (در اصل یونانی Bacchus) خدای شراب ومستی در میتولوژی یونان که حامی شهر «تبه» بود – در شب جشن باکوس، مردم شهر «تب» هریك مشعلی بدست میگرفتند وتاصبح در طول سواحل این دورودخانه برقص ومیخوارگی وعشقبازی میپرداختند.

بود دیدم که پاها را داسهائی کرده بودند وروی بجانب ما داشتند[1] .

پس زود بما رسیدند ، زیرا که جملهٔ افراد این جمع پیوسته دوان بودند ودرپیشاپیش آنان دوتن گریه کنان بانگ میزدند که :

«مریم شتابان بجانب کوهستان دوید[2]» و: «سزار برای آنکه «ایلردا» را بزیر یوغ کشد «مارسی» را سر کوب کرد و بسوی اسپانیا شتافت[3] . »

پس آنگاه دیگران میخروشیدند که : « بشتابیم ، بشتابیم ، تا مبادا باقصور درعشق وقت خویش را تلف کنیم، زیرا که این ابر ازشوق ازنوبرکت الهی را شامل ماخواهد کرد[4] . »

« ای ارواحی که شاید شوق پارسایانهٔ کنونی شما کندی سهل انگارانهٔ پیشینتان را در ابراز نکوکاری جبران تواند کرد ،

این آدم زنده که میبینید، ویقین دانید که بشما دروغ نمیگویم، سر آن

---

۱ — « عشق نکو راهبرشان بود » : اشاره بدانکه این حلقهٔ برزخ خاص سهل انگاران است که هدفی بد ندارند و جرمشان فقط قصور در نکوکاری است . ــ « پاها را داسهائی کرده بودند » ، یعنی درحال دویدن بودند ، بطوری که پاهایشان دائماً در حرکت بود ودرین حال شکل قوسی را بصورت داس دروگران داشت .

۲ — نقل از انجیل (انجیل لوقا ، باب اول) : « ... درآن روزها مریم برخاست وبه بلدی از کوهستان یهودیه بشتاب رفت وبخانهٔ زکریا درآمده به الیصابات سلام کرد . »

۳ — نقل از «فارسالیا» اثرمعروف «لوکانوس» شاعر رومی : « سزار باسرعتی شگفت آور به ایبریا رفت وایلردا را تصرف کرد » ــ Ilerda نام قدیمی «لریدا» Lerida یکی ازشهرهای اسپانیا ــ Marseilles (بایتالیائی مارسیلیا Marsilia) بندر معروف جنوب فرانسه ــ اشاره به پیروزیهای سزاردربرابرسرداران پمپئوس، درفرانسه واسپانیا، که نتیجهٔ سرعت عمل سزاربود .

در این مثال ومثال قبل ازآن ، دونمونه از موفقیت درنتیجهٔ سرعت عمل ازجانب سهل انگاران وتن آسانان این حلقهٔ برزخ ارائه شده که مثل نمونه‌های سایر حلقه‌ها ، یکی ازآنها از تورات و انجیل ویکی دیگر از میتولوژی وتاریخ انتخاب شده است .

۴ — یعنی : در اجرای مجازات خود شتاب کنیم تا این ابراز حسن نیت از جانب ما ، دوران عذابمان را در اینجا کوتاهتر کند .

دارد که چون خورشید از نو بتابد[1] ، ازین بالاتر رود ؛ درین صورت مارا بگوئید که از کجا گذر باید کرد . »

راهنمای من چنین گفت، و یکی از این ارواح پاسخ داد : «بدنبال ما بیا ، و گذرگاه را خواهی یافت .

ما چنان شوق پیش‌رفتن داریم که برجای خویش آرام نتوانیم گرفت؛ لاجرم اگر کیفر مارا مستلزم قصوری از جانب ما در رعایت ادب‌بینی، برما بخشش آور[2] ؛

من بهنگام امپراتوری «بار باروسای» نیکدل که هنوز «میلانو» دردمندانه از او یاد میکند درشهر «ورونا» کشیش «سن‌تسنو» بودم[3] .

وزود باشد که آن کس که اکنون پائی برلب گور دارد[4] ، بخاطر این دیر بگرید[5] ، وازینکه آنرا دراختیارخویش داشته‌است پشیمان آید،

---

۱ — اشاره بدانکه این بالاروی فقط وقتی میسراست که خورشید روز بعد طلوع کند .

۲ — یعنی : اگر می بینی که بخاطر تحمل کیفر خود مجبور بدویدن هستیم ونمیتوانیم برجای بایستیم تا رسم ادب را نسبت بشما دونفر بجای آورده باشیم ، مارا مورد ملامت قرار مده .

۳ — بارباروسا Barbarossa ، « فردریك ریش‌قرمز » امپراتور معروف آلمان که در بزرگترین جنگ صلیبی مدتی فرمانده کل قوای صلیبی بود ودر یکی از زدوخوردهای خود با مسلمین هنگامیکه میخواست بااسب از رودخانه بگذرد درآن غرق شد . عقیدهٔ بسیاری از آلمانها هنوز براینست که این امپراتور نمرده بلکه در غاری در کوهستان کیپ‌هویزر Kipphaüser کنار تخته سنگی نشسته است وهروقت که ریش او آنقدر دراز شود که سه‌بار تمام بدور تخته سنگ بپیچد ، وی ازغار بیرون خواهد آمد ودوباره دست بشمشیر خواهد برد ـ «میلانو دردمندانه از او یاد میکند»، اشاره بدانکه « فردریك ریش‌قرمز » در سال ۱۱٦۲ شهر میلان را آتش زد وویران کرد ـ ورونا Verona شهروایالت معروف شمال ایتالیا ـ «سن‌تسنونه» San Zeno(ne) دیر معروفی درایالت ورونا ـ روحی که سخن میگوید روح مردی است بنام گراردو Gherardo که درسال ۱۱۸۷ مرد و سرکشیش این دیر بود .

٤ — e tale ha già l'un piè dentro la fossa این اصطلاح ایتالیائی درست مرادف اصطلاح رایج فارسی است که در ترجمه آمده است .

٥ — یعنی : بزودی براثر گناهانی که دردورهٔ تصدی این دیر انجام داده بدوزخ خواهد رفت .

زیرا که وی پسر خود را که تنی ناقص وروحی ناقصتر دارد وحرامزاده ای بیش نیست، در این دیر بجای کشیش قانونی نهاده است[1]. »

نمیدانم که وی باز سخن گفت یا خاموش ماند، زیرا که درین لحظه بسیار دور شده بود، اما همین اندازه را از سخنانش شنیدم ودرخاطر نگاهداشتم.

وآنکس که در جملهٔ گرفتاریها مشکل گشایم بود[2]، بمن گفت: « روی بدان جانب کن واین دوتن را ببین که چسان دندان در تن تن آسانی فرو برده‌اند[3]. »

این دو در پس جملهٔ آن دیگران روان بودند ومیگفتند: «قومی که دریا برویش گشوده شد، پیش از آنکه «اردن» وارثانش را ببیند بمرد[4]. »

---

۱ — این دوبند اشاره است به «البرتودلااسکالا» Alberto della Scala اشرافزادهٔ بزرك شهر «ورونا» که در ۱۰ سپتامبر ۱۳۰۱ مرد، وبهمین جهت است که اشاره به «پابرلب گورداشتن» او شده‌است. ـ پسر او یوسف (Giuseppe) نام داشت وازطرف پدرمقام کشیش اعظم دیرسن‌زنورا یافت واز ۱۲۹۲ تا ۱۳۱۳ بدین سمت باقی بود. این شخص میلنگید (بدین جهت به «تن ناقص» او اشاره شده) وبقول مفسرین داننه اخلاقی فاسد داشت (روح ناقص‌تر)، وبرخلاف سه پسر مشروع «البرتودلااسکالا» (که یکی از آنها «کان گراندهاسکالا» است که داننه کمدی الهی خود را بدو اهداء کرده است) وی فرزند نامشروع او بود.

۲ — اشاره به ویرژیل.

۳ — یعنی: باشتاب دردویدن، باخوی تن آسانی که درآن جهان داشتند مبارزه میکنند.

٤ — اشاره به قوم یهود که چون براهنمائی موسی از مصر به کنعان میرفت، آب بحرقلزم (بحراحمر) در سر راهش خشك شد وبعد از عبوریهود، دوباره دریا بحال خود برگشت تا سربازان مصری را که درتعاقب یهودبودند غرق کند. ـ «اردن» نام رود معروف فلسطین که دراینجا به پیروی ازتورات بتمام فلسطین اطلاق شده‌است. ـ « پیش از آنکه اردن وارثانش را ببیند بمرد »، اشاره بدانکه جز «کالیب» و «یوشع» دوتن از سران مهاجرین یهود، بقیهٔ افراداین قوم پیش ازرسیدن بارض موعود مردند. اصل ماجرا بتفصیل در تورات آمده است (تورات، سفرخروج، باب چهاردهم): « ... پس موسی دست خود را بردریا دراز کرد وخداوند دریا را بباد شرقی شدید تمامی آن شب برگردانیده دریارا خشك ساخت، وآب منشق گردید، وبنی اسرائیل درمیان دریابرخشکی میرفتند، وآبها برای ایشان برراست و چپ دیوار بود » و (تورات، سفر اعداد، باب چهاردهم): « ... وخداوند موسی وهارون را خطاب کرده گفت: تابکی این جماعت شریر (یهود) راکه برمن

بقیه در صفحهٔ بعد

و: «آنانکه نخواستند بار دشواریهارا همراه‌باپسر «انکیزه» تاباآخر بردوش کشند، خویش را وقف حیاتی بی‌افتخار کردند[1] . »

وچون‌این‌اشباح چندان ازما دورشدند که دیگرم امکان دیدارشان نبود، افکاری تازه درذهنم راه‌یافت ،

که ازآنها اندیشه هائی دگر زائید، وآنقدر ازین شاخ بآن شاخ جستم که عاقبت درعالم خیالپردازی خویش دیدگان را برهم نهادم واندیشه‌هایم بصورت رؤیائی‌درآمدند .

بقیه ازصفحهٔ قبل

همهمه میکنند متحمل بشوم ؟ همهمهٔ بنی‌اسرائیل راکه برمن همهمه میکنند شنیدم . بایشان بگوخداوند میگوید بحیات خودم قسم که لاشهای شما در این صحرا خواهدافتاد، وشما بزمینی که دربارهٔآن دست خود را بلندکردم که شما را درآن ساکن گردانم هرگز داخل نخواهید شد مگر کالیب‌بن‌یفنه ویوشع بن نون » .

۱ – اشاره بهمراهان «انئاس» Aeneas که درجزیرهٔ سیسیل‌ماندند وحاضربهمراهی بااو برای تلاشها وپیروزیهای آینده که منجر به ایجاد شهررم‌شد نشدند . ویرژیل درکتاب پنجم «انئید» بتفصیل درین باره سخن گفته است .

سرود نوزدهم

طبقهٔ پنجم: خسیسان و مسرفین

قسمتی از این سرود برزخ دانته، بقیهٔ آن بخسیسان طبقهٔ پنجم برزخ اختصاص دارد. این ارواح دست‌وپائی بسته دارند وازرو بزمین خفته‌اند، و تاگزیرند پیوسته بهمین حال باقی‌مانند وسرودی را بخوانند که حاکی ازپشیمانی است، زیرا اینان درزندگی پیوسته بمال‌ومنال زمینی وابسته بوده‌اند وروحشان چنان‌بازمین پیوستگی‌داشته که فراتراز آنرانمیتنگریسته‌است؛ همچنین‌دراینجاقدرت نگاه کردن بآسمان از ایشان سلب شده، زیرا در زندگی از راه آزمندی جز بدانچه ناپایدار وموقتی بوده ننگریسته بودند. در سرود بیست‌ودوم برزخ،تذکر داده میشود که خسیسان تنها دستهٔ ارواح ساکن این طبقهٔ برزخ نیستند، بلکه اسرافکاران نیز که درست جرم خلاف‌آنها را دارند در حلقهٔ ایشان بسرمیبرند؛ درطبقهٔ چهارم دوزخ نیز این دو دسته باهم دریك حلقه جای داشتند. دانته در این طبقهٔ برزخ بتفصیل بایکی از پاپ‌ها (آدریانوی پنجم) گفتگو میکند.

اینموقع، نخستین ساعات بامداد سه‌شنبهٔ بعد از عید پاك است که طبق حساب دانته مطابق با۱۲ آوریل سال ۱۳۰۰ است.

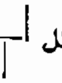
سرود نوزدهم

درآن ساعت که گرمای روزرا دیگر یارای آن نیست که تحت‌تأثیر زمین،وگاه نیز زحل، سردی ماه را تعدیل کند[1] ،

یعنی هم‌درآن‌هنگام که رمالان[2] ، پیش‌ازسپیده‌دم ، «قران‌سعدین» خویش را بینند که در جانب مشرق از راهی که جز کوتاه زمانی تاریك نمیماند سر برمیآورد[3] ،

۱– اشاره به‌آخرین ساعت‌شب که سردتر از همهٔ ساعات شب‌است، زیرا بقایای گرمای روز گذشته دیگر قدرت تعدیل این سردی را که ناشی از تابش ماه و « گاه از تابش ستارهٔ زحل » است که بامدادان در بالای افق پیدا میشود،ندارد . – رؤیاهای این ساعت ، یعنی نزدیك سپیده دم بعقیدهٔ دانته رؤیاهای صادقه‌اند . ـ کلمهٔ «گاه» ازآن نظرآمده که ستارهٔ زحل‌در تمام شبهای سال مرئی نیست وقدما عقیده داشتند که در فصولی که این ستاره قابل رؤیت باشد ، سردی بهمراه خود میآورد. «برونتولاتینی» عالم معروف دوران دانته (رجوع شود به‌سرود‌پانزدهم دوزخ) در فصل صد ویازدهم «گنجینه» خود مینویسد : زحل مظهر سنگدلی وبدخواهی وسرد طبیعتی است .

۲– اصل‌این‌کلمه geomanti است واین دسته کسانی‌بودند که ازروی نقاط وخطوطی که تصادفاً در روی کاغذ یا صفحه‌ای افتاده بود ، در بارهٔ اشخاص وحوادث پیشگوئی میکردند .

۳– اصل این کلمه maggior(a) fortuna است که اصطلاحی خاص رمالان وستاره شناسان است و دسته‌ای از طالع‌بینان که در شرح پیش ازآنها سخن رفت آن را نشان طالع سعد میشمردند.این علامت ازترکیب نیمی ازستارگان مجموعهٔ «دلو» ونیمی ازستارگان مجموعهٔ «حوت» تشکیل میشود وروبهم رفته شامل ۸ستاره است که بشکل  تقسیم شده‌اند . بدین‌جهت ما در ترجمه اصطلاح «قران سعدین» را که معمول منجمین ماست بکار برده‌ایم . درهنگام سفر خیالی دانته ، خورشید دربرج حمل بوده، بنابراین دومجموعهٔ دلو وحوت در حدود یکساعت‌ونیم پیش‌ازسپیده دم درآسمان نمودار بوده‌اند تا ازترکیب آنها این « قران » پدید آید . بدین‌ترتیب این بند نیز مانند بند پیش همان مفهوم « در حدود ساعتی پیش از سپیده دم » را دارد . ـ «راهی که جز کوتاه زمانی تاریك نمیماند » ، اشاره بدین که ساعتی بعد خورشید سربرمیزند و این راه را روشن میکنند .

درعالم رؤیا زنی الکن را دربرابر خویش یافتم که دیدگانی احول وپاهائی لنگ ودستانی بریده وچهره‌ای بیرنگ داشت[1] .

بدو نگریستم ، و همچنانکه خورشید اعضای سرما زده‌ایرا که شباهنگام کرخت شده‌اند نیرومیبخشد، نگاه من نیز بنداززبان او بگشود ،

وپس آنگاه در کوتاه زمانی ویرا واداشت که برپای‌خیزد وچنانکه عشق اقتضا دارد رنگ برچهرهٔ بیرنگ اوآورد[2] .

چون بدینسان توان سخن گفتن‌یافت، چنان شیرین نغمه‌ساز کرد که دشوارم بود که اندیشه از او برگیرم .

خواند که : « من آن پری دریائی شیرین‌زبانم که دریانوردان را با جاذبهٔ نغمهٔ خویش در میان دریا براه خطا میبرم[3] .

منم که «اولیسه» را باآوازخود در دریانوردی بیمقصدش ازراه بدر

۱— این زن ، طبعاً مانند پیرمرد جزیرهٔ کرت که در دوزخ از او سخن رفته‌بود (دوزخ، سرود چهاردهم) مفهوم «سمبولیك» دارد . درینجا این ترکیب مظهر سه گناه‌:خست، شکمپرستی‌و شهوترانی است که گناهان سه طبقهٔ آخر برزخ بشمار میروند ـ این زن باتمام این اوصاف زشت نیست و این نمایندهٔ آنست که لذات زمینی با همهٔ فسادآلودگی باطنی خود در ظاهر زیباجلوه میکنند .

۲— اشاره به جاذبه‌ای که گناه نفس‌پرستی، برای ابناء بشر دارد وآدمیان را مشتاق خود میکند ومیفریبد .

۳— dolce serena اشاره به پریان دریائی که بنا بافسانهٔ خدایان یونان ، زنانی بسیار زیبا بودند که نیمی ازتنشان تن زن بود ونیمهٔ دیگر شکل‌ماهی‌را داشت . این پریان دریائی آوازی بسیار خوش داشتند ، چنانکه هرملاحی که صدایشان را میشنید قدرت آنرا که از ایشان بگریزد نداشت وناچار بسوی آنها میرفت واین دختران اورا باخود بزیرآب میکشیدند.«اولیس» قهرمان معروف «اودیسه» همر ، در بازگشت از «تروبا» ازکنارجزیرهٔ این پریان دریائی‌میگذرد وبرای اینکه ملوانانش صدای این پریان را نشنوند موم درگوش آنها میکند وفرمان میدهد که خودش را نیز بدکل ببندند تا یارای حرکت نداشته باشد .

در این‌جا از لحاظ تمثیلی این پریان مظهر لذات دنیائی هستند که باظاهر فریبی خود آدمیان را از راه بدر میبرند :

بردم[1]، وهرآنکس که بامن درآمیزد بسی دشوار بتر کم تواند گفت، زیرا که من سخت در بند جاذبهٔ خویش اسیرش کنم. »

هنوز دهان فرو نبسته بود که بانوئی پارسا وچالاك بکنارم آمد تا وی را ازین گفته شرمنده کند[2].

باانزجار پرسید که: « ویرجیلیو، این زن کیست؟[3] » ووی که دیدگان خویش را تنها بدین بانوی مقدس دوخته بود، بیدرنگ پیش آمد،

و آن بانو دست بسوی زن برد و جامه‌اش را از جلو بگشود و پاره پاره کرد، وپس شکمش را بمن نشان داد: بوئی چنان عفن از آن برخاست که بیدارشدم[4].

نظر بجانب ویرجیلیوی پاکدل افکندم، واو گفت: « لااقل سه بار بانگ زدم تا بیدارت کنم! برخیز وبیا، تاآن دری را که باید ازآن داخل شوی بیابیم. »

برخاستم، وجملهٔ حلقه‌های کوهستان مقدس را غرق درنور روز یافتم، وبراه افتادیم، درحالیکه خورشید تازه را در پشت سر داشتیم[5].

---

۱ — رجوع شود بشرح قبل — باید تذکر داد که در «اودیسه» اولیس بدست پریان دریائی راه را گم نمیکند، بلکه «سیرسه» زن جادوگر زیبائی که عاشق او شده وهمراهانش را بصورت حیواناتی درآورده بود چنین میکند.

۲ — این «بانو» مظهر عقل است که آدمی را دربرابر جاذبهٔ هوی وهوس مجهز میکند. برخی از مفسرین بتفاوت وی را مظهر احتیاط، میانه روی، حقیقت وجاذبهٔ الهی دانسته‌اند.

۳ — اشاره بدانکه وظیفهٔ عقل ومنطق بشری است که حقیقت لذات جسمانی را روشن کند ونقاب از چهرهٔ آنها بردارد.

٤ — اشاره بدانکه لذات جسمانی وهوسهای نفس هرچند که بظاهر آراسته‌اند، ولی درباطن جز مظهر زشتی وآلودگی نیستند.

۵ — یعنی: روبمغرب حرکت میکردیم. «خورشید تازه» اشاره به خورشید روزنواست که تازه سربرزده است.

چون بدنبال وی میرفتم ، حال آن کس را داشتم کـه پشت در زیر سنگینی بار اندیشه خم کرده وازخویش پلی بصورت نیم‌قوسی‌ساخته است[1] ؛

وناگهان صدائی‌را بدان‌شیرینی ودلپذیری که مانندش را درقلمرو خاکی‌ما[2] نتوان‌یافت،شنیدم که‌میگفت : « بیائید ، ازینجا باید گذشت».

آن که باما چنین گفته بود[3] و بالهائی چون بال گشودهٔ قوئی داشت ، از میان دوجدار صخرهٔ سخت بالایمان برد .

آنگاه چنان بالهای خویش را برهم سائید که از آنها نسیمی برما وزید[4] ، و گفت که: « qui lugent[5] نیکبختند، زیرا که روحشان تسلی خواهد یافت . »

چون اندکی از جایگاه فرشته بالاتر رفتیم ، راهنمایم روی بمن کرد وچنین گفت : « ترا چه میشود که جز بسوی زمین نمینگری ؟ »

ومن گفتم : « رؤیائی تازه که سخت مشغولم دارد ، چنانـم پریشان کرده که در حین راه رفتن سر از اندیشه برنمیتوانم تافت . »

گفت : « تو آن‌عجوزهٔ جادو را[6] دیدی که ازین‌پس جملهٔ اشکهای

---

۱ – یعنی : چنان سر بگریبان فرو برده بود که اندامش بصورت قوسی درآمده بود .

۲ – in questa mortal marca : درآن مرز فناپذیر ؛ اشاره به کرهٔ زمین که مسکن خاك نشینان است .

۳ – فرشتهٔ طبقهٔ چهارم .

٤ – اشاره به محوشدن چهارمین نشان p از پیشانی دانته .

٥ – کلمهٔ لاتینی ، بمعنی گریندگان ؛ اصل این اصطلاح از انجیل آمده (انجیل‌متی، باب پنجم) : « ... خوشا بحال ماتمیان ، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت » .

٦ – antica strega : زن کهنسال‌جادوگر ؛ « کهنسال» ازآن‌جهت که لذات دنیوی از روزیکه بشر پدید آمده بااو همراه بوده‌اند .

ساکنان حلقه‌های بالای سر ما بخاطر او ازدیده‌ها برمیآید،[۱] ونیز دیدی که چگونه ازچنگ وی میتوان رست ؛

این دیدار ترا بس باشد؛ واکنون پاشنه‌ها را برزمین کوب[۲] ودیده بدان جاذبه‌ای دوز که سلطان ابدی در کرات آسمانی بگردشش در آورده است[۳] »

همچو آن شاهین که نخست بپاهای خویش نگرد ، و پس بصدای شاهین‌بان روی بر گرداند و در طلب طعمه‌ای که بجانب خویشش میکشد بال گشاید ،

من نیز تغییر حال دادم ؛ وبهمین صورت تا بدانجا رفتم که صخره شکافته شده است تاراهی درپیش روی بالاروندگان بگشاید وآنهارا بدانجا که باید راه دورانی را درپیش گرفت برساند[۴] .

چون قدم به حلقهٔ پنجمین نهادم کسانیرا دیدم که برزمین افتاده بودند وروبسوی پائین داشتند ومیگریستند .

وشنیدم که میگفتند : «Adhaesit pavimento anima mea[۵] »

۱ — یعنی : برزخیان طبقات آخر کسانی هستند که بخاطر پیروی بیحد از لذات دنیوی بدینجا آمده‌اند .

۲ — e batti a terra le calcagne : یعنی‌ازین‌پس‌مصمم ومحکم براه‌خویش‌رو.

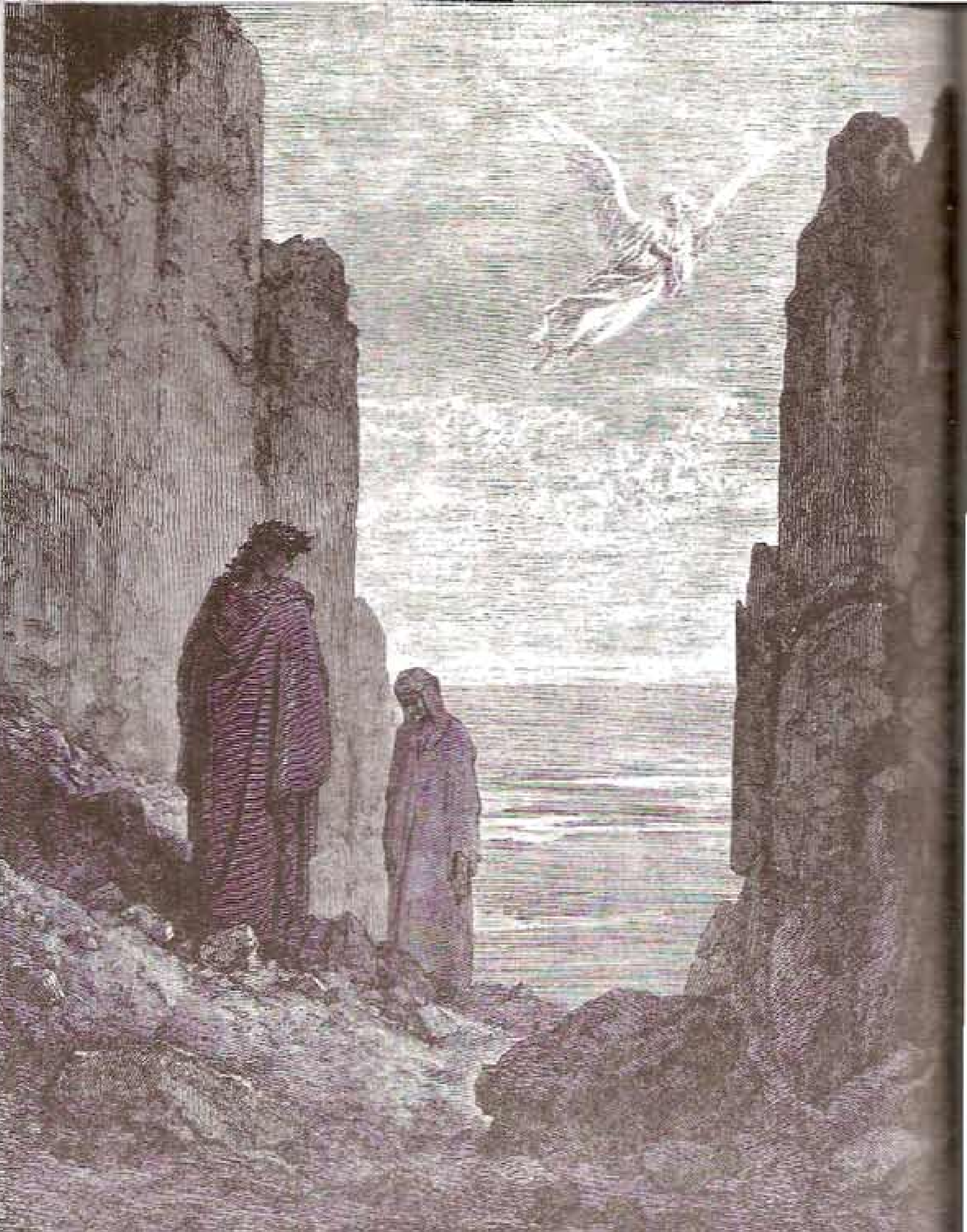
۳ — جاذبه(logoro): طعمه‌یاهمنوائی که پرندگان‌رابوسیلهٔ‌آن‌بسوی زمین‌باز میآورند . در اینجا مراد جاذبهٔ افلاك است که باید بهمان صورت که جاذبهٔ طعمه شاهین را بخودمیخواند، داننه را مجذوب خویش کند .

سلطان ابدی lo rege eterno : خدا .

کرات‌آسمانی le rote magne : افلاك .

٤ — یعنی‌به طبقهٔ تازه‌ای‌ازبرزخ‌برساند که درآن‌پلکان‌بپایان میرسد وحلقهٔ نوینی که بدور کوهستان میچرخد آغاز میشود .

٥ — جملهٔ لاتینی ، از مزمورصدونوزدهم داودنبی (تورات، کتاب‌مزامیر) : « ... روح من بخاك چسبیده است . »



راهنمایم رو بمن کرد و گفت : « ترا چه میشود که جز بسوی زمین نمینگری ؟ » (صفحهٔ ۸۱۷)

واین را چنان آه کشان میگفتند که درك سخنانشان سخت دشوار بود .

« ای بر گزیدگان خداوند که عدالت وامید تحمل رنج را برایتان آسانتر میکند ، مارا بسوی طبقات بالاتر راهنما شوید . »

« اگر بی‌بیم از آن آمده‌اید که در اینجا برزمین خفته مانید [1] ، و باچنین وضعی درجستجوی اقصرراهید، درین‌صورت چنان روید که همواره سمت بیرون را درجانب راست خویش داشته باشید [2] . »

شاعر چنین پرسید، واز اندك فاصله‌ای درپیش روی ما بدوچنین پاسخ داده شد ؛ وآهنگ صدا، آنکس راکه ازنظرم پنهان‌بود نشانم‌داد [3] .

آنگاه دیده بدیدهٔ مولای خویش دوختم ، ووی باملاطفت آنچه را که دیدهٔ اشتیاق من [4] از او میطلبید پذیرفت .

چون اجازت آن یافتم که چنانکه میخواهم کنم ، نزدیك رفتم و برروی آن کس که سخنان وی بسوی اویم‌خوانده بود خم شدم ،

و گفتم : « ای روح ، که اشکهای تو آمادهٔ تحصیل آنت میکنند که

---

۱ — یعنی : اگر میدانید که ازگناه خست مبرا هستید ونباید در این طبقه از برزخ مانند ما چنین گناهی را باخفتن برزمین کفاره دهید ، دریـن صورت راه را بشما نشان میدهم . — اشارهٔ ضمنی بدانکه برزخی متوجه زنده بودن دانته نشده‌است .

۲ — یعنی طوری روید که همیشه سمت خارجی کوهستان در طرف راست شما باشد . بنابرین مثل سایر حلقه‌های دوزخ ، دانته وویرژیل که از پلکان بالا آمده ورو بکوه دارند ، باید بسمت راست بگردند.کلمهٔ بیرون fuori درمتن بصورت قدیمی‌آن furi آورده شده است .

۳ — این مفهوم مورد قبول همهٔ مفسرین «کمدی‌الهی» نیست . مثلا «توواکا» یکی از مفسرین برجسته عقیده دارد که باید جمله را چنین معنی‌کرد : « آهنگ صدا ، آنچه را که درآن نهفته‌بود بمن فهماند » ، یعنی تعجب صاحب صدا را ازینکه تازه‌آمدگان درین طبقه‌درنك نخواهندکرد ، برای دانته آشکارکرد .

اصل‌جمله چنین‌است : Per ch' io nel parlare avvisai l'altro nascosto

۴ — la vista del disio : یعنی شوقی که در دیدگان من پیدا بود .

بی‌آن بخدا باز نمیتوان گشت[۱]، بخاطر من دمی روی از بزرگترین اشتغال خاطرخویش برتاب[۲]،

ومرا بگوی که‌تو که‌بودی، وچرا جملگی چنین‌پشت‌بآسمان‌دارید، وبگوی که‌آیا مایلی که من، درروی زمین[۳] که ازآنجا بدین‌سفرآمده‌ام، برایت‌کاری کنم؟»

واوبمن گفت: «زودباشد که بدانی‌چراآسمان مارا واداشته‌است که پشت‌هارابدو کنیم[۴]؛امانخست **Scias quod ego fui successor Petri**[۵].

درمیان «سیستری» و«کیاوری» رودی زیبا جاری است، وازنام این رود است که بزرگترین مایهٔ افتخار خاندان من سرچشمه گرفته است[۶].

یکماه واندی آزمودم که ردای فخیم برای آنکس که آنرا از

---

۱ — یعنی اشکهای تو نشان توبه وپشیمانی ازگناه هستند وتاچنین توبه‌ای در کار نباشد بدیدار خداوند نائل نمیتوان شد.

۲ — توجه به تطهیر روح.

۳ — دراصل: «درآنجا» di là ond' io vivendo mossi

٤ — درمتن‌بجای اصطلاح‌عادی «پشت‌ها» dossi، کلمهٔ diretri بکاررفته وازین‌لحاظ بعضی این جمله را چنین معنی کرده‌اند که: «زود باشد که بدانی چرا آسمان نشیمن‌های ما را بسوی خود گردانده است». ولی چنین تعبیر ناهنجاری را دشوار میتوان از دانته دانست.

۵ — جملهٔ لاتینی، بمعنی: «بدان که من جانشین پترس بودم». پترس‌رسول،حواری بزرك عیسی وکلیددار بهشت درآئین کاتولیك است و «جانشین‌پترس» لقبی است که به پاپ‌ها داده شده. — گویندهٔ این سخن پاپ آدریانوی پنجم Adriano V است که در یازدهم ژوئیهٔ ۱۲۷٦ به پاپی انتخاب شد ودر۱۸ اوت همان سال وفات یافت وبدین ترتیب فقط ۳۸ روز در این مقام باقی ماند. — این پاپ ازآن جهت با دانته بـه لاتینی سخن میگوید که زبان لاتین زبان رسمی کلیسا است، ولی براین جملهٔ لاتینی دانته از لحاظ فصاحت ایراد بسیار گرفته‌اند.

٦ — Siestri و Chiaveri (در اصطلاح امروزی ستری Sestri وکیاواری Chiavari) دوشهر کوچك ساحل شمال غربی ایتالیا در ناحیهٔ «لیگوریا». — رودی زیبا: اشاره به «لالاوانیا» la Lavagna رودخانهٔ کوچکی که در این ناحیه بدریای مدیترانه میریزد. «بزرگترین مایهٔ افتخار خاندان من از نام این رود آمده»: اشاره بدانکه پاپ‌آدریانوی پنجم از خاندان فیسکی Fieschi بود که کنت‌های «لاوانیا» لقب داشتند.

آلودگی دور خواهد، چه بار سنگینی‌است، چندانکه در برابر آن هر بار دگر چون پر کاهی سبك مینماید[1] .

دریغا که بس دیردرخط پارسائی افتادم ؛ اما درآنوقت که کشیشی رومی شدم[2] ، دریافتم که زندگی سرابی گمراه کننده است .

دیدم که درآنجا[3] دل از آرامش برخوردار نمیتواند شد و در آن زندگی‌ازین‌بالاتر نمیتوان رفت[4] ؛ لاجرم آتش عشق این‌زندگانی‌دگر[5] ، در دلم شعله برافروخت .

تا پیش ازآن[6] روحی بینوا بودم که از خداوند جدائی گزیده و خویش را به تنگ چشمی سپرده بودم : ودرینجا چنانکه می‌بینی ، چنین گناهی را کفاره میدهم .

بدیدار عقاب‌ارواح براه‌آمده‌ای که دراینجایند خوب میتوانی‌دید که خست چه بروز کسان میآورد ؛ ودراین کوهستان عذابی تلختر از این نمیتوان یافت .

چون دیدگان‌ما چنان شیفتهٔ مال‌ومنال زمینی‌بودند که‌هرگزروی بآسمان نکردند ، دراینجا عدالت الهی‌آنها را بزمین دوخته است .

وچون تنگ چشمی ما عشق‌بهرنکوئی واقعی را ازما بستاند ، واز هرنکوکاری دورمان کرد ، بهمین‌سان عدالت الهی مارا جبراً

---

۱ — یعنی برای یکنفرپاپ که بخواهد واقعاً وظیفهٔ شرعی خویش را انجام دهد ، تحمل چنین باری بسیار دشوار است .

۲ — roman(o) pastore : یعنی ازآنوقت که در حلقهٔ برجستگان کلیسا درآمدم .

۳ — روی زمین

٤ — یعنی ؛ باآنکه بیلندترین منصب روحانی رسیده بودم ، دلم را شادمان نمییافتم .

٥ — عشق زندگی جاودان

٦ — تا قبل از پاپ شدن .

دست وپا بسته واسیر دارد ، وتا آن زمان که خداوندگار داد گستر بخواهد ، این چنین بیحرکت وخفته خواهیم ماند . »

زانو برزمین زده بودم وخویش را آمادهٔ گفتار میکردم ، اما چون آغاز سخن کردم وی که تنها با نیروی شنوائی خود درمییافت که اورا پس محترم میشمرم[1] ،

گفت : « چه‌چیز ترا چنین بسوی زمین خم کرده‌است ؟ » ومن بدو گفتم : « بخاطر بزرگواری شما وجدان من از برسرپای ایستادن ملامتم میکند . »

پاسخ داد : «برادر، پای بگشا و برخیز و بی‌سبب اندیشهٔ خطا مکن ، که من ، چون تو وچون دگران ، خدمتگزار درگاه قادری یکتا بیش نیستم[2] .

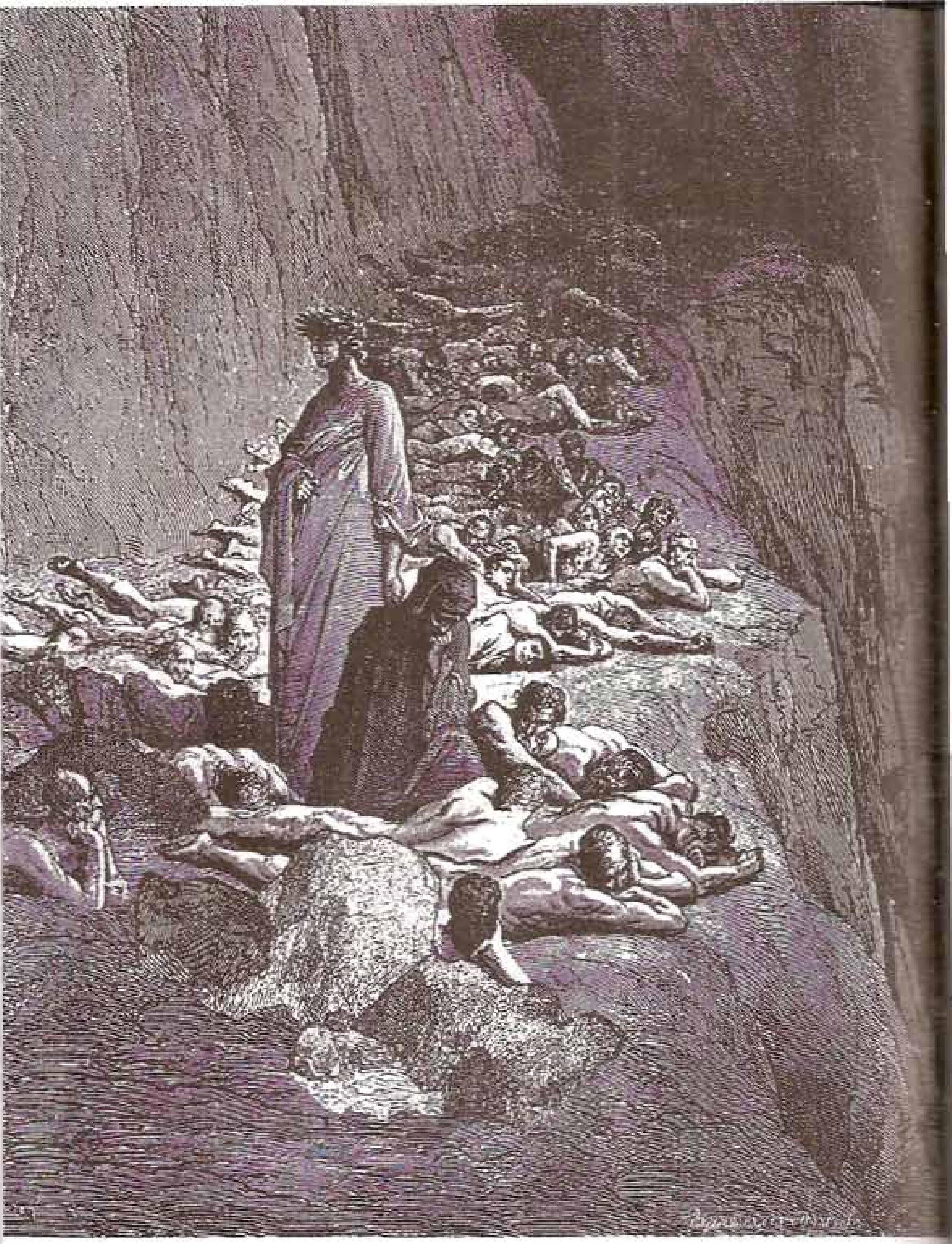
اگر مفهوم این کلام مقدس انجیل را دریافته باشی که **Nequem nubent**[3] نیك میتوانی دانست که چرا چنین میگویم .

---

۱ — اشاره بدانکه وی دیده برزمین داشته ونمیتوانسته است دانته را ببیند . در دوزخ نیز پاپی که بادانته طرف گفتگو میشود سردرسوراخی‌دارد وقادردیدن‌او نیست .

۲ — فکر از انجیل گرفته شده (مکاشفهٔ یوحنای رسول ، باب نوزدهم) : « ... ونزد پایهایش افتادم تا او را سجده کنم ـ او بمن گفت زنهار چنین نکنی ، زیرا که من باتوهمخدمت هستم وبا برادرانت که شهادت عیسی را دارند . خدا را سجده کن ، زیرا که شهادت عیسی روح نبوت است . »

۳ — کلام لاتینی ، بمعنای «شوهرنمیکنند» . این سخنی است که عیسی در بارهٔ قیامت به «صدوقیان» میگوید (انجیل متی ، باب بیست ودوم) : « ... ودر همان‌روزصدوقیان که‌منکر قیامت هستند نزد اوآمده سئوال نموده گفتند ای استاد ، موسی گفت اگر کسی بی‌اولاد بمیرد میباید برادرش زن او را نکاح کند تا نسلی برای برادر خود پیدا نماید . باری در میان ما هفت برادر بودند که اولی‌زنی گرفته بمرد، وچون اولادی نداشت زنرا به برادرخود ترك کرد وهمچنین دومین وسومین تا هفتمین وآخر از همه آن زن نیز مرد . پس او درقیامت زن کدامیك ازآن . بقیه درصفحهٔ ۸۲۷



پاسخ داد : « برادر ، پای بگشا وبرخیز که من ، چون تو وچون دگران ،
خدمتگزار درگاه قادری یکتا بیش نیستم . »

(صفحهٔ ۸۲۴)

اکنون براه خویش رو وبیش ازین برجای ممان ، زیرا که حضور تو ریزش اشکهای مرا که بیاری آنها آنچه را که خود گفتی دردرون خویش میپزانم[1] دشوار میکند.

درآنجهان[2] مرا برادرزاده‌ای «آلاجیا» نام است[3] که ذاتاً دختری است نیك سرشت ، مگر آنکه خاندان ما با سرمشقی که بوی میدهد فاسدش کند[4] ؛

وی تنها کسی است که در روی زمین برای من مانده است[5] .»

بقیه ازصفحه ۸۲۴

هفت خواهد بود ، زیرا که همه او را داشتند . عیسی در جواب ایشان گفت گمراه هستید ، از این‌رو که کتاب وقوت خدا را درنیافته‌اید ، زیرا که در قیامت نه نکاح میکنند ونه نکاح کرده میشوند ، بلکه مثل ملائکهٔ خدا درآسمان میباشند . » ـ درانجیل مرقس (باب‌دوزدهم) وانجیل لوقا (باب بیستم) نیز همین مطلب آمده است . ـ باتوجه بدین سخن عیسی یکنفر پاپ که دراین دنیا شوهر کلیسا (Sposo della Chiesa) لقب دارد ، درآندنیا دیگر چنین‌سمتی‌را نمیتواند داشت ، ومقام او مثل همهٔ ارواح دیگر است که برحسب شایستگی شخصی خویش پاداش‌یا کیفر میبینند . ـ این سخن پاپ آدریانو عطف به جملهٔ آخربند پیش است که درآن وی گفته است که در اینجا بین او ودانته وسایرین فرقی نیست ووی برآنها هیچ امتیازی ندارد .

۱ – اشاره به «ثمرهٔتوبه» که دانته قبلا درآن باب باوی سخن گفته بود (رجوع‌شود به‌صفحهٔ۸۲۲ شرح۱) .

۲ – در اصل di là : درآنجا .

۳ – Alagia ، نام یکی از سه‌دختر «نیکولـودلی‌فیسکی» برادر پاپ‌آدریانو بود که دانته با شوهر وی «مارچلومالاسپینا» بسیاردوست بود وبااین‌خانم درمدت اقامت خود در «لونیجانا» آشنا شده بود .

٤ – بعقیدهٔ « بنونوتو » مفسر معروف وقدیمی کمدی الهی ، ایـن سخن دانته تلویحاً این معنی را میدهد که سایر زنان خاندان کنت‌های «فیسکی» باصول اخـلاقی پای بند نیستند و رفتارشان جز سرمشق فساد نمیتواند بود .

٥ – مقصود این نیست که وی تنها بازماندهٔ این پاپ است ، بلکه منظور اینست کـه فقط او یاد از عم خود میکند و برایش دعای خیر میفرستد .

سرود بیستم

طبقهٔ پنجم: خسیسان و مسرفین

این سرود، مثل سرود قبل و دو سرود بعد، بطبقهٔ خسیسان و اسرافکاران تخصیص دارد. ولی سرود بیستم بالاختصاص شامل «ادعانامه» مفصلی از طرف دانته علیه خاندان سلطنتی فرانسه است. صدوراین «ادعانامه» یك علت خصوصی ویك علت کلی دارد. دشمنی شخصی دانته باخاندان سلطنتی فرانسه، ازآن جهت است که‌این‌خاندان باهمراهی پاپ‌فلورانس‌را اشغال کرد ودستهٔ سیاسی «سفیدها» را که دانته جزء آنها بود و ازین راه مقامی بلند در شهر داشت ازآنجا راند و باعث دربدری وبیسروسامانی بیست سالهٔ وی شد. دشمنی کلی او بـا این خاندان ازین جهت است کـه فیلیپ لوبل مقر پـاپ را عنفاً از و اتیکان ورم به «آوینیون» در جنوب فرانسه انتقال داد وبدین ترتیب بزرگترین مقام روحانی مسیحیت را بازیچهٔ خویش قرارداد وحرمت کلیسا را بنفع مقاصد واغراض سیاسی خود از میان برد. این همان دورانی است که آنرا درتـاریخ «اسارت بـابلی» لقب داده‌اند، واین اشاره ایست بدورانی کـه قوم اسرائیل در اسارت بابلیان میزیست.

درین سرود، در نقل حوادث مربوط بخاندان سلطنتی «کاپسین» فرانسه دانته اشتباهات تاریخی چندی کرده که طبعاً ازنظر یك شاعر مهم نیست، ولی مفسرین فرانسوی برای تسکین خشمی که ازاصل سرود داشته‌اند غالباً انگشت روی آنها گذاشته‌اند

سرود بیستم

هرگز اراده‌ای در برابر اراده ای قویتر پـای نمیتواند داشت[1] لاجرم بخاطر او ، وعلیرغم خواست خودم ، اسفنج خویش را که هنوز هوای نوشیدن داشت از آب بیرون کشیدم[2] .

براه افتادم ، وراهنمایم نیز چنین کرد، وهردو درطول صخره چون آن کسان که پای بر کنگره‌های دیواری گذارند وبرروی آنها روند ازنقاطی که آزاد مانده بود[3] روان شدیم،

زیرا آن ارواح که از راه دیـدگان خویش آن بلائی را قطره قطره برون میفرستند که جهانی را آکنده دارد[4] ، فزون از حد به کنارهٔ برونین نزدیك بودند .

لعنت باد ای ماده گرگ کهن[5] ، که بیش ازجملهٔ دیگر ددان طعمه بدرون کام گشوده و گرسنهٔ خویش میفرستی !

۱— اشاره بدانکه ارادهٔ پاپ آدریانو که خواستار پایان گفتگو بوده ، از ارادهٔ دانته که مایل بادامهٔ بحث بوده قویتر (دراصل : بهتر) یعنی به‌حق وعدالت نزدیکتر بوده وبنابراین دانته نتوانسته‌است در مقابل آن پایداری کند .

۲— یعنی : پیش ازآنکه همهٔ حرفهای خودم را گفته باشم دست از گفتگو برداشتم .

۳— اشاره بدانکه زمین در زیر پای دانته وویرژیل پوشیده از ارواحی است کـه برآن خفته‌اند وعبور از میان آنان بدشواری صورت میتواند گرفت .

٤— « بلائی که جهان ازآن آکنده است » : خست وتنگ‌چشمی که درینجا بمعنی اعم آن که حرص‌وطمع باشد مورد نظر است ـ « قطره قطره از دیدگان جاری‌میکنند» یعنی بکیفر این گناه آنقدراشك میریزند که گناهشان ذره ذره‌بخشیده‌شود .

۵— اشاره به‌ماده گرگ که در کمدی‌الهی‌مظهر آزمندی‌است، ودرسرود اول دوزخ بتفصیل ازآن گفتگو شده‌است . (رجوع شود به‌دوزخ ، صفحهٔ ۸۶ شرح ۱،وصفحهٔ ۸۹ شرح ۱).

ای آسمان که جملهٔ تحولات این جهان را بتو منسوب میدارند[1]،
پس کی آن کس خواهد آمد که باید این ماده گرگ را شکار کند[2]؟

باقدمهائی آهسته و شمرده براه خویش میرفتیم، و من نگران این
ارواحی بودم که گریه و نالهٔ آنان رحم در دلم میآورد؛

وتصادفاً کسی را شنیدم که در پیش روی‌ما، آنچنانکه زنی در درد
زایمان کند، گریه‌کنان گفت که: «ای مریم مهربان[3]!»

وپس چنین ادامه داد که: «دیدار آن خسته خانه‌ای که بار مقدس
خویش‌را در آن برزمین‌نهادی، بما تواند فهماند که تابچه‌اندازه تنگدست
بودی[4].»

سپس شنیدم که: «ای «فابریتسیوی» نیکدل، تو تنگدستی و
پاکدامنی را برتوانگری فسادآلوده برگزیدی[5].»

چنانم این سخنان پسند خاطر افتادند که‌مسافتی پیش رفتم تاروحی
را که بظاهر گویندهٔ این کلمات بود بشناسم.

وی در دنبال سخن خویش حدیث از آن بخشندگی میکرد که

۱–اشاره به‌بحثی که درسرود شانزدهم‌برزخ در این‌باره‌شده‌است. (رجوع‌شودبصفحهٔ ۷۸۴)

۲– این فکر یکبار دیگر در سرود اول دوزخ مورد بحث قرارگرفته است (رجوع شود به دوزخ، صفحهٔ ۹۵، شرح ۱).

۳– «Dolce Maria!» خطاب به مریم، مادر عیسی.

٤– خسته خانه (ospizio) اشاره به‌آغلی که عیسی را هنگام تولد درآن خوابانده بودند ـ اصل فکر از انجیل آمده است (انجیل لوقا، باب دوم): «... ووقتیکه ایشان در آنجا بودند مریم پسر نخستین خود را زائید واورا در قنداقه پیچیده درآخور خوابانید، زیرا که برای ایشان در منزل جای نبود.»

۵– Fabrizio؛ کایوس فابریسیوس لوسینیوس، کنسول رومی درسال ۲۸۲ پیش‌ازمیلاد مسیح، که مردی بسیار درستکار وپاکدامن بود وبا آنکه بمقتضای مقام خود قدرت مطلق داشت براثر درستی فراوان در تنگدستی مرد.

«نیکلائو» در بارهٔ دختران باکره کرد تا نوجوانی آنان را با شرافتمندی درآمیزد [1] .

گفتم : « ای روحی که چنین نیك سخن میگوئی ، مرا بگوی که درآن‌جهان که‌بودی وبرای چه درینجا تنها توئی که‌جملاتی چنین‌ستاینده را بر زبان داری ؟

وبدان که اگر من برای طی بازماندهٔ راه کوتاه زندگانی‌خویش که بجانب پایان خود بال گشوده‌است بدان جهان باز گردم [2] ، پاسخ تو بی‌پاداش نخواهد ماند [3] . »

واو گفت : « آنچه را که خواهانی بتو میگویم ، نه ازآنرو که توقع کمکی‌ازجانب زمینیان داشته باشم [4] ، بلکه ازآن‌سبب که‌تو‌پیش‌از مرگ مشمول چنین برکتی شده‌ای .

من ریشهٔ آن درخت‌اهریمنی بودم که سایه‌اش زیان بخش سراسر عالم مسیحیت است [5] ، چندانکه دیری است که دیگرجز گاه‌بگاه ازآن میوه‌های خوب نمیتوان چید .

---

۱ — Niccolao ، اشاره به « نیکلاس » اسقف معروف اوایل قرن چهارم مسیحی ، که روحانی بسیار پارسائی بود ودر شرح حال او نوشته‌اند که روزی سه دختر را از پنجرهٔ اطاق خود دید که پدرشان از تنگدستی آنها را ببازار فحشا میبرد ، ووی برای نجات آن‌دختران‌سه کیسه پول را که تمام دارائی او بود از پنجره برای آنان افکند تا جهیزیهٔ این سه‌دختر باکره برای شوهر کردن شود . در زمان دانته کلیسای مخصوصی بنام «سن‌نیکولو» درفلورانس برپا بود ، و جشن او از مجللترین جشنهای مذهبی فلورانس بشمار میآمد .

۲ — یعنی ازین سفر بجهان زندگان برگردم تا دوران کوتاهی‌راکه از عمرم باقی است بپایان رسانم .

۳ — یعنی : کاری خواهم کردکه بازماندگان تو برایت دعا کنند .

٤ — یعنی : یقین دارم که بازماندگان من فراموشم کرده‌اند وحتی تقاضای تو تأثیری درآنان نخواهد داشت .

٥ — اشاره به خاندان سلطنتی «کاپسین» فرانسه (Capétiens) .

اما اگر «دواجیو» و «لیلا» و «گوانتو» و «بروجیا» قدرت داشتند، انتقام این تباهی خیلی زود ستانده میشد[1]، و من از آن کس که همه چیز را قاضی است[2] میطلبم که چنین شود.

نامم در آن جهان «اوگوچاپتا» بود[3]، و «فیلیپی‌ها» و «لویجی‌ها» که اکنون برفرانسه حکم میرانند از من پدید آمدند[4].

قصاب زاده‌ای پاریسی بودم[5]، و چون جملهٔ شاهان پیشین[6]، بجز یکی از آنان که طیلسان برتن کرد[7] روی درخاک کشیدند،

زمام حکومت کشور را در دست خویش یافتم واز راه املاك تازهٔ

---

۱ — Doagio (در اصل فرانسه Douai) شهری در شمال فرانسه، نزدیك لیل. — Lilla (به فرانسه Lille) شهر معروف شمال فرانسه — Guanto (بفرانسه گان Gand وبه فلاماندی گنت Gent) شهر معروف بلژیك، مرکز فلاندر شرقی — Bruggia (بفرانسه بروژ Bruges وبه فلاماندی بروگه Brugge) شهر معروف بلژیك و مرکز فلاندر غربی — اشاره به مبارزات فیلیپ لوبل پادشاه فرانسه بافلاماندیها و مخصوصاً اقدام خائنانهٔ این پادشاه که کنت دوفلاندر ودوپسر او راکه وی قبلا امان داده وبرایشان پروانهٔ سفر صادر کرده بود بازداشت وزندانی کرد.

۲ — اشاره به خداوند.

۳ — Ugo Ciapetta (دراصل فرانسه هوگ‌کاپه Hugues Capet) دوك دوفرانس وکنت دوپاری، که بعد ازمرگ لقب «هوگ کبیر» یافت وپسرش بنام هوگ‌کاپه سرسلسلهٔ خاندان سلطنتی معروف «کاپه» شد که تابهنگام انقلاب کبیر فرانسه زمامدار این کشور بود.

۴ — Filippi و i Luigi (بفرانسه فیلیپها Philippe ولوئی‌ها Louis) نام عدهٔ زیادی از پادشاهان فرانسه بودکه درخاندان «کاپسین» شامل چهارفیلیپ (اول تا چهارم) و پنج لوئی (ششم تا دهم) میشد.

۵ — این گفته براساس یك افسانهٔ قرون وسطائی تکیه داردکه هوگ‌کاپه را پسر یك گاوفروش پاریسی میدانست، درصورتیکه واقعاً وی از خاندان اشرافی بزرگی بود. این افسانه بارها در ادبیات فرانسه منجمله در قطعهٔ معروفی از «فرانسواویون» آورده شده است.

۶ — اشاره به خاندان سلطنتی فرانسه پیش از کاپسین ها، یعنی خاندان کارولنژین Carolingiens

۷ — ظاهراً اشاره است به شیلدریك سوم Childéric III آخرین پادشاه خاندان «مروونژین» Mérovingiens که دانته اورا باآخرین پادشاه کارولنژین اشتباه کرده‌است.

خود چنان قدرتی بدست آوردم، وشمارهٔ دوستانم چندان زیاد شد ،

که سر پسرم نامزد تاج بیصاحب شد [1] ، واستخوانهای تقدیس شدهٔ

جملهٔ آنانی که نام بردم از او ریشه گرفتند [2] .

تا آن زمان که جهیزیهٔ بزرگ ایالتی هر گونه عفاف را ازتخمهٔ من

نستانده بود ، این دودمان را ارزشی نبود، اما تبهکاری نیز نمیکرد [3] ؛

ولی بعد از آن که چنین شد ، ایـن خاندان از راه تعدی و از راه

دروغگوئی رهزنی آغازید ، وآنگاه برای جبران خطای خویش [4] «پونتی»

و «نرماندیا» و «گواسکونیا» را متصرف شد [5] .

---

۱ — اشاره به پسر هوک کبیر، که «هوک کاپه» نام داشت وتاج سلطنت فرانسه را که بعد از مرگ لوئی پنجم آخرین پادشاه خاندان کارولنژین بیصاحب شده بود برسر نهاد .

۲ — اشاره به شاهان سلسلهٔ «کاپسین» که از نسل هوک کاپه بودند .

۳ — اشاره به کنت نشین پرووانس Provence (بایتالیائی پرووتسا Provenza) که شارل دانژو ، یکی ازآخرین شاهان سلسلهٔ کاپسین، آنرا در سال ۱۲۴۵ ضمیمهٔ تاج وتخت فرانسه کرد ؛ این انضمام با جنگ صورت نگرفت ، بلکه از راه زناشوئی صورت گرفت ، بدین ترتیب که « بئاتریس » دختر کنت دو براتزه وزن شارل دانژو پس از مرگ پدر این کنت نشین را بارث برد وازین راه این منطقهٔ وسیع بعنوان «جهیزیه» دراختیار شارل دانژو قرار گرفت وبقول دانته این جهیزیه باعث شد که دستگاه پادشاهان فرانسه توسعه یابد وبا افزایش ثروت وجلال ، فساد دربارنیزروبافزایش گذارد. ـ« این دودمان را ارزشی نبود ـ اما تبهکاری نیز نمیکرد...» این جمله را یکی از نیشدارترین سخنان «کمدی الهی» محسوب داشته‌اند . باید متوجه بود که یکی از این پادشاهان«لوئی نهم» پادشاه بزرگ فرانسه بوده که اورااز فرط تقوی «مقدس»شمرده و«سن لوئی»نام داده‌اند.

٤ — این اصطلاح نیشدار را دانته سه بار پیاپی در این بند وبند بعد بکار برده ، وطبعاً در هرسه جا صورت استهزاآمیز دارد .

ه — Ponti (بفرانسه پونتیو Ponthieu) نام قدیمی ایالتی درفرانسه که شهر کنونی «آبویل» مرکزآن بود ـ Normandia (بفرانسه نرماندی Normandie)ایالت بزرگ شمال فرانسه ـ Guascogna (بفرانسه گاسکنی Gascogne) ایالت بزرك جنوب غربی فرانسه ـ دوایالت «پونتیو» و «گاسکنی» را «فیلیپ لوبل» از دست انگلیسها که آنرا متصرف بودند بیرون آورد وضمیمهٔ تاج وتخت فرانسه کرد . ایالت «نرماندی» را «فیلیپ اوگوست» چهل سال قبل ازآن تصرف کرده بود .

اشارهٔ دانته بدین واقعه طوری است که پیداست وی تصرف نرماندی را از لحاظ تاریخ بعد از الحاق « جهیزیهٔ بزرك ایالتی » قرار میدهد ، وطبعاً وی درین مورد اشتباه کرده است .

«کارلو» بایتالیا آمد و او نیز برای جبران خطایا « کورادینو » را قربانی‌خویش کرد ، وپس آنگاه«توماسو»رابآسمان فرستاد تامگر ازین‌راه نیز بیش‌ازپیش بجبران خطایا بکوشد[1] !

از هم‌اکنون میبینم، وزود باشد که چنین شود، که «کارلوئی» دگر از فرانسه برون آید تا خود وکسان خویش را بهتر بشناساند[2] .

وی بی‌سلاحی‌بدانجا[3] خواهدآمد وحربه‌اش‌تنها آن نیزه‌ای‌خواهد بود که «یهودا»درنیزه بازیهای‌خویش بکارمیبرد[4] ، واین‌حربه‌را چنان‌خوب بکارخواهد برد که فلورانس‌را شکم خواهد درید .

دراین سرزمین وی را ضیاع وعقاری حاصل نخواهدآمد ، اما گناه وشرمی حاصل خواهدآمد که بهمان اندازه که او خود سبکش میپندارد،

---

۱ — کارلو Carlo (بفرانسه شارل Charles) شارل‌دانژو برادر«سن‌لوئی» که درسال ۱۲۶۵ بایتالیا آمد وبرای اینکه سلطنت کشور «ناپل وسیسیل» را بی‌منازع بدست گیرد، کرادینو Corradino (دراصل آلمانی کنرادین Konradin) وارث جوان تاج‌وتخت این کشور راکه‌پسر امپراتور « کنراد چهارم » از خاندان اتریشی «هوهنشتاوفن» بود بقتل رسانید وبامرك وی دورهٔ حکومت این خاندان پایان یافت . ـ «توماسو» Tommaso (بفرانسه Thomas) اشاره به روحانی معروف «سن‌تماس‌داکن» که بعدازمرگ لقب «مقدس» گرفت ، وچنانکه نوشته‌اند بدستور شارل دانژو از طرف طبیب مسموم شد . این‌گفته مبنای واقعی ندارد ، ولی مبدع آن دانته نیست .ـ« توماسورا بآسمان فرستاد » ، یعنی : او را بقتل رسانید و در نتیجه روحش به بهشت (آسمان) رفت .

۲ — اشاره به شارل دووالوا Charles de Valois برادر فیلیپ‌لوبل، که بنا بدعوت پاپ بونیفاتیوی هشتم از فرانسه به فلورانس رفت تا درآنجا صلح و سازش را برقرار کند ، ولی درآن شهرجانب‌دستهٔ‌سیاسی «سیاهها» را گرفت ودست باقدامات شدیدی زدکه تبعید ومحکومیت دانته از جملهٔ آنها بود ، بدین جهت دانته بدبختی خود را مخصوصاً از طرف وی میداند . ـ « خود وکسان خویش‌را بهتر بشناساند» یعنی : بهتر نشان دهد که خود وکسانش چقدرخبیثند.

۳ — بدانجا : اشاره به ایتالیا .

٤ — یعنی : وی نه‌براثرجنك وپیروزی ، بلکه بعنوان یك«مصلح» به فلورانس‌خواهد رفت ، اما درآنجا «حربهٔ‌یهودا» (اشاره به خیانت یهودا دربارهٔ عیسی ؛ رجوع شود به‌دوزخ،صفحهٔ ۵۳۲شرح۱) را بکار خواهد برد وخائنانه در فلورانس دست بکشتار خواهد زد .

سنگین خواهد بود[۱] .

آن دیگری را که پیش ازین از کشتی خویش زندانی بدر آمد، بینم که دخترش را ، چنانکه راهزنان دریائی با کنیزکان کنند ، ببازار سودا خواهد آورد وخواهد فروخت[۲] .

ای آزمندی ، تو که زادگان مرا[۳] چنان اسیر خویش داری که دیگر حتی دربند پارهٔ تن خود[۴] نیستند ، ازین بیش چه میتوانی کرد ؟

برای آنکه جنایتهای آینده وجنایاتی که تاکنون شده سبکتر بنظر آیند[۵] ، گل‌زنبق را بینم که پا به « آلانیا » میگذارد ، ومسیح را بینم که در قالب جانشین خویش باسارت درمیآید[۶] .

یکبار دیگر ویرا[۷] بینم که ریشخندش میکنند ؛ ماجرای حنظل

---

۱ — یعنی : در فلورانس جنایاتی خواهد کرد که شاید ظاهراً بنظرش سبك آید ، اما در دوزخ برایش بسیار سنگین تمام خواهد شد .

۲ — «آن‌دیگری» ، اشاره به‌شارل دانژوی‌دوم ، پسرشارل اول، که درسال۱۲۸٤مسیحی در جنگ دریائی ناپل بدست «لاوریا» دریاسالار اسپانیائی فرمانده ناوگان «آراگونا» اسیرشد .ـ « دخترش را ... » اشاره بدین شایعه که شارل دانژوی دوم در سال ۱۳۰۵ دخترش را در مقابل دریافت مبلغ‌معتنابهی به زنی به « آتسوی‌هشتم » که مردی سالخورده بود داد .

۳ — یعنی : پادشاهان وشاهزادگانی راکه‌ازاعقاب منند .

٤ — la propria carne : گوشت تن خود؛ اشاره بفرزندان‌او ـ این مرادف‌همان اصطلاح فارسی «جگرگوشه»یا« پارهٔ جگر » و « پارهٔ تن » است .

۵ — یعنی : حالا ماجرای دیگری را شرح میدهم که آنچه گفته شد ، وآن جنایاتی نیز که درآینده خواهد شد ، در مقابل آن ناچیزاست .

٦ — گل‌زنبق fiordaliso (در اصل فرانسه fleur de lys) نشان‌معروف‌خاندان سلطنتی‌فرانسه‌ـ آلانیا Alagna، بتلفظ‌امروزی‌آنانیی Anagni ، شهر کوچکی‌درجنوب‌شرقی‌رم، که زادگاه پاپ بونیفاتسیوی هشتم بود ودرآنجا بودکه این پاپ مورد سوء قصدی معروف قرار گرفت .ـ « مسیح راکه ... » اشاره به اسارت پاپ وانتقال اوبدست پادشاه فرانسه ، ازوانیکان به «آوینیون» درجنوب فرانسه .

۷ — عیسی را .

و سر که‌را بینم که تکرار میشود ، و بینم که باری دگر او را در میان دزدان زنده بدست مرگ میسپارند[1] .

«پیلاتوی»نورا چنان سنگدل‌میبینم که نه‌تنها ازین‌راه‌آتش‌عطشش فرو نمینشیند ، بلکه بی رسیدگی پردهٔ حرص خویش را در عبادتگاه میگستراند[2] .

ای خدای من ، چه وقت سعادت دیدارآن انتقام سختی را خواهم داشت که درخلال اندرزهای تو پنهان است، واز راه‌آن خشم تو اندکی فرو مینشیند ؟

---

۱ — هرسه قسمت این بند مربوط به پایان زندگانی عیسی‌است، ومنظور ازآن اینست که یکبار دیگر همان رفتاری که با عیسی شد با جانشین او (پاپ) خواهد شد ـ این‌سه‌ماجرا درانجیل‌های چهارگانه بتفصیل‌آمده است (انجیل متی ، باب بیست وهفتم) : «... استهزاکنان آب دهن‌بر وی (عیسی) افکندند ... وسرکهٔ ممزوج به مر بجهة نوشیدن بدودادند .. پس اورا مصلوب نمودند ... آنگاه دو دزد یکی بردست راست و دیگری برچپش باوی مصلوب شدند » ونیز (انجیل مرقس ، باب پانزدهم) : « ... وشراب مخلوط به مر بوی دادند تا بنوشد، لیکن قبول نکرد وساعت سیم بودکه او را مصلوب‌کردند ـ وبا وی دودزد را یکی از دست راست و دیگری از دست چپ مصلوب کردند . » ونیز (انجیل لوقا ، باب بیست وسوم) : « ... واو را درآنجا باآن دو خطاکار یکی برطرف راست ودیگری برچپ او مصلوب‌کردند . عیسی گفت ای پدر اینها را بیامرز ، زیرا که نمیدانند چه میکنند ـ وبزرگان تمسخرکنان آنجا بودند . » ونیز (انجیل یوحنا ، باب نوزدهم) : «... او را درآنجا صلیب نمودند ، ودونفر دیگر را ازین طرف وآنطرف وعیسی را در میان . »

۲ — پیلاتو Pilato (در اصل Pilatus) حاکم رومی فلسطین، که عیسی بتقاضای کاهنان یهود بفرمان او بصلیب کشیده شد .ـ «پیلاتوی‌نو» : اشاره به «فیلیپ‌لوبل» پادشاه فرانسه که پاپ را بزور از واتیکان به‌آوینیون منتقل‌کرد .ـداستان پیلاتوس بتفصیل در هرچهار انجیل آمده است (رجوع شود به دوزخ ، صفحهٔ۳۸۳شرح۲) . ـ عبادتگاه tempio ، اشاره به Temple پاریس و فرقهٔ مذهبی معروفی که به Templiers موسوم بودند و در سراسر فرانسه شهرت وقدرت فراوان داشتند ، وفیلیپ لوبل آنها را از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۲ بدنام و سرکوب کرد و بی انجام تشریفات قانونی از میان برد ، و اموال و املاک این فرقه را متصرف شد .

آنچه در بارهٔ زوجهٔ یکتای روح‌القدس میگفتم[1] ، وشنیدن آن ترا
واداشت تابامن سخن گوئی و درین باره توضیحی طلبی ،
در همهٔ روز مایهٔ ادعیهٔ ماست ؛ اما چون شب فرا رسد ما همگی
بسراغ لحنی دگر میرویم وآهنگی مخالف این ساز میکنیم[2] .
این بار سخن از «پیگمالیونه»[3] میگوئیم که عطش سیری ناپذیر
زراندوزی خیانتکار ودزد وپدرکشش کرد[4] ،
وهم‌سخن از آن عاقبت نامیمون میگوئیم که چون «میدای» تنگ‌
چشم آن تقاضای حریصانه را کرد که باید همواره کسان بر آن بخندند،
نصیب وی شد[5] .
سپس بیاد میآوریم که چسان «عخان» سبکمغز غنائم را بدزدید ،
چنانکه پنداری خشم یوشع حتی درینجایش نیز گرانی میکند[6] .

---

۱ — اشاره بمریم (رجوع شود بصفحهٔ ۸۳۵، شرح ۲) .

۲ — یعنی : درروز از نمونه‌های فقر وبخشندگی سخن میگوئیم ، ودرشب ازنمونه‌های حرص وآز .

۳ — Pigmalĭon(e) ، پادشاه شهر صور (فینیقیه)، که چنانکه ویرژیل در کتاب اول «انئیس» نقل میکند ، برادر دیدونه Didonae ملکهٔ کارتاژ بود ، وبرای تصرف طلاهای سیکئوس Sichaeus شوهر خواهرخود، ویرا خائنانه وعلیرغم عشق شدیدی که خواهرش بشوی خویش داشت ، بکشت . قبلا نیز در دوزخ از دیدونه وسیکئو سخن رفته است (دوزخ ، صفحهٔ ۱۴۳ شرح۳) .

٤ — صفت parricida عادتاً به پدرکشان اطلاق میشود ، ولی دراین‌جا این‌کلمه مفهوم کلی‌تری را دارد که عبارت است از کسانیکه دست بخون خویشان وارحام میآلایند .

٥ — Mida (در لاتینی Midas) پادشاه فریگیه (Frigia) بود که بنا بافسانه‌های یونانی، باکوس Bacchus خدای شراب بپاس میهمان نوازی وی از «سیلنوس» بدو گفت که هر تقاضائی کند برآورده خواهد شد ، و «میداس» که بسیار پول پرست وطماع بود از او خواست که هرچه‌وی بدان دست زند طلاشود . همینطورهم شد ودرنتیجه هرلقمه غذائی که دست میداس بدان خورد طلا شد ، ووی عاقبت در میان طلاهای خود ازگرسنگی مرد .

٦— عخان(بایتالیائی آکامو Acàm(o))، یهودی حریصی که مکارانه اشیاءِ گرانبهای غنائمی را که عبریان از«یریکو» (اریحا) آورده بودند دزدید وپنهان کرد ودرنتیجه بفرمان یوشع سنگسار

بقیه درصفحهٔ بعد

پس آنگاه « سفیره » و شویش را متهم میکنیم[۱] ، وتیپاهائی را که
«الیودورو» را برزمین درغلطاند میستائیم[۲] ،
ودرآندم درگرداگرد کوهستان همه زبان بدشنام « پولینستور »
میگشائیم که«پولیدورو»رابکشت[۳] ،ودرپایان کاربانگ میزنیم که:ـ کراسو،

شد . نقل از تورات (صحیفهٔ یوشع ، باب هفتم) : «... وعخان‌بن کرمی ابن زبدی‌بن زارح از سبط یهودا گرفته شد ـ ویوشع به عخان گفت ای پسر من ، الآن یهوه خدای اسرائیل را جلال بده و نزد او اعتراف نما ومرا خبر بده که چه کردی واز ما مخفی مدار ـ عخان در جواب یوشع گفت فی‌الواقع به یهوه خدای اسرائیل گناه کرده وچنین وچنان بعمل آورده‌ام ـ چون در میان غنیمت ردائی فاخر شنعاری ودویست مثقال نقره ویك شمش طلا که وزنش پنجاه مثقال بود دیدم آنها را طمع ورزیده گرفتم ـ واینك در میان خیمهٔ من در زمین است نقره زیرآن میباشد.»

۱ — سفیره (به ایتالیائی سافیرا Safira) و شوهرش حنانیا (بایتالیائی انانیا Anania) زن وشوهر مکاریهودی بودند که شرح احوال آنها درانجیل آمده است (انجیل ، کتاب اعمال‌رسولان ، باب پنجم) : « ... اما شخصی حنانیا نام با زوجه‌اش سفیره ملکی فروخته،قدری از قیمت آنرا باطلاع زن خود نگاه داشت وقدری ازآن را آورده نزد قدمهای رسولان نهاد ـ آنگاه پطرس گفت ای حنانیا چرا شیطان دل ترا پر ساخته است تا روح‌القدس را فریب دهی و مقداری از قیمت زمین را نگاه داری ـ آیا چون داشتی ازآن تو نبود وچون فروخته‌شد دراختیار تو نبود ، چرا این را در دل خود نهادی ؟ بانسان دروغ نگفتی ، بلکه به خدا . حنانیا چون این سخنان را شنید افتاده جان بداد ، وخوفی‌شدید برهمهٔ شنوندگان این چیزها مستولی گشت ـ آنگاه جوانان برخاسته او را کفن کردند وبیرون برده دفن نمودند ـ وتخمیناً سه‌ساعت گذشت که زوجه‌اش ازماجرا مطلع نشده درآمد ـ پطرس بدو گفت مرا بگو که آیا زمین را بهمین‌قیمت فروختید– گفت بلی بهمین ـ پطرس بوی گفت برای چه متفق شدید تا روح خداوند را امتحان کنید ـ اینك پایهای آنانیکه شوهر ترا دفن کردند برآستانه است وترا هم بیرون خواهندبرد ـ درساعت پیش قدمهای او افتاده جان بداد وجوانان داخل شده او را مرده یافتند ، پس بیرون‌برده بپهلوی شوهرش دفن کردند . »

۲ — Eliodoro (به لاتینی Heliodorus) خزانه دار سلوکوس پادشاه سلوکی ، که به معبد اورشلیم رفت تا نفایس گرانبهای آنرا برباید ، وسواری مرموز در داخل معبد بروی تاخت واو را درزیردست‌وپای خود افکند . شرح این ماجرا بتفصیل درتورات، کتاب‌دوم«مکابیین»، باب سوم ، آمده است .

۳ —Polinestor(e)(دراصل یونانی Polymnestores) پادشاه تراکیهٔ یونان (Tracia) که‌پولیدورو Polidoro (یونانی Polydores) پسر پریامو Priamo (یونانی Priamos) پادشاه «ترویا» را که بفرمان پدر برای نشان دادن ذخائر «تروپا» راهنمای اوشده بود بکشت وشرح این ماجرا بتفصیل در «انئیس» ویرژیل (کتاب‌سوم) آمده است .

تو که آزموده‌ای ، مارا بگوی که طلا را چه طعم است ؟ [1] —

گاه یکی ازما بلندتر ودیگری آهسته‌تر سخن‌میگوید، واین بسته بوضع روحی ماست که مارا به برداشتن گامهائی گاه بلند و گاه کوتاه وا میدارد .

لاجرم ، دمی پیش در ستایش آن خیری که ما همه در تمام روز درینجا مشتاقانه‌ستایشگر آنیم ، من‌تنها نبودم ، امادرنزدیکی من‌هیچکس صدا بلند نکرده بود . »

بترك این روح گفته بودیم وتاآنجا که یارا داشتیم میکوشیدیم تا راه را بپایان بریم ،

که‌ناگهان احساس کردم که کوهستان ، همچوچیزی که فروافتد، سراپا بلرزه افتاده است ؛ و ازین راه خویش را دستخوش لرزشی همانند آن کس یافتم که بجانب مرگش میبرند .

بیگمان «دلو» پیش‌ازآنکه «لاتونا» برای زادن دونورچشم آسمان درآن آشیان کند، چنین سخت نلرزیده بود [2] .

---

۱ — Crasso ، به لاتینی Crassus ، سردار معروف رومی‌که با لژیونهای فراوان خود بایران حمله برد ومغلوب سپاه اشکانی شد ، وخود وپسرش درین پیکار بقتل رسیدند . نام وی ، مارکوس‌لیسینیوس کراسوس، Marcus Lissinius Crassus بود ودر سال ۵۳ پیش از میلاد کشته شد ؛ کراسوس متمولترین مرد روم بود ، وچنان حرص پول داشت که وقتیکه سر بریدهٔ او را برای «ارد» پادشاه اشکانی بردند ، وی امر داد که مقداری طلای مذاب در دهانش ریزند ، وبدو گفت : «تو که اینقدر تشنهٔ طلابودی، تا میخواهی ازآن بنوش . »

۲ — دلو Delo ، یونانی Delos ، جزیره‌ای‌ازمجمع‌الجزائر «کوکلادس» Cyclades دردریای یونان ، که پیوسته درمعرض زلزله بود ، تا وقتیکه بنابروایت افسانه‌های یونانی ، لاتونه Latone همخوابهٔ خدای خدایان ، «فبوس» و «آرتمیس» (به لاتینی «آپولون» و «دیانا») رب‌النوع هنر وربة‌النوع شکار را درآن بزاد ، وازآن پس این جزیره آرام گرفت . — « دو نورچشم آسمان» : اشاره بدین‌دوخدا که درین‌جزیره متولد شدند ، زیرا آپولو در میتولوژی‌یونان مظهر خورشید ودیانا مظهر ماه بود .

ویرژیل در کتاب سوم «انئیس» درین باره سخن گفته است .

آنگاه از هر جانب خروشی برخاست، چنانکه استاد من بکنارم آمد
و گفت: «تا وقتیکه منت راهنمایم، بیم مدار.»
جملهٔ این صداها، آنسانکه از گفتهٔ تنی چند از آنان دریافتم که
نزدیك بودند وفریادشان را میتوانستم شنید، میگفتند: «Gloria in excelsis Deo»[1]

همچو آن شبانان که پیش از جملهٔ دیگر کسان این بانك را شنیدند[2]
بیحرکت و بی‌تکلیف برجای ماندیم، تا آنکه زمین لرزه فرو نشست وسرود
مقدس نیز پایان یافت؛

آنگاه راه خویش را باز گرفتیم وهمچنان نگران اشباحی بودیم که
از نو بگریستن پرداخته وبرروی زمین افتاده بودند.

اگر حافظه‌ام درین باره خطا نکند، احساس هیچ جهلی تا بدان
ساعت آنچنان بیتابانه شوق دانستن را در من برنیانگیخته بود

که در آن هنگام که بدین نکته میاندیشیدم؛ در شتابندگی خویش
جرئت پرسش نداشتم، وخود نیز چیزی درنمیتوانستم یافت،

ولاجرم، محجوب واندیشناك براه خویش میرفتم.

۱— جملهٔ لاتینی، بمعنای «افتخار بر خداوند پرجلال». این جمله‌ایست که فرشتگان بدیدار عیسی گفتند. نقل از انجیل (انجیل لوقا، باب دوم): «... در همان حال فوجی از لشکر آسمانی بافرشته حاضر شده خدارا تسبیح کنان میگفتند: خدارا دراعلی‌علیین جلال و بر زمین سلامتی ودر میان مردم رضامندی باد. وچون فرشتگان از نزد ایشان بآسمان رفتند شبانان با یکدیگر گفتند الآن به بیت‌لحم برویم واین چیزی را که واقع شده وخداوند آنرا بما اعلام نموده است ببینیم.»

۲ — رجوع شود به شرح بالا.

سرود بیست و یکم

طبقهٔ پنجم: خسیسان و مسرفین

در آخر سرود پیش واقعهٔ نادیدهٔ شگفتی اتفاق افتاده یعنی کوهستان برزخ ناگهان بلرزه درآمده بود. دربن سرود دانته درمیابد که عامل بروز این لرزش روحی است که دوران چند صد سالهٔ کفارهٔ خویش را بسر رسانده و اکنون «پاك و مجرد» روبفلك آورده است. این روح، که دربقیهٔ برزخ نقش مهمی‌را ازلحاظ دانته وویرژیل دارد، روح «استاسیوس» شاعر لاتین است که اندکی بعداززمان‌ویرژیل‌دررم میزیست‌واثر ادبی مهمی بنام «تبائیس» ازاویادگار مانده که بسیاق «انئیس» ویرژیل سروده شده است واز جنگلهای معروف «تب» دریونان کهن حکایت میکند. روح «استاسیوس» که ظاهراً باآئین رومی مرده، ولی دانته در اینجا او را باکیش مسیحی «میرانده» است، دوازده قرن درقسمت مقدم برزخ ودراین حلقه بسربرده تابالاخره دراین هنگام قدرت ازجای برخاستن وبالا رفتن را در خود یافته است. ولی خوشحالی او از زیارت ویرژیل بیش‌از آن حد است که از موفقیت خود در «بهشتی‌شدن» ابراز میدارد. یك مفسر معروف فرانسوی کمدی الهی مینویسد: «آن استاس که دانته در اینجاآفریده، از استاس اصلی که مصنف «تبائید» است بسیار جالب‌تر واصیل‌تر است».

سرود بیست ویکم

عطش طبیعی، که جز با آن آبی که زنك سامری از آن برکت طلبید فرو نمینشیند[1]،

سخت پریشانم داشت؛ وشتاب من دررفتن بدنبال قدمهای راهنمایم که در میان جمع[2] روان بود گرمیم میبخشید؛ وهم باهمدردی به کیفر عادلانه میاندیشیدم[3].

وناگهان، همچنانکه لوقا مینویسد که مسیح در برون آمدن از محراب پیش روی دوتن که براه خود میرفتند نمودار شد[4]،

۱– عطش طبیعی : عطش دانستن و درك حقیقت، که درینجا اختصاصاً مربوط به شناسائی علت لرزش کوهستان است. ـ «آبی که زن حقیر سامری la femminetta sammaritana از آن برکت طلبید» : اشاره به برکت الهی که سرچشمهٔ حقیقت مطلق است. اصل این اصطلاح از انجیل آمده است (انجیل یوحنا، باب چهارم) : «... و درآنجا چاه یعقوب بود. پس عیسی از سفر خسته شده همچنین برسرچاه نشسته بود وقریب ساعت ششم بود که زنی سامری بجهة آب کشیدن آمد. عیسی بدو گفت جرعه‌ای آب بمن بنوشان ـ زن سامری بدو گفت چگونه تو که یهود هستی از من آب میخواهی وحال آنکه زن سامری میباشم، زیرا که یهود با سامریان معاشرت ندارند ـ عیسی در جواب او گفت اگر بخشش خدا را میدانستی وکیست که بتو میگوید آب بمن بده هرآینه تو از او خواهش میکردی وبتو آب زنده عطا میکرد ... هرکه ازین آب بنوشد باز تشنه گردد ـ لیکن کسیکه از آبی که من باو میدهم بنوشد ابداً تشنه نخواهد شد، بلکه آن آبی که باو میدهم در او چشمهٔ آبی گردد که تا حیات جاودانی میجوشد.»

۲– اشاره به ارواح فراوانی که برزمین خفته‌اند.

۳– یعنی : باآنکه میدانستم که مجازات این ارواح عادلانه است، نسبت بداتان احساس همدردی میکردم.

۴– نقل از انجیل (انجیل لوقا، باب بیست وچهارم) : «... چون داخل شدند جسد

بقیه درصفحهٔ بعد

شبحی بنظرما آمد که در پیمان روان بود و در زیـر پای خویش به سرزمین خفتگان مینگریست ، و تا آن دم کـه وی با ما سخن گفت متوجه او نشده بودیم؛

ووی گفت : «سلام برشما، ای برادران من[۱] ! » وما که این بشنیدیم بناگهان برگشتیم ، وویرجیلیوسلامش را چنانکه شایسته بود پاسخ گفت[۲] . سپس چنین آغاز سخن کرد : « کاش آن درباردادگستری[۳] کهمرا

بقیه از صفحهٔ قبل

خداوند (عیسی) را نیافتند ... واز سر قبر برگشته آن یازده ودیگرانـرا (حواریون) از همهٔ این امور مطلع ساختند . ومریم مجدلیه ویونا ومریم مـادر یعقوب رسولانرا ازین چیزهـا مطلع ساختند . لیکن سخنان زنان را هذیان پنداشته باور نکردند .. اما پطرس برخاسته دوان دوان بسوی قبر رفت وخم شده وکفن را تنها گذاشته دید وازین ماجرا درعجب شده بخانهٔ خودرفت ـ واینك در همان روز دونفر از ایشان میرفتند بسوی قریـه‌ای کـه از اورشلیم بمسافت شصت تیر پرتاب دور بود وعمواس نام داشت ـ وبا یکدیگر از تمام این وقایع گفتگو میکردند ـ وچون ایشان در مکالمه ومباحثه میبودند ناگاه خود عیسی نزدیك شده باایشان همراه شد ـ ... وناگاه خود در میان ایشان ایستاده گفت : سلام برشما باد . »

۱ــ Dio vi dea pace سلام معروف مسیحی، که مرادف تحت‌اللفظی آن چنین‌است: «خداشمارا صلح دهاد»، ودسن‌فرانسواداسیز» روحانی‌ومقدس معروف‌مسیحی» این‌را سلامی دانسته که خداوند برای نوع بشر معین کرده است . درسه انجیل از اناجیل اربعه موضوع « سلام » از طرف تازه وارد مورد توصیهٔ اکید قرارگرفته است (انجیل متی ، باب دهم) : « . . . وچون بخانه‌ای درآئید برآن سلام نمائید ـ پس اگر خانه لایق باشد سلام شما برآن واقع خواهد شد واگر نالایق باشد سلام شما بشما برخواهدگشت . » و (انجیل لوقا ، باب دهم) : « ... و در هرخانه‌ای که داخل شوید اول گوئید سلام براین خانه باد . » و (انجیل یوحنا ، باب بیستم) «... ناگاه عیسی‌آمده در میان ایستاد وبدیشان گفت سلام برشما باد ... وشاگردان چون خداوند را دیدند شادگشتند ـ بازعیسی بایشان گفت سلام برشما باد، چنانکه پدرمرا فرستاد من نیز شما را میفرستم ـ وچون اینرا گفت دمید وبایشان گفت روح‌القدس را بیابید . »

۲ــ جواب سلام مسیحی درزبان لاتین این‌فرمول معروف است که درینجا دانته از زبان ویرژیل بدان اشاره میکند: «وصلح برتو نیز باد» et cum spirito tuo

۳ــ la verace corte : اشاره به عرش الهی .

در تبعیدگاه ابدیم مکان داده[1] ، ترا در مجمع نیکبختان[2] از صلح جاوید برخوردار کند . »

وچون بشتاب براه‌خویش میرفتیم ، وی گفت : « شگفتا ! پس اگر شمااز آن ارواحید که‌خدایتان بدان‌بالا نمیپذیرد[3] ، کدامین کس در طول این‌همه پلکانها دلیل راهتان بوده است ؟ »

وحکیم من گفت : « اگر بدین نشانیهائی که مصاحب من باخویش دارد ، وبا دست فرشته ترسیم شده است بنگری[4] ، نیك درخواهی یافت که مقدر است که وی با برگزیدگان حکومت کند[5] .

اما ، چون‌آن کس که‌رشتهٔ‌شبها وروزهارا میتابد ، هنوز آن کلاف زندگانی را که « کلوتو » برای هر یك از ما تافته در مورد وی تا بآخر نگشوده بود[6] ،

روح او، که روح تو ومرا خواهر است[7] ، بتنهائی راه آن بالا را در

۱— eterno esilio : اشاره به اعراف که باید ویرژیل تاابد درآن بماند .

۲— beato concilio : اشاره به ارواح بهشت .

۳— اشاره‌به‌سخن ویرژیل که خودرابوی‌دوزخی معرفی کرده‌است نه‌بهشتی.

٤— اشاره به هفت نشان P که فرشتهٔ پاسدار برزخ برپیشانی دانته نقش زده و تا این موقع چهارتای آنها محو شده ، وسه‌تا هنوز باقی‌است .

٥ — یعنی : مقدر شده است که وی از برزخ بگذرد و به بهشت رود .

٦ — در میتولوژی یونان ، خدای تقدیر سه‌دختر داشت که عبارت بودند از لاکزیس Lachesis وکلوتو Clotho وآتروپوس Atropos ــ رشتهٔ عمر هر کس‌بدست این سه‌دختربود، بدین ترتیب که هنگام تولد هرمرد یا زنی ، «کلوتو» کلافی مخصوص زندگی اومیرشت ، و «لاکزیس» تدریجاً این کلاف را میگشود ، و «آتروپوس» در موقعی که وی میبایست بمیرد با مقراضی که در دست داشت این رشته را پاره میکرد . ــ مفهوم این بند اینست که چون کلاف‌عمر دانته که بادست«کلوتو» رشته‌شده ، هنوزبادست «لاکزیس» تابآخر گشوده نشده‌است،وی بناچار بایدمدتی دیگر درروی زمین زنده ماند ، وبنابراین اکنون زنده بدین جهان آمده‌است .

۷ — serocchia «خواهر» در اصطلاح قدیمی ایتالیائی، که امروزه sorella گفته میشود ــ علت تشبیه به خواهر اینست که «روح» (anima) در ایتالیائی‌کلمه‌ای مؤنث است .

پیش نمیتوانست گرفت ، زیرا که وی از روشن‌بینی ما برخوردار نیست[۱] .

لاجرم مرا از کام فراخ دوزخ[۲] بیرون کشیدند تا ویرا راهنما باشم ، و من مسافتی دیگر ، تا آنجا که دانش من هادی او تواند بود[۳] رهنمائیش خواهم کرد .

اما ، اگر دانی ، بما بگوی که برای چه دمی پیش این کوه چنین بلرزه افتاد ، وچرا ساکنان آن ، تا بدانجا که امواج دریا سر دربای کوه میسایند، چنین فریاد برداشتند ؟ »

با این پرسش وی چنان از زبان من سخن گفته بود[٤] که بیاری امید اندکی از تندی عطشم کاسته شد .

وآن دیگری چنین آغاز سخن کرد : « این کمیگوئی ،چیزی نیست که بی‌سببی آرامش کوهستان مقدس را برهم زده باشد ، یاآنکه امری غیرعادی باشد .

ایـن مکان از هر گـونه تغییر وتحول بر کنار است[٥] ؛ وآنچه در اینجا روی میدهد ، تنها بدان مربوط است که آسمان ازجانب خوددریافت میدارد ونه به چیزی دگر[٦] ؛

---

۱ — یعنی :وی برخلاف ما که ارواحی بیش نیستیم ، نمیتواند نادیدنیها را بیند.

۲ — اشاره به اعراف (Limbo) که طبقهٔ اول دوزخ دانته وازنظر طبقه‌بندی خاصی که وی برای دوزخ کرده ، «فراخ‌ترین» طبقات نه‌گانه است (رجوع شود بـه نقشهٔ دوزخ فرضی دانته ، در اول کتاب دوزخ) .

۳ — یعنی : تاآن اندازه که عقل ومنطق بشری مشکلات را حل میتواند کرد .

٤ — در اصـل : Si mi diè, per la cruna del mio disio (چنـان نـخ از سوراخ‌سوزن اشتیاق من بدر میکرد)، یعنی‌درست آنچه راکه من در دل داشتم برزبان میآورد .

٥ — یعنی : عوامل جوی وزمینی راکـه باعث طوفان وباد وباران وزلزله میشوند درین کوهستان اثری نیست . در بندهای بعد درین باره‌توضیح‌بیشتری داده میشود .

٦ — یعنی : فقط مربوط به‌ارواح است که ازجانب آسمان آمده‌اند وبآسمان برمیگردند وزمین درآن دخالتی ندارد .

زیرا که باران وتگرگ وبرف وشبنم ویخ را به بالاتر از پلکان
کوتاه سه‌پله‌ای[۱] دسترسی نیست؛

همچنانکه نه ابری غلیظ یا سبك روی بدینجا میآورد ونه برقی
درین‌مکان میدرخشد، ونه دختر «تائومانته»[۲] که در روی زمین غالباً تغییر
مکان میدهد راهی بدان دارد؛

بخار خشك ازسومین‌پله‌ای که هم‌اکنون بدان اشاره کردم، ونایب
پطرس پای برآن دارد، فراتر نمیآید[۳].

شاید که در پائین‌تر ازآنجا کوه کمابیش بلرزد، اما نمیدانم
برای چه درینجا کهما هستیم هرگز بادی که در زمین نهان است آنرا
بلرزه نمیآورد[٤].

این‌لرزش‌فقط هنگامی‌پدید میآید که روحی‌خویشتن‌را برای‌ازجای
برخاستن‌یا برای‌بالارفتن[۵] بجانب‌قلهٔ کوه باندازهٔ‌کافی‌شایسته بیند؛ وآنوقت

---

۱ – اشاره به‌پلکان کوتاهی که در پائین- در اصلی برزخ واقع است وفرشتهٔ پاسدار برزخ پا برآن دارد (رجوع شود به صفحهٔ   ، شرح ٤) .

۲ – در میتولوژی یونان ، قوس وقزح را دستمال ایریس Iris (بایتالیائی Iride) قاصد خدایان میدانستند که دختر Thaumas (بایتالیائی Taumante) که درین‌جا ازاو سخن رفته است ، و «الترا» (بیونانی Electrae) بود . بنابراین « دختر تائومانته که در روی زمین غالباً تغییرمکان میدهد » اشاره است به رنگین کمان .

۳ – عقیدهٔ قدما براین بودکه زلزله از بخار خشکی ناشی میشود که از داخل زمین برمیخیزد وتبدیل به ابر نمیشود - «نایب‌پطرس» : اشاره به فرشتهٔ پاسدار برزخ ، که به نیابت «پطرس» که‌کلیدداربهشت است درآستانهٔ در ورودی برزخ نشسته است .

٤ – «نمیدانم‌چرا» ، اشاره بدینکه قاعدتاً وقتی که پایهٔ کوهستان میلرزد ، باید بقیهٔ آن نیز بلرزد ، ولی‌دراین‌جا چنین نمیشود - «بادی...» اشاره به بخار خشك که از دل زمین برمیخیزد وایجاد زلزله میکند .

۵ – «ازجای برخاستن» مربوط است به ارواح حلقهٔ پنجم که عادتاً برزمین خفته‌اند – «بالارفتن» مربوط است به ارواح سایر حلقه‌ها که برسرپا هستند .

است که چنین فریادی بدرقه‌اش میکند[1] .

آن اراده ای که آزادانه روح را به تغییر مکان خود وا میدارد ، فی‌نفسه حاکی از طهارت آن است ، و این اراده که مطبوع خاطر اوست[2] پیش ازآن نیز چنین میخواست ، اما هوای نفس که باوجود چنین اراده‌ای بدست عدالت الهی همچنانکه درآن جهان رو بسوی گناه برده بود ، درین جهان بسوی کیفر میرود ، ویرا برجای نگاه میداشت[3] .

ومن، که پانصدسال واندی برزمین خفته‌بودم وعذاب میبردم[4] ،دمی پیش ارادهٔ مختارانه‌ای برای رفتن بجانب اقامتگاهی بهتر درخویش‌یافتم. ازین‌بابت‌بود که تو صدای لرزش کوه را شنیدی وارواح پارسا را دیدی که درین کوهستان خدای‌را، که کاش‌جملهٔ‌آنانرا هرچه‌زودتر‌رهسپار آن بالا کند ، درود میفرستادند .

وراهنمای خردمند من گفت : « اکنون دریافتم کـه کدامین رشته درینجایتان‌نگاهمیدارد، وچگونه‌این‌بندرا‌توانید گسست،وچرا کوهمیلرزد، واز چه بابت جملگی بیکزبان ابراز شادی میکنید .

---

۱ — اشاره به سرود مذهبی Gloria in excelsis که قبلاازآن سخن رفت(رجوع شود به صفحهٔ ۸۴۵ ، شرح ۱) .

۲ — یعنی : روح برزخی وقتیکه احساس کندکه واقعاً برای‌بالارفتن‌آماده است،میتواند بالا رود ، زیرا تاچنین آمادگی نداشته باشد خودبخود قدرت حرکت ندارد .

۳ — یعنی : دربدوورود به برزخ نیز این روح میل بالارفتن دارد ، ولی قدرت آنرا در خود احساس نمیکند ، زیرا کـه همچنانکه در روی زمین روی بجانب گناهکاری برده بود ، در اینجا نیزعلیرغم خود وبفرمان الهی روی بجانب تحمل کیفر میبرد . این‌نظریه ازدسن‌توماس‌داکن، فقیه وروحانی بزرگ مسیحی گرفته شده است .

٤ — اندکی بعد معلوم میشودکه این روح ، روح استاسیوس Statius (بایتالیائی استاتسیو Stazio) شاعر بزرك لاتین است‌که در سال ۹۶ مسیحی مرده وبنابرین تا تاریخ سفر دانته بیرزخ دوازده‌قرن دربرزخ بسربرده بود ، وازینجا معلوم میشود‌که وی هفت‌قرن اول را در قسمت مقدم برزخ یا در حلقه‌های قبلی‌آن گذرانیده است .

اما اینك لطف کن ومرا بگوی که تو که بودی ، تا از سخنانت دریابم که ازچه روی قرنی چند درینجا خفته ماندی .»

وآن روح پاسخ داد : « درآن زمان که «تیتوی» نیکدل ، با کمك پادشاه والاتبار، انتقام آن زخمهائی را بستاند که خون فروخته شده بدست یهودا از راه آنها بدرآمده بود[1] ،

من دردنیای زندگان میزیستم وآن نامی را داشتم که همچنان پای برجا وپرافتخار میماند[2] ؛ شهرت کافی داشتم ، اما هنوز ایمان نداشتم[3] .

چنان لطیف نغمه سرائی میکردم که باآنکه اهل «تولوزا» بودم ، «رم» بخویشم خواند ودرآنجا شایستگی آن یافتم که پیشانی خویش را با حلقهٔ مورد بیارایم[4] .

مردمان هنوزدرروی زمین مرا «استاسیو» مینامند ؛ دراشعارخویش سخن از «تبه» گفتم واز «آکیلهٔ» بزرگ ، اما بااین دومین بار خود ازپای درافتادم[5] .

---

۱ – تیتو Tito (در اصل لاتینی Titus) امپراتور معروف روم درقرن اول میلادی، که ظاهراً پادشاهی نوع پرور وبشردوست بود، وبیش ازسه سال امپراتوری نکرد . وی هنگامیکه سردار قوای رومی بود در سال ۷۰ میلادی شهر اورشلیم را ویران و یهودیها را تارومار کرد ، وازآن زمان دوران دربدری و «سرگردانی» یهود شروع شد که مسیحیان آنرا انتقام خیانت « یهودا » میشمارند که عیسی را بدشمنانش فروخت .

۲ – اشاره به نام شاعر، که بیش از هرنام دیگری در جهان پای برجا میماند .

۳ – یعنی : باآنکه چندین سال بعد از مسیح میزیستم ، هنوز مسیحی نبودم .

٤ – Tolosano؛ تولوز Toulouse شهر معروف جنوب فرانسه است که « لوسیوس استاسیوس » استاد ومعلم علم بیان ازآن بود ، نه «پوبلیوس پاپینیوس استاسیوس» شاعر که درینجا مورد بحث است ، واین اشتباه دانته ازآنجا آمده که در قرون وسطی این دونفر را ، براثر عدم شهرت اولی ، یکنفر میدانستند . «استاسیوس» شاعر در سال ٤٥ میلادی درشهر ناپل بدنیاآمد ، و در سال ۹٦ در ۵۱ سالگی وفات یافت .

۵ – تبه Tebe شهر معروف یونان قدیم، که صحنهٔ اصلی اثرشاعرانهٔ معروف «استاسیوس»

بقیه درصفحه بعد

شور شاعرانهٔ من از اخگر های شعله‌ای الهی بزاد که مرا سرتاپا
بسوخت، وازین آتش هزارتن بیش آتش خویش را برافروختند [۱] .

اشارتم به « انئیدا » است [۲] که در عالم شعرهم مادر وهم دایهٔ من
بود [۳] ، وبی آن هیچ نمیتوانستم کرد که درهمیش [٤] وزن باشد؛

وحاضر بودم که سالی بیش در تبعیدگاه خویش بمانم ودرعوض در
روی زمین درآن دوران زیسته باشم که ویرجیلیو میزیست . »

ویرجیلیو کـه این بشنید ، روی بجانب من کرد و بـی‌سخنی بمن
فهماند که:ــ خاموش‌بمان ــ ؛ اما ارادهٔ ما را قدرتی نامحدود نیست ،

زیرا که خنده ها واشکها چنان با هیجانهای زایندهٔ خویش پابپا
میآیند که در نزد مردمان یکدل چندان سر درفرمان اراده ندارند [٥] .

لبخندی زدم که حال اشارهٔ چشمی بیش‌نداشت ؛ اما شبح خاموش

بقیه ازصفحهٔ قبل

است که Thebais (تبه‌نامه) نام دارد ومربوط بـه لشکرکشی پادشاهان هفت‌گـانهٔ یونان بدین شهر است (رجوع‌شودبه دوزخ ، صفحهٔ۴۱۶شرح ۱) . استاسیوس این اثر حماسی را بشیوهٔ «انئیس» ویرژیل در دوازده «کتاب» سرود ، وبعد از اتمام آن شروع به سرودن‌اثرحماسی‌دیگری کرد بنام اکیلئیس Achilleis (آشیل‌نامه) که مربوط به شرح دلیریها وپیروزیهای اخیلوس قهرمان‌افسانه‌ای معروف جنگهای‌تروبا بود(رجوع‌شودبه دوزخ‌صفحهٔ۲۷۳وصفحهٔ۴۱۶شرح۱)، ولی این‌اثر دومی‌براثر مرگ استاسیوس ناتمام ماند وبیش‌ازدوسرود ازآن سروده نشد . بدین‌جهت‌است که دانته از زبان شاعر میگوید : « بااین بار دومی از پای درافتادم » .

۱ — اشاره به‌ویرژیل و «انئیس» او، که الهام‌بخش اصلی استاسیوس درحماسه‌های‌وی‌بود، وبقول‌خوداو بیش از هزارتن دیگر چون او از این اثر الهام گرفتند .

۲ — Eneida ، نام ایتالیائی «انئیس» Aeneis .

۳ — یعنی : هم اثر مرا بوجود آورد ، وهم قدم بقدم راهنمای من بود .

٤ — dramma ،واحدوزن قدیمی ایتالیائی، که از چندگرم تجاوز نمیکرد ودرحدود یك مثقال ما بود .

٥ — یعنی : هرقدرآدمی راست‌تر وبیریاتر باشد ، خنده وگریهٔ اوکمتر در اختیار خود اوست .

شد ومرا دردیدگان که بزرگترین جلوه‌گاه عواطف بشری‌است نگریست؛ وگفت : «کاش که این رنج تو هرچه زودتر باکامروائی بپایان‌رسد ، ولی بگوی که برای چه هم‌اکنون درچهره‌ات برق لبخندی درخشید ؟ »

خویش را ازین‌جانب وآن‌جانب در محظور یافتم : یکی‌مراخاموش میخواست ودیگری‌بااصرار بسخن گفتنم میخواند ؛ بناچارآهی‌بر کشیدم، واستاد من که دریافت که در درونم چه میگذرد ، بمن گفت : « بیم مدار وسخن بگوی، وآن راز راکه وی چنین مشتاق‌شناسائی‌آنست بااو در میان گذار . »

چون چنین بشنیدم، گفتم : « ای‌روح کهن ، شاید که دیدار لبخند منت بشگفت آورد ؛ اما میخواهم کـه ترا ازین نیز بیشتر بشوق و ستایش وادارم .

این کس که‌دیدگان‌مرا بجانب‌آسمان راهنماست،همان«ویرجیلیو» است که الهام بخش تو شد تا سرود مردمان وخدایان را ساز کنی [۱] .

اگر لبخند مرا سببی دیگر قائل شده‌ای ، دست از پندار خویش بدار که خطائی بیش نیست ؛ تنها یکچیز مرا بدین لبخند واداشت ، وآن سخنانی بود که تو در بارهٔ وی گفتی . »

هنوز سخن بپایان نبرده بودم که وی خم شد تا بوسه برپای حکیم من زند ، اما او گفت : « برادر ، دست ازین‌کار بدار ، زیرا که تو اکنون شبحی بیش نیستی ، و شبحی بیش در برابر نداری . »

---

۱ — یعنی : دروصف جنگهای‌آدمیان که خدایان‌نیز درآنها دخالت داشتند سرایندگی کنی . در«تبائیس» استاسیوس نیز ، مثل ایلیادهمر وانئیس ویرژیل ، خدایان درجنگها واختلافات مردم دخالت مستقیم و مغرضانه دارند .

سرود بیست ویکم

وی از جای برخاست وپاسخ داد : « اکنون درمیتوانی یافت که

تا بچه اندازه دردرون خود بتومهرمیورزم ، زیرا چنانکه بینی حتی پوچی

خودمان را از یاد برده‌ام[1] ،

وبااشباح چنان میکنم که باآنچه صاحب جسمی استحیباید کرد . »

۱- یعنی : متوجه نیستم که ما اکنون فقط ارواحی هستیم .

سرود بیست و دوم

طبقهٔ پنجم : خسیسان و مسرفین

طبقهٔ ششم : شکمپرستان

دانته و ویرژیل واستاسیوس از طبقهٔ پنجم بطبقهٔ ششم بالا میروند ، و پلکانی که ایشان را بدین طبقه میبرد بسیار بلند است ، بطوریکه دوثلث سرود صرف گفتگوی ایشان در روی پله‌های آن میشود. دربالای پلکان این سه بسمت راست میچرخند ودر طول حلقهٔ ششم براه میافتند . این موقع نزدیك نیمروز سه‌شنبهٔ ۱۲آوریل سال ۱۳۰۰ است .

دربن سرود استاسیوس دانته وویرژیل را آگاه میکند که اسرافکاران نیز درطبقهٔ پنجم برزخ سرنوشت خسیسان را دارند واوخود اززمرهٔ ارواحی‌است که‌بجرم افراط درگشاده‌دستی درآن‌حلقه جای گرفته‌اند ، نه‌بجرم تنگ‌چشمی .

برزخیان طبقهٔ ششم ارواحی بسیار رنجور ونزارند که جز پوستی برروی استخوان ندارند ، واین کیفری است که براثر گناه شکمپرستی میبینند که حواس ایشان را درروی زمین یکسره معطوف بامرشکم وتن‌پروری داشته بود . در سرراه ایشان دودرخت پرمیوه ایست که هربار درگردش آنها اشتهایشان را تحریك میکند وبیشتر رنجشان میدهد . طبق معمول برزخ صدا هائی ناشناس شواهد وامثالی درتجلیل ازمیانه‌روی و خویشتنداری میآورند .

سرود بیست و دوم

فرشته ای که مارا بمحلقهٔ ششم راهنما شده و نشانی دیگر را از پیشانی من سترده بود[۱]، در پشت سر ما مانده

وبما گفته بود که آنان که دل بسوی عدالت دارند مردمی نیکبختند[۲]، اماسخنان خویش را با Sitiunt پایان داده واز آن فراتر نرفته بود[۳].

ومن که خویش را سبکتر از هنگام عبور از گذرگاههای پیشین میيافتم[۴]، بی کمترین خستگی بدنبال این ارواح چالاك بالا میرفتم،

وویرجیلیو چنین آغاز سخن کرد: «عشقی که بدست طهارت شعله برافروخته باشد، همواره آتش عشقی دگر را شعلهور میکند، بدان شرط که شعلهٔ آن در بیرون نمودار آید[۵].

۱– حرف P ، که این بار نشان گناهان خست وتبذیراست .

۲– اشاره بدانکه اینان در روی زمین تنها متوجه مال وثروت بودهاند ونمیتوانستهاند روی بجانب عدالت نیز داشته باشند . اصل فکر از انجیل آمده است (انجیل متی ، باب ششم) : «... هیچکس دوآقا را خدمت نمیتواند کرد ، زیرا یا از یکی نفرت دارد وبا دیگری محبت و یا بیکی میچسبد و دیگریرا حقیر میشمارد . محال است که هم خدا وهم ممونا را خدمت کنید. اول ملکوت خدا وعدالت او را بطلبید که اینهمه برای شما مزید خواهد شد . »

۳– کلامی ازجملهٔ لاتینی Beati qui esuriunt et sitiunt justiciam بمعنی : خوشبخت آنانکه گرسنگی وعطش عدالت دارند، ودرینجا فرشته بهنقل کلمهٔ sitiunt (عطش داران) اکتفا کرده وکلمهٔ esutiunt (گرسنگان) را برزبان نیاورده است ، زیرا که دستهٔ شکمپرستان در حلقهٔ ششم برزخ بسرمیبرند ونه در این حلقه . اصل این جمله از انجیل آمدهاست(انجیل متی ، باب پنجم) : « ... خوشا بحال گرسنگان وتشنگان عدالت ، زیرا ایشان سیر خواهندشد.»

٤– اشاره بدانکه یك نشان دیگر گناه از پیشانی دانته زدوده شده است .

۵– یعنی : اگر عشق ازدل برخاسته باشد وحقیقی باشد ، بمحض آنکه ابراز وجود کند درآن کس که محبوب است نیز ایجاد عشق خواهد کرد . این نظریه یکبار دیگر در سرود پنجم دوزخ (دوزخ ، صفحهٔ ۱۴۹ شرح۳) ابراز شده است.

لاجرم ، از آن هنگام که «یووناله» به «لیمبوی» دوزخ نزدما فرود آمد ومرا از درجهٔ خلوصی که بمن داری آگاه کرد[1] ،

چندان در بارهٔ تو حسن عقیدت یافتم ، که هرگز کسی کسی دگر را نادیده ازین بیش دوست نداشته است، و ازین روست که این پلکانها را ازین‌پس بسیار کوتاه خواهم یافت[2] .

اما مرا بگوی، ودوستانه‌ام ببخش اگر بی‌پروائی فزون‌ازحدبند از زبانم گشوده‌است، وازین پس مهربانانه بامن بگوی

که چگونه تنگ‌چشمی دردل‌تو ودرمیان‌این همه عقل ودرایتی که خردمندانه درآن گرد آورده بودی ، جائی برای خویش یافت ؟ »

این‌سخنان نخست لبخندی کوتاه برلبان «استاتسیو» آورد ، آنگاه وی پاسخ داد : « گفتهٔ تو مرا مدرك گرامی عشق است .

بحقیقت ، غالباً ظواهر بخطا ایجاد شبهه میکنند ، زیرا که علل واقعی ناپیدا میمانند .

پرسش تو بمن مینمایاند که پنداشته‌ای که من درآن جهان آدمی تنگ‌چشم بودم ، زیرا دراینجا در حلقهٔ تنگ‌چشمانم یافتی که نادمی پیش درجمع آنان بسرمیبردم؛

باری ، بدان که من فزون از آن حد که باید ازین تنگ چشمی

۱– «یووناله» Juvenale (در اصل لاتینی یوونالیس Juvenalis ودرایتالیائی امروزی جووناله Giovenale) شاعر هجاگوی معروف لاتین که در سال ۱۳۰ میلادی مرد ، وچون وی با «استاسیوس » که در سال ۹۶ مرد دوست بوده و در اشعار خود چندجا از «تبائیس» استاسیوس باتجلیل نام برده ، دانته ویرا در اعراف معرف استاسیوس بویرژیل قرار داده‌است .

۲– یعنی : مصاحبت تو مرا چندان دلپذیر است که متوجه درازی راه نخواهم شد .

بدور بودم، وهمین نامیانه روی بود که بجرم آن هزاران ماه در اینجا کیفر یافتم[1] .

واگر باخواندن صفحه‌ای از کتاب تودرپی اصلاح خویش برنمیآمدم که تو در آن، چنانکه، نوع بشررا تحقیر کرده باشی، مینویسی که :

ــ برای چه ، ای گرسنگی مقدس طلا، اشتهای خاکیان‌را تعدیل نمیتوانی کرد؟[2] ــ درین‌صورت هم‌اکنون‌دردمندانه سرگرم وزنه‌غلطاندن وستیزه جستن بودم[3] .

چون چنین خواندم ، دریافتم که‌آدمی میتواند فزون از حد گشاده دستی کند[4] ، وازین خطا چون ازدیگر خطاها پشیمانی جستم .

۱ــ یعنی : بعکس‌آنچه پنداشته‌ای ، من ازین سبب بدین حلقه از برزخ آمده‌ام که زیاده از حد از خست بدور بودم ودرست در نقطهٔ مقابل آن قرارداشتم، واین‌گناه تبذیر واسراف بودکه بدینجایم‌آورد. «هزاران‌ماه» : اشاره بچندهزاردورقمری . قبلا گفته شده که «استاسیوس» بیش از پنج قرن در حلقهٔ پنجم برزخ بسر برده ، واین مدت تقریباً معادل با ۶۲۰۰ ماه قمری است .

۲ــ جملهٔ معروف کتاب‌سوم «انئیس» ویرژیل (شعرپنجاه‌وششم) : « ای گرسنگی‌نفرت زای طلا ، مردمان این جهان‌را به چه‌جنایت‌ها وامیداری !» Quid non mortalia pectora cogis, auri sacra fames? . بنابراین دانته در نقل جمله بایتالیائی ، مفهوم آنرا اندکی تغییر داده است . ولی بطورکلی معنی این گفته اینست که چرا علاقهٔ مردمان به دارائی ، در حد تعادل نمیماند تا باعث افراط وتفریط نشود. اشکال بسیاری از مفسرین درمورداولین کلمهٔ ایتالیائی این جمله یعنی Perche است که برحسب آنکه‌آنرا بصورت perche (چرا) یا per che (بخاطرآنکه) بخوانند مفهوم جمله تغییر میکند. اشکال دیگر اینست که درلاتینی‌کلمهٔ sacra معنی «نفرت‌زا» میدهد، ولی درایتالیائی این کلمه مفهوم «مقدس»را دارد وظاهراً دانته همین اشتباه را کرده واین‌کلمه را بمفهوم مقدس گرفته ومرادف ایتالیائی‌آن یعنی santa را درشعرخود آورده، وبدین ترتیب جملهٔ لاتینی ویرژیل را که «گرسنگی نفرت‌زای طلا» بوده بدل به جملهٔ ایتالیائی «گرسنگی‌مقدس‌طلا» کرده است .

۳ــ اشاره به عذاب‌دوزخیان طبقهٔ‌چهارم‌دوزخ، که بجرم‌خست واسراف درجهنم بسرمیبرند ومحکوم بغلطاندن‌ابدی وزنه‌های‌سنگین وپرخاشجوئی‌هستند (رجوع‌شود بدوزخ،صفحهٔ۱۷۳) .

۴ ــ دراصل: « دستهای‌آدمی میتوانند فزون ازحد درراه خرج کردن بال بگشایند » .

چه بسیار کسان که تراشیده سر ، سر از گور برخواهند داشت[1] ،
ازآن رو که نمیدانند که باید در دوران زندهگی ودر ساعت واپسین ازین
گناه توبه کنند !

وبدان که هرخطائی که مستقیماً با گناهی دیگر ، هرچه باشد ،
مقابل‌آید ، درینجا همراه باآن گناه افراطکاری خویش‌را کفارمیبینند[2] ؛
لاجرم ، برای اینکه زنگ گناه را ازآئینهٔ روح بزدایم ، ازآنرو
دیرزمانی در این جمع تنگ‌چشمان گذرانده‌ام که فزون ازحد گشاده دستی
کرده بودم . »

سرایندهٔ نغمه‌های شبانی[3] گفت : « اما درآن هنگام که داستان
آن پیکار خونین را بنظم‌آوردی که مایهٔ دوچندانی‌رنج «یوکاستا» شد[4] ،
اگرآنچه راکه «کلیو»[5] از زبان تو وصف کرده ملاک گیریم ، تو
مؤمن‌بدان‌ایمانی‌نبودی که بی‌آن مردمان را نکوکاری‌بس نتواند آمد[6] .

---

۱ – رجوع شود به سرود هفتم دوزخ (دوزخ ، صفحهٔ ۱۷۵ بندسوم وشرح۲) .

۲ – یعنی : هرگناه تفریط ، باندازهٔ گناه افراط مستوجب مجازات است ـ « حساب افراطکاری خویش را پس میدهد » ؛ در اصل: «افراطکاری آن درینجا خشك میشود » .

۳ – اشاره بهویرژیل ـ نغمه‌های شبانی (Bucolica) نام اثرشاعرانهٔ معروف ویرژیل است که یکی از سه‌شاهکار او بشمار میرود (Bucolica ' Georgica,Aeneis) .

٤ – بنا به میتولوژی یونان ، پس از مرك «اودیپوس» قهرمان و پادشاه معروف تب ، دوپسر او Eteocles و Polynices که هردو فرزندان یوکاستا Jocasta زن اودیپوس بودند برسرفرمانروائی شهر بایکدیگر تا سرحد مرك پیکار کردند وآخرهم یکدیگر را کشتند (رجوع شود بهدوزخ ، صفحهٔ شرح۱) .«استاسیوس» درکتاب «تبائیس» بتفصیل‌درین‌باره سخن گفته است.

٥ – Clio در میتولوژی یونان یکی از پریان الهام بخش نه‌گانه(Muse) بود که «پری‌تاریخ» لقب داشت وبرایجادآثار هنری آنان که شرح حال قهرمانان ودلیران را مینوشتند نظارت میکرد . «استاسیوس» تبائیس خود را باشعری خطاب بدین پری آغاز کرده است .

٦ – یعنی : از روی تبائیس تو معلوم میشود که تو بآئین مسیح درنیامده بودی ، در صورتیکه اگرکسی این آئین را نداشته باشد حرقدرهم کهآدمی نکوکار باشد به برزخ وبهشت ره نمیتواند یافت ؛ قبلادرسرودچهارمدوزخ ویرژیل درین‌باره با دانته سخن گفته است(دوزخ،صفحهٔ ۱۲۴ شرح٤) .

اگر چنین است ، کدام خورشیدی یا کدامین مشعلی ترا از وادی ظلمت‌جاودان[1] بیرون کشید واجازت آنت داد که درپی ماهیگیر بادبان بگشائی[2] ؟ »

وی بدو گفت: « این تو بودی که نخستین بار بجانب «پارناسو»یم راهبر شدی‌تا آب‌ازچشمه‌ساران‌آن‌نوشم[3] ، وپس‌ازخداوند تو بودی که بیش ازهر کسی دگر راهم‌را روشن کردی .

کارآن کس را کردی که شباهنگام بـراه خود میرود و در پشت خویش چراغی‌فرا راه دیگران‌دارد که خودش را بکارنمیآید، امارهآنانرا که دردنبال او روانند روشن میکند ،

زیرا که‌تو خود گفتی که : ـ قرنی تازه آغاز میشود ؛ عدالت بـاز میآید وهمراه‌آن‌عصر‌نخستین‌برمیگردد وازآسمان نسلی‌نوفرودمیآید[4] ـ

تو بودی که شاعرم کردی ! تو بودی که بکیش مسیحم خواندی . اما برای‌آنکه طرح سخن‌مرا نکوتر ببینی ، هم‌اکنون درپی‌رنگین کردن

---

۱ — دوزخ .

۲ — ماهیگیر : پطرس . ـ «بادبان‌بگشائی» : یعنی براه افتی .

۳ — «پارناسو» Parnaso کوهستان معروف یونان، که بعقیدهٔ یونانیان جایگاه فبوس (آپولون) خدای هنر وپریان الهام بخش بود ، و هر کس کـه کفی از چشمه های آن مینوشید صاحب نبوغ وذوق هنری میشد .

٤ — اشاره به یکی از اشعار معروف ویرژیل ، درکتاب چهارم Bucolica ، که در قرون وسطی‌آنرا پیشگوئی ظهور مسیح محسوب‌میداشتند ودرین‌باره تاکنون بحث‌ها وتفسیرهای بسیار شده است . اصل شعر چنین شروع میشود : ...Magnus ab integro saeclorum و بطور کلی مراد ازآن اعلام نزدیکی دوره وعصری بهتر است . سخنی‌که دانته از ویرژیل نقل میکند ، ترجمهٔ‌آزادی ازاین شعراوست ـ «عصراولیه» اشاره‌است بدوران پاکی بشر (رجوع شود به دوزخ،صفحهٔ۲۷۵شرح۳) ـ« ازآسمان نسلی نو فرود میآمد » ، یعنی:آسمان مردمی‌نکوکارتر را مأمور اصلاح بشر میکند .

آن برمیآیم [1] .

در روزگار من [2] ، ایمان واقعی که بذرآن بدست سروشان قلمرو جاوید [3] افشانده شده‌بود کمابیش برسراسر جهان ره یافته بود.

و آن سخن تو که هم اکنونش نقل کردم ، باسخنان پیشگویان نو آمده [4] هماهنگ بود؛ لاجرم بدان‌خو گرفتم که بدیدار ایشان روم .

چون چنین کردم ، ایشان را چنان پارسا ومقدس یافتم ـ که چون «دمیتسیانو» ازپی آزارشان برآمد [5] ، اشکهای‌من بااشکهای آنان‌درآمیخت؛

وتاآن زمان که در روی زمین زیستم ، اینانرا یاربودم وپاکی آداب ورسوم ایشان مرا بجملهٔ فرق دیگر بی‌اعتنا کرد .

و پیش ازآنکه دراشعارخویش یونانیان را بهرودهای «تبه» رسانده باشم [6] ، تعمید یافتم ؛ امـا از روی بیم ، آئین عیسوی خویش‌را از کسان پنهان داشتم ،

۱ — یعنی: آنچه را که نقل میکنم آب ونابی بیشتر میدهم تا از روی نقش‌ونگارآن مفهوم گفته‌های‌مرا بهتردریابی .

۲ — این‌کلمه دراینجا ترجمهٔ già است که مرادف فارسی مشخصی برای آن نمیتوان یافت ودرهرجا که بکار رود بمقتضای ترکیب جمله مفهومی خاص دارد .

۳ — «سروشان قلمروجاوید» : حواریون مسیح، که پس ازمرگ او برای تبلیغ آئین عیسی باطراف واکناف جهان آنروز رفتند.ـ «قلمروجاوید» اشاره است به ملکوت خداوند .

٤ — یعنی‌آنهائی که تازه به رم آمده بودند ودر بارهٔ تحولات عظیم آینده پیشگوئی میکردند : اشاره به حواریون .

۵ — Domiziano (دراصل‌لاتینی Domitianus) امپراتورروم ، از۸۱تا۹۶میلادی، که در تمام دورهٔ پادشاهی خود مسیحیان را مورد شکنجه وآزار فراوان قرار داد .

٦ — رودهای تبه : اشاره به دورودخانهٔ «ایسمنو» و «آزوپو» که قبلا شرح‌آن دربرزخ رفت(رجوع‌شود بسرودهیجدهم‌این‌کتاب). یونانیان‌درآخرین فصل ازقسمتهای دوازده‌گانهٔ «تبائیس» بدین دورودخانه میرسند ، یعنی «تبه» را شکست‌میدهند ووارد‌آن شهر میشوند . بنابراین‌مفهوم این‌گفته اینست که: «پیش ازآنکه تبائیس خود را تا بآخر سروده باشم» ...

ودیرزمانی همچنان تظاهر به‌کافر کیشی کردم[1] ؛ واین سازشکاری،
مرا بیش از چهارصدسال بر گرداگرد حلقهٔ چهارمین بدویدن واداشت .
اما تو که پرده را فراروی من ازآن خیر بزرگی بر کنار زدی که
هم‌اکنون‌اشارت‌بدان کردم،درطول‌سربالائی‌درازی که‌هنوزدرپیش‌داریم[2] ،
اگر خبرت هست بمن بگوی که « ترنسیو » پیر مرشد ما[3] ، و
«سچیلیو»[4] و «پلائوتو»[5] و «واریو»[6] در کجایند ؟ وبگوی که آیا اینان

۱ — Paganesmo ، نامی که مسیحیان به مشرکین وپیروان مذاهب‌غیر یهودی‌پیش ازمسیح داده‌اند .

۲ — اشاره به پله‌های پلکانی که سه‌شاعر مشغول بالارفتن ازآنند . این سه ازآغاز سرود درطول این پلکان که فاصل طبقات پنجم وششم برزخ است بالا میروند .

۳ — Terenzio (در اصل لاتینی ترنسیوس Terentius) شاعر شوخ لاتین، که دو قرن پیش از ویرژیل واستاسیوس میزیست ودر ۱۵۹ قبل از میلاد مسیح وفات یافت . — دربعضی ازنسخه‌های قدیمی کمدی الهی بجای کلمهٔ nostro antico که در اینجا «پیرمرشدما» ترجمه شده ، کلمهٔ nostro amico (دوست‌ما) نوشته شده واین تعبیری است که از طرف «لانگفلو» شاعر بزرگ امریکائی در ترجمهٔ منظوم او از «کمدی‌الهی» مرجع شمرده شده است ، زیرا که بعقیدهٔ او ، اگر منظور شاعر از «پیرما» اشاره به قدمت زمانی «ترنسیوس» بوده درین صورت میبایست این صفت در مورد « پلاوتوس » که پیش از اومیزیسته است بکار رفته باشد . ما در ترجمهٔ فارسی متنی را که مورد قبول « انجمن‌دانته شناسی ایتالیا » است معتبر شمرده‌ایم .

۴ — Cecilio (در اصل لاتینی سیسیلیوس Caecilius) شاعر دراماتیك لاتین ، که در سال ۱۶۷ پیش‌از میلاد مسیح وفات یافت وکلیهٔ آثار او براثر حوادث ازبین رفته است .

۵— Plauto (دراصل‌لاتینی پلاوسیوس Plautius) شاعر بذله گوی‌لاتین، که‌درسال ۱۸٤ پیش از مسیح‌مرد .

٦ — Vario ؛ « لوسیوس واریوس روفوس » Lucius Varius Rufus شاعر رومی که دوست نزدیك «هوراس» و «ویرژیل» بود .

در برخی از نسخه‌های قدیمی «کمدی الهی» بجای «واریو» Vario ، «وارو» Varro نوشته شده وبسیاری از مفسرین دانته و مترجمین «برزخ» این املا را اصیل‌تر شمرده‌اند. درین صورت‌منظوردانته یاشاعری است‌بنام «پوبلیوس‌ترنسیوس‌وارون» Publius Terentius Varron که در قرن اول پیش از میلاد مسیح میزیست، ویادانشمند بزرگی بنام «مارکوس‌ترنسیوس‌وارون» Marcus Terentius Varron که او نیز در قرن اول پیش از میلاد دررم زندگی میکرده و این نظریهٔ اخیرمورد قبول غالب مفسرین کمدی الهی قراردارد . این شخص ، علامهٔ مشهوری بودکه با «سیسرون» خطیب رومی دوستی نزدیك داشت ودر زمان حیاتش « دانشمندترین مردم

بقیه درصفحهٔ بعد

ازدوزخیانند؟ و اگر چنین است در کدامین طبقه از دوزخ بسرمیبرند؟»

وراهنمای من پاسخ داد: «اینان، و «پرسیو» [1] ومن وبسیار کسان دگر همراه باآن یونانی که بیش از هر کس دیگر از پستان پریان شیر خورد [2]،

درطبقهٔ اول اززندان ظلمانی جای داریم [3]، وغالباً ازاین کوهستان که همواره دایگان مارا در کنارخویش‌دارد [4] سخن‌میگوئیم.

«اوریپیده» باماست، و«آنتیفونته» و «سیمونیده» و«آگاتونه» وچند یونانی دگر که پیش ازین پیشانیشان با تاج افتخارآراسته شد [5].

بقیه ازصفحهٔ قبل

روم » لقب گرفته بود . از وی در حدود پانصد کتاب بیادگار مانده ، چنانکه از حیث تبحر و پرکاری میتوان او را «ابن‌سینای» روم خواند . «سنت‌اوگوستن» روحانی معروف مسیحی دربارهٔ او مینویسد : « همه عمر در شگفت ماندم که آدمی که این‌قدر چیز با ارزش نوشته چطور وقت و فرصت برای خواندن این همه چیز دیگر پیدا کرده است » .

۱ — Persio (دراصل لاتینی پرسیوس Persius) شاعر هجاگوی معروف‌لاتین، که در سال ٦٢ میلادی وفات یافت :

۲ — «آن یونانی» : همر Homerus بزرگترین شاعر یونان واروپا ـ «پریان» : موزها (فرشتگان الهام بخش) . ـ « بیش از هرکس از پستان پریان شیر خورد »، یعنی : بیش از جملهٔ دیگر شاعران مورد لطف پریان الهام بخش واقع شد و ازآنها نیرو و نبوغ شاعرانه گرفت .

۳ — « زندان ظلمانی » : دوزخ . ـ «طبقهٔاول» : حلقهٔ اول دوزخ (اعراف Limbo) که جایگاه مردان نامی دورکهن است (رجوع شود به سرود چهارم دوزخ) . دانته در اینجا در دنبالهٔ اسامی بزرگان ساکن طبقهٔ اول دوزخ که قبلا ذکری ازآنان کرده بود (رجوع شود صفحات ۱۳۲ ـ ۱۳۳ ـ ۱۳۴ دوزخ) ، عده‌ای دیگر ازاین بزرگان را معرفی میکند .

٤ — اشاره به کوه «پارناس»(بایتالیائی پارناسو Parnaso) جایگاه ربالنوع هنر و پریان الهام بخش .

٥ — اوریپیده Euripide (به یونانی اوریپیدس Euripides) شاعر تراژدی نویس یونانی قرن پنجم پیش‌ازمسیح، که در٤٠٦ قبل از میلاد وفات یافت . ـ انتیفونته Antifonte (به‌یونانی‌آنتیفون Antiphon) شاعر تراژدی‌نویس یونانی قرن چهارم پیش از مسیح ، که سال وفاتش درست معلوم نیست . ـ سیمونیده Simonide (به یونانی سیمونیدس Simonides)

بقیه درصفحهٔ بعد

ازمیان کسان تو «آنتیگونه» و«دئیفیله» و«آرجیا» و «ایسمنه» را

که‌همچنان افسرده دل است، درآنجا توان یافت[1] .

وهم‌آن زنی را که «لانجیا»را نشان داد[2] ، ونیزدختر«تیرزیا»[3] را،

بقیه ازصفحهٔ قبل

شاعر غزلسرای یونان در قرن پنجم قبل از مسیح ، اهل جـزیرهٔ کس Cos که در ٤٦٩ پیش ازمیلاد وفات‌یافت . ـ آگاتونه Agatone (به‌یونانی آگاتوس Agathos) شاعرتراژدی‌نویس یونانی در قرن پنجم پیش از مسیح، که در سال ٤٠١ پیش از میلاد وفات یافت وآثار او نیزدر طول زمان بالمره از میان رفته است . ـ «تاج‌افتخار» lauro شاخه‌ای کـه در یونان وروم قدیم بنشان افتخار بصورت حلقه‌ای برپیشانی شعرا وهنرمندان وسرداران بزرگ نهاده میشد ونمونهٔ آنرا درتصاویرخود دانته میتوان یافت .

۱ — «کسان‌تو» delle genti tue ، یعنی‌درمیان زنانی که قهرمانان‌داستان «تبائیس» تو هستند.ـ«آنتیگونه» Antigone دختر «اودیپوس» و «یوکاستا» قهرمان افسانه ای یونان ، که بازیگران‌اصلی«تبائیس»استاسیوس‌هستند.ـ دئیفیله Deifilè (بیونانی Deiphilae)زن«تیدئوس» و مـادر « دیومـدس » (دوزخ ، صفحهٔ ۴۱۵ ، شرح ۱) . ـ ارجیا Argià خواهـر دئیفیله وزوجهٔ Polynices (صفحهٔ۷۳۵" شرح ۲ این کتاب) . (« ایسمنه » Ismenè (بیونانی Hismenae) دختر دیگر «اودیپوس» و «یوکاستا» ، که تا بآخر ناظر تمام‌بدبختی‌های خاندانش شد ، منجمله خودکشی مادرو کشته‌شدن نامزد خویش را بچشم دید وازین‌جهت است که«همچنان افسرده دل است » .

۲ —«لانجیا» Langia چشمه‌ای در نزدیکی شهر «تب» . ـ « آن زنی...» اشـاره به Hypsipilae (بایتالیائی ایزیفیله Isifile) ـ (دوزخ ،صفحهٔ۳۱۹ شرح ۲) که در موقعیکه قوای هفت پادشاهی که تب را در محاصره داشتند از فرط تشنگی نزدیك بمرگ‌بودند ، چشمهٔ «لانجیا» را نشانشان داد .

۳ — Tiresia (به لاتینی Tiresias) قهرمان شهر تب ،که بعد از مرگش دختر او «مانتو» Manto راه سفر درپیش گرفت وپس‌از طی شهرها ودیارها به شمال ایتالیا رفت وشهر «مانتوا» Mantova زادگاه ویرژیل را بنیاد نهاد وویرژیل با تفصیل تمام در سرود بیستم دوزخ درین باره سخن گفته است . ـ این بند از «کمدی الهی» حاوی تناقض‌گوئی مشخصی است کـه مفسرین این‌کتاب را دچاردردسربسیارکرده ، زیرا دانته قبلا این «مانتو» را درجمع جادوگران وغیبگویان ، در طبقهٔ هشتم دوزخ جای داده است ودر «اعراف» ، در صورتیکه دراینجا از او بعنوان یکی‌ازساکنان Limbo (اعراف) یاد میشود . ـ تعبیری که برای توجیه این تناقض‌گوئی یافته‌اند اینست که اشارهٔ شاعردراینجا به مانتو نیست ، بلکه بیکی از دودختر دیگر «تیرزیا» است که دافنه Dafne و ایستوریاده Istoriade نام داشته‌اند ؛ ولی‌اشکال دراینجاست که «استاسیوس» در «تبائیس» خود ، که در اینجا دانته ازین زنان بعنوان « قهرمانان آن داستان » یادمیکند ، ازمیان سه‌دختر تیرزیاس فقط از «مانتو» نام برده است . برخی ازمحققین اصولا «دافنه»و«مانتو» را یکنفر دانسته‌اند .

و«تتی» را [1] و «دئیدامیا» وخواهرانش را [2] . »

هردوشاعرخاموش‌شده‌بودندواز نو بادقت بپیرامون‌خویش‌مینگریستند،
زیرا که از بندِ بالارفتن واز میان جدارها گذشتن رسته بودند ؛

وچهار خادمه از خدمتکاران روز در پس سر مانده بودند ، و
خدمتکار پنجمین برمالبند نشسته بود ونوك آتشین گردونه را همانند آن
چهارد گرهمچنان روی‌ببالا میبرد [3] ،

که راهنمای من گفت : « پندارم کههنوز باید شانهٔ راست‌را بجانب
کنارهٔ برونین داشته باشیم و کوه راه را دور بزنیم. »

بدینسان عادت رهنمای ماشد [4] ، وچون این روح پارسا گفتهٔ مارا
تأیید کرد [5] باتردیدی کمتر راه تازه را درپیش گرفتیم .

آندو در پیش میرفتند ومن یکه و تنها در دنبالشان روان بودم و

۱ — تتی Teti (در اصل یونانی تیتس Thetis) مادر «اشیل» قهرمان افسانه‌ای جنگهای تروا .

۲ — دئیدامیا Deidamia وخواهرانش : دختران Lycomedes پادشاه Scyros (بایتالیائی شیرو Sciro) در یونان . «دئیدامیا» معشوقهٔ اشیل بود وعشق او بود که اشیل را بعد از مدتی قهر وکناره گیری دوباره بمیدان جنك کشانید - داستان وی بتفصیل در «آکیلئیس» (آشیل‌نامه) دومین اثر منظوم استاسیوس نقل شده است . کلمهٔ «خواهران» sorelle در شعر دانته بصورت قدیمی suore بکاررفته است .

۳ — «چهارخدمتکار» le quattro ancelle اشاره به چهارساعت اول روز. - «برمالبند نشسته بود » era al teme اشاره به گردونهٔ خورشید که ساعات مختلف روز بنوبت برمالبندآن مینشینند و آنرا پیش میبرند . - « نوك آتشین گردونه را روببالا میبرد » یعنی ؛ گردونهٔ خورشید را همچنان‌بطرف وسط آسمان (نیمروز) هدایت میکرد . - مفهوم کلی این بند اینست کهچهارساعت ازطلوع خورشید گذشته وساعت پنجمین‌فرا رسیده بود،وانه کی‌مانده‌بود که خورشید به وسط آسمان رسد ، یعنی ظهر شود .

۴ — یعنی : بنا بشیوه‌ای که ازآغاز سفر خود در برزخ بدان خو گرفته بودیم،حرکت خود را بجانب راست ادامه دادیم .

۵ — اشاره بدانکه «استاسیوس» که روحی‌بهشتی است برخلاف دانته که‌آدمی زنده‌است، وویرژیل که روحی دوزخی است وبا راه وچاه برزخ آشنائی ندارد ، خطا نمیتواند کرد .

گوش بگفتگویشان داشتم که برایم درسی از فن سخنسرائی بود.

اما دیری نگذشت که دیدار درختی پر از میوه‌های معطر ودلپذیر که برسر راه خویش یافتیم، رشتهٔ این گفتگوی شیرین را بگسست.

همچنانکه درخت کاج هر اندازه بیالارود شاخه بشاخه کوچکتر میشود، این درخت از جانب پائین چنین بود، وپندارم که این از آنرو بود که کسی را امکان بالا رفتن برآن نباشد.

از آنجانب که راه ما بسته بود، از صخرهٔ بلند آبی زلال فرومیچکید که از جانب بالا برگهای درخت را آبیاری میکرد.

دوشاعر بدرخت نزدیك شدند، وازمیان شاخ وبرگها، صدائی بانگ برداشت که: «دست از خوردن این میوه‌ها بدارید[1]»،

وپس گفت: «مریم که اکنون بخاطر شما دعا میکند، بیشتر در اندیشهٔ رنگین کردن خوان عروسی بودتا درپی لذت ذائقهٔ خویش[2].

وروميان پيشين از آشاميدنيها بـه‌آب اکتفا جستند[3]؛ و «دانیال» خوراك را با دیدهٔ بی‌اعتنائی نگریست ولاجرم ره‌به‌دانش برد[4].

در قرن نخستین، گرسنگی بلوطهای شیرین‌را بزیبائی طلادرآورد

۱ — طرف این خطاب ارواح شکمپرستان طبقهٔ ششم برزخند، نه دانته وهمراهانش.

۲ — «مریم» در اینجا بعنوان نمونهٔ میانه روی وخودداری به‌ارواح شکمپرست ارائه میشود. اصل فکر از انجیل آمده است (انجیل یوحنا، باب دوم): «... وچون شراب تمام شد، مادر عیسی بدو گفت شراب ندارند».

۳ — نقل از «والریوس‌ماکریموس» مورخ رومی: «... رومیان فقط آب‌مینوشیدند».

٤ — اشاره به دانیال‌نبی؛ نقل از تورات (کتاب دانیال، باب اول): «... پس‌دانیال برئیس ساقیان گفت: مستدعی‌آنکه بندگان خود را درده روز تجربه‌نمائی وبما بقول برای‌خوردن بدهند وآب‌بجهة نوشیدن، وچهره‌های ما وچهره‌های سایر جوانانی راکه طعام پادشاه را میخورند بحضور تو ملاحظه نمایند وبنهجیکه خواهی دید با بندگانت عمل نمای.»

کلمهٔ دانیال Daniele در شعر دانته بصورت خاص Danïello بکار رفته است.

وتشنگی از هرجویباری اکسیری ساخت [۱].

عسل وملخ ، غذائی بود که معمد را در صحرا بکارآمد [۲] و ازین‌رو وی را افتخاری چنین بزرگ نصیب افتاد وآن‌مرتبت بلند را یافت که انجیل آشکارا از آن سخن میگوید [۳]. »

---

۱ — اشاره به عصر طلائی بشریت که «اوویدیوس» Ovidius درکتاب «استحالات»خود که منبع دانته است ، ازآن بتفصیل یادکـرده است . در دوزخ نیز ازین «عصرطلائی» یاد شده (دوزخ، صفحهٔ ۲۷۵ شرح ۳) .

۲ — «معمد» il Batista اشاره به یوحنای‌تعمید دهنده San Giovanni Battista؛ نقل از انجیل (انجیل متی ، باب سوم) : « ... واین یحیی‌لباس ازپشم شتر میداشت وکمربند چرمی بـر کمر،وخـوراك او از ملخ وعسل بری میبود .» و (انجیل مـرقس ، بـاب اول) : « ... ویحیی را لباس ازپشم شتر وکمربند چرمی برکمرمیبود وخوراك وی از ملخ وعسل‌بری.»

۳ — انجیل‌متی ، باب‌یازدهم : « ... هرآینه بشما میگویم که از اولاد زنان بزرگتری از یحیی تعمید دهنده برنخاست .» وانجیل لوقا ، باب هفتم : «... زیرا کـه شما را میگویم از اولاد زنان نبی بزرگتر از یحیی تعمید دهنده نیست ..» .

سرود بیست و سوم

طبقهٔ ششم : شکمپرستان

سه شاعر همچنان در طول حلقهٔ ششم پیش میروند ، و برزخیان این حلقه را میبینند که بخواندن مزمور پنجاهم داود مشغولند . دانته دراینجا با روح شخصی بنام «فوره زه» برخورد میکند که در روی زمین آشنای نزدیک او بوده است و با وی بتفصیل در بارهٔ فساد فلورانس ومخصوصاً بیعفتی وپرده دری زنان آن گفتگو میکند . از نظر تاریخچهٔ زندگی دانته این سرود یکی از جالب ترین سرودهای کمدی‌الهی است ، زیرا که وی درآن اشارات صریح بدوران جوانی بی‌بندوبارخویش وماجراهائی که بااین «فوره زه» گذرانده ، دارد .

سرود بیست و سوم

چون بشیوهٔ آن کس که عمر را درشکار پرندگان تلف میکند نظر بشاخ و برگ سرسبز درخت دوخته بودم[1]،

آنکه مرا برتر از پدری بود[2]، گفت: «پسرجان[3]، اکنون بنزدما آی، زیرا که آن زمانی که در اختیار ماست باید در راهی به ازین صرف شود.»

دیدگان خویش را، و باهمان شتابندگی هردو پارا، بجانب خردمندانی که گفتگویشان مرا بی کمترین تلاشی براه میبرد گرداندم،

وناگهان شنیدم که کسانی گریان و آوازخوانان سرود «Labia mea Domine»[4] را با چنان لحنی میخواندند که برای ما هم شادی وهم رنج میآورد.

چنین آغاز کردم: «ای پدر مهربان، این چیست که میشنوم؟» و او بمن گفت: «ارواحی هستند که براه خود میروند تاشاید[5] درینجا گره

۱– یعنی: مثل شکارچیان که عمرخود را درجستجوی پرندگان بنگاه کردن بمیان شاخ وبرگ درختان میگذرانند وکاری عبث میکنند، بدرخت نگاه میکردم.

۲– اشاره به ویرژیل.

۳– figliuole اصطلاح ایتالیائی که درایتالیائی باحرف o ختم میشود، ودراینجا بصورت لاتینی آن آورده شده، یعنی با e ختم شده است.

٤– جملهٔ لاتینی بمعنای «خداوندا، لب مرا». نقل از زبور داود (تورات، کتاب مزامیر، مزمور پنجاه ویکم): «... خداوندا، لبهایم را بگشا تا زبانم تسبیح ترا اخبار نماید.»

٥– این کلمهٔ شاید (forse) دراینجا معنی تردید را نمیدهد، بلکه مفهوم کوشش این ارواح را برای رسیدن بنتیجهٔ محتوم دارد.

از کار فروبستهٔ خود بگشایند[1].»

همچون زائرینی که غرق در اندیشهٔ خویشند وبدیدار ناشناسانی در سر راه خود بی‌آنکه برجای ایستند روی بسوی ایشان میکنند،

دسته‌ای از ارواح پارسا و خاموش که ازپشت سرما میآمدند وتندتر از ما راه میرفتند، با ما برخورد میکردند ومیگذشتند وبا شگفتی بما مینگریستند.

جملگی دیدگانی بیفروغ وفرورفته وچهره‌هائی پریده‌رنگ داشتند و بدنهایشان چنان از گوشت تهی بود که پوستها بقالب استخوانها درآمده بود.

نپندارم که «اریزیتونه» براثر گرسنگی بسیار، حتی درآن‌هنگام که بیش‌ازهروقت دگرازین بابت به‌بیم‌آمد، تاآخرین پوشش‌تن خود این‌چنین از گوشت تهی شده بود[2].

اندیشناك باخویش میگفتم:«اینانندآن کسان که چون‌مریم دندان درگوشت پسرش فرو برد، اورشلیم را از کف بدادند[3]».

۱- در اصل «کرماز قرض خود بگشایند»، اصطلاحی که در فارسی نامأنوس است.

۲- Erisitone (به یونانی اریسیکتون Erisichton) پسر پادشاه «تسالونیا» در یونان، که بنا بروایات افسانه‌ای یونان «دمتر» ربة النوع زراعت بعلت آنکه وی بلوط مقدسی را برای خوردن از معبد این ربةالنوع دزدیده بود براو خشم گرفت وویرا محکوم به گرسنگی ابدی کرد، بنحویکه هرچه بخورد سیر نشود. در نتیجه وی تمام دارائی خود را صرف خرید خوراکی کرد وحتی دخترخویش را نیز فروخت ونان خرید وچون بلزهم سیر نشد آخرین چاره را خوردن قسمتی ازبدن خودیافت، ومراد دانته از«آنوقت کهوی بیش‌از هروقت دگراز گرسنگی خویش به‌بیم آمد» اشاره بدین نکته است. ــ «آخرین پوشش او»: پوست بدنش که بجز آن چیزی برایش نمانده بود.

۳- اشاره بمحاصرهٔ تاریخی شهر اورشلیم از طرف «تیتوس» فرماندهٔ قولی رومی درسال

بقیه در صفحهٔ بعد

حدقه‌های دیدگانشان حلقه‌هائی بی‌نگین مینمود ، وآنکس که در چهرهٔ آدمیان omo میخواند درینجا فقط m را تشخیص میتوانست داد[1] .

کدام کس ، بی‌وقوف برعلت چنین امری ، باورتواند داشت که‌بوی سیبی یاآبی بابرانگیختن اشتهای کسان ، چنین‌آثاری دربی داشته باشد[2] ؛

ومن که‌هنوزعلت این‌لاغری‌آنان وپرچین‌وچروکی‌پوست تحیفشان را نمیدانستم ، مبهوتانه از خویش میپرسیدم که چه چیز اینان را چنین گرسنه دارد ؟..

که روحی ازین جمع ، دیدگان خود را از اعماق سر خویش[3] بسوی من گرداند وخیره‌خیره‌نگاهم کرد،وپس‌باصدائی‌بلندبانگ برداشت که : « این چه لطف الهی‌است که شامل حال من شده است ؟[4] »

هرگزم ممکن نبود که اورا از قیافه‌اش بشناسم ، اما ازصدای‌وی

بقیه از صفحهٔ قبل

۷۰ مسیحی ؛ در این سال یهودیان علیه‌روم شوریدند وقوای رومی پایتخت فلسطین‌را محاصره‌کرد وپس‌از تصرف آن یهودیان را از آنجا کوچ داد وباطراف واکناف امپراطوری روانه‌کرد ، واز آن زمان آوارگی یهود شروع شد . درین محاصره محصورین چنان دچار قحطی شدند که یکی از خانمهای نجیب‌زادهٔ یهود موسوم به «مریم» پسر خود را کشت وخورد .

۱— «حلقه‌های بی‌نگین» : اشاره بدانکه حدقه‌هایشان پیدا بود ، اما چشم ومردمك آن در میان آنها پیدا نبود ـ « آن‌کس‌که در چهرهٔ آدمیان omo میخواند » : اشاره به‌یك عقیدهٔ قرون وسطائی،که برطبق‌آن،درصورت هرکس‌کلمهٔ OMO (انسان) نقش زده شده است (دوO دوچشم ، M دوابرو وخط بینی) ، ودرینجا دانته تذکر میدهد که درچهرهٔ ایشان ازفرط‌لاغری فقط علامت M پیدا بود ودوعلامت O که مربوط به‌دوچشم است پیدا نبود . حرف M در متن شعر بصورت تلفظ آن در ایتالیائی (emme) آورده شده است .

۲ — یعنی : باتحریك اشتهای ایـن شکمپرستان وگرسنه نگاه داشتن همیشگی‌آنها اینان را چنین لاغرورنجورکنند . «سیب» دراینجا نیز ، مثل سرود سیزدهم دوزخ (دوزخ، صفحهٔ ۲۵۳، شرح ۱) مفهوم کلی میوه را دارد .

۳ — اشاره به فرورفتگی فوق‌العادهٔ چشمها .

٤ — اشاره بـدینکه این روح آشنای دانته بوده است واز دیدن وی در اینجا اظهار تعجب وشادمانی میکند .

آنچه را که چهره‌اش از من پوشیده داشته بود دریافتم ،
واین اخگر آتش شناسائی این چهرهٔ دگرگون شده را درذهن من برافروخت ، ولاجرم صورت «فورزه»[1] را در برابر خویش باز دیدم .

ملتمسانه گفت: « بدیدن این جرب خشك که رنگ از پوست من برده، واین نحیفی ونزاری من اکتفا مکن ،
وحقیقت حال خویش را بمن بگوی ، وبگوی که این دو روحی که ترا بدرقهٔ راهند کیانند ؟ واین چنین خاموش در برابر من مایست . »

درپاسخش گفتم : « چهرهٔ تو که یکبار در هنگام مرگت برآن گریستم ، اکنون باد گرگونی خود کمتر از آن هنگام اشك درد یدگان وغم در دلم نمیآورد .
لاجرم ، ترا بخدا سوگند ، بمن بگوی که چه چیز شما را این چنین نزار دارد[2] ؟ از من مخواه که تا چنین اسیر حیرتم زبان بگفتار گشایم ، زیرا کسی که آکنده از شوقی دگر باشد ، نیکو سخن نمیتواند گفت . »

واو بمن گفت : «مشیت لایزال بدین آب ودرختی که درپشت سر ماینند خاصیتی بخشیده که چنین نزارمان میکند .
جملهٔ این کسان که گریان ونالان سرود میخوانند ، درینجا با گرسنگی و تشنگی از آلایش گناهِ شکم را فزون از حد انباشتن تطهیر میشوند .

---

۱ — Forese Donati برادر « کورسودوناتی » سردستهٔ «سیاه های» فلورانس، که از خویشان دانته واز دوستان صمیمی دوران جوانی او بود و در سال ۱۲۹۶ مرد .

۲ — che si vi sfoglia ... ترجمهٔ تحت‌اللفظی این جمله اینست که : « چه چیز شما را اینطور بی‌برگ کرده ؟ » یعنی : اینطور تن شما را از گوشت عاری دارد ؟

بوئی که ازسیبها و از ریزش آن آبی برمیخیزد که درآن بالا برروی شاخ و برگ سبزفرو میریزد مارا سخت مشتاق نوشیدن وخوردن میکند ؛

وتنها یکبارنیست که‌در گردش بدوراین حلقه درد ما تازه‌میشود [۱] ...

میگویم درد، درحالیکه لذت بایدم گفت [۲] ،

زیرا که مارا همان اشتیاقی بسوی این درخت میخواند که مسیح را،درآن‌هنگام که باخون‌خویش گناهان‌مارا بخرید، واداشت که باشادمانی بگوید : « ایلی [۳] . »

ومن بدو گفتم : « فورزه ، ازآنروز که تودست از دنیای‌ما برداشتی تا بسوی جهانی نکوتر روی ، سالی پنج نگذشته است ،

واگر ، پیش از فرارسیدن ساعت آن رنج میمون که مارا ازنو با خدای‌درمیآمیزد ، امکان بیش گنه کردنت از میان برفت [۴] ،

چسان تو درچنین کوتاه زمانی تابدین‌اندازه بالا آمدی ؟ مرا گمان آن بود که ترا درآن پائین یعنی درآنجا خواهم جست کـه‌زمان از کف

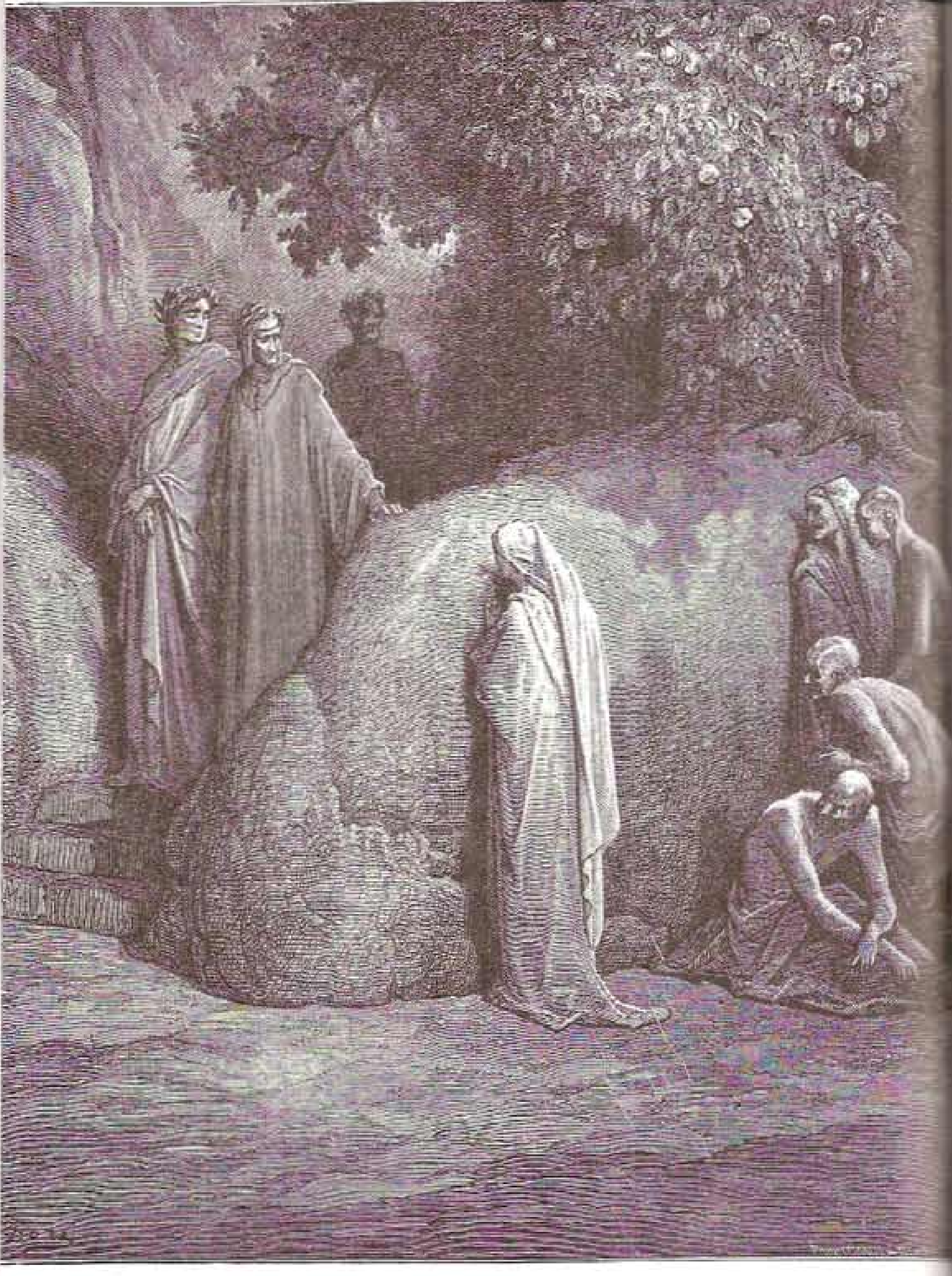
---

۱ — یعنی : هردفعه که درگردش خود بدور کوهستان از برابر این درخت میگذریم داغمان تازه میشود .

۲ — یعنی : چون این درد کشیدن وسیله‌ای برای تطهیر روح ماست تا شایستگی‌صعود بجهان بالا را پیدا کنیم ، بحقیقت آنرا لذتی باید شمرد .

۳ — اشاره به‌آخرین کلام عیسی در بالای صلیب (انجیل متی ، باب بیست وهفتم) : « ... واز ساعت ششم تا ساعت نهم تاریکی تمام زمین را فروگرفت ونزدیك به ساعت نهم عیسی بآواز بلند صدا زده گفت: ایلی‌ایلی لماسبقتنی، یعنی الهی الهی ، چرا مرا ترك کردی » و نیز (انجیل مرقس ، باب پانزدهم) : «... ودرساعت نهم عیسی بآواز بلند ندا کرده گفت ایلوئی ایلوئی لما سبقتنی،یعنی‌الهی‌الهی چرا مرا واگذاردی . » ـ «باخون‌خود» : درمتن : با رك خود con la sua vena .

٤ — یعنی اگر برای توبه کردن آنقدر درنك کردی که با فرا رسیدن ساعت مرك (رنج میمونی که بشررا بخداوند میرساند)خودبخود امکان ادامهٔ گناه (یعنی شکمخوارگی) ازتو سلب شد ، پس چطورشد که بیمقدمه بدین‌حلقه آمدی ؟



«... و بگوی که این دو روحی که ترا بدرقهٔ راهند کیانند ؟» (صفحهٔ ۸۶۹)

داده را با زمان بایستی خرید.[1] »

ووی بمن گفت: « این «نلای» من بود[2] که نوشابهٔ گوارای رنج
را بمن نوشاند[3]، و با گریه های روزان وشبان خود

وبا آهها ونیایش‌های پارسایانهٔ خویش مرا از آن دامنه‌ای که باید
دوران انتظار را درآن گذرانید وهم از حلقه‌های دگر بیرون کشید؛

واین بیوهٔ مهربان من که بس گرامیش داشتم، ازآنرو خدای را
بیشتر عزیز و پسند خاطر است که در نکوکاری تنها ست[4]،

زیرا که حتی در« بارباجیای» «ساردینیا» زنان را عفافی بسیارفزونتر
از زنان آن «بارباجیا» است که من وی را درآن برجای نهادم[5].

برادر مهربان، دیگرمیخواهی چه بگویم؟ ازهم اکنون زمانی
را نزدیك میبینم که برای آن ساعت حاضر چندان قدیم نخواهد بود[6]،

ودرآنزمان خانمهای بی‌آزرم فلورانسی را مانع ازآن خواهندشد
که گشاده سینه و گشوده پستان بهر کوی وبرزن درآیند.

کدام زنان قبائل وحشی و کدامیك از زنان مسلمان که برای

---

۱ — اشاره بقانون کلی برزخ. که گناهکارانی که فقط درآخرین ساعت زندگی توبه کرده‌اند، بایدمدتی معادل با دوران گناهکاری خویش در طبقهٔ پائین برزخ بسربرند وداننه تعجب میکند که چرا «فورزه» مشمول این قانون نشده است.

۲ — Nella، مخفف Giovinella، نام زن «فورزه».

۳— اشاره به‌عذابی که برزخیان در راه تطهیر روح خویش تحمل میکنند (رجوع شود صفحهٔ ۸۷۵، شرح ۲)

٤ — «تنها» solette؛ اشاره بدانکه در شهر فلورانس بجز او زن نکو وپارسا نمیتوان یافت.

٥ — Barbaggia نام ناحیه‌ای کوهستانی وخشك درجزیرهٔ ساردینیا Sardigna (ساردنی)، که اهالی آنرا ازنسل « واندالها » میداشتند ودر قرون وسطی مردم این منطقه به فساداخلاق وبی‌بند وباری مشهور بودند. — « بارباجیائی که من‌ویرا درآن گذاشتم »: اشاره‌به شهرفلورانس.

٦ — یعنی: چندان از حالا دور نخواهد بود.

واداشتنشان به پوشیده روئی وضع قوانین شرعی وعرفی لازم آمد، چنین کرده بودند[1]؟

اما اگر این نیمه هرجائیان[2] احتمال میتوانستند داد که آسمان در کوتاه‌زمانی با آنان چه‌خواهد کرد، ازهم‌اکنون دهان بشیون گشوده بودند[3]؛

زیراکه اگر روشن‌بینی‌من دراینجا براه خطا نرود، پیش‌ازآنکه موبرعارض آنانی‌رسته باشد که اکنون با لالائی‌های‌دایگان آرام‌میگیرند، ایشان مایهٔ بسیار برای افسرده دلی خواهند داشت[4].

برادر، اکنون دیگر چیزی را از من پنهان مدار. بین که نه‌تنها منم، بلکه جملهٔ این کسانند که بدان جانب که خورشید پرده در برابر دارد[5] مینگرند.»

چون چنین شنیدم، بدو گفتم: «اگر بیادآری که تو بامن چسان

---

۱ – زنان مسلمان saracine؛ این لقبی بود که اروپائیان به مسلمانان اسپانیا (اندلس) وشمال افریقاداده بودند، ومقصود ازین سخن اینست که پیش ازوضع قوانین شرعی‌وعرفی برای وا داشتن این زنان بپوشیده روئی، اینان گشاده روی بودند اما بیشرمی زنان فلورانس را نداشتند.

۲ – le svergognate: «بی‌حیاها» اشاره به زنان فلورانس.

۳ – اشاره به حملهٔ ارتش فرانسوی «شارل‌دووالوا» به فلورانس درسال ۱۳۰۲ وغارتها وکشتارهای فراوان ایشان‌که با تعرض بناموس زنان شهر وآزارآنها همراه بود.

٤ – یعنی: پیش ازآنکه کودکان ذکور کنونی‌فلورانس نوجوانی شده باشند، انواع بدبختیها برین شهر روی‌آورخواهد شد: اشاره به حملهٔ فرانسویها که فوقاً بدان اشاره شد، وقحطی وحریق‌بزرگ شهردرسال ۱۳۰٤ که هزاروپانصد خانه‌را ویران کرد، وشکست «مونته‌کاتینی».

۵ – یعنی: بدان سمت که تو باایستادن خود دربرابر نورخورشید حجابی‌پدیدآورده‌ای. قبلاً گفته‌شد (سرودهای‌سوم وپنجم‌برزخ) که روح‌برزخیان‌حاجب ماوراء است وفقط بدن‌داشته است که ایجاد سایه میکند.

بودی ومن باتو چسان ، این خاطره هنوزمارا بسی دردزا خواهد بود [۱] .

این کس که پیشاپیش من روان است ، روزی چند پیش ازین از زندگانی روی زمین بدین راهم آورد، واین درآن هنگام بود که خواهر این که بینی گرد روی بود [۲]

(وخورشید را نشانش دادم) ؛ وی مرا با همین گوشت وپوست که برتن دارم از دیار ظلمات بوادی مردگان واقعی [۳] برد ،

وپس آنگاه باسخنان خویش قوی‌دلم کرد وبه بالارفتن ازین کوهستانی که شما تافتگان جهان را [۴] بحال نخستین باز میگرداند ، و بدور زدن آن وا داشت ،

وبمن گفت که تا بدانجا رسم که «بئاتریچه» را ببینم همراهم خواهد بود ، واز آن پس باید که بی او بمانم [۵] .

این کس که بمن چنین گفت «ویرجیلیو» است (واورا نشان دادم)، واین دیگری همان روحی است که اندکی پیش بخاطر او

قلمرو شما که ویرا رخصت سفر داده‌است، سراپای خویش را تکان داد [۶] .»

---

۱ — اشاره به سوابق دوستی دانته وفورزه که رفقای عیاشی دوران جوانی بوده اند وسه قطعه از فورزه درین باره دردست است که بصورت سئوال وجواب سروده شده ولحنی نیشدار وتا حدی مستهجن دارد .

۲ — اشاره بماه ، کـه در افسانهٔ خدایان یونان خواهر خورشید شمرده میشد ، زیرا دیانا(ارتمیس) ربةالنوع ماه وفبوس (آپولون) ربالنوع خورشید ، فرزندان خدای خدایان وباهم خواهروبرادر بودند . ـ « گرد روی بود»: اشاره بدانکه هنگام آغاز سفر دانته بدنیای جاوید ماه صورت بدر تمام داشت .

۳ — i veri morti : دوزخیان که برای همیشه از رحمت الهی محروم شده‌اند .

٤ — voi che il mondo fece torti یعنی شما که در آن جهان روی از درستی برتافته بودید ودرینجا باتحمل کیفر به پاکی نخستین بازمیگردید .

٥ — اشاره به سخن ویرژیل درسرود اول دوزخ (دوزخ ، صفحهٔ ۹۱ شرح ۷) وسرود ششم برزخ (صفحهٔ ۵۸۵ ،شرح ۳) که یکبار دیگر نیز ، در سرود سی‌ام برزخ ، از جانب ویرژیل تکرار میشود.

٦ — اشاره به استاتیو .

سرود بیست و چهارم

طبقهٔ ششم : شکمپرستان

درین سرود سه شاعر بقیهٔ راه خویش را درحلقهٔ ششم برزخ طی میکنند وبپای پلکانی میرسند که باید آنها را بطبقهٔ هفتم یعنی آخرین حلقهٔ قبل از بهشت زمینی برد. اینموقع اندکی بعدازظهر روز سه‌شنبهٔ ۱۲ آوریل ۱۳۰۰ است .

قسمتی ازسرود صرف معرفی وتوضیح سبك شعر تازه‌ای میشود که مکتب dolce stil nuovo نام دارد ، ودانته بزرگترین نماینده وشخصیت آن درادبیات ایتالیاست . درینمورد این سرود عملا بجای وصف برزخ بیك گفتگوی دوستانه وخودمانی ادبی میان دوشاعر همدوره تبدیل شده‌است . دربارهٔ این مکتب ادبی و خصائص آن به شرح‌حال دانته درمقدمهٔ «دوزخ» رجوع شود .

پیش ازرسیدن بآخر راه ، این عده با درخت دیگری که دیدارآن مایهٔ تحریك اشتهای شکمپرستان وافزایش رنج کفارهٔ آنان است برخورد میکنند ، و مثل سایر حلقه‌ها درآخراین حلقه نمونه‌هائی از مجازات گناهکاران ارائه میشود .

سرود بیست وچهارم

نه گفتگوی ما راه رفتنمانرا کند میکرد ونه راه‌رفتن‌ما گفتگویمان را؛ وسخن گویان‌همچو آن کشتی که درمعرض‌وزش‌بادی‌مساعدباشد، بتندی براه خویش میرفتیم .

واشباح که دوبارمرده مینمودند ، بادیدگان فرورفتهٔ‌خویش‌شگفتی فراوان خود را از زنده دیدن من ابراز میداشتند .

ومن ، در دنبالهٔ سخن‌خویش بدو[1] گفتم : « این روح[2] شاید بخاطر حضور روحی دگر کندتر ازآن بالامیرود که حقاً میتوانست رفت[3] ؛

اما اگر میدانی ، مرا بگوی که «پیکاردا» در کجاست[4] ؛ وبگوی که‌آیا در جمع این کسانکه چنین بمن مینگرند ، کسی هست که نامش شایان ضبط باشد ؟ »

نخست گفت[5] : « خواهرمن، که نمیدانم زیبائیش فزونتر بود یا

۱— «فوره زه» .

۲— «استاتسیو» .

۳— اشاره بدانکه حضور ویرژیل باعث شده است که استاتسیو شوق بالا روی را از خاطر ببرد .

٤— Piccarda خواهر «فوره‌زه» بود که در این موقع با دانته مشغول گفتگو است ونیز خواهر « کرسودوناتی » که قبلا ذکر او رفت . این دختر که بسیار زیبا بود از دختران تارك دنیای صومعهٔ «سنتاکیارا» در «مونتیچلی» نزدیك فلورانس بود ، ولی کسانش او را بزور از آن‌جا بیرون آوردند تا بمنظور های سیاسی بمردی بنام « روسلینودلاتوزا » شوهر دهند . دانته روح این بانو را در طبقهٔ اول بهشت (سرودسوم) می‌بیند ودرآن‌جا در بارهٔ وی با تفصیلی بیشتر سخن میرود .

٥— پاسخ قسمت اول از سؤال دانته .

بزرگواریش، اکنون درعرش اعلی[1] است واز تاجی که برسر دارد شادمان است[2]»، وپس بسخن خود افزود[3] :

« دراینجا هیچ چیز مانع نامیدن کسان نیست ، زیرا که روزمداری شباهت مارا باآنچه پیش ازین بودیم از میان برده است .

این کس که میبینی (وباانگشت نشانش داد) بوناجیونتا[4] است ، همان بوناجیونتای لوکائی؛ واین دیگری که اندکی دورتر ازاوست وچهره‌ای نژندتر از جملهٔ ارواح دگر دارد ،

کلیسای مقدس را درمیان دوبازوی خویش داشت ؛ وی اهل «تورسو» بود واینك از راه روزه‌داری کفارهٔ ماهیان دریاچهٔ «بولسنا» و «ورناچیا» را میدهد[5] . »

---

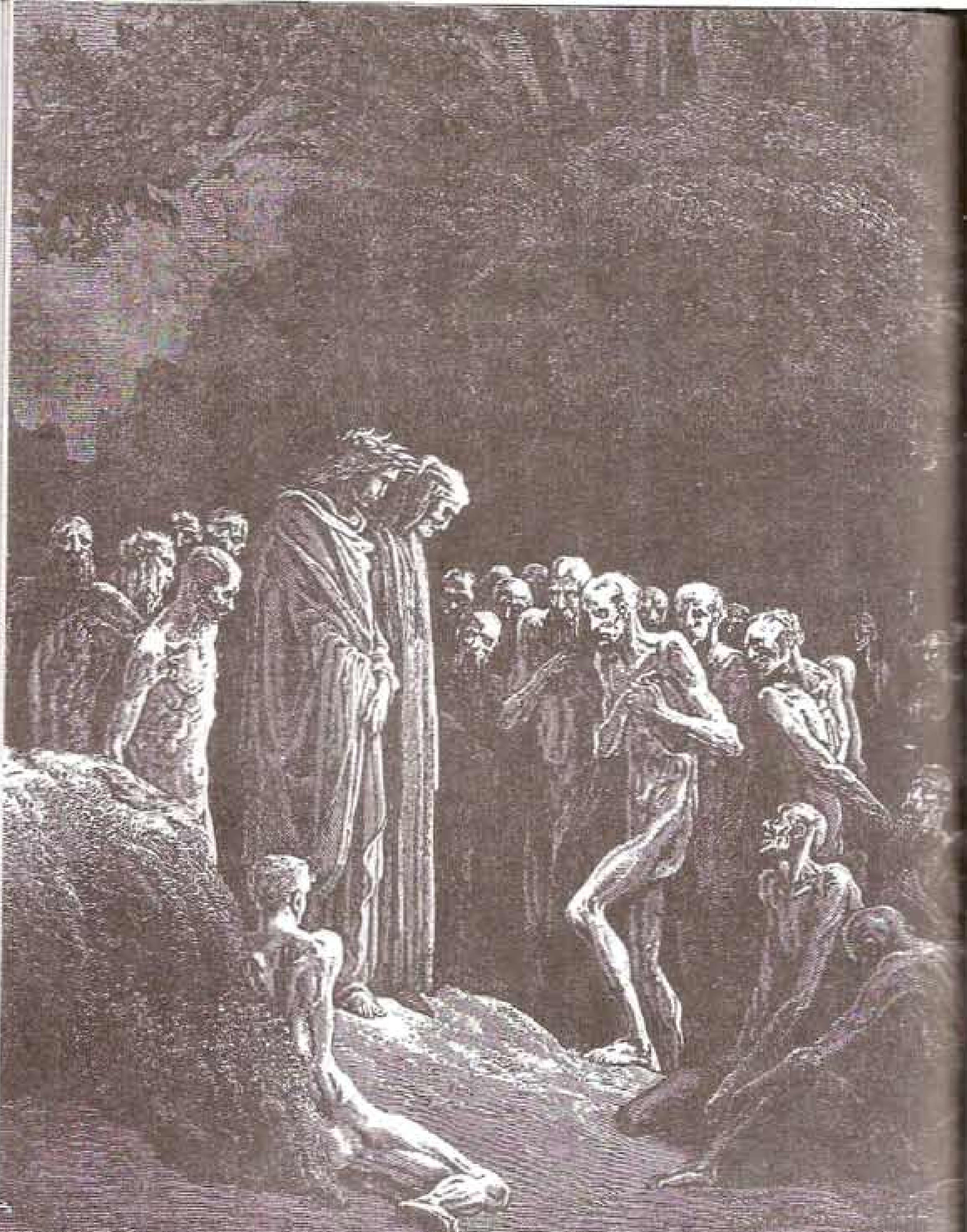
۱ — در اصل : alto Olimpo « اولیمپوی اعلی » ، اشاره به‌آسمان ، یعنی بهشت . «اولیمپو» (یونانی Olympus) چنانکه قبلا گفته شد کوهی در یونان بود که یونانیان آنرا مقر خدایان خویش میدانستند .

۲ — حلقهٔ نورانی که برگرد سر ارواح بهشتی است ، ودر « بهشت » بدان اشاره خواهد شد .

۳ — پاسخ قسمت دوم از سئوال دانته .

٤ — Buonagiuuta شاعر ایتالیائی اهل لوکا Lucca ، که در سال ۱۲۹٦ مرد واز پیروان مکتب شعر وادب «پروونسی» بود . وی بمیخوارگی علاقهٔ بسیار داشت ودانته درکتاب دیگر خود نیز بدین مناسبت او را مورد اعتراض قرار داده است .

٥ — اشاره به پاپ مارتینوی چهارم Martino IV که از سال ۱۲۸۱ تا ۱۲۸٥ پاپ بود . این پاپ اصلا فرانسوی‌بود ومارتن Martin نام داشت وچون مدتی خزانه‌دارکلیسای شهر تور Tours بود (که درین‌جا بتلفظ ایتالیائی‌آن «تورسو» Torso آمده است) اورا «توری» لقب دادند . مردی بسیار شکمپرست بودومرك وی براثر افراط در خوردن ماهی‌های لذیذی که از دریاچهٔ «بولسنا» Bolsena بدست میآمد اتفاق افتاد . — ورناچیا Vernaccia نام شراب سفیدی است که مخصوص جزیرهٔ ساردنی(ساردینیا) واز شرابهای معروف ایتالیاست و«پاپ‌مارتینو» برای آنکه به خوراك ماهی خود طعم گواراتری داده باشد ، دستور داده بود که ماهیان دریاچهٔ بولسنا را بجای‌آنکه روی خاك بیندازند درداخل خم‌های شراب«ورناچیو» خفه کنند . — «کلیسای مقدس را در بازوان خویش داشت » یعنی : پاپ بود .



واین ارواح نکبت که دوبار مرده مینمودند، بادیدگان فرورفته باشگفتی فراوان بمن مینگریستند. (صفحهٔ ۲۲۸)

نام بسیار ارواح دگر را نیز یکایک برایم برشمرد، وآنان جملگی ازینکه نامشان را برزبان آرند شادمان مینمودند، چنانکه حتی چهرهٔ یکتن ازایشان را ازین بابت تیره ندیدم [1].

«اوبالدینودالاپیا» [2] و «بونیفاتسیو» [3] راکه باچوبدست اسقفیِ‌خود بسیارکسان را بچرا برد [4]، دیدم که ازگرسنگی دندانها را درفضایِ‌خالی میفرسودند [5].

و «مسرمارکزه» راکه روزگاری در «فورلی» بفراغ بال گلو تر میکرد وبااین وصف هرگزخویش‌را سیراب نیافت، دیدم [6].

---

۱ — یعنی : اثر نارضایتی درآن پیدا شود .

۲ — Ubaldin(o) dalla Pia از افراد خاندان معروف «اوبالدینی» وبرادرکاردینال «اوتاویانو» بود . برادر دیگر او «اوگولینودانـو» پـدر «روجیری» بود واین همان اسقفی است که قهرمان سرودهای سی‌و دوم وسی‌وسوم دوزخ است .

۳ — Bonifazio » اشاره به بونیفاتسیودئی فیـسکی Fiescni اسقف شهر « راونا » در سال ۱۲۷٤، که در ۱۲۹٤ مرد .

٤ — حدود اسقف نشین «راونا» بسیار وسیع بود وتمام «رومانیا» وقسمتی از «امیلیا» را شامل میشد، واین گفته‌اشاره‌ایست بدانکه‌کلیهٔ صاحبمنصبان روحانی ایـن نواحی تحت فرمان این اسقف بودند . ممکن‌است برای کلمهٔ pasturè (چرا) که دراینجاآمده معنی نیشخندآمیزی نیز قائل شد ، یعنی‌آنرا دارای این مفهوم ضمنی دانست کـه وی خیلی از زیردستان خود را به‌آب ونان رسانید .

٥ — این تعبیر از «اوویدیوس» گرفته شده‌که درکتاب استحالات خود (کتاب ششم) در شرح احوال «اریزیکتون» «زن جادوگر میگوید : « دنـدان برلقمه‌های خیّالی فرو میبرد و خویش را برسفرهٔ بادوهوا بضیافت میخواند . »

٦ — Messer Marchese (آقای‌مارکی) ، اشاره به « مارکزه دیلی‌اورگولیوزی» که اهل‌شهر«فورلی» بود ودر۱۲۹٦ ریاست هیئت قضات شهر «فائنسا» را داشت . وی‌مردی‌بسیار شرابخوار بود .معروف‌است که یکروز ازناظرخرج خود پرسید که مردم در بارهٔ اوچه میگویند . وی گفت : « عالیجناب ، مردم میگویند کـه شما دائماً مشغول شرابخواری هستید » . وی با تعجب جواب داد : « ولی برای چه نمیگویند که من دائماً عطش دارم ؟ » اشارهٔ دانته دراین‌بند بهمین سئوال وجواب است .

اما همچون کسی که نخست بدقت بنگرد و پس یکی را از میان جمع بیش از دیگران مورد نظر قرار دهد، بدان روح لوکائی که بیش از جملهٔ ارواح دگر سرشناسائی مرا داشت [1] نگریستم.

وی زیر لب زمزمه میکرد، ودرین میان کلامی همانند «جنتوکا [2]» از میان دولب او که وی اثر زخم فرسایندهٔ عدالت را بر آنها احساس میکرد، برون آمد.

گفتم: « ای روحی که چنین مشتاق سخن گفتن با من مینمائی، کاری کن که گفتهٔ ترا خوب بفهمم، وباسخنان خویش ما هردورا راضی کن.»

چنین آغاز کرد: « زنی زاده شده که هنوز پردهای برروی ندارد، و این زن ترا دوستدار شهر من خواهد کرد، هرچند که هنوز از این شهر ببدی یاد میکنند [3].

تو با این پیشگوئی من براه خویش خواهی رفت، واگر زمزمهٔ من بخطایت برده باشد جریان حوادث نظر ترا درین باره روشن خواهد کرد.

---

۱ — اشاره به « بُوناجیونتا».

۲ — Gentucca. رجوع شود بشرح بعد.

۳ — « ... که پردهای برروی ندارد »: یعنی هنوز عروس نشده است. ـ هویت این زنی که دانته او را از زبان روح برزخی « جنتوکا » مینامد کاملا روشن نشده، فقط مسلم است که این خانم در شهر لوکا دانته را مورد پذیرائی و لطف خود قرار داده و اقامت در این شهر را برای او مطبوع کرده است. این اشاره طبعاً مربوط است به فاصلهٔ تابستان ۱۳۱٤ وبهار ۱۳۱٦، یعنی آن دورانی از آوارگی بیست سالهٔ دانته که در شهر «لوکا» گذشت. معلوم نیست این خانم معشوقهٔ دانته یا فقط دوست بزرگواری برای او بوده، ولی این احتمال دوم بنظر صحیحتر میآید، زیرا خیلی بعید مینماید که دانته در «برزخ» اشاره به عشقی زمینی وجسمانی کند. برخی از مفسرین درین باره از خانمی بنام «جنتوکا مورلا» نام بردهاند که در نیمهٔ اول قرن چهاردهم در « لوکا » میزیست. ـ بیش از ده تفسیر دیگر از طرف مفسرین درین باره شده که در آن بعضی «جنتوکا» را اسم عام وبرخی ترکیبی ازدوکلمه وبرخی تغییر شکل کلمهای دیگر شمردهاند، ودراینجا برای احتراز از طول کلام از اشاره بدانها خودداری میشود.

اما بگوی که آیا من در اینجا آنکس را در برابر خویش دارم که مکتب اشعار نو را بااین شعر خود پی‌افکند : ــ ای زنان که معنی عشق رامیفهمید[1] ــ ؟

ومن بدو گفتم : « من آن کسم که چون‌عشق الهامم بخشد، مینویسم، وبدانسان مینویسم که دلم از من میطلبد .[2] »

گفت : « ای برادر ، من اکنون آن رشته‌ای را که مایهٔ پیوند ما هرسه‌تن ، یعنی من ومحضردار[3] و « گویتونه»[4] درآنجانب این سبك تازهٔ شیرین[5] شده بود که اکنون از دهان تو میشنوم، می‌بینم ،

---

۱ — اشاره به خود دانته . «مکتب اشعارنو» : مکتب dolce stil nuovo که دانته از موجدین آن بود (رجوع شود به مقدمهٔ کمدی الهی،شرح حال دانته) . شعری که نقل‌شده، مطلع اولین سرود عاشقانهٔ دانته است که پیش از ۱۲۹۲ سروده شده بود ، و اصل آن چنین است :

- Donne ch'avete intelletto d' Amore . -

۲ — این بند معروف کمدی الهی ، در حقیقت «مانیفست» مکتب ادبی خاصی است که چنانکه گفته شد مکتب « سبك نوین ملایم » نام داشت ، وهرچند مبدع آن شاعری بنام «گویدو گوینیتسلی» اهل «بولونیا» بود ، ولی این مکتب بخصوص در فلورانس رواج یافت و بخاطرپیروی دانته از آن بصورت بزرگترین مکتب‌ادبی پایان قرون وسطی درآمد . این‌مکتب براساس الهام قلبی‌وتوصیف صمیمانهٔ عواطف واحساسات تکیه‌داشت وازین حیث نقطهٔ مقابل مکتب عبارت‌پردازی وطمطراق شاعرانه بود که درآنوقت رایج بود . تاحدی میتوان این اختلاف را به اختلاف مکتبهای ادبی رمانتیك و کلاسیك قرن نوزدهم تشبیه کرد .

۳ — «محضردار» ، اشاره به‌مردی‌بنام «یاکوپودالنتینو» Jacopo da Lentino رئیس امور قضائی فردریك دوم امپراتور آلمان وایتالیا؛ این‌مرد که درسال ۱۲۵۰ مرد بسبك «پرووانسی» که درآن زمان خیلی رایج بود شعر میگفت .

٤ — Guittone : اشاره به «گویتونه‌دارتسو» که در ۱۲۹٤ در فلورانس مرد ورهبر مکتب فلسفی وفکری معروفی بود . وی یکی از«برادران‌خوشگذران» frati godenti (رجوع شود به دوزخ ، صفحهٔ۱۰۶ شرح٤) بود ودر نغمه پردازی استادی فراوان نشان داد .

۵ — dolce stil nuovo . رجوع شود به شرح ۲ این‌صفحه .

و میبینم که چسان قلمهای شما [1] از نزدیك سر درخط فرمان آن دارند که فرمانروا است [2] ، درحالیکه ماخود هرگزچنین نصیبی نیافتیم [3] ؛ وآنکس که از نزدیکتر بدین امر بنگرد ، میان این دوشیوه بجز این فرقی نخواهد یافت . » وچون این بگفت ، چنانکه از سخن خویش خرسند باشد ، خاموش شد .

چونان پرندگانی که زمستان را در کنار نیل میگذرانند [4] ودر فضا گروهی را پدیدمیآورند وپس باشتابی بیشتر بپرواز درمیآیند وزنجیروار براه خود میروند ،

جملهٔ ارواحی که در آنجا بودند ، دیده بر گرداندند وباسبکپائی فراوان که زادهٔتکیدگیآنانوشدت شوقشان بود برتندی قدمهای خویش افزودند ؛

وهمچو آنکس که از دویدن خسته شود ولاجرم همرهان را بحال خویش گذارد وآنقدر بآرامی راه رود تا دیوانگی سینه‌اش [5] آرام گیرد ،

«فورزه» نیزرمهٔمقدس‌را بحال‌خویش گذاشت تابگذرد، وخود بپشت سرمن‌آمد و گفت : « کی ترا باز خواهم دید ؟ »

---

۱ — «شما» ، اشاره به دانته وسایر شاعران مکتب نو .

۲ — « آن‌که فرمانروا است » : عشق .

۳ — یعنی: شما گوش بزبان دل میدهید وشعر میگوئید ، درصورتیکه مافقط بدنبال لفظ رفتیم .

٤ — اشاره به درناها ، که در زمستان از نواحی سردسیر به سواحل نیل و افریقا مهاجرت میکنند . اصل فکر از «لوکانوس» شاعر لاتین گرفته شده (فارسالیا ، کتاب پنجم ، شعر ۷۱۱) .

٥ — l'affolar(e) del casso : اشاره به تپش‌های شدید قلب .

پاسخش دادم : « نمیدانم که تا بکی زنده خواهم ماند ؛ اما بهرحال بازگشت من بدین مکان بدان زودی نخواهد بود که در عالم اشتیاق خویش آرزویش را دارم [1] ؛

زیرا که آن مکانی که مرا برای زیستن در آن بر گزیده‌اند روز بروز از تقوی تهی تر میشود [2] ، وچنین مینماید که بفنای شومی محکوم آمده است.»

وی گفت : « آنکس را که گنهکارترین همه است می بینم که بدُم چارپائی بسته شده است و بجانب آن ورطه‌ای کشانده میشود که در آن هرگز خطایا را جبران نمیتوان کرد [3] .

حیوان قدم بقدم تندتر میرود وباز تندتر میرود ، تا آنکه ویرا در پایان کار بکلی خورد کند وتنش را بصورتی شرم آور پاره‌پاره برجای گذارد.

این افلاك (وديدگانرا بجانب آسمان دوخت) مرتی چند بر گرد خویش نخواهند گشت که تو آنچه را که سخنان من بهتر ازین برایت نمیتوانند گفت روشن تر دریافته باشی [4] .

---

۱ — یعنی : هرقدرهم زود بمیرم ، زودتر ازآن که آرزو دارم نمرده‌ام .

۲ — اشاره به شهر فلورانس .

۳ — اشاره به کورسودوناتی Corso Donati برادر فورزه که در اینجا سخن میگوید و رئیس فرقهٔ سیاسی سیاهان (Neri) فلورانس بود که دانته او را عامل اصلی بدبختی های شهر خویش میشمارد . ــ پس از تبعید وطرد «سفیدها» ، سیاهها خودشان بدودسته تقسیم شدند : دستهٔ «کورسو» که شامل اشراف وفقرا بود ودستهٔ «روسو» که طبقهٔ متوسط (بورژوا) را شامل میشد. «کورسو» توطئهٔ وسیعی ترکیب داد تا رقبای خود را از میان بردارد وقدرت را بلامنازع بدست آورد ، ولی توطئهٔ اوبعدم موفقیت انجامید ووی در حالیکه بیمار بود از شهر فرار کرد وبسمت صومعه «سن‌سالویا» رفت که درنزدیکی آن از اسبی که برآن سوار بود فرو افتاد واسب لگدی چند بدو زد ودرین ضمن چند تن «کاتالانی» رسیدند واو را کشتند . دانته در اینجا جریان را عمداً بصورتی دیگر نقل کرده است تاشکنجه ومرك «کورسو» را سخت‌تر نشان داده باشد .

«ورطه‌ای که درآن خطایا را جبران نمیتوان کرد» : دوزخ .

٤— یعنی: چندان زمانی نخواهد گذشت که توخودشاهدوقوع این پیشگوئی هاخواهی شد .

اکنون ترا بحال خویش میگذارم، زیرا که در این دیار زمان را ارزشی بسیار است، چندانکه من با راه رفتن در کنار تو بسیار زیان میکنم[1].»

همچنانکه گاه ازدستهٔ سواران جنگی که براه خود میروند سواری بتاخت برون میآید تا افتخار ضربت نخستین را[2] بدست آرد،

وی نیز با قدمهائی تندتر از قدمهای ما از ما دوری گرفت و من با آن دوتن که درروی زمین سپهبدانی[3] چنین بزرگ بودند برجای ماندم.

وچون وی چندان از ما دور شد که همچنانکه اندیشهٔ مرا درك مفهوم سخنانش دشوار بود، دیدارش دیدگان مرا دشوار افتاد،

شاخه‌های درختی دیگر را دربرابر نظر یافتم که بس تنومند بودند ومیوه‌ای دگرداشتند، وچندانشان بادرخت نخستین فاصله نبود، زیرا که درست در همان لحظه من بدین جانب چرخیده بودم[4].

در زیر این درخت کسانی را دیدم که دستها را بجانب بالا کرده بودند، وخطاب ببرگهای درخت سخنانی نامفهوم میگفتند، وحال آن کودکان خردسال تنگ حوصله‌راداشتند که بیهوده درتلاشند وبی آنکه پاسخی شنوند

زبان التماس بنزد آنکس میگشایند که آنچه را که مورد علاقهٔ آنان است دربرابرچشمان میگیرد، ولی بعمدا بلندتر از دسترس ایشانش

---

۱ — یعنی : هرقدروقتم را درکنارتوبگذرانم ، معادل آن بیشتر در برزخ خواهم

۲ — primo intoppo ، یعنی اولین کسیکه شمشیر از نیام برمیکشد .

۳ — maliscalchi (مارشالها) اصطلاح قدیمی ایتالیائی ؛ در اینجا طبعاً این بمفهوم «سران» و «رهبران» آمده است .

٤ — اشاره به محیط دائره‌ای شکل حلقه‌های برزخ، که درآنها کسی تا نچرخد، را که در فاصله‌ای دورتر از او قرار دارد نمیبیند .

نگاه میدارد تا بیشتر بر آتش شوقشان دامن زند؛

و آنگاه، چنانکه بخطای خود پی برده باشند، براه خویش رفتند و ما بپای درخت کهن که این همه تقاضاها و اشکها را ناپذیرفته میداشت رسیدیم.

«براه خویش روید و بی‌نزدیك شدن بگذرید. آن درختی که حوا دندان بدان فروبرد بالاتر ازین جاست و این فقط شاخه‌ای از آن است.[1]»

نمیدانم که بود که ازمیان شاخه‌ها چنین میگفت، ومن و «ویرجیلیو» و «استاتسیو» که این بشنیدیم خویش را تنگ بیکدیگر فشردیم واز جانب جدار درونین از کنار درخت گذشتیم.

صدا میگفت: «زادگان بد تخمهٔ ابر را بیاد آرید که در عالم بدمستی با سینه‌های دوگانهٔ خویش با «تزئو» ستیزه جستند[2].

وعبریان را، که چندان مشتاق شرب بودند که «جدعون»، درآن

---

۱ — «درختی که حوا دندان درآن فرو برد»: درخت معرفت خوب و بد. ــ «بالاتر ازین جا»: اشاره به «بهشت زمینی» که در بالای کوه برزخ جای دارد. ــ در زیر درخت قبل نام از «مریم» و رسولان برده شده بود ودراین جا نام از «حوا» برده میشود، واین نشان میدهد که از نظر دانته این دو درست نقطهٔ مقابل یکدیگرند، یعنی مثل سایر حلقه های برزخ اولی نمونهٔ خوب ودومی نمونهٔ بد را ارائه میدهد.

۲ — اشاره به «سنتورها»، ددان آدمی روی واسب تن افسانهٔ خدایان یونان، که در سرود دوازدهم دوزخ (دوزخ، صفحهٔ ۲۴۳ شرح ۳) بتفصیل ازآنها سخن رفته است. ــ ایکسیون (Ixion) پادشاه لاپیت یونان، بخاطر خدمتی که بخدای خدایان کرده بود از طرف وی به بزم خدایان پذیرفته شد، ولی درآنجا براثر «چشم‌چرانی» نسبت به هرا (یونن) زوجهٔ خدای خدایان، مورد خشم «زئوس» قرار گرفت و وی اورا بچرخی آتشین بست و برروی زمین پرتابش کرد. ــ این پادشاه با پری «ابر» Nephelae (که دراینجا باملای Nuvole آمده) زناشوئی کرد وازین ازدواج، «سنتورها» پدید آمدند که در اینجا بعنوان «زادگان بد تخمهٔ ابر» ازآنها یاد شده است. بنا بروایت میتولوژی یونان، این سنتورها در بزم عروسی «هیپودامیا» و «پیریتوئوس» بدمستانه قصد تجاوز بناموس تازه عروس راکردند و تزئوس Theseus پهلوان افسانه‌ای، برای جلوگیری ازآنها باایشان جنگید ومغلوبشان کرد. ــ «سینه‌های دوگانه»: اشاره به سینهٔ آدمی وسینهٔ اسب، که در نزد این ددان آدمی روی باهم درآمیخته است.

هنگام کـه از تپه‌ها بسوی « مادیانو » فرود آمد ، بهمراهی خویشتان نپذیرفت [۱] . »

بدینطریق در طول یکی از دو کناره براه خویش رفتیم و گوش بداستان شکمپرستان خطاکار که پیش ازین عواقبی چنین ناگوار یافته بودند فرا دادیم .

درجادهٔ بی‌آمدورفت هزارقدم پیش‌رفتیم ، ودرهمهٔ این‌مدت‌خاموش ماندیم وهیچیك سخنی برزبان نیاوردیم .

وناگهان‌صدائی را شنیدیم که بلرزه‌ام‌در آورد، واین‌صدا میگفت: «شما سه‌تن چنین تنها واندیشناك، همچون ددان وحشت زده وترسان [۲] ، بکجا میروید ؟ »

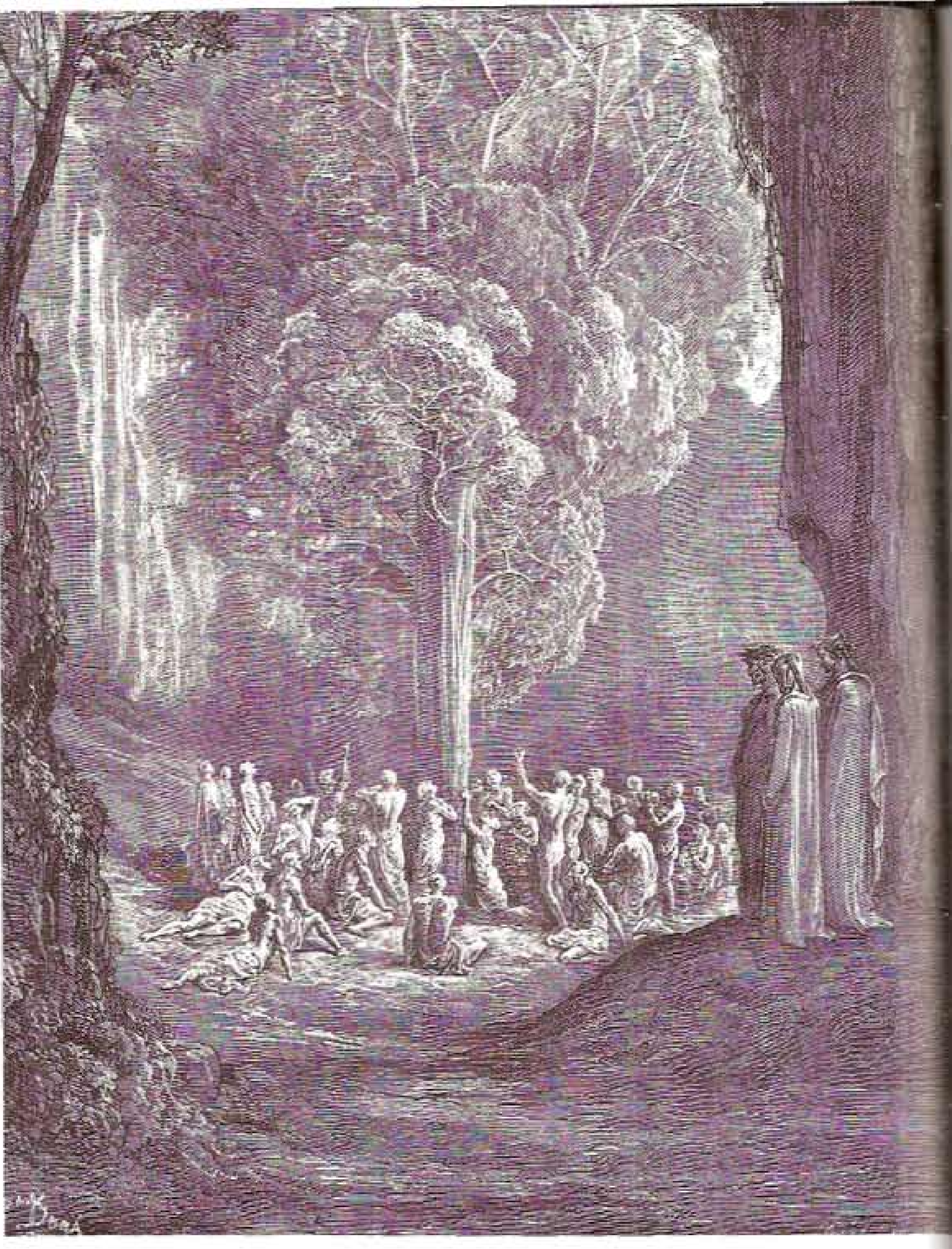
سربلند کردم تاآنکس‌را که سخن میگفت ببینم [۳] ، وهرگز کسی

---

۱ — اشاره به عبریانی کـه همراه با جدعون بودند وماجرایشان در تورات آمده است (تورات ، سفر داوران ، باب هفتم) : « ... وخداوند به جدعون گفت این ده‌هزارتن زیاده‌اندـ ایشان را نزد آب بیاور تا ایشان را آنجا برای تو بیازمایم وهرکه را بتوگویم این با تو برود او همراه توخواهد رفت وهرکه را بتوگویم این باتو نخواهد رفت ـ وچون قوم را نزدآب‌آورده بود خداوند به جدعون گفت هرکه‌آب را بزبان خـود بنوشد چنانکه سك مینوشد او را تنها بگذار وهمچنین هرکه‌برزانوی خود خم‌شده بنوشد ، وعدد آنانیکه دست بدهان آورده نوشیدند سیصدنفر بود وجمیع بقیهٔ قوم برزانوی خود خم شده آب نوشیدند وخداوند بجدعون گفت باین سیصدنفرکه بکف نوشیدند شما را نجات میدهم و مدیان را بدست تو تسلیم خواهم نمود پس سایر قوم هرکس بجای خود بروند » . ـ « بهمراهی خـویش نپذیرفت » non i volle ؛ این صورتی است که درچاپ ایتالیائی « انجمن دانته شناسی » ایتالیا آمده وترجمه نیز از روی همان متن شده‌است ، ولی در چـاپ ایتالیائی Moore - Toynbee که از چاپهای معتبر کمدی الهی است این جمله بصورت non n'ebbe نقل شده . درین صورت معنی‌آن چنین میشود که «آنها در اختیار وی قرار نگرفتند »

۲ — poltre ؛ این کلمه مفهوم ضمنی تنبل وخواب‌آلـود را نیز میدهد و بطور کلی بآنهائی گفته میشود که هنوز جربزه ندارند وزود میترسند .

۳ — گویندهٔ سخن فرشتهٔ نگاهبان حلقهٔ ششم برزخ است .



... وبپای درخت کهن که این همه تقاضاها واشکها را ناپذیرفته میداشت رسیدیم . (صفحهٔ ۸۷۷)

سرود بیست وچهارم

در کوره‌ای شیشه یا فلزی چنین درخشان و آتشین ندیده است

که آنکس که من دیدم؛ ووی میگفت : « اگر خواهان بالاتر رفتنید

باید که ازین جانب بچرخید، زیرا هر آنکس که درپی صلح[۱] است ازینجا

باید بگذرد . »

دیدار او توان بینائی را از مـن ستانده بود[۲] . لاجرم به پشت

حکیمان خویش[۳] پناه بردم وکار آنکس را کردم که تنها با کمک شنوائی

خود قدم برمیدارد .

همچون نسیم اردیبهشتی[۴] که آکنده از عطر گلها و گیاهان میوزد

وفضا را بنشان نزدیکی سپیده دم عطر آگین میکند ،

من نیز وزش نسیمی را برپیشانی خویش احساس کردم،[۵] ونیز لرزش

بالهائی را که عطر دلپذیر اکسیر خدایان[۶] از آنها برمیخاست ؛

---

۱ — یعنی: آمرزش .

۲ — یعنی : درخشندگی او چنان خیره‌ام کرده بود که قدرت دیدار نداشتم .

۳ — i miei dottori ویرژیل و استاسیو .

۴ — دراصل : نسیم ماه مه l'aura di maggio . ماه مه مقارن است بادوثلث آخر اردیبهشت وثلث اول خرداد .

۵ — اشاره بدانکه فرشته یك نشان دیگر p را که اینبار علامت گناه شکمخوارگی است از پیشانی دانته سترده است . بدین ترتیب تا بدینجا شش نشان p پاك شده وفقط یکی باقی مانده است .

۶ — «اکسیرخدایان» ambrosïa : اکسیری که بنا بروایات میتولوژی یونان در بزم خدایان بجای غذا بکار میرفت وهرکس که ازآن میخورد جاودانی میشد . این خاصیت در شراب خدایان (nectar) نیز بود . البته در اینجا اشارهٔ دانته فقط بخود این اکسیر افسانه‌ای است وکلمهٔ «خدایان» تنها در ترجمه آمده است .

وصدائی را شنیدم که میگفت : « خوشا بحال[1] آن مشمولین لطف
الهی که لذات ذائقه آنان را اسیر تمایلی فزون ازحد نمیکند[2] ،
وتنها بدان اندازه احساس گرسنگی میکنند که باید بکنند . »

۱ — Beati ؛ در اصل این کلمه بدین صورت لاتینی آورده شده . ـ ولی Toynbee مفسر معروف کمدی الهی عقیده دارد که این کلمه در اینجا بصورت ایتالیائی آن مراد است ، زیرا جمله ای که بعد ازآن آمده ترجمهٔ دقیق جملهٔ لاتینی انجیل نیست ، بلکه تعبیری ازآن است .

۲ — اصل فکرازانجیل آمده (انجیل متی ، باب پنجم) : «... خوشا بحال گرسنگان وتشنگان عدالت ، زیرا ایشان سیر خواهند شد » .

سرود بیست و پنجم

طبقهٔ هفتم : نفس‌پرستان

درآخرین‌حلقهٔ برزخ ، دانته و ویرژیل و استاسیوس دستهٔ شهوترانان و نفس پرستان را میبینند که در درون شعله های سوزان آتش روح خویش را ازآلایش گناه پاك میکنند . این کیفر آتش همان کیفری است که دردوزخ نیز نصیب اهل‌لواط بود ، منتهادرآنجا صورت باران آتش داشت ودرینجا صورت خودآتش‌را . نفس‌پرستان این حلقهٔ برزخ شامل دو طبقه‌اند که عبارتند از : شهوترانان طبیعی واهل لواط که در سرود بعد ازآنان سخن خواهد رفت .

در تمام طول حلقه،آتش سوزان شعله‌ور است وبدین ترتیب برزخیان این طبقه پیوسته در درون آتش بسر میبرند . این آتش طبعاً مظهر تمایلات وغرائزآتشینی است که اینانرا درروی زمین بدنبال لذات جسمانی کشانده‌بود.

قسمت اعظم سرود به‌بحث مفصل وغامضی ازجانب «استاسیوس» اختصاص یافته که درآن وی اساس وجود بشری‌ومنبع عواطف مختلف او ومفهوم ماده و جوهروماهیت وجود پس از مرگرا برای دانته شرح میدهد، وبی‌آنکه اختصاصاً نامی از «ابن‌الرشد» ببرد در بارهٔ فرضیهٔ فلسفی معروف او بحث‌میکند. این بحث که بخصوص در بارهٔ تکامل جنینی ووجودی آدمی از لحظهٔ انعقاد نطفه تا زمان مرگ او ودر بارهٔ تحول بعد از مرگ وی صورت میگیرد ، شباهت تام بااین گفتهٔ معروف مولوی داردکه :

از جمادی مردم ونامی شدم	وز نمامردم ، ز حیوان سرزدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس‌چه ترسم‌،کی‌زمردن کم‌شدم؟
نوبت دیگر بمیرم از بشر	پس برآرم از ملایك بال وپر
بار دیگر از ملك پران شوم	آنچه اندر وهم ناید، آن شوم

در بارهٔ اینکه چرا این بحث مهم درکمدی الهی از زبان «استاسیوس» بمیان‌آمده،واینکه‌منظور اصلی دانته درین‌مورد (زیرا مسلم‌است‌که شاعرتعمد و نظر خاصی درین باره داشته) کدام است ، تاکنون بحثهای فراوان شده که هیچیك به نتیجه‌ای قطعی نرسیده است . بطور کلی درکمدی الهی «ویرژیل» که یك شخصیت بزرك غیرمسیحی است مظهر عقل است‌که حل مشکلات‌را از خود میطلبد، وبئاتریس‌که نمایندهٔ یك مسیحی‌کامل عیار ومؤمن است ، مظهر ایمان است که حقیقت را از راه دل واحساس در اختیارآدمی میگذارد وبا عقل

ومنطق اوکاری ندارد . ولی «استاسیوس» ازین نظر که یك شخصیت برجستهٔ غیر مسیحی است که درآخرکار مسیحی شده ، در حقیقت حد فاصل این‌دو ومعجونی ازآنها است ، یعنی ترکیبی است از عقل وعشق، وزبان او زبانی است که در آن منطق انسانی باحقیقتی که ازراه مذهب واحساسات متجلی میشود درآمیخته است، وشاید نظر اصلی دانته ازینکه او را مأمور چنین بحثی کرده این باشد که باید معمای زندگی را هم بامنطق وهم بااحساس ، یعنی باترکیب عقل و عشق حل کرد، وهیچیك از این‌دو را بتنهائی قدرت‌حل این‌مشکل نیست .

سرود بیست و پنجم

ساعتی فرا رسیده بود که در بالارفتن درنگ نمیبایست کرد ، زیرا که خورشید نصف‌النهار را به ثور وشب را به‌عقرب وا گذاشته بود[۱] ؛

لاجرم ، همچوآنکس که در صورت الزام[۲] براه خویش میرود و هیچ‌چیز ازآنچه برسر راه اوست از رفتن بازش نمیتواند داشت ،

مانیز یکی‌ازپیشاپیش دیگری پای‌بگذرگاه‌باریك نهادیم ودرطول پلکانی که تنگی آن بالاروندگان را ازهم جدا میکند براه افتادیم؛

وهمچوآن لکلك‌بچه‌ای که درهوای پرواز بال گشاید ولی‌جرئت بیرون رفتن ازآشیان نکند وبناچار ازنو بال وپر فرود آرد ،

من‌نیزدراشتیاق‌پرسش که‌پیاپی‌همچون‌آتشی دردلم شعله‌میافروخت وفرومینشست، چنان میکردم که‌آن کسی که‌آمادهٔ گفتار باشدآن کند[۳] .

پدر مهربانم ، باآنکه‌بس‌تندمیرفتیم خاموش نماند و گفت:« کمان سخن را که تا به زه کشیده‌ای بگشا[۴] . »

چون‌این‌بشنیدم ، بی‌نگرانی دهان گشودم وچنین‌آغازسخن کردم:

۱- مفهوم این بند اینست که در حدود دوساعت بعد ازظهر بود . خورشید که در این فصل در برج «حمل» است ، نصف‌النهار حمل را به برج «ثور» واگذاشته وهمین وضع را شب که نقطهٔ مقابل خورشید است نسبت به برج عقرب که نقطهٔ مقابل برج ثور است دارد .

۲- دراصل : « که سوزن الزام برتنش فرو میرود » .

۳- یعنی : دهان برای سخن گفتن میگشودم .

۴- یعنی حرفی را که دیگر طاقت فروخوردن آنرا نداری بگو .

« درآنجا که کسی را نیازی به خوراك نیست ، چگونه کسان تکیده توانند شد[1] ؟ »

وی گفت : « اگر بیادآوری که «ملئاگرو» چسان همراه باهیزمی که خاکستر میشد از پای در افتاد ، اینکه بینی چندانت مایهٔ شگفتی نخواهد بود[2] ؛

واگر بیندیشی که چگونه همراه بایکایك حرکات شما، تصویرتان نیز در آئینه‌ای حرکت میکند ، آنچه قبولش دشوارت مینماید درنظرت آسان خواهد نمود ؛

اما برای اینکه آتش اشتیاقت فرو نشیند ، با «استاتسیو» بگفتگو درآی ؛ هم‌اکنون او را بدینجا میخوانم وازوی درخواست میکنم که برزخمت مرهم گذارد . »

و «استاتسیو» پاسخ داد : « اگر جسارت آن میکنم که با حضور کسی چون تو برای اینکس پرده از روی تقدیر ومشیت ازلی[3] بردارم ، عذرخواه من این باشد که دربرابر میل تو پای نمیتوانم داشت . »

پس آنگاه‌چنین‌آغاز کرد : « پسرم ، اگراندیشهٔ تومفهوم سخنان

۱– یعنی : چگونه ممکن است ارواح شکمپرستان در دوزخ بر اثر بوئیدن بوی میوه ودست نایافتن بدان این چنین لاغر ورنجور شده باشند ، درصورتیکه ارواح نیازی به خوراك ندارند .

۲– در میتولوژی یونان Meleagros پسر «انئوس» و «التئا» بود .هنگام تولدش ، فرشتگان سه‌گانهٔ زندگی هیزمی را مظهر حیات او قرار دادند و گفتند که چون این هیزم تا بآخر سوخته باشد عمر وی پایان خواهد یافت . «ملئاگروس» جوانی دلاور شد ومادرش برای اینکه این هیزم نسوزد آنرا ازآتش بیرون آورد وبکناری گذاشت . ولی چون وی برادران‌خود راکشت ، مادرش چنان بخشم آمد که هیزم را ناگهان درآتش انداخت وبسوخت وباسوختن آن، ملئاگروس نیز مرد .

۳– Veduta eterna ؛ ترکیب این‌دوکلمه طوری است که میتوان آن را «روشن‌بینی ارواح‌جاوید » نیز معنی کرد، واین نظری است که مورد قبول چندتن از مفسرین است .

مرا دریابد و مرکوز خاطر کند، این سخنان پرسشی را که تو کردی پاسخی روشن خواهند بود[۱].

خون کامل، که هرگز رگهای تشنه‌اش نمینوشند، و حکم آن غذائی را دارد که از سر سفره‌اش برمیدارند[۲]،

آن نیروئی را کـه مایهٔ پیدایش جملهٔ اعضای تن آدمی میشود از دل میستاند، و ایـن نیرو مانند خود خون در رگها جریان مییابد تا بدل بدین اعضا شود[۳].

وهمچنان در حال آمیختگی، بدانجا فرودمیآید که از آن سخن نا گفتن اولی است تا نامش را بردن، و از آنجا در ظرفی طبیعی برروی خونی دیگر جریان مییابد[۴].

این دو باهم درمیآمیزند، و از پرتو کمال آن مکانی که این نیرو از آن سرچشمه گرفته، یکی از آن دو مفعول و دیگری فاعل میشود[۵].

۱– ازینجا بحث مفصلی شروع میشود که درآن دانته نظریات خود را در بارهٔ حیات وجسم وروح وزندگی پس از مرگ تشریح کرده است ومفهوم آن در ذیل بند به بند بطورخلاصه توضیح داده میشود.

۲– «خون کامل» : نطفهٔ مرد، که در بدو امر باخون آمیخته است، ولی توسط آن جذب نمیشود، وحکم غذائی را دارد که نخورده از سرسفره بازمیگردد.

۳– یعنی : نطفهٔ مرد قدرت تولید مثل را کـه «مایهٔ پیدایش اعضای تـن آدمی میشود» از قلب میگیرد تا آنرا مایهٔ ایجاد اعضای تن موجودی تازه قرار دهد، همچنانکه خون تبدیل بخود این اعضاء میشود.

۴– یعنی: همراه باخون بدرون بیضه‌های مرد منتقل میشود وازآنجا برحم زن میرود. «آنجا که سخن ناگفتن از آن اولی است» : خصیتین ـ «ظرفی طبیعی» : رحم ـ «خونی دیگر»: خون زن.

۵– یعنی: نطفهٔ مرد باخون زن درمیآمیزد وبانیروی خلاقه‌ای کـه از قلب مرد بنطفهٔ او منتقل شده، این نطفه در درون خون مشغول فعالیت میشود.

وچون بدین مرحله رسد بعمل میپردازد ، واین عمل نخست ازراه انعقاد انجام میگیرد وپس از آن ازراه حیات بخشیدن بدانچه این ماده باعث انعقادش شده است[۱] ؛

ودرین حال ، نیروی فعالهٔ آن بدل به روحی چون روح نباتی میشود، با این تفاوت که برای این، چنین حالتی حد کمال است وبرای آن ، تنها مرحله‌ای است درراه تکامل[۲] ،

واین روح از آن پس چنان نیکو انجام وظیفه میکند که ازهمان هنگام بحرکت درمیآید

و از قدرت احساسی همانند اسفنجی دریائی بر خوردار میشود ، وآنگاه آن قدرتی را که خود هستهٔ آنست در اعضاء تن میپرا کند[۳] .

بعد از آن ، پسر جان ، این نیروئی که ازدل صاحب نطفه آمده، درآن مکانی که طبیعت برای آفریدن اعضای تن آدمیش برگزیده است ، گسترش مییابد وتوسعه پیدا میکند[۴] ،

اما هنوز درنمیتوانی یافت که چگونه این جنین ازصورت حیوانی

۱ — یعنی : نخست قسمتی از خون زن توسط این نطفه منعقد میشود تا جنین تازه درآن پی افکنده شود .

۲ — یعنی : نیروی خلاقهٔ این نطفه بدل به روحی نباتی میشود که نظیرآن روحی است که نباتات را بحرکت درمیآورد ، بااین تفاوت که در نباتات قدرت روح بهمین حد محدودمیماند ودرنزد آمی رو بهتکامل میرود ، تابعداً بروح حیوانی وبعد بروح انسانی بدل شود .

۳ — یعنی : حرکت اولیهٔ جنین صورت حرکات ساده و ابتدائی اسفنجها ومرجان‌ها را دارد ؛ وپس ازین مرحله است که روح شروع بتوزیع قدرت «احساس» در اعضاء بدن جنین میکند وحواس خمسه را پدید میآورد .

۴ — یعنی : نیروی زندگی بصورتی مستقل در رحم مادر (که اعضای تن آدمی درآن آفریده میشوند) شروع بابراز وجود میکند وانسانی تازه پدید میآورد .

بصورت آدمی درمیآید، زیرا این مسئله ایست که آنکس که بسی داناتر از تو
بود ، در حل آن براه خطا رفت[1] ،

چنانکه در فرضیهٔ خود قوهٔ عاقله را از روح جدا کرد ، زیرا که
نتوانسته بود عضوی را بیابد که جایگاه این قوه تواند بود[2] .

اکنون روح خویش را برحقیقتی که روی بسوی آن دارد[3] بگشا،
وبدانکه چون ساختمان مغز در جنین کامل شود ،

محرك ازلی[4] خرسندانه روی بجانب این چنین شاهکار طبیعت میکند
وروحی تازه وآکنده از نیروی خلاقه درآن میدمد[5] ،

واین نیرو جملهٔ آنچه را که قدرت فاعله تشخیص دهد از اجزاء
مختلف این وجود بیرون میکشد واز آنها روحی واحد میسازد که بالاستقلال
میزید واحساس میکند ودر خویش منعکس میشود[6] .

---

۱ — یعنی : بدین ترتیب روح نباتی بدل بروح حیوانی میشود ، اما هنوز این بحث محتاج توضیح بیشتری است تا معلوم شود که مرحلهٔ بعدی تکامل این روح حیوانی بروح انسانی چگونه صورت میگیرد . ـ « آن کس که بسی داناتر از تو بود » ، اشاره به ابن الرشد (باسپانیائی Averroes — بایتالیائی Averroe) طبیب وفیلسوف بزرك عرب که درقرن ششم هجری (قرن دوازدهم میلادی) در اندلس (اسپانیا) میزیست و شرح او بر فلسفهٔ ارسطو در همهٔ اروپا شهرت وسندیت داشت . بعدها دانشگاه پاریس ودربار واتیکان عقاید ویرا «مادی» تشخیص دادند وازتدریس آن جلوگیری کردند.

۲ — عقیدهٔ ابن الرشد این بود که قوهٔ متفکره و عاقلهٔ انسانی مربوط بروح اونیست ، زیرا که برای هریك از حواس ما مرکزی در بدن هست ، در صورتیکه برای هوش مرکزی نمیتوان یافت . ـ در اینجا دانته از زبان استاتسیو این نظریه را مردود میشمارد .

۳ — یعنی : این حقیقتی که من اکنون بیان میکنم .

٤ — lo motor primo : خداوند .

٥ — اشاره بروح مدرکه وروح عاقله که پیش از آن در این جنین نبوده است .

٦ — یعنی: این نیروی خلاقه ، روح نباتی وروح حیوانی را از اجزاء جنین بیرون میکشد وباخود درمیآمیزد، واز این ترکیب روح خاص آدمی را پدید میآورد که خود تجلی گاه خویشتن است .

وبرای آنکه ازسخنان من کمتر بشگفت آئی ، حرارت خورشیدرا درنظر آور که چون باشیرهٔ رز درآمیزد بدل بشراب شود[1] ؛

وچون «لاکزیس» کلاف خویش را بآخر رساند، روح از جسم جدا میشود وهرآنچه را ازوجود آدمی که انسانی وخدائی است بصورتی بالقوه باخویش میبرد[2] ،

ودرین حال جملهٔ دیگر قوای آدمی ازکار بازمیمانند ، اما درعوض حافظه وهوش واراده‌او دراین صورت مجردخود ازدوران پیش فعالترمیشود،

وروح ، بیدرنگی خودبخود بیکی از دو کرانه فرود میافتد ؛ ودر آنجا برای نخستین بار درمییابد که راه وی کدامین راه است[3] ،

وچون در مکانی معین مقام گرفت ، قدرت اخباری آن پیرامونش را در زیر سلطهٔ خویش میگیرد، بهماصورت وهمان اندازه که درمورد اعضای زندهٔ او چنین میکرد[4] ،

وهمچنانکه فضاچون از بخارآب اشباع شود براثر انعکاس اشعه‌ای که بدان تابد بدل برنگهای قوس وقزح میشود ،

۱– یعنی : همچنانکه گرمی خورشید باشیرهٔ تاك درمیآمیزد وشراب را پدید میآورد ، این قوهٔ مدرکه نیز چون باروح نباتی درآمیزد روح انسانی را ایجاد میکند .

۲ – یعنی : چون عمرآدمی بآخر رسد (در بارهٔ لاکزیس وکلاف عمر رجوع شود بهسرودبیست‌ویکم این کتاب،صفحه۸۴۴،شرح۶) جسم بیجان برجای میماندوروح که ازآن‌جدا شده است صورت مجرد پیدا میکند وفقط‌آنچه را که درآن جنبهٔ معنوی داشته‌است همراه میبرد .

۳ – «یکی‌ازدوکرانه» : اشاره بساحل رود اکرونته (دوزخ)، وساحل رود « توه‌ره » (برزخ وبهشت) . « با راه خویش آشنا میشود » : یعنی پی‌میبرد که دوزخی است یا بهشتی .

۴– قدرت‌اخباری la virtu informativa یعنی‌آن‌نیروئی که اساس هستی‌آدمی‌است وقبلا دربندچهاردهم این سرود (رجوع‌شود بصفحه۸۹۷،شرح۳) ازآن سخن رفته‌است . مقصود اینست که همچنانکه پیش از ایجاد نطفه وجنین، این نیرو «بالقوه» شکل وترکیب‌آیندهٔ کسی را که باید بوجود آید در خود مستتر داشت ووجود وعیرا بدان قالب پی‌ریزی کرده بود، درمنجالیز این نیرو وجود مجردی را که باید بصورت قالبی برای روح‌درآید پی ریزی میکند .

فضائی نیز که پیرامون روح را فرا گرفته ، بدانشکلی درمیآید که
روح با نیروی خود پدیدآورده است[1] ،

وهمچو آن شعله که درهمه‌جا پیرو آتش است ، این‌شکل تازه نیز
همه‌جا از روح تبعیت میکند ،

وچون‌بینائی‌خودرا ازاین‌راه‌بدست‌میآورد، خود «شبح» نام میگیرد
وپس جملهٔ حواس خویش را ترتیب میدهد تا نوبت بحس بینائی رسد[2] .

بدین‌طریق‌است کهما سخن میگوئیم ومیخندیم، وبدینطریق‌است
که اشك میریزیم و آه هائی را که در این کوهستان میتوانی شنید از
سینه برمیآوریم ،

وبرحسب‌آنکه تمایلات یا احساسات مختلف‌بما روی‌آرند، روح‌ما
بحالی‌متناسب باهریك ازآنان درمیآید، واینست توجیه‌آنچه ترابشگفتی
آورده است. »

درین‌هنگام ما به‌شکنجه گاه حلقهٔ‌آخرین[3] رسیده وبدست‌راست
چرخیده بودیم، ومهمی دیگر در برابر خویش داشتیم[4] .

---

۱ — یعنی : همان‌طورکه هوای آکنده از بخارآب براثرتابش اشعهٔ خورشید رنگهای این اشعه را در خود منعکس میکند ، فضائی‌که پس از مرك او پیرامون روحش فرا گرفته نیز درمعرض‌نفوذخصائص‌ومدرکات این روح قرار میگیرد وآنها را بنحوی منعکس میکند‌که از ترکیب آنها هاله‌ای از این خصائص پیرامون آن روح را فرا میگیرد .

۲ — یعنی : چون درین حال این روح خود قابل رؤیت نیست وفقط از وضع فضای اطراف آن بوجودش پی میتوان برد ، بدین جهت آنرا «شبح» یا سایه مینامند (ombra) ، تا وقتیکه تدریجاً روح خود حواس خاصهٔ خویش را متشکل کند واستقلال یابد . کلمهٔ سایه‌که در اینجا آمده ، بصورت لاتین آن (umbra) مفهوم وضع ظاهری را دارد که مؤید نظر داشته است .

۳ — یعنی : بدان‌محل که‌برزخیان‌حلقهٔ‌هفتم (آخرین‌طبقهٔ‌برزخ) درآن کفاره می‌بینند.

٤ — اشاره به‌باریکی راه ووضع خطرناك آن که طی‌آن مستلزم هشیاری فراوان است .

در اینجا جدار صخره شعلههائی ناوکوار بجانب بیرون میافکند و از حلقه بادی بخارج میوزد که این شعلهها را پراکنده میکند و بدور میراند[1].

لاجرم، مارا ضرور بود که یك بیك ازجانب بیحفاظ حلقه[2] براه خویش رویم، چنانکه من دراینسو ازآتش بیم داشتم و درآنسوی دگر ازپرتگاه.

راهنمای من گفت: «درینجا باید که دیدگان‌را سخت‌عنان بر کشند[3]، زیرا که بآسانی خطا توانند کرد.»

آنگاه شنیدم که درمیان تل آتش، کسانی سرود **Summae Deus clementiae** را همیخواندند[4]، و این مرا وا داشت که روی بگردانم؛

وارواحی را دیدم که‌درمیان شعلهها روان بودند؛ لاجرم بقدمهای خویش وایشان نگرستم ودیده را گاه بدین‌سو وگاه بدانسو دوختم.

ودرپایان سرود، ایشانرا شنیدم که بابانگی بسیار بلند میگفتند که: **Virum non cognosco**[5]، وآنگاه ازنو باصدائی آهسته‌تر سرودرا از سر میگرفتند.

---

۱ — این شعله ها از نظر تمثیلی مظهر تمایلات شهوانی هستند که پیوسته آدمی را در خود میگدازد و از نظر تمثیلی مظهر کف نفسند که هوسهای جسمانی را تعدیل‌میکند یا از میان برمیدارد.

۲ — یعنی: از طرف خارجی حلقه که مشرف به پرتگاه است.

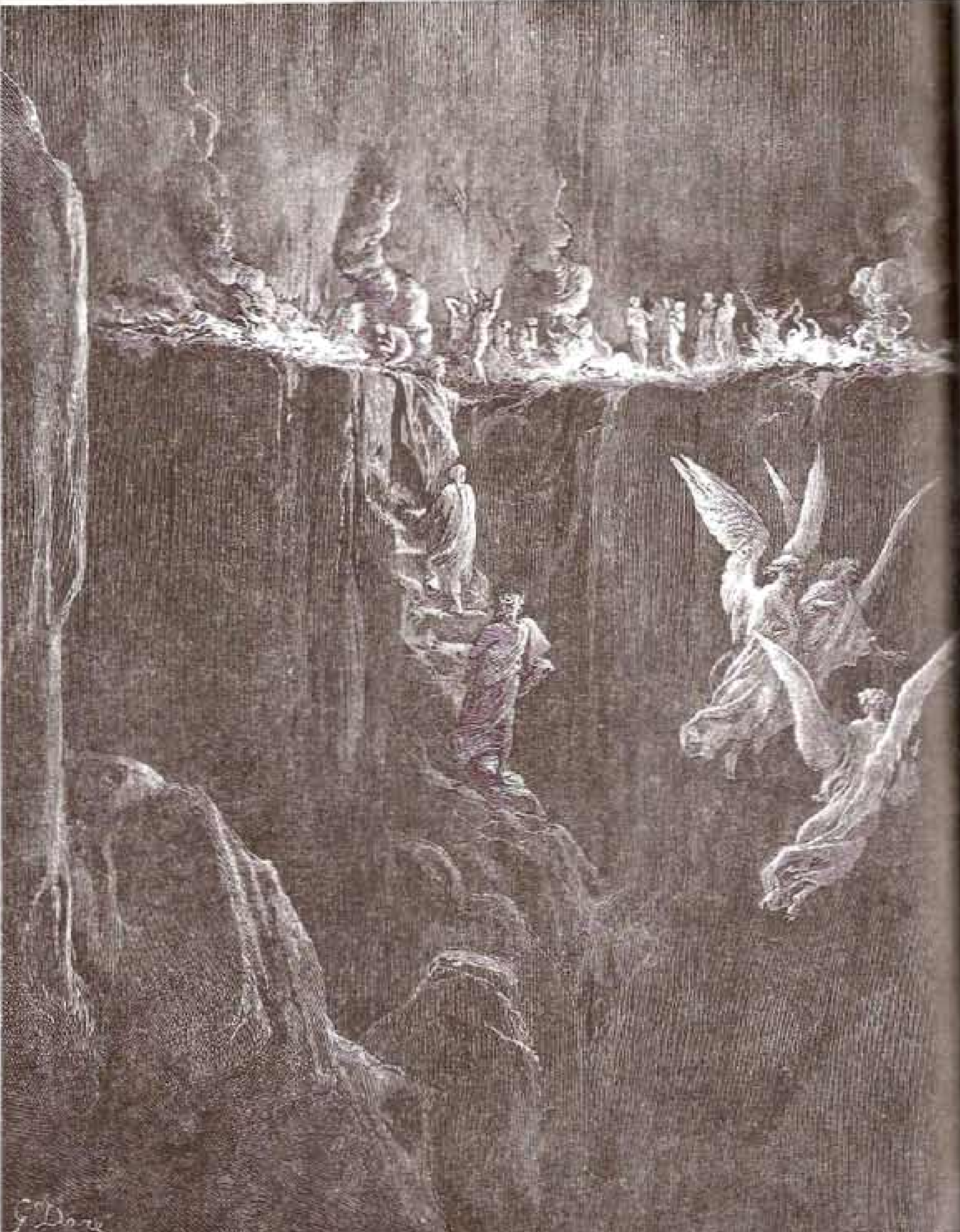
۳ — یعنی :بایدمراقب بود که نظر خطا نکند وگرنه خطر سقوط درکار است.

٤ — جملهٔ لاتینی، بمعنای «ای خداوندی که حداعلای بخشندگی را داری». این جمله مطلع سرود مذهبی‌کاتولیك است که صبح روزهای شنبه خوانده میشود ودرآن از خداوند تقاضا شده است که بندگانش را از هواجس جسمانی وشهوات نفس مصون دارد. امروزه این دعا با قدری تغییر نسبت بزمان دانته، بااین جمله شروع میشود:

Summae Parens clementiae

۵— جملهٔ لاتینی، بمعنی: «مردی را نشناخته‌ام». این جمله‌ایست که درانجیل از

بقیه در صفحهٔ ۹۰۵



جدار صخره شعله‌هائی ناوک‌آسا بجانب بیرون میافکند.

(صفحه ۹۵۲)

و چون آواز مقدس را بپایان میرساندند ، دوباره بانك برمیداشتند که : « دیانا در جنگل ماند و «الیچه» را که گرفتار زهر زهره شده بود از آن براند[1] » .

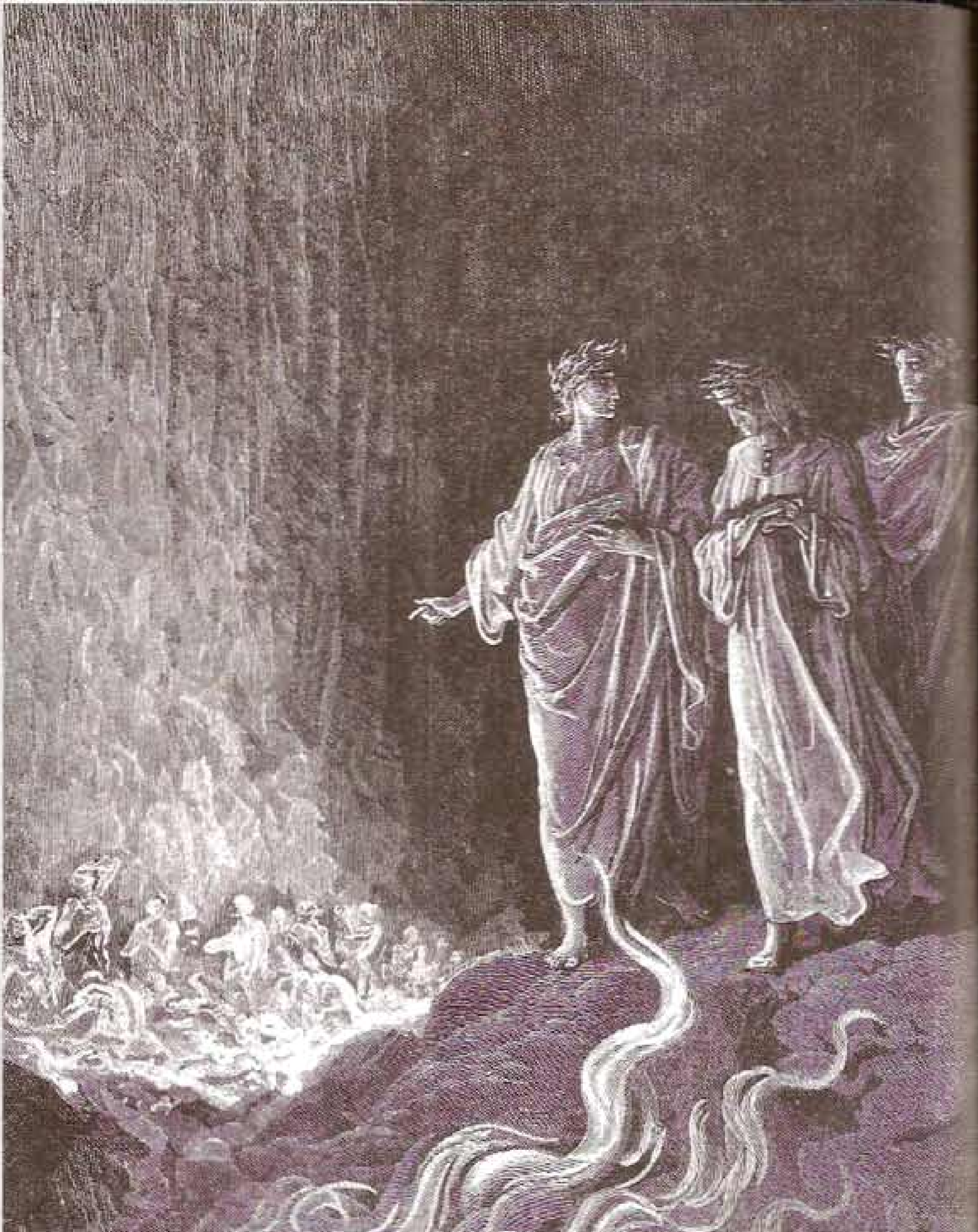
آنگاه از نو به سرود خوانی میپرداختند و این بار در پایان سرود نام از زنان و شوهرانی میبردند که چنانکه لازمهٔ پاکدامانی و همسری است ، با عفاف زیستند .

و پندارم که اینان در همهٔ آن مدت که در آتش میگدازند، بهمینسان

بقیه از صفحهٔ ۹۰۲

زبان مریم بجبرئیل که مژدهٔ آبستنی او را بوی میدهد گفته میشود، و در آن مریم اظهار میدارد که چون هنوز مردی با او نزدیك نشده چگونه چنین چیزی امکان‌پذیر است ؟ این مثال که مربوط برابطهٔ جنسی است ، بمناسبت آن آورده شده که این سرود به نفس پرستان و شهوترانان مربوط است . اصل جمله از انجیل گرفته شده (انجیل لوقا ، باب اول) «... فرشته بدو گفت ای مریم ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافته‌ای و اینك حامله شده پسری خواهی زائید و او را عیسی خواهی نامید ـ ... مریم بفرشته گفت این چگونه میشود و حال آنکه مردی را نشناخته‌ام . فرشته در جواب وی گفت روح‌القدس برتو خواهد آمد . »

۱ ــ مثل سایر سرودها ، در اینجا نیز یك نمونهٔ مذهبی و یك نمونه از میتولوژی یا تاریخ یونان و روم بدنبال هم آورده شده است . « دیانا » Diana (به یونانی آرتمیس Artemis) دختر خدای خدایان و ربة‌النوع شکار بود که سوگند خورده بود تا آخر عمر دوشیزه بماند، و ندیمه‌های او نیز که همه پریان زیبائی بودند میبایست همیشه از مردان دوری گزینند . الیچه Elice (به لاتینی هلیس Helice ، در اصل یونانی کالیستو Calisto) دختر پادشاه آرکادیا ، پری زیبائی از ندیمه های این ربة النوع بود که یکروز خدای خدایان (پدر «دیانا») اورا در جنگل خفته دید و خودبصورت یکی از دیوان جنگل درآمد و او را غافلگیر کرد و با وی درآمیخت . چندی بعد ، یکروز که « دیانا » و پریان او برهنه شده بودند تا برای آب تنی برودخانه‌ای روند ، «دیانا» از برآمدگی شکم این پری دریافت که وی سوگند دوشیزگی خود را نقض کرده است و اورا با تیری بکشت . خدای خدایان وی را بآسمان برد و تبدیل به یکی از اختران مجموعهٔ هفت برادران (دب اکبر یا بنات‌النعش) کرد . ــ «زهره» (به یونانی آفرودیته Aphroditē ـ به لاتینی ونوس Venus ـ به ایتالیائی ونره Venere) ربة‌النوع عشق و هوس ... « زهر زهره » : تمایلات شهوانی .



کسانی را شنیدم که در میان تل آتش سرود Summae Deus clementis را میخواندند . (صفحهٔ ۹۰۲)

متناوباً بخواندن سرود مشغولند ، زیرا که بااین چنین داروها و با چنین
خوراکی است
که باید زخم آنها التیام یابد .[1] »

۱— یعنی : باید گناهانشان را بدینصورت کفاره دهند تابهشتی شوند.

سرود بیست و ششم

طبقهٔ هفتم: نفس‌پرستان

دانته وویرژیل واستاسیوس همچنان در کنارهٔ باریکی که از شعله‌های آتش مصون است براه خود میروند. اینموقع نزدیك غروب روز سه‌شنبهٔ هفتهٔ عید پاك است.

درین راه پیمائی، ایشان بدستهٔ دوم از نفس‌پرستان برمیخورند که از جانب روبرو بسوی ایشان میآیند، وهنگام برخورد با دستهٔ اول ازبرزخیان این حلقه که در جهت حرکت دانته وهمراهانش درحرکتند، باآنها بگرمی بوسه‌ای بنشان محبت‌وصفا ردوبدل میکنند و بعد براه خود میروند. این دسته که مثل دستهٔ اول درتمام مسیر خویش در درون شعله‌های آتش روانند، دستهٔ اهل‌لواطند که گناه افراد آن نوع خاصی از گناه شهوترانی را شامل میشود، و این «مصافحهٔ» این‌دودسته درینجا نشان بری ایشان ازآلایش بوسه‌های‌ناپاکی‌است که در روی زمین رد وبدل کرده‌اند.

سرود بیست وششم

بدین سان، یکی پیشاپیش دیگری در کنارهٔ حلقه میرفتیم، و استاد نیکدل بکرات بمن میگفت که : « هش دار وآنچه را که گویم سرسری مگیر ».

خورشید برشانهٔ راست من میتافت وبا اشعهٔ خود زمینهٔ لاجوردین افق مغرب را یکسره سپید میکرد[1]،

ومن با سایهٔ خویش شعلهرا رنگی قرمزتر ازآنچه داشت میدادم[2]،

وبسیار ارواح را دیدم که در حین رفتن بدین نکته توجه خاص داشتند،

واین باعث آمد که در بارهٔ من بایکدگر بسخن پرداختند وچنین آغاز کردند : « این کس را بظاهر کالبدی دروغین نیست[3]. »

آنگاه تنی چند ازآنان تا آن حد که مقدورشان بود بمن نزدیك شدند ،اما همچنان مراقب بودند که پا ازشعلههای آتش بیرون نگذارند[4].

۱- یعنی غروب نزدیك بود .

۲- اشاره بدانکه شعلهٔ آتش در نور خورشید کمرنگتر ازآنچه هست مینماید ، ولی درآنجا که دانته ایستاده هیکل او مانع تابش نورخورشید شده وبدین ترتیب در محلی که وی سایه برزمین انداخته است شعلهٔ آتش قرمزتر بنظر میرسد .

۳- corpo fittizio یعنی : جسمی که تقلیدی از جسم واقعی آدمی بیش نیست، زیرا که وزن وگوشت وپوست ندارد ونور ازآن میگذرد .

٤- یعنی کوشش داشتند که همچنان بتحمل عذاب خود مشغول باشند تا زودتر دوران آن بسر رسد . در سایر حلقههای برزخ نیز ارواح برزخی همین توجهرا دارند .

« تو که ، نه ازروی کند روی ، بلکه شاید برای ادای احترام در دنبال همرهانت ره میسپری ، بـه من که در میان عطش و آتش میسوزم پاسخ گوی ،

وتنها نه منم که در آرزوی این پاسخ توام،بلکه‌جملهٔاینان که‌بینی بیش ازآن حد که هندو وحبشی‌تشنهٔآب‌خنك باشند[1] ، تشنهٔ گفتارتواند .

بما بگوی که چگونه از خویش حائلی در برابر نور خورشید ساخته‌ای ، در حالیکه تنها آن کس چنین میتواند کرد کـه هنوز در دام مرگ نیفتاده باشد . »

یکی ازآنان بامن چنین گفت ؛ و من دهان گشودم تا خویشتن را بشناسانم ، اما درین‌هنگام امری تازه توجه مرا بخویش خواند ؛

زیرا که از میان جادهٔ گداخته، کسانی بدیدار اینان میآمدند که مرا مجذوب تماشای خویش کردند.

این ارواح را از دوجانب دیدم که باشتاب بسیار وبی‌آنکه برجای ایستند ، روی یکدگر را میبوسیدند و ازین جشن کوتاه بسی خرسند مینمودند ؛

وچنان میکردند که مورچگان ، دزآن هنگام که بصورت صفوفی تیره در حرکتند با مالیدن شاخکهای خود بیکدیگر میکنند ، تا شاید در بارهٔ راه وسرنوشت خود ازهم جویا شوند .

وچون این برخورد دوستانه بپایان رسید ، پیش ازآنکه نخستین قدمهای ایشان دورتر از آنشان برده باشد ، هریك ازآنان با بانگی بلند

۱— این تشبیه طبعاً مربوط بگرمی سرزمین‌های حبشه وهندوستان است

که او را از خستگی میفرسود، صدا بفریاد بر داشت.

تازه‌آمدگان میگفتند: «سدوم و عموره»[۱]؛ و آن دیگران بانگ میزدند که: «پاسیفه بدرون ماده گاو رفت تاکام از گاو وحشی برگیرد[۲]!»

آنگاه، همچو درناها که دسته‌ای بجانب کوهستان «ریفه» ودسته‌ای دیگر بسوی شنها بپرواز میآیند، تا اینان از یخ وآنان از خورشید بگریزند[۳]،

دسته‌ای ازین ارواح براه خود میرفتند ودسته‌ای دیگر بجای آنان میآمدند، واینان گریه کنان سرودهای نخستین خویش وفریادهائی را که بهتر با احوالشان سازگار بود[۴] باز میگرفتند.

۱- Soddoma (صدوم) و Gomorra (عموره)، دوشهر باستانی فلسطین که چنانکه درتورات آمده، مردم آن بحد افراط اهل لواط بودند و عاقبت نیز خداوند بهمین جرم باران آتش برسرشان فرو بارید وهردوشهر را با ساکنانش خاکستر کرد. یك باب از تورات (سفر پیدایش، باب نوزدهم) تماماً بشرح این ماجرا اختصاص یافته ودر «دوزخ» نیز قبلا ذکرآن بمیان آمده است (دوزخ، صفحهٔ ۲۳۶، شرح ۵). بنابراین این دسته از برزخیان، دستهٔ اهل لواطند که چون پیش از مرگ توبه کرده‌اند بخلاف همکاران دوزخی خود (رجوع شود به سرودهای ۱۵ و۱۶ دوزخ) بدینجا آمده‌اند ولی مثل همان‌ها باآتش عذاب میبینند.

۲- Pasife (در اصل یونانی Pasiphae) در میتولوژی یونان زن «مینوس» پادشاه جزیرهٔ کرت بود که برای آنکه یك گاووحشی‌را به همخوابگی‌باخود وادارد، گاو ماده‌ای ازچوب ساخت وخود بدرون آن رفت وبدین ترتیب گاو وحشی را بخویش خواند. محصول این‌نزدیکی، «مینوتاوروس» بود که دانته او را در سرود دوازدهم دوزخ پاسدارطبقهٔ هفتم‌دوزخ‌خویش کرده است (دوزخ، صفحهٔ ۲۳۸، شرح ٤).

۳- Rife (بیونانی Riphae) نام کوهستانی که یونانیان آنرا در منتها الیه شمالی اروپا ونزدیك مناطق قطبی قرار میدادند وبیشتر جنبهٔ خیالی دارد. ـ «شن‌ها»: صحاری گرم افریقا. ـ اشارهٔ این‌بند بـه مهاجرت تابستانی وزمستانی پرندگـان از نواحی سردسیر به نواحی گرمسیر وبالعکس است.

٤- اشاره به ذکر نمونه‌های تقوی و فساد ازطرف این ارواح، که قبلا ازآن سخن رفته است.

وهمان ارواحی که پیش از آن با من بسئوال برخاسته بودند، دوباره بمن نزدیك شدند وبادقت بسیار گوش فرا دادند.

ومن، که تا آن دم دوبار شاهد اشتیاقشان شده بودم، چنین آغاز سخن کردم: «ای ارواحی که یقین دارید روزی از روزها از صلح جاوید برخوردار خواهید شد،

اعضای تن من، نه جوان درزمین مانده‌اند و نه پیر، بلکه آنهارا با همان خون وپی اصلی بدینجا آورده‌ام.

ازین راه بالا میروم تا مگر از کور باطنی خلاص شوم؛ در آن بالا بانوئی است[1] که آن برکت را که در پرتو آن تن خاکی خویش را بدنیای شما آورده‌ام شامل حال من خواهد کرد.

وکاش که هرچه زودتر بزرگترین آرزوی شما برآورده شود و آن آسمانی که آکنده از عشق است وفراخترین جملهٔ آسمانهاست شما را جایگاه آید[2]،

اما برای اینکه وضع شما را نیزدرنوشته‌های خود ضبط توانم کرد، بمن بگوئید که شما چه کسانید واین کدام جمع است که چنین در پشت سر شما براه خویش میرود؟»

آن کوه‌نشین روستائی‌مردم گریز که پای بشهر میگذارد بیش از آن اسیر پریشانی نمیشود ومبهوتانه‌تر از آن با خاموشی نمینگرد

---

۱ — برخی ازمفسرین این‌اشاره را مربوط به بئاتریس دانسته و برخی نیز آنرا مربوط به «مریم» شمرده‌اند.

۲ — اشاره به‌آخرین‌طبقهٔ بهشت (Empireo) که وسیعترین افلاك است ودرآن‌هرچه هست عشق‌است. دانته وصول بمرحلهٔ عشق‌جاوید وپاك را برای کسانی‌آرزو میکند که درزندگی اسیر عشق‌های آلوده بوده‌اند.

که هریك ازین ارواح بشنیدن سخنان من چنین کردند ؛ اماچون اینان از حال بهت که کوتاه زمانی بیش دردلهای بزرگوار نمیپاید برون آمدند ،

آن روحی که در آغاز زبان پرسش گشوده بود ، رشتهٔ سخن باز گرفت و گفت: «چه نیکبختی، که برای آنکه آمرزیده بمیری درپی تجربه اندوختن بدینجا آمده‌ای !»

آن کسان که همراه با ما نمیآیند ، اهل آن گناهیند که قیصر فاتح را لقب ملکه داد[1]

ازین روست که براه‌خویش میروند وفریاد «سدوما» برمیکشند وخود چنانکه شنیدی خویشتن را ملامت میکنند ورنج شرمندگی را بعذاب آتش میافزایند .

گناه ما گناهی بود که باجنس مخالف ماصورت گرفت[2] ، اما چون در ارتکاب آن قانون بشری را رعایت نکردیم و همچون ددان تنها بدنبال شهوترانی خویش رفتیم ،

ازینرو ، بهنگام جدائی ازآن‌دسته ، برای شرمنده کردن خود نام

۱ — ژول سزار سردارودیکتاتور معروف رومی ، در جوانی همخوابهٔ نیکومدس Nicomedes پادشاه Bithynia بود که به عشقبازی با پسران خوبروی شهرت داشت . مردم روم ازاین سابقهٔ سزارآگاه‌بودند ، بدین جهت روزی که وی از یکی از میدانهای جنك برم باز میگشت ، در خیابان‌های روم ارابهٔ جنگی او را در میان گرفتند و فریاد زدند « زنده یاد ملکه ! » (اشاره بروابط جنسی او با پادشاه «بی‌تی‌نیا») .

۲ — یعنی : مامرتکبین گناه زنا بودیم ، نه لواط . این‌جمله دراصل بدینصورت آمده: nostro peccato fu ermafrodito . «هرمافرودیت‌ها» درافسانهٔ خدایان یونان ، دسته‌ای از ندیمان وندیمه های زهره ربةالنوع عشق بودند که بتنهائی هم مرد وهم زن بودند واکنون‌هم این‌لقب بکسانی داده میشود که این صفت را داشته باشند . دراین‌جا مراد ازین‌کلمه، درکنارهم آوردن دوجنس مخالف است .

آنزنی رامیبریم که در درون قالب چوبین حیوانی شکلی ددصفتی کرد[1] .

اکنون دریافتی که ما چه کردیم وچسان گناهکارشدیم،وشاید کــه میخواهی نام مارا نیز بدانی، امامن نه وقت گفتنش‌را دارم‌ونه امکان‌آنرا .

ولی در بارهٔ آنچه مربوط بشخص من است ، بارضای تمام میل ترا گردن مینهم : من « گویدو گوینیتسلی »[2] هستم،واکنون مشغول تصفیهٔ خویشتنم ، زیرا که پیش از فرارسیدن ساعت واپسین توبه کردم . »

چون این بشنیدم ، بهمان‌حالت دچارآمدم که در دوران افسردگی «لیکورگو» آن دوپسر در بازدید مادرشان یافتند[3] ، اما تاکهان دست از ابراز شور وشگفتی بداشتم ،

زیرا که پدر خود وپدرآن کسان دگر را[4] که بهتر از من اشعار عاشقانهٔ شیرین وآراسته سروده بودند شنیدم که خویش را نام میبرد ؛

وبی‌آنکه‌سخنی‌بشنوم یا بگویم، دیرزمانی‌غرق‌دراندیشه پیش رفتم وبدونگریستم ، اما شعلهٔ‌آتش از نزدیکی بیشتری بوی بازم داشت .

---

۱ — اشاره به‌پاسیفائه (رجوع شود به صفحهٔ ۹۱۲ ،شرح ۲) .

۲ — Guido Guinizelli نجیب زاده‌ای از ناحیهٔ « بولونیا» بود که بین سالهای ۱۲۳۰ و ۱۲٤۰ متولد شد و در ۱۲۷٦ در تبعید وفات یافت . وی نخست از مکتب شاعرانهٔ «گویتونه‌دارتسو» که ازاودرهمین سرودسخن‌خواهد رفت‌پیروی کرد، ولی بعداً خود مکتب مستقلی درشعرپدیدآورد که پیش‌درآمد مکتب‌شاعرانهٔ دانته بود ودانته در «کمدی‌الهی» و«ضیافت» و«آئین فصاحت» خود چندین‌بار با ستایش از او یاد میکند .

۳ — «استاسیوس» در «تبائیس» خود (کتاب‌پنجم) نقل میکند که Lycurgus پادشاه «نمئا» در یونان زنی را بنام Hypsipylae (ایپسیپیلا Isifile) که نگهبان فرزند او بود ، بجرم سهل‌انگاری در مراقبت این کودک که منجر بمرگ او درگهواره براثر نیش یك افعی شده بود ، محکوم بمرگ کرد، ودر این موقع دوپسر این زن مادرشان را دیدند وبااو وداع مؤثر وگرمی کردند .

٤ — اشاره به «گویدوگوینیتسلی» که دانته او را مرشد واستاد خود وسایر پیروان مکتب شعری نو میشمارد .

وچون بفراغ خاطر در اونگریستم، باآن چنان سخنانی که کسان را بقبول گفته های مارا اومیدارد، خویش را درمورد وی آمادهٔ هرخدمتی دانستم که از دستم برآید.

واو بمن گفت: «سخنان تو اثری چنان روشن ونافذ در ضمیر من مینهند که حتی «لته» [1] را نیز یارایستردن یا تیره کردن آن نیست.

اما اگر کلمات تو براستی مرا سوگند صفا توانند بود، دراین صورت بمن بگوی که برای چه توبا زبان و نگاه خویش چنین اخلاصی بمن ابراز میداری؟»

ومن بدو گفتم: «بخاطر سخنان نغزشما چنین میکنم، که تاآنزمان که شیوهٔ کنونی برجای ماند، حتی مرکب آنها نیز مردمان را عزیز خواهد بود [2].»

گفت: «برادر، اینکس که نشانت میدهم (وانگشت بسوی روحی که در برابر وی بود دراز کرد) زبان مادری را آهنگری شایسته‌تر [3] از من بود.

وی در اشعار عاشقانه ونثرهای رمانها [4]، از همه سر بود؛ بگذار

---

۱ - Letè، رود فراموشی که دانته در سرود بیست وهشتم برزخ بدان میرسد (رجوع شود به سرود آخر دوزخ).

۲ - یعنی: مردمان تاوقتیکه دوستدار این شیوهٔ تازهٔ شاعری باشند نه‌فقط باشعارتو، بلکه به مرکبی که این اشعار باآن نوشته شده نیز علاقمند خواهند بود.

۳ - یعنی: بیش از من در بنیاد نهادن این زبان شاعرانه کوشید.

۴ - prose di romanzi، اشاره بزبان oïl، که از شعب زبان فرانسه است ودر زمان دانته برای نوشتن نثر بکار میرفت. «لانک‌فلو» معتقد است که مراد از این کلمه زبان قدیمی Romance است که درآن صفت prosa علی‌الاطلاق شامل انواع نثر وداستانهای منظوم میشد، وعنوان «شعر» فقط به ترانه‌ها وسرودها اختصاص داشت.

سبکمغزانی که‌آن «لموزی» را بر وی برگزیده‌اند، هرچه خواهند بگویند [1].

اینان را بیشتر روی بجانب جنجال‌است تا حقیقت، ولاجرم پیش ازآن که‌گوش به هنر یا منطق فرا داده باشند در حفظ عقاید خویش لجاج میورزند.

پیش ازین بسیار کسان در بارهٔ «گویتونه» [2] چنین کردند، وبخاطر شایعات، وتنها بدین خاطر، وی‌را ارزشی نهادند، تاآنزمان که‌حقیقت پرده از روی دیگران برداشت وپیروز شد [3].

اکنون اگر تو بخاطر منزلتی‌بس‌بزرگ اجازت رفتن بدان‌صومعه را یافته‌ای که مسیحش رهبان است [4]،

از جانب من، آن اندازه از **Pater Noster** را که درینجا برای‌ما ساکنان این‌جهان، که درآن‌دیگرامکان گناه کردنمان‌نیست، ضرورتواند

۱– لموزی‌Lemosi (بفرانسه لیموژ Limoges) – اشاره بمردی بنام‌ژیرودوبورنی Girault de Borneil که در ناحیهٔ «لیموزن» در«پرووانس» فرانسه متولد شده بود ودرحدود ۱۲۲۰ مرد ویزبان «پرووانساله» شعرمیگفت، ویکی از مشهورترین خوانندگان دوره گرد (troubadour) قرن سیزدهم بود.دانته قبلا درکتاب De Vulgaris Eloquence خود نظریهٔ موافقتری در بارهٔ او ابراز داشته است.

۲ – Guittone ، شاعری از اهالی «آرتسو» که در حدود ۱۲۲۰ متولد شد ودر ۱۲۹٤ مرد. وی نخست ازمکتب ادبی «پرووانس» پیروی میکرد، ولی بعد خود مکتب‌شعری خاصی پدیدآورد که درآن مباحث فلسفی وسیاسی و اخلاقی ومذهبی را باگفتگوهای عاشقانه درآمیخته بود. دانته همه‌جا نسبت بوی نظری مخالف ابراز داشته است.

۳ – اصل این جمله صورتی بسیار مبهم دارد. «حووت» دانته شناس معاصر فرانسوی درتفسیرآن مینویسد که: شاید بتوان این شعر را بدینصورت نیز معنی کرد: «تاآنکه عدهٔ بیشتری از مردم بحقیقت پی بردند». اصل جمله اینست:

fin che l'ha vinto il ver con più persone

٤ – اشاره به بهشت، که مسیح بزرگ‌آن است.

بود ، در پیشگاهش بخوان[۱] . »

چون این بگفت ، بیگمان برای آنکه جای خویش را بکسی دگر که درنزدیکی او بود داده باشد ، همچو آن ماهی که بدرون آب رود ، در میان آتش ناپدید شد .

بدان کس که وی به منش نموده بود اندکی نزدیکتر شدم و بدو گفتم که شوق درونم آمادهٔ استقبالی پرشور از نام او است[۲] .

ووی بی آنکه مرا بتکرار خواهش وادارد[۳] چنین آغاز کرد[۴] :

« Tan m'abellis vostre cortes deman,
qu'ieu no me puesc ni voill a vos cobrire.
Ieu sui Arnault, que plor e vau cantan ;
consiros vei la passada folor,
e vei jausen lo joi qu'esper, denan.
Ara vos prec per aquella valor
Que vos condus al som de l' escalina,
Sovenha vos a temps de ma dolor ! »

---

۱ — اشاره بسرود معروف مذهبی مسیحی «ای پدرما که درآسمانی ... » . ــ «آن اندازه که برای ماضرور است »: اشاره بدانکه خواندن قسمت آخر این سرود ضرور نیست ، زیرا که درآن از جانب مردم روی زمین از خداوند تقاضا میشود که آنانرا از وسوسهٔ نفس باز دارد (et ne nos induces in tentationem) وارواح کهچون مرده‌اند ازوسوسهٔ نفس بر کنارند، احتیاج بدین تقاضا ندارند .

۲ — این روح از مردی است بنام Arnault Daniel (بایتالیائی آرنالدودانیلو Arnaldo Daniello) که از شعرای نیمهٔ دوم قرن دوازدهم بود و به زبان « پرووئساله » شعر میگفت . شعر او خیلی پیچیده ومسجع بود و غالباً صورت بندهای شش مصراعی(مسدس) داشت، وچنانکه محققین غالباً مینویسند این ابرازنظرستایش آمیزدانته درکمدی‌الهی خیلی بیشتر بشهرت اوکمک کرده تا تمام اشعاری که از خودش باقی مانده است .

۳ — liberamente یعنی : از روی میل .

۴ — این هشت مصرع ، بزبان «oc» یعنی زبان پرروئسی (provenzale) که زبان شاعرانهٔ قبل از دانته بود (واگر « کمدی‌الهی» دانته بزبان «تسکانی» سروده نشده بود باحتمال قوی این زبان زبان رسمی ادبیات ایتالیا میشد) سروده شده . این زبان نیمی فرانسه ونیمی

بقیه درصفحهٔ بعد

سرود بیست و ششم

وچون این بگفت ، در درون آتشی که اینان را از آلایش گناه پاك میکند پنهان شد .

بقیه از صفحهٔ قبل

ایتالیائی است وهنوزهم در جنوب فرانسه رایج است ، چنانکه «فردریک میسترال» شاعر بزرك فرانسوی (که در سال ۱۹۱٤ مرد واز برندگان جایزهٔ ادبی نوبل بود) غالب آثار شاعرانهٔ خود را بدان سروده است . این هشت مصرع را دانته از زبان « آرنودانیل » که وی او را در جای دیگر « استاد مکتب عشق » خوانده ، بزبان «پرووانساله» وبه سبك او سروده وعمداً ، به شیوهٔ خاص این شاعر ، بدین اشعار رنگ اسپانیائی داده است . ترجمهٔ این هشت مصرع چنین است :

« خواهش پرتراکت شمامراچندان‌خوشایند است که نه میتوانم ونه میخواهم نام خویش را ازشما پنهان دارم . من «آرنو» ام که گریان وسرود خوانان براه خود میروم ؛ باترنج فراوان بنظر دیوانگی گذشتهٔ خویشم وبا شادمانی آن سعادتی‌را در پیش روی خویش مینگرم که سراپا مشتاق آنم . بنام آن شایستگی که شما را بدین بلندی کوهستان آورده ، تقاضادارم که چون وقت مساعد فرا رسد از رنج من یاد آرید . »

دربعضی نسخ ایتالیائی، چندکلمه ازاین اشعار باالفاظ تغییری نقل‌شده که دراینجا ازاشاره بدان‌ها صرفنظر میشود .

سرود بیست و هفتم

طبقهٔ هفتم : نفس پرستان

شاعران ، حلقهٔ هفتم را تا پای پلکان بسیاربلندی که باید آنانرا به « بهشت زمینی» برد درمینوردند و به فرشته ای میرسند که نگاهبان این حلقه است . در وسط پلکان شب فرا میرسد ومسافران را برجای نگاه میدارد . دانته بخواب میرود وباز نزدیك صبحگاهان رؤیائی بسراغ او میآید . بعد از بیداری وی ، این سه‌نفر ازبقیهٔ پلکان بالا میروند و در نخستین ساعت روز پا به‌بهشت زمینی میگذارند. اینموقع بامداد روز چهارشنبهٔ ۱۳ آوریل است .

فرشتهٔ نگاهبان حلقه هفتم ، دانته را وادارمیکند که پیش ازآنکه پا بپلکانی نهد که میباید او را به بهشت زمینی رساند ، به درون شعله‌های آتش رود واز آن جانب دیگر سربرآرد . چون این تنها موردی در سراسر سفرآن جهانی دانته است که او خود همراه دوزخیان وبرزخیان عذاب میبیند ، باید باحتمال قوی این اشاره را یکنوع اعتراف بگناه از طرف دانته شمرد ؛ یعنی مفهوم این عبور ازآتش‌سوزانی‌راکه «کورهٔ شیشه‌گران دربرابرش خنك‌مینماید» اقرار وی بگناه نفس پرستی دانست ، و این نکته‌ایست که «بوکاچیو» در کتاب معروف خود « زندگی‌دانته » (فصل بیست‌وپنجم) آنرا تأیید میکند .

سرود بیست و هفتم

خورشید درچنان وضعی بود که نخستین اشعهٔ خویش را بر آنجا که آفریدگارش خون خود را برزمین ریخت میتافت ، ودرین هنگام «ایبرو» در زیر ترازوی بلند جریان داشت

وآبهای «گنگ» در گرمی نیمروز سوزان بودند[1] ؛ لاجرم روز در شرف زوال بود که فرشتهٔ خدا با شادمانی در برابر ما هویدا شد .

در کنارهٔ حلقه بیرون ازشعلههای آتش ایستاده بود وباصدائی بسیار موزونتر ازآهنگ ما ، **Beati mundo corde**[2] را میخواند .

وچون بدونزدیك‌شدیم ، بما گفت که : « ای ارواح مقدس، تالهیب این آتش شما را نگزد ازین دورتر نمیتوانید رفت ، پس بدرون آن روید

۱– مفهوم این بند وبند پیش اینست که خورشید در برزخ در حال غروب است : «آفریدگاراو» **il suo fattore** اشاره است بخداوند که درینجا درقالب عیسی تجلی کرده است که در اورشلیم « خون خویش را برزمین ریخت » ، یعنی بشهادت رسید . ـ «ایبرو» **Ibero** (بتلفظ کنونی ایتالیائی **Ebro**) رودخانهٔ ایبریا در شبهجزیرهٔ ایبریا (اسپانیا) که درزمان دانته حد غربی دنیای مسکون محسوبمیشد .ـ «ترازوی‌بلند» ، **alta Libra** ، اشاره به برج میزان که در حلقهٔ منطقةالبروج درست در مقابل برج حمل واقع‌است، وچون درین‌فصل خورشید دربرج حمل قرارداردطبعاً این‌برج میزان مظهر شب است . ـ «گنگ» **Gange**(بایتالیائی «گنجه») رود معروف هندوستان که سابقاً حدشرقی جهان‌مسکون بشمارمیآمد ونیمشب اسپانیا مقارن‌با نیمروز آنجا بود . ـ بنابرین مفهوم این‌دوبند چنین میشود که : در اورشلیم خورشید تازه طلوع میکرد و در نقطهٔ مقابل آن ، یعنی در برزخ ، خورشید در حال غروب بود ، ودرین موقع در هندوستان نیمروز ودر اسپانیا نیمشب بود .

۲– جملهٔلاتینی، بمعنای:«خوشبخت‌آنهائیکه قلب‌پاك‌دارند» نقل از انجیل (انجیل‌متی، باب پنجم) : « ... خوشا بحال پاکدلان،زیرا ایشان خدا را خواهند دید . »

وسرودی را که از آن جانب برمیخیزد ناشنیده مگذارید[1] »؛ ومن بشنیدن سخنان او حال آنکس را یافتم که در گودالش گذارند[2] .

دودست را برهم نهادم وبجلو خم‌شدم، ونظر بآتش‌دوختم، وبدنهای زنده‌ایرا که پیش ازین دیدم که درآتش‌سوختند[3] بوضوح درنظر آوردم .

رهنمایان نیکدل من روی بجانب من کردند، وویرجیلیو گفت : « پسرجان من ، شاید که این عذابی باشد ، اما مرگ نیست .

بیادآر ، بیاد آر!... ومن که برپشت «جریونه» ترا رهنمائی کردم و نجاتت بخشیدم[4] اکنون که بخداوند نزدیکتریم چسان دربارهٔ تو کوتاهی توانم کرد ؟

یقین دان که این‌آتش،اگرسالی هزارنیز درمیانت گیرد، موئی از سرت کم نکند[5] .

واگرپنداری که فریبت میدهم ، بدان نزدیك شو وآنرا بادودست خویش بر کنارهٔ جامه‌ات بیازمای .

ازین پس هر گونه بیم و هراس‌را ترك گوی ! روی بدین‌جانب کن وآسوده خاطر پیش‌آی! » اما من ، همچنان در برابر ندای درونم ناشنوا مانده‌بودم وازجای نمیجنبیدم .

۱— اشاره به‌سرودی که ارواح‌درآن‌جانب‌آتش‌میخواندندواندکی‌بعد ذکرش خواهد رفت.

۲— اشاره بدانان که زنده بگورشان میکنند (دوزخ ، صفحهٔ ۲۳۱ ، شرح ۱) .

۳— مقصود کسانی‌هستند که باتهام جادوگری وزندقه ونظایر آن از طرف کلیسا محکوم بزنده سوختن درآتش میشدند .

٤ — جریونه Gerion(e) ، عفریت آدمی روی ومارتن طبقهٔ هشتم دوزخ (دوزخ ، صفحهٔ ۲۵۱ ، شرح ۱) .

۵— در اصل : « ترا یك مو طاس نتواند کرد » : non ti potrebbe far d'un capel calvo

وی که مرا سخت بیحرکت دید ، اندکی روی ترش کرد و گفت : « بهرحال ، پسرجان ، دانسته باش کـه ایـن دیوار میان تو وبئاتـریچه حائل است . »

همچنانکه «پیرامو» بشنیدن نام «تیسبه» در دم مرگ دیده بگشود ودرآن هنگام که توت ارغوانی رنگ میشد بدو نگریست[1] ،

سرسختی من نیز بااین سخن از میان برفت،ومن بشنیدن نامی که پیوسته درضمیر خویش دارم[2] روی بسوی راهنمای خردمندم کردم .

وی که این بدید سر تکان داد و گفت : « مگر ما را سرآنست کـه درهمینجا بمانیم ؟ » وآنگاه ، چنانکه با کودکی کنند که با سیبی رامش توان کرد، برویم لبخندی زد .

سپس پیشاپیش من پای‌درآتش نهاد واز«استاتسیو» که درطول راهی دراز در میان من واو حائل شده بود خواست که از دنبال من آید[3] .

چون بدرون‌آتش رفتیم لهیب‌آنرا چنان طاقت‌سوز یافتم که حاضر

۱– Piramo (بیونانی Pyramus) ، بنا بروایات یونانی جوانی بود که سخت دلدادهٔ دختری بنام Tisbe (بیونانی Thisbea) بـود . چنانکه «اوویدیوس» نقل میکند ، روزی وی نقاب دخترك را خونین برزمین افتاده یـافت وگمان برد کـه وی کشته شده ، و از فرط نومیدی خود را کشت ، ولـی دربن موقع خود دختر رسید واورا صـدا زد، وری لحظه‌ای چشمان خود راگشود وبدونگریست وبعد مرد، وخون وی درخت‌توت‌سفیدی راکه درآن‌نزدیکی بود رنگین کرد وآنرا بصورت «شاه‌توت» درآورد .

۲– نام بئاتریس .

۳– «بجت‌تونبی» مفسر انگلیـسی معروف کمدی الهی تذکر میدهد کـه این مواضع مختلفی که استاتسیو در برابر دانته میگیرد ، بـاید مفهوم «سمبولیك» خـاصی داشته باشد . در سرود بیست‌ودوم ، یعنی درهنگام ظهور استاتسیو ، ویرژیل در جلو واستاتسـیو در وسط ودانته در آخر راه میرفتند . در اینجا دانته میان روح دوشاعـر راه میرود واستاتسـیو نفرآخـری است . ولی در بهشت زمینی دانته نفر اولی است وویرژیـل واستاتسیو درپشت سر او میآیند . این نظر ظاهراً صحیح است ، ولی مفهوم سمبولیك این وضع درست روشن نیست .

بودم خویش را بدرون شیشهٔ مذاب افکنم تا مگر اندکی خنکتر شوم.

پدر مهربان من برای دلداریم در حین رفتن جز از بئاتریچه بامن سخن نمیگفت، ومیگفت که: «پندارم که از هم اکنون دیدگانش را میبینم!»

صدائی که در آنسوی آتش سرود میخواند مارا راهنما شد، وما که تنها به زیروبمهای آن صدا توجه داشتیم درآن مکان که باید راه بالا را درپیش گرفت سراز آتش برآوردیم.

درآنجا ازدرون فروغی چنان خیره کننده که مرا یارای نگریستن بدان نبود [1] سرود Venite, benedicti patris mei [2] طنین افکند.

پس صدا افزود که: «خورشید روی درمیکشد وشب فرا میرسد؛ برجای مایستید وتا هنوز افق مغرب سیه‌فام نشده تندتر براه خویش روید.»

راه ما بصورتی عمودی در دل صخره بالا میرفت، وجهت آن چنان بود که من اشعهٔ خورشید را که از محاذات افق میآمد در برابر خویش میشکستم [3].

هنوز پله‌ای چند بالا نرفته بودیم که سایهٔ من ناپدید شد، ومن و حکیمانم دریافتیم که خورشید در پشت سرما غروب کرده است؛

---

۱ — نوری که از چهرهٔ فرشتهٔ سرود خوان میتابد.

۲ — جملهٔ لاتینی، بمعنی «بیائید، ای برکت یافتگان از پدر من». نقل ازانجیل (انجیل متی، باب بیست وپنجم): «...آنگاه پادشاه به اصحاب طرف راست گوید: بیائید ای برکت یافتگان از پدرمن، وملکوتی را که ازابتدای عالم برای شماآماده شده است بمیراث گیرید». این سخنی است که عیسی در روز رستاخیز برزبان میآورد.

۳ — اشاره بدانکه شاعران روی بسوی مشرق دارند، زیرا نور خورشید که از سمت مغرب میآید از پشت سر برداننه تابیده و «شکسته» است.

و پیش از آنکه سراسر افق پهناور بشکلی یکسان درآمده و شب برهمه‌جا دامن گسترده باشد[1]،

هریك ازما پله‌ای را بستر خویش کردیم، زیرا کهوضع کوهستان هم‌توانائی وهم‌اشتیاق بالارفتنی فزون ازآنرا ازما بستاند.

همچون بزان که در بالای تپه‌ها، پیش‌ازسیرشدن جست وخیز و بازیگوشی‌میکنند، ولی بهنگام نشخوارآرام وبیحرکت میشوند،

وچون‌آفتاب سوزان بتابد، براهنمائی شبان که بر چوبدست خود تکیه کرده‌است ونگاهبانی‌آنان میکند، بسایه پناهمیبرند وآرام میمانند،

وهمچو آن گاو بانی که در بیرون از اصطبل میخسبد وشب را بآرامی درکنار گله‌اش میگذراند تا هُش دارد که حیوانی وحشی جمع آنها را نپراکند،

ما سه‌تن نیز خود را در چنین حالی یافتیم؛ من گوسفند بودم و آنان شبان، وهرسه را از هرجانب دیوارهٔ بلند سخت درمیان گرفته‌بود.

از فضای بیرون جز اندکی نمیتوانستیم دید، اما از همین فضای کوچك ستارگان را درخشانتر وبزرگتر از حد معمول میدیدم[2].

ودرآن حال که چنین نشخوار میکردم[3] وبدانان مینگریستم، خواب، خوابی که غالباً پیش از وقوع حوادث از آنها خبر میدهد، مرا در ربود.

---

۱ — e notte avesse tutte sue dispense : میتوان این جمله را اینطور نیز معنی‌کرد: وشب آزادی کامل یافته باشد.

۲ — درخشانتر: اشاره بهشفافیت فوق‌العادهٔ فضا؛ ـ «بزرگتر»: اشاره به بلندی‌کوه برزخ، که از بالای آن اختران را از فاصله‌ای نزدیکتر میتوان دید.

۳ — یعنی: اندیشه‌های خویش را از سر میگرفتم.

وپندارم که در آن ساعت که «چیترئا»ی گداخته از آتش عشق از جانب مشرق در بالای کوهستان بدرخشش آمد [۱]،

زنی جوان و زیبا را درعالم رؤیا دیدم که درچمنزاری راه میرفت وگل میچید و آواز خوانان میگفت:

« هر کس که نام مرا پرسد، آگاه باشد که من «لیه»ام [۲]، ودستان زیبای خویش را در پیرامون خود حلقه میکنم تا از آنها برای خود حلقه گلی بسازم.

خویش را میآرایم تا آئینه‌ام را پسند افتد؛ اما خواهرم راحیل [۳] هرگز از آئینهٔ خود دوری‌نمیگزیند و همهٔ روز را در برابر آن برجای نشسته میماند.

وی سخت مشتاق دیدار دیدگان زیبای‌خویشتن‌است، همچنانکه من اشتیاق آنرا دارم که خود را بادستانم بیارایم [٤]: شادی‌اودرتأمل وشادی من در عمل است.»

ودر برابر جلال سپیده‌دم، که سر برمیزند وزائرین‌را چندان‌بیشتر

---

۱ — چیترئا Citerea (در اصل Cytherese) اشاره به ستارهٔ زهره. این نام را ازآن جهت بهزهره ربةالنوع عشق داده بودند که‌وی در نزدیك جزیره‌ای بنام Cythera از دل امواج زاده شده‌بود. هنوزهم اصطلاح «سفر به‌سیتر» در ادبیات غربی معنی «وصال عاشقانه» را میدهد.

۲ — Lia: دختر ارشد لابان ونخستین زن یعقوب که لابان او را از راه حیله بجای راحیل به زنی به یعقوب داد واین ماجرا بتفصیل در تورات (سفر پیدایش، باب بیست ونهم) آمده است (رجوع شود به سرود چهارم دوزخ).

۳ — Rachele، دختردوم لابان وزن دوم یعقوب پیغمبر که مادر شیوخ دوازده قبیلهٔ اسرائیل شد.

٤ — یعنی: من تجلیل خداوند را از راه عمل (دست) انجام میدهم واو ازراه تفکر وتأمل (چشم). اصل فکر از «سن تماس داکینوس» آمده که زندگی روحانی را به vita contemplative و vita attiva طبقه بندی کرده است.



زنی جوان وزیبا را درعالم رؤیا دیدم که درچمنزاری میرفت وآوازخوانان گل میچید. (صفحه ۹۲۶)

عزیز میآید که در راه بازگشت خانهٔ خویش را کمتر دور مییابند [۱] ،

تاریکی‌ازهرجانب پای گریز گشوده وخواب مرا نیز پایان‌بخشیده بود ؛ لاجرم‌ازجای برخاستم واستادان بزرگوار خویش‌را دیدم که برپای ایستاده بودند .

«آن سیب دلپذیری [۲] که مردمان درمیان این‌همه شاخ و برگ در جستجوی‌آن کوشانند ، امروز گرسنگی ترا فرو خواهد نشاند [۳] » ؛

چنین‌بودسخنانی که ویرجیلیوبمن گفت، وهرگزم ارمغانی‌نداده‌اند که تا بدین حد خرسندم کرده باشد [٤] .

چون پلکان را که دوان دوان ازآن بالا رفتیم یکسره بزیر پـای خویش آوردیم وخود را در روی آخـرین پلـهٔ آن یافتیم ، ویرجیلیو نظر بمن دوخت

وگفت : «پسرجان، آن آتشی را که زمانی بیش نپاید دیدی،ونیز آن‌آتش دگر را که عمر جاودان دارد ، وآینك بجائی رسیده‌ای که من با

---

۱ — یعنی : سپیده‌روز بازگشت بسوی زاد وبوم ، درنظر زائر عزیزتر ازسپیده‌روزهای دیگر است ، زیرا که درین هنگام وی زیارت خویش را انجام داده وآهنگ مراجعت کرده‌است وخانهٔ خود را (مهمانخانهٔخودرا) ازآن وقت که رو بزیارت میرفت بخویش نزدیکتر مییابد .

۲ — سیب در زبان دانته اصولا مفهوم میوه را دارد . این کلمه همه‌جا بصورت قدیمی آن pome آورده شده ، ولی در ایتالیائی امروزه pomo گفته میشود .

۳ — یعنی : امروز برکت آسمانی در بهشت زمینی شامل حال تو خواهد شد .

٤ — بعقیدهٔ «لانا» یکی از مفسرین کمدی الهی،کلمهٔ strenne که بکار رفته وعادتاً معنی «ارمغان‌عید» و «عیدی» را میدهد ، در این جا مفهوم novelle را دارد . دریـن صورت باید جمله را چنین معنی‌کرد : « هرگز خبر تازه‌ای بمن نداده بودند که بدین اندازه خرسندم کرده باشد » .

نیروی بینائی خویش فراتر ازآنرا نمیتوانم دید [1] .

ترا با دستیاری دانش و هنر خود تا بدینجا رساندم . ازین پس فقط شوق‌ومیل‌خویش‌را راهنما گیر [2] ، زیرا که‌اینك ازجاده‌های‌سنگلاخ وباریك بدرآمده‌ای .

خورشید را ببین که برچهرهٔ تو نور میافشاند [3] ؛ وعلف نرم‌را ببین، وگلها وگیاهان را که درینجا خودبخود از زمین میرویند [4] .

تابهنگام ظهورمسعودصاحب‌آن‌دیدگان زیبائی که‌مرا گریه‌کنان بجانب‌توفرستادند [5] دراینجاتوانی‌نشست،ونیزدرمیان‌این گیاهان‌بگلگشت توانی‌پرداخت [6] .

---

۱ — این‌کلام ویرژیل در حقیقت انجام مراسم وداع از جانب او با دانته است ، زیرا که اندکی بعد ویرژیل،بی‌اینکه دانته متوجه شود ، او را برای همیشه ترك میگوید ، ولی‌دانته که مستغرق دیدار چیزهای تازه‌ایست که در برابر خویش دارد ، متوجه اهمیت خاص این گفتهٔ ویرژیل نیست . ـ «آتشی که زمانی بیش نمیپاید» : آتشی که در طبقهٔ هفتم برزخ شعله‌ور است ـ « آتشی که عمر جاودان دارد » : آتش دوزخ ـ « با بینائی خویش فراتر را نمیتوانم دید»، یعنی : ازینجا ببعد دیگر با نیروی عقل ومنطق راه بجائی نمیتوان برد . مفهوم این سخن اینست که عقل ومنطق‌آدمی فقط تاآنجا که انسان را به بهشت زمین (آرامش‌خیال) رساند توانا است،وازآن پس کارکار دل وایمان یعنی کارعشق است .

۲ — یعنی : چون تو اکنون تصفیه شده‌ای ، روح تو جزآنچه را که شایسته است طلب نمیتواند کرد ، بنابراین اگر بدنبال شوق ومیل خود روی رو براه درست داری .

۳ — اشاره بدانکه شاعران درین هنگام روی بافق مشرق دارند که خورشید طالع از آنجا جلوه‌گر شده است . از لحاظ تمثیلی خورشید در اینجا مانند سرود اول دوزخ مظهر خداوند است .

٤ — یعنی : دانه وبذری ندارند . در سرود بعد این‌نکته بتفصیل موردبحث‌قرارخواهد گرفت . دانته این فکر را از کتاب «اوویدیوس» گرفته که درآن وی این خاصیت را برای عصر طلائی بشریت قائل شده است (سرودچهاردهم دوزخ) .

٥— اشاره بهبئاتریس، که در سروداول دوزخ گریه‌کنان از ویرژیل میخواهد که بیاری دانته رود .

٦— یعنی: میتوانی یاراه تأمل‌رادرپیش گیری و یا راه عمل را (رجوع شود بشرح ٤ـ صفحهٔ ۹۲۶)

ازمن دیگر سخنی یاکاری مخواه : زیرا که اینك توخود ازامکان قضاوتی آزادانـه و سالم برخوردارآمده‌ای، و خطاست اگـر بـروفق آن رفتار نکنی ؛

و لاجرم هم تاج وهم‌عصا[1] را بدست خودت باز میسپارم . »

---

[1] — یعنی : ازاین‌پس مـالك مستقل روح و جسم (عصا و تاج) خویش هستی واحتیاجی براهنمائی من نداری . «عصا» mitrio دراین‌جا اشاره بعصای شایستگی دوران امپراتوری است ، زیرا که ویرژیل چون خود مسیحی نبوده عصای روحانی دردست نداشته است .

سرود بیست و هشتم

بهشت زمینی

دانته و همراهانش وارد «بهشت‌زمینی» شده‌اند . این همان بهشتی است که درآغازآفرینش نوع بشر، آدم وحوا درآن مسکن داشتند ومقرر شده‌بودکه جاودانه درآن بمانند وازسرما وگرما وپیری وگرسنگی واندوه وبیماری درامان باشند . امـا حوا فریب مار را خورد وباغوای او میوهٔ «شجرهٔممنوعه» را چید و بهمراه آدم از بهشت رانده شد، وبدین ترتیب پدر نوع بشر « روضهٔ رضوان بدو گندم بفروخت » . در بارهٔ این بهشت درمقدمهٔ این کتاب باتفصیلی‌بیشترتوضیح داده شده است .

تنهاکسیکه در این سرود با شاعران سه‌گانه روبرو میشود ، بـانوی زیبائی است که «ماتلدا» نام‌دارد، ولی‌اسم او تا بآخرین صفحهٔ برزخ برده نمیشود وفقط درآنجاست که یکبار این نام بمیان میآید . این بانوی زیبا وآسمـانی ، راهنمای دانته میشود تا اورا در بهشت‌زمینی که بعد ازآدم وحوا دیگرهیچ‌آدمی وآدمیزاده‌ای پای بدان ننهاده است رهبری کند . دانته این بانوی زیبا را درآن سوی جویباری میبیندکه‌جوی باریکی است ولی‌آبی بسیار زلال دارد . این‌همان رود «لته» یا رودخانهٔ فراموشی است که‌کورمراه‌میان برزخ ودوزخ ازجریان‌آن در داخل کرهٔ ارض پدید آمده بود وکسی تا ازآب‌آن ننوشیده وگناهان گذشته را از یاد نبرده باشد امکان ورودبه بهشت را نخواهد داشت .

دربـارهٔ «بانوی زیبا» و مفهوم سمبولیک او، به حاشیهٔ ۲ صفحهٔ ۹۳۷ رجوع فرمائید .

سرود بیست وهشتم

دراشتیاق شناسائی بیرون ودرون آن جنگل انبوه وپردرخت[۱] آسمانی که تندی تابش خورشید طالع را در نظر تعدیل میکرد[۲] ،

بی آنکه درنگی بیش کنم ، از کناره دوری گزیدم وآرام آرام در روی زمین سرسبز این دهکدهٔ[۳] عطرآگین براه افتادم .

نسیمی ملایم که هرگز وزش آنرا تغییری پدید نمیآمد[٤] ، برپیشانیم میسائید ، بی آنکه از وزش بادی دلپذیر تندتر باشد ؛

واین نسیم جملهٔ شاخ وبرگها را که آمادهٔ لرزیدن بودند ، از آن جانب که نخستین سایهٔ کوهستان مقدس برآن میافتد[٥] بسر فرودآوردن وا میداشت .

ولی این شاخ وبرگها تابدان اندازه ازخط مستقیم دورنمیشدند که پرندگان کوچك ، دربالای آنها ، از کمال هنرنمائی خویش دست بدارند .

واین پرندگان پرنشاط ، نغمه خوانان خود را بدست نوازش نخستین وزشهای نسیم که باآوازهٔ ایشان همراهی میکرد سپرده بودند .

واین همچوآن نسیمی بود که درکرانهٔ «کیاسی» ، درآن هنگام

۱– اشاره به «بهشت زمینی» که مظهر سعادت این جهانی است .

۲– یعنی : سایهٔ درختان آن از تندی تابش خورشید میکاست .

۳– la campagna ، لقبی که به بهشت زمینی داده شده . قبلا نیز در دوزخ ، این لقب بداخل شهرشیطان (دیته) داده شده بود

٤– یعنی : تابع تغییرات جوی نیست .

٥– از جانب مغرب .

که «ائولو» عنان «شیرو کو» را رها میکند، درمیان کاجها از شاخه‌ای بشاخه‌ای میوزد[1] .

با آنکه آهسته براه خویش میرفتم ، اندك اندك دردل جنگل کهن[2] چندان دور رفته بودم که دیگر نمیدانستم که در کجا پای بدان نهاده‌ام؛

وناگهان باجویباری روبرو شدم که با امواج سبك خود ، علفی را که در کنارهٔ آن میروئید بجانب چپ خم میکرد[3]، واین جویبار مرا از پیش‌رفتن باز داشت .

وهرچند این آب در درون آن سایهٔ جاودان جاری است که هرگز شعاعی از جانب ماه یا خورشید بر آن رخنه نمیتواند کرد[4] ،

باز زلال‌ترین آبهای روی زمین در مقایسه باچنین آبی که صافی آن هیچ چیز را پنهان نمیدارد کمابیش آلوده مینمایند .

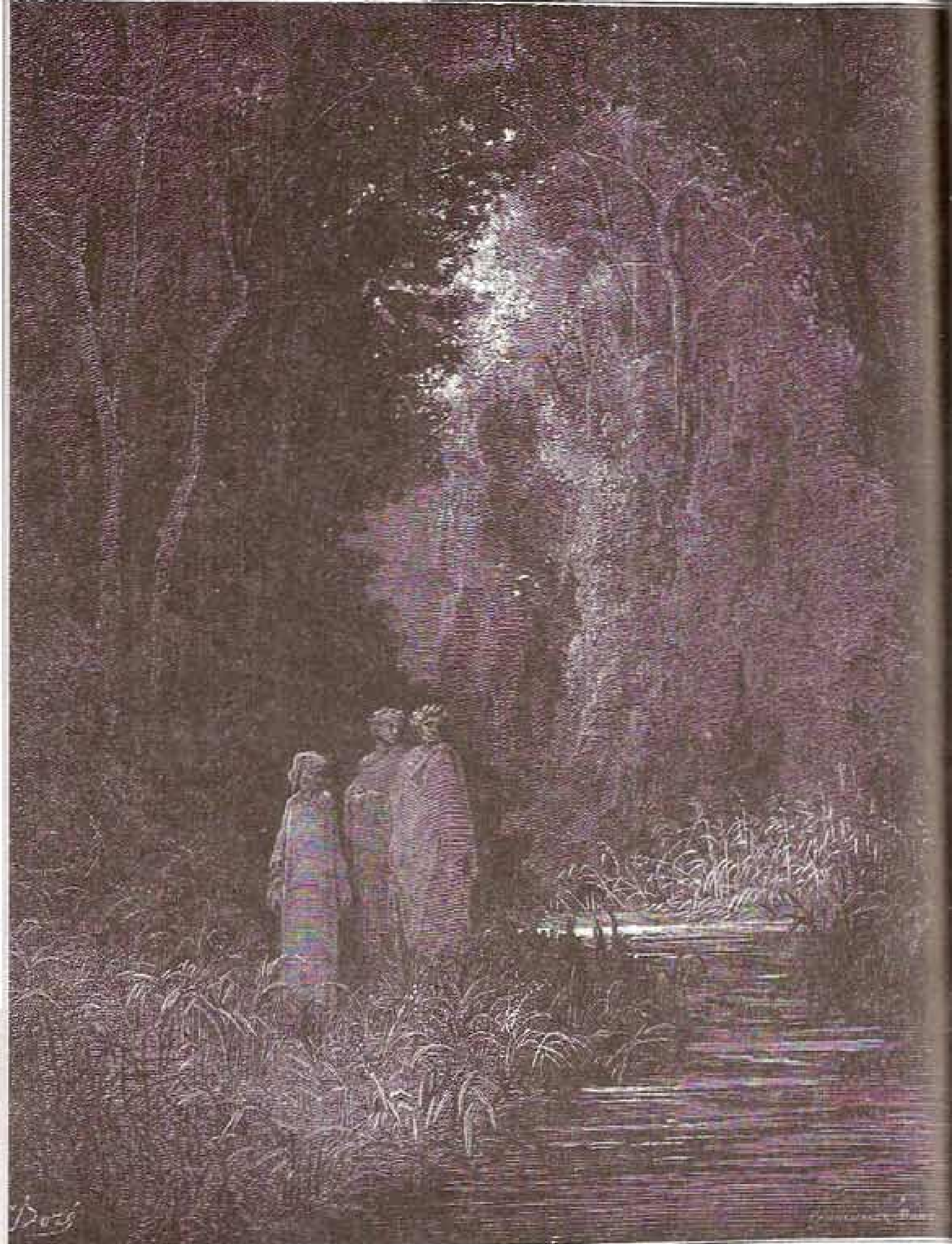
ایستادم وبانیروی نگاه جویبار کوچك رادرنوردیدم تاانواع گوناگون

۱— کیاسی Chiassi نام قدیمی کلاسه Classe ، بندرگاه ناحیهٔ راونا Ravenna در ایتالیا ، که دارای جنگل کاج معروفی بود بنام Pineta ، که امروزه ازآن اثری نمانده است . ـ ائولو Eolo رب‌النوع باد در میتولوژی یونان، که بعقیدهٔ یونانیان همهٔ بادها را در مغاره‌ای زندانی کرده‌بود وهروقت که‌هوس‌میکرد یکی ازآنها راآزاد میکرد وبیرون میفرستاد.ـ شیروکو Scirocco (به یونانی Siroccos) بادی که از جانب جنوب شرقی میوزد . ـ مفهوم کلی این بند اینست که درختان بهشت زمینی ، همچون درختان جنگل کاج معروف بندر «کلاسه» در هنگام وزش بادی که از جانب دریای آدریاتیك میآید ، باتکانی ملایم میلرزیدند .

۲— بهشت ؛ اشاره بدانکه خداوند بهشت ودوزخ را قبل از هرچیز دیگری در دنیا آفریده بود .

۳— اشاره به رود «لته» Letè که‌آب‌آن خاطرهٔ گناهان را از یاد بیرون میبرد وشرح آن بعداً بتفصیل خواهد آمد . در تورات آمده که بهشت دارای رودخانه‌ای بود که به چهار شعبه تقسیم میشد (تورات ، سفرپیدایش، باب دوم) : «... ونهری ازعدن بیرون‌آمد تاباغ‌را سیراب کند، وازآنجا منقسم گشته چهارشعبه شد» .

۴— اشاره به سایهٔ درختان انبوه بهشت .



اندک‌اندک در دل جنگل کهن بسی دور رفته بودم .

(صفحهٔ ۹۳۴)

شاخه‌های پرشکوفهٔ[1] بهاری را در آن بنگرم .

در آنجا ، چونانکه بناگهان چیزی در برابر نظرها آید و ما را چنان مجذوب خود کند که هر اندیشهٔ دگر را از ضمیرمان بدور راند ،

بانوئی را دیدم که بتنهائی براه خویش میرفت و آواز خوانان دست در میان گلهائی که سراسر راهش را پرنقش و نگار کرده بودند میبرد و گل میچید[2] .

---

۱ — i freschi mai شاخه‌های گلدار .

۲ — این «خانم زیبا» یکی از معماهای بغرنج کمدی الهی‌است وچنانکه درآخرین صفحهٔ برزخ گفته میشود ، ماتلدا Matelda نام دارد . تاکنون شاید چندین برابر خود این کتاب در بارهٔ این خانم تفسیر وتعبیر شده باشد ، تا معلوم شود که این بانو کیست ودر بهشت زمینی چه سمتی دارد ودر روی زمین که بوده است واز لحاظ سمبولیك چه مفهومی برای او باید قائل شد . آیااین خانم زیبا، همچنانکه «کاتن» نگهبان وپاسدار برزخ بود ، پاسدار ونگهبان بهشت زمینی‌است ؟ آیا همیشه دربهشت است ، یا اختصاصاً بمناسبت سفر دانته وبرای راهنمائی او بدانجا فرستاده شده است ؟ در بارهٔ هویت واقعی‌او غالب مفسرین عقیده دارند که وی کنتس ماتیلده‌ی‌تسکانا Matilde di Toscana است که دختر «بونیفاتسیو» کنت ناحیهٔ «تسکانا» و زوجهٔ «کلف» یکی از سران خاندان آلمانی «سوابیا» بود ودرسال ۱۱۱۵مسیحی یعنی درحدود دویست‌سال پیش از سروده‌شدن کمدی‌الهی‌مرده بود . این‌خانم دوست ومتحد پاپ «گرگوریوی» هفتم بود وتمام اموال خویش را در راه تقویت مسیحیت وقف کلیسا کرد . برخی دیگرازمفسرین این خانم را «ماتیلد فن ماگدبورگ» میدانند که تارك دنیا بود ودر حدود سال ۱۲۹۰مرد، و برخی نیز وی را «ماتیلدفن‌هاکبورن» میشمارند که او نیز صومعه‌نشین بود ودر ۱۲۹۸ مرد و دانته با فداکاریها و از خودگذشتگیهایش آشنائی داشت . عده‌ای نیز معتقدند که این «ماتلدا» یکی از معشوقگان دانته بود که نامش در « زندگانی نو » شاعر باشاره آمده است . بالاخره عقیدهٔ عده‌ای برآنست که وی یکی از دوستان نزدیك وصمیمی «بئاتریس» در دوران زندگانی او بوده است .

از نظر مفهوم «سمبولیك» این‌خانم نیز ، اختلاف عقیده بین مفسرین بسیار زیاد است . برخی از مهمترین نظریاتی‌که دربن باره ابراز شده چنین است : مظهر زندگانی فعال وعملی vita attiva (این‌عقیدهٔ غالب مفسرین قدیمی است‌که بنظر منطقی‌تر میآید) ؛ مظهر عشق و محبت کلیسا ؛ مظهر معصومیت اولیهٔ آدم وحوا ؛ مظهر خوشبختی زمینی ؛ مظهر تصوف ؛ مظهر سازش فلسفه وعلم الهی ؛ مظهر اصل سلطنت ؛ مظهر حکمت تورات .

بدو گفتم: «ای خانم زیبا، که چنانکه از دیدار این جلوه گاه دل برمیآید[1] خویش را با انوار عشق گرمی‌میبخشی،

لطف کن وبدین جویبار نزدیکتر آی تاآن نغمه‌ایرا که میخوانی بهتر توانم شنید؛

تو مرا بیاد «پروزرپینا» وجایگاه وی میافکنی، درآن هنگام که مادرش او را از کف بداد واو بهاررا[2].»

همچو بانوئی که رقص کنان هردو پارا بهم پیوسته دارد ودرین‌حال برروی زمین‌میلغزد وباشکال‌پائی‌را درپیش پائی دگرمیگذارد،

وی در روی گلهای ارغوانی و گلهای زرین، بسان دوشیزه‌ای کـه دیدگان پرآزرم خویش را بزیر افکند، بسوی من بر گشت،

وچنان تقاضای‌مرا بانزدیکی خویش‌نیکو پذیرفت که‌این‌بارمفهوم کلماتش را همراه باآهنگ دلپذیر او دریافتم.

وچون بدانجا رسید که امواج جویبار زیبا علفهارا سیرابمیکند، از روی ملاطفت نظری بجانب من افکند.

نپندارم که‌درآن‌هنگام که «زهره» برخلاف‌انتظارآماج‌تیرفرزندش

---

۱ – مقصود صورت آدمی است - اشاره بدانکه: «رنگ رخساره خبر میدهد از سر ضمیر».

۲ -- بنا بروایات میتولوژی یونان، Ceres (یونانی دمتر Dmeter) ربةالنوع زراعت که خواهر خدایان ویکی از خدایان دوازده‌گانهٔ اصلی بود، دختر زیبائی بنام پروزرپینا Proserpinae (یونانی Corea) داشت که پلوتون (یونانی‌هادس) رب‌النوع دوزخ عاشق او شد ویکروز که دخترك با بیخیالی در باغی‌گل میچید زمین دهان بگشود وهادس از درون‌آن پروزرپینا را برگردونهٔ خود نشاند وبقلمرو زیرزمینی خویش بـرد وبدین ترتیب وی از دیـدار گل وبهار محروم‌شد. دراینجا کلمهٔ primavera هم بمعنی‌گل وهم بمعنای بهارآمده است.

شد ، در زیر مژگان او فروغی چنین درخشیده بود [1] .

وی در آن ساحل دیگر ایستاده بود و با دو دست خویش گلهای رنگارنگی را که درین گلزار اعلی بی‌دانه و بذری از دل خاك میروید درهم میآمیخت و بمن لبخند میزد .

عرض جویبار ما را تنها سه قدم از یکدگر دور میداشت [2] ، اما «السپونتو» در آنجا که خشایارشا از آن گذشت و سرمشقی برجای گذاشت که هنوز عنان بر توسن غرور آدمیان میزند [3] ،

---

۱ — در میتولوژی یونان آفرودیته (زهره) ربةالنوع عشق دارای پسری است بنام Cupidon که ترکشی بر پشت و کمانی در دست دارد ، وچون زهره تصمیم بگیرد که دو نفر را عاشق یکدیگر کند ، این پسرك بفرمان او این دو رل آماج تیر قرار میدهد . بنا بروایت افسانهٔ خدایان ، یکروز این پسرك از روی اشتباه یا شیطنت تیری بجانب مادر خودش که بطور ناشناس در روی زمین گردش میکرد افکند و در نتیجه زهره خود عاشق شکارچی جوانی بنام Adonis شد که در آن موقع در جنگل بدنبال شکار میرفت وازینجا ماجرای عاشقانهٔ بسیار زیبائی آغاز شد که تاکنون مایهٔ الهام وپیدایش آثار هنری فراوان شده که از آن جمله «ونوس وادونیس» شکسپیر و «زهره ومنوچهر» ایرج را باید نام برد . — «بطریقی غیر منتظره» : اشاره بدانکه قرار نبود پسر زهره مادرش را آماج تیر خود قرار دهد . این کلمه ترجمهٔ کلمهٔ inscius است که «اوویدیوس» در شرح این ماجرا بکار برده است .

۲ — این «سه قدم» باحتمال قوی مفهومی سمبولیك دارند وشاید مثل سه پلهٔ کنار دروازهٔ برزخ (سرود نهم) نمایندهٔ پشیمانی و اعتراف ورضایت وجدان باشند .

۳ — بنا بگفتهٔ « هرودوت » مورخ معروف یونانی ، خشایارشا که در سال ۴۸۰ پیش از میلاد بقصد سرکوبی یونان با سپاه بیشمار خود از بغاز هلسپونت Hellespont (بایتالیائی السپونتو Ellespont o) میگذشت (بغاز داردانل کنونی) فرمان داد که پلی از کشتیها بسازند وبرروی بغاز افکنند تا نیروی شاهنشاهی ایران از روی آن بگذرد ، وهمینطورهم شد ، وچون دریا ناگهان طوفانی شد خشایارشا بخشم آمد و دستور داد که سیصد ضربه تازیانه برآبهای هلسپونت بزنند . اما این ضربتها خدای دریا را بخشم آورد ، ووی کشتیهای جنگی ایرانیان را درسالامین دچار هزیمت کرد و در نتیجه سال بعد از آن خشایارشا با سپاه خود عقب‌نشینی کرد واز همین بغاز بایران بازگشت ، وبدین ترتیب این تنگه « صحنهٔ » سرمشقی شد که هنوز عنان بر توسن غرور آدمیان میزند » .

معلوم نیست این روایت هرودوت تا چه اندازه صحیح باشد .

بخاطر آنکه میان «ستو» و «ابیدو» میگذشت، «لئاندرو» را چندان ناخوشایند نبود که این جویبار مرا[1]، زیرا که این فاصله درپیش روی من همچنان پای برجا بود.

وی چنین آغاز سخن کرد: «شما تازه آمدگانید، وشاید از آن جهت که مرا درین مکان که آشیانهٔ نوع بشرش خواسته بودند خندان میبینید

شکی برشما روی آورده که بحیرتتان افکنده است؛ اما فروغی که از مزمور **Delectasti** ساطع است[2] حقاً این غبار را از ضمیر شما تواند زدود.

وتو که پیشاپیش آن دودیگر میروی وازمن پرسشی کردی[3]، بگوی که بیش ازین چه میخواهی دانست، زیرا که من درینجایم تا جملهٔ پرسشهای ترا بدان حد که ضرور باشد پاسخ گویم.

گفتم: «وجود آب روان وزمزمهٔ جنگل متناقض با آن عقیدتی است

---

۱ — بنا بروایات یونانی که اوویدیوس در فصل هیجدهم «هروئیداس» خود نقل کرده، لئاندر Leander (به ایتالیائی Leandro) پسر جوانی بود که در شهر ستوس Sestos (بایتالیائی ستو Sesto) در ساحل اروپائی بغاز هلسپونت (داردانل) سکونت داشت، این پسر چون محبوب زنی بنام هرو Hero (بایتالیائی Ero) بود که کاهنهٔ معبد زهره بود ودر آبیدوس Abydos (بایتالیائی Abido) بسرمیبرد که در روبروی «ستوس» درساحل آسیائی داردانل واقع است، هرشب شنا کنان از دریا میگذشت و بنزد معشوقهٔ خود میرفت وتاصبح درکنار او میگذرانید. اما یك شب چنان در عشقبازی افراط کرد که در بازگشت نیروی کافی برای رسیدن به بندرگاه درخویش نیافت ودر میان راه در امواج غرق شد.

۲ — اشاره به مزمور نود ودوم داود (تورات، کتاب مزامیر): «... ای خداوند، مرا بکارهای خودت شادمان ساخته‌ای - بسبب اعمال دستهای تو ترنم خواهم نمود.»

۳ — خطاب به دانته، که در اینجا بخلاف حلقه‌های آخرین برزخ، پیشاپیش آن دوتای دیگر میرود.

که مرا بتازگی از روی آنچه بمن گفتند حاصل شد ، و اینك خلاف آنرا میبینم [1] . »

وی گفت: «هم اکنون علت آنچه را که مایهٔ شگفتیت شده خواهم گفت وآن پرده‌ایرا که از نکو دیدن بازت میدارد بر کنار خواهم زد .

خیر مطلق [2] ، که تنها خود مایهٔ خرسندی خویش تواند بود [3] ، آدمی‌را نکوآفرید تانکوئی کند، واین‌مکان‌را بنشان وثیقهٔ صلح جاودانی بدو ارزانی داشت .

اما وی براثر خطای خویش فقط کوتاه زمانی درآن ماند ، واین خطا خندهٔ معصومانه و لذات گوارایش را بدل به اشك ورنج کرد [4] .

این کوهستان چنین سربسوی آسمان افراشت تا تلاطمهائی که در پائین‌تر از اینجا از بخارات زمین وآبهائی که تاحد قدرت خود بجانب حرارت بالا میروند ، میزاید ،

بهیچ محمل مایهٔ ناراحتی آدمیان نتواندشد ، ولاجرم ازدروازه‌ببعد این کوه از بند این چنین تلاطمات آزاد است [5] .

---

۱ — اشاره بدانکه «استاتسیو» در سرود بیست‌ویکم برزخ به دانته گفته‌بود که تغییرات عوامل جوی را درکوهستان اصلی برزخ تأثیری‌نیست، ودانته دراینجا تعجب میکند که : پس‌چرا آب جاری است وشاخ وبرگهای درختان زمزمه میکنند .

۲ — lo sommo pen(e) : خداوند .

۳ — یعنی : چیزی بالاتر از او وجود ندارد که ناظر این خیر مطلق باشد .

٤ — اشاره به گناه حوا وطرد آدم وحوا از بهشت . اصل فکر از تورات آمده است (تورات ، سفر پیدایش ، باب سوم) : « ... وخداوند بآدم گفت چونکه سخن زوجهات را شنیدی وازآن درخت خوردی که امر فرموده گفتم ازآن نخوری ، پس بسبب تو زمین ملعون شد وتمام ایام عمرت ازآن بارنج خواهی خورد » .

۵ — یعنی چون از دروازهٔ اصلی برزخ بیرون‌آیند ، دیگر تغییرت وتحولات‌جوی‌را در کوهستان برزخ اثری نیست .

اما چون سراسر فضا بهمراه محرك اولین بدورخویش میچرخد ،
باآنکه دائرهٔ این چرخش در هیچ جا نمیگسلد [۱] ،

دربلندی این کوه که در دل فضای تابناك سربرافراشته، این گردش
با جنگل انبوه برمیخورد وآنرا بطنین میافکند [۲] ؛

ونباتاتی که ازین‌راه باهوا اصطکاك مییابند ، چنان نیروئی درخود
نهفته دارند که فضا ازآن آکنده میشود و در حال دوران آنرا بدور
خویش میپراکند [۳] ؛

وآن زمین دگر [٤] بحسب آنکه این خاصیت را مرهون شایستگی
خود یاارزش آسمان خویش باشد ، این قوا را دردل جای میدهد وازآنها
درختان گوناگون ببار میآورد .

لاجرم ، اگر درآنجا [٥] پی بدین نکته برند ، نباید که از رویش
نباتاتی بی‌بذر ودانه بشگفت آیند [٦] .

---

۱ — باید متوجه بود که طبق معتقدات قرون وسطائی ، زمین در مرکز عالم آفرینش قرار دارد وثابت است وفضا همراه با افلاك مختلف ستارگان بدورآن میچرخد، که بزرگترین کرهٔ آنها محرك اولین Primum Mobil یا فلك بلورین نام دارد ودر « بهشت » درین باره بتفصیل گفتگو خواهد شد .

۲ — یعنی : فضائی که بدور زمین میچرخد ، در اصطکاك بااین درختان آنها را بطنین میافکند، ونه‌باد ونسیمی که از جانب زمین برمیخیزد .

۳ — یعنی : این فضا ، نیروی نامیهٔ نباتات بهشت زمینی را ازآنها جذب ودر خود پراکنده میکند وآن مقدار ازاین نیروی نامیه که بروی زمین ما فرو ریزد باعث روئیدن نباتاتی درکرهٔ ارض میشود که بذری نداشته‌اند .

٤ — زمین دیگر : زمین ما ، که از زمین بهشت جداست .

٥ — آنجا : دنیای ما .

٦ — از اینجا معلوم میشود که بعقیدهٔ قدما ممکن بوده است نباتاتی بی بذر و دانه نیز درروی زمین برویند، ودانته اززبان «ماتلدا» توضیح میدهد که بذر این قبیل نباتات ازبهشت زمینی میآید .

و آگاه باش که این باغ مقدس که اکنون درآنی ، از همه گونه بذرها آکنده است [۱] ومیوه‌هائی میآورد که در دیار شما نمیتوان چید .

آبی که میبینی، ازرگی بیرون نمیجهد که بخارآبی‌مترا کم شده مایهٔ آن باشد[۲]، وازین سبب این جویبار همچوآن رود نیست که گاه دم برمیآورد و گاه دم درمیکشد [۳] ،

زیرا این‌آب از سرچشمه‌ای جاودانی وکاهش‌ناپذیر بدرمیآید که ارادهٔ الهی هرآنچه را که از دوشکاف‌آن‌برون میرود بدان بازمیبخشد [۴] ؛

ازین‌جانب ، آب این چشمه بااین خاصیت روان میشود کهخاطرهٔ گناهکاری را از یاد کسان بیرون میبرد ؛ وازآنجانب دیگرآن خاصیت دارد که خاطرهٔ نکوئیها را جایگزین‌آن میکند .

درین‌سو ، نام این رود «لته» است ، ودرآن سوی دیگر«اونوئه» [۵] ؛

اما چه در اینجاوچه درآنجا، وقتی این‌آب اثر میبخشد که کفی ازآنرا نوشیده باشند ؛

طعم آن ازطعم جملهٔچیزهای‌دگر برتر است، وباآنکه‌شایدعطش تو فرو نشسته باشد [۶] ، بی‌آنکه ترا از رازی تازه بیاگاهانم

---

۱ — از لحاظ تمثیلی ، اشاره بدان است که بهشت (پاکی‌روح) سرچشمه‌ایست که همهٔ تقوی‌ها وپاکیها ازآن میآید .

۲ — یعنی : از سرچشمه‌ای نمیآید که‌آب‌آن ازبخارآب که براثر برودت بصورت باران درآمده وفرو ریخته باشد ، پدید آمده باشد .

۳ — یعنی : مثل رودهای زمینی نیست که در عرض سال گاهی خشک میشوند وگاه طغیان میکنند .

٤— یعنی : خداوندمعادل آن آبی‌راکه در رودخانه‌های «لته» و «اونوئه» جریان‌دارد ، خود بخود بدین چشمه برمیگرداند .

٥ — «لته» Lete از ریشهٔ یونانی « فراموشی» ـ «اونوئه» Eunoe از ریشهٔ یونانی « هوش وحافظه » .

٦ — یعنی : شاید توضیحاتی که شنیدی ترا کافی باشد .

از راه همرهی توضیحی بتوخواهم داد، زیرا گمان ندارم که سخنان من، اگر از آن حد که ترا وعده دادم تجاوز کند، کمتر ت پسند خاطر افتد.

آنانکه در دوران کهن در بارهٔ عصر طلائی بشر و سعادتمندی آن نغمه سرائی کرده‌اند، شاید که در «پارناسو» در اندیشهٔ این مکان بوده‌اند [1]

در اینجا ریشهٔ بشریت بابیگناهی آبیاری شده بود؛ اینجا منزلگه بهار جاودانی است و جملهٔ میوه‌ها و این آب همان اکسیری هستند [2] که اینان همه از آن سخن گفتند.»

چون چنین شنیدم بپشت سر برگشتم و بشاعران خویش نگریستم. وایشانرا دیدم که بشنیدن این کلمات آخرین لبخند برلب آورده بودند [3]؛ آنگاه روی به بانوی زیبا کردم.

---

۱ — «آنانکه...» اشاره به شاعران کهن یونان وروم، بخصوص «اوویدیوس» که بتفصیل در بارهٔ «عصر طلائی بشر» یعنی دورانی که بشر هنوز با خطا و گناه آشنا نشده بود سخن گفته است (استحالات، کتاب اول). — «پارناسو» Parnaso کوهی که در افسانهٔ خدایان یونان مقر خدای هنر و پریان الهام بخش وارواح هنرمندان بزرك بود (رجوع شود بصفحه ۸۵۷، شرح ۳) و رافائل در تابلو معروفی (رجوع شود به مقدمهٔ کتاب دوزخ) خود دانته را دراین «پارناس» جای داده است. ـ معنی گفتهٔ «ماتلدا» اینست که این همان سرزمین رؤیائی است که شاعران دور کهن همیشه یاد آنرا بطوری مبهم در دل خویش داشته ودر بارهٔ آن نغمه پردازی کرده‌اند.

۲ — اکسیر nettàre (یونانی nectar) بادهٔ خدایان که حیات وجوانی جاودان میداد وشاعران ونویسندگان یونان وروم همواره بدان اشاره کرده‌اند.

۳ — اشاره بدانکه این کلام مستقیماً به ویرژیل واستاسیوس مربوط بوده وشنیدن آن ایشان را به لبخند را داشته است.

سرود بیست و نهم

بهشت زمینی

ازین سرود ببعد دانته ناظر واقعهٔ شگفت‌آمیز وپرهیجانی میشود که در پیش روی او در بهشت زمینی صورت میگیرد . این ماجرا عبارت از حرکت گردونه‌ای است که عدهٔ زیادی ازمردان‌وزنان‌پیشاپیش‌آن وعده دیگردردوجانبش روانند وحیوانی افسانه‌ای آنرا پیش میراند .

تمام این‌جریان که چهارسرودرا بطورکامل‌شامل‌میشود، صورتی«سمبولیك» دارد، وهرجزء ازاجزاء ایــن گردونه ومشایعین وهمراهان آن مظهر نکته وامــر خاصی است . همهٔ این مجموعه بطورکلی مظهرکلیــاست کــه نمایندگــی‌آئین مسیح را دارد ودرین‌جا به پیشباز گناهکاری که روی بتوبه آورده است میآید تا اعترافات او را بشنود ودردنبال آن وی‌را بجمع برگزیدگان بپذیرد .

دانته بدیدار این گردونهٔ عجیب باحیرت بویرژیل مینگرد تا از اوحل معما بخواهد، ولی ویرژیل‌را می‌بیند که چون خود او بحیرت‌آمده است ، زیرا که این مشکلی نیست که باعقل ومنطق قابل حل باشد .

برای توضیحات مربوط بدین گردونه ، به مقدمه های سرودهای بعد و حواشی این سرودها رجوع فرمائید.

سرود بیست و نهم

وی در پایان سخنان خویش، در حالیکه چون زنی دلداده آواز میخواند[1]،

گفت : « Beati , quorum tecta sunt peccata »[2]

وهمچو آن پریان که دردل جنگلهای پرسایه یکه وتنها براه خویش میرفتند[3]، و برخی هوای دیدار خورشید و برخی دگر سر گریز از آن را داشتند،

در طول جویبار، در جهتی عکس مسیر آن براه افتاد[4]، و من بموازات او باقدمهائی کوتاه در دنبال قدمهای کوتاهش روان شدم.

هنوز من واو برروبهم قدمی صد بیش نرفته بودیم[5] که هردوساحل جویبار را دیدم که بجانبی دگر چرخیدند، چنانکه خویش را بسوی مشرق درحرکت یافتم؛

۱– Cantando come donna innamorata ؛ این جملهٔ معروف را دانته تقریبا بطور تحت اللفظی از « گویدوکاوالکانتی » شاعر معاصر خود، که قبلا ذکرش را در سرود دهم دوزخ بمیان آورده بود اقتباس کرده است . شعر «گویدو» چنین است :

Cantando come fossa innamorata .

۲– جملهٔ لاتینی بمعنای « خوشبخت آنانکه گناهشان بخشوده شده است » . نقل از تورات (کتاب مزامیر ، مزموز سی‌ودوم) : « ... خوشا بحال کسیکه عصیان اوآمرزیده شد و گناه وی مستور گردید . »

۳– پریان ninfe (به یونانی nympheae) دختران زیبائی که درمیتولوژی یونان خدایانی‌درجهٔ دوم‌بشمارمیرفتند وبسه‌دستهٔ:پریان‌جنگل ، پریان‌جویبار ، پریان دریا تقسیم‌میشدند . همهٔ این پریان بسیار زیبا وهمهٔ آنها عاشق‌پیشه بودند .

۴– یعنی : رو به سرچشمهٔ جویبار حرکت کرد .

۵– یعنی : هر کدام ازما بیش از پنجاه قدم نرفته بودیم .

ودرراه تازه چندان پیش نرفته بودیم که بانوسراپا بسوی من بر گشت و گفت : «برادر، نگاه کن وبشنو ! »

وناگهان از هرجانب نوری چنان خیره کننده برجنگل پهناور تافت که از خویش پرسیدم که مگر برقی درآسمان درخشیده است ؛

اما چون برق بهمان سان که آمده است میگذرد ، و این فروغ همچنان پایدار بود ولحظه بلحظه نیز فروزانتر میشد ، باخویش گفتم : « این چیست که می‌بینم ؟ »

ودر همین هنگام در فضای تابناك آهنگ دلپذیری بگوشم رسید : لاجرم خشمی بجا مرا وا داشت که بی‌پروائی « حوا » را سخت بباد ملامت گیرم ،

زیرا که درآنجا که آسمان وزمین فرمانبردار بودند ، زنی یکه وتنها و تازه آفریده ، طاقت آنرا نیافت که حجابی برروی داشته باشد[1] ؛

وحال آنکه اگر در زیر این حجاب از در فرمانبری درآمده بود ، مرا زودتر وبیشتر لذاتی چنین وصف ناپذیر نصیب میآمد .

درآن حال که در میان این طلایه‌های سعادت جاوید روان بودم وشوق شادمانیهائی ازین نیز فزونتر داشتم ،

۱— sotto alcun velo ، اشاره بدانکه حوا باآنکه فرمانبردار خداوند بود، حاضر نشد حجاب بی‌خبری را که خداوند بدو وآدم داده بود برروی نگاه دارد ، وازین راه بود که بسراغ شجرهٔ ممنوعه رفت وباعث طرد خود واعقابش ازبهشت شد، ودانته درینجا ازین بابت ملامتش میکند . اصل فکر از تورات آمده است (سفر پیدایش ، باب سوم) : «... زن بمار گفت از میوهٔ درختان باغ میخوریم ، لیکن از میوهٔ درختی که دروسط باغ است خدا گفت ازآن مخورید وآنرا لمس مکنید مبادا بمیرید - مار بزن گفت هرآینه نخواهید مرد ، بلکه خدا میداند که در روزیکه ازآن بخورید چشمان شما باز شود ومانند او عارف نیك وبد خواهید بود . »

در برابر ما فضا در زیر شاخ وبرگهای سرسبز بشکل شعلهٔ گرمی درآمدوهمراه‌آن اندك اندك آهنگهای خوش سرودی بگوشمان رسید.

ای دوشیزگان مقدس[1] ، اگر پیش ازین بخاطر شما از گرسنگی وسرما رنجها بردم وبیداریها کشیدم ، اکنون وقت آن است که از شما طلب پاداش کنم ؛

باید که «الیکونا» آبهای‌خویش‌را برسرم ریزد[2] و «اورانیا» بادستهٔ مغنیانی که‌درفرمان‌خود دارد[3] ، مرا یاری دهد تاآنچه را که اندیشیدنش نیز دشوار است برشتهٔ نظم درآرم.

چنین پنداشتم که اندکی دورتر هفت درخت زرین میبینم ، زیرا فاصله‌ای که هنوز میان من وآنها بود دچار خطایم کرده بود ؛

اما چون بحد کافی نزدیك شدم تا دیگرآن وجه شبه[4] که مایهٔ فریب حواس میشود[5] ، براثر بعد مسافت هیچیك ازمشخصات‌آنرا ازمن پوشیده نتواند داشت ،

۱- O sacrosante vergini ! اشاره به «موزها» یاپریان الهام بخش که دانته قبلا نیز دوبار برای سرودن اشعار خویش ازآنان کمك طلبیده است (رجوع شود به سرود دوم دوزخ، وسرود اول‌برزخ) .

۲- Elicona (به یونانی Helicon) کوهستان‌ناحیهٔ«بئوسیا» در یونان که کوهستان مقدس پریان نه‌گانه محسوب میشد .

۳- Urania ، پری علم نجوم واخترشناسی وکلیهٔ امور مربوط بآسمان.ـ «مغنیان‌او» (il suo coro) اشاره به سایر پریانی که در زیر فرمان اویند .

٤ - شیئی مشترك obbietto comun(o) دراصطلاح فلسفی،آن چه را میگویند که درآن واحد چندین حس از حواس مارا تحت تأثیر خود قراردهد : مثلا باصره وسامعه، یاباصره وشامه، یاشامه ولامسه را .

۵ - یعنی چون درآن واحد در روی چندین‌حس اثرمیکند ، باعث میشود که‌حواس‌ما آنرا باچیز دیگری عوضی گیرند .

آن قدرت ممیزه‌ای که عقل را غذا میدهد[۱] ، بمن فهمانید که اینها چراغدانهائی[۲] هستند ، و این صداها به Osanna مترنمند[۳] .

دربالای آن، آتشی فروزانتر از آن فروغ که ماه نیمشب در نیمه راه گردش خویش درآسمانی صاف میپراکند ، در درخشش بود .

غرق شوق وجذبه روی بجانب ویرجیلیوی نیکدل کردم ، ووی با نگاهی که کمتر ازنظرمن نشان‌حیرت وبهت نداشت[۴]، بنگاهم پاسخ‌داد .

سپس ازنونظری بجانب‌این‌اشیاءِ سحرآمیز که چنان‌آهسته‌بجانب ما میآمدند که حتی تازه عروسان نیز از آن تندتر میروند ، افکندم .

بانوبالحنی‌عتاب‌آلوده‌بمن گفت : « چرا تنها مجذوب این‌روشنائی

---

۱ — قدرت تمیز وتشخیص .

۲ — از اینجا مهمترین صحنهٔ «سمبولیك» برزخ وشاید تمام کمدی‌الهی شروع میشود که توصیف آن تاباآخر برزخ ادامه مییابد ، وتمام این صحنه به‌آئین مسیح و تحولات تاریخی مسیحیت وکلیسا مربوط است . ـ چراغدانهای هفتگانه : هفت شمعدان که هر یك حامل یك شمع است، ومظهر هفت «عطیهٔ» روح‌القدس بنوع بشر است که در « مکاشفات یوحنا » در انجیل بدانها اشاره شده است (انجیل ، مکاشفهٔ یوحنای رسول ، باب اول) : «... پس روبرگردانیدم تاآن آوازی راکه بامن تکلم مینمود بشنوم، و چون روگردانیدم هفت چراغدان طلا دیدم ودر میان هفت چراغدان شبیه پسرانسان را که ردای بلند دربرداشت وبرسینهٔ وی کمربندی طلابسته بود. » ونیز (انجیل ، مکاشفهٔ یوحنای رسول ، باب چهارم) : « ... وهفت چراغ آتشین پیش تخت افروخته که هفت روح خدا میباشند . »

۳ — Osanna (در اصل عبری هوشیعانه) ، کلمه‌ای که یهودان هنگام ورود عیسی به اورشلیم برزبان داشتند : (انجیل متی ، باب بیست ویکم) : « ... وجمعی از پیش وپس او رفته فریادکنان میگفتند : هوشیعانا ـ مبارك باد کسیکه باسم خداوند میآید ، هوشیعانه در اعلی‌علیین » و (انجیل مرقس ، باب یازدهم) : « ... وآنانیکه پیش وپس میرفتند فریادکنان میگفتند : هوشیعانا ، مبارك باد کسیکه بنام خداوند میآید . » و (انجیل یوحنا ، باب دوازدهم) : « ... وندامیکردند هوشیعانامبارك‌باد پادشاه اسرائیل که‌باسم خداوند میآید . »

۴— اشاره بدانکه ویرژیل نیزدرین باره چیزی بیش‌از دانته نمیداند ، زیرا این مطلبی است که بامنطق وقوانین ریاضی بشری که ویرژیل نمایندهٔ آن است ارتباط ندارد . این آخرین حرکت ویرژیل در «کمدی‌الهی» است .

فروزانی و آنچه را که در دنبال آنست نمی‌بینی؟»

چون این بشنیدم چراغدانها را چون راهنمایانی دنبال کردم [1] و در نزدیك آنها سپید جامگانی را دیدم که میآمدند، وهرگز آدمیزاده‌ای در روی زمین [2] چنین سپیدی ندیده است.

درسمت چپ، آبها بدرخشش درآمده بودند وچون بدانها مینگریستم تصویر مرا از جانب چپ همچون آئینه‌ای بسویم باز میفرستادند [3].

چون بدان نقطه‌ای از کنار رسیدم که تنها عرض جویبار مرا ازاین موکب جدا میکرد، ایستادم تا این جمله را نکوتر بینم؛

آنگاه شعله‌ها را دیدم که پیش میآمدند وفضا را درپس خود همچنان رنگین میگذاشتند، وشکل قلمهای نقاشان را داشتند [4]،

چنانکه در جانب بالا هفت نوار مشخص ساخته بودند، واین نوارها رنگهائی را داشتند که خورشید رنگین کمان خویش و «دلیا» کمربندخود را ازآنها میسازد [5].

---

۱ — یعنی: چنانکه گوئی این شمعدانها راهنمایانی هستند، با نیروی نگاه دردنبالشان روان شدم.

۲ — در اصل: di qua (در اینجا)، اشاره بروی زمین.

۳ — اشاره بدانکه دانته هنوز از رود لته عبور نکرده واین جویبار همچنان درجانب چپ او قرار دارد.

٤ — e di tratti pennelli avean sembiante : دراین جمله کلمهٔ pennelli صورتی مبهم دارد، بطوریکه برخی ازمفسرین آنرا اشاره به پرچم دانسته‌اند، ولی مسلماً آن تعبیری که در اینجا آمده صحیح‌تر است.

٥ — دلیا Delia، لقب دیانا Diana (یونانی Arthemis) ربة‌النوع شکار درمیتولوژی یونان، که در جزیرهٔ دلوس Delos بدنیا آمده وبدین جهت «دلیا» لقب گرفته بود — همچنانکه هریك ازخدایان بزرك دیگرخدای یکی از سیارات بودند، «دیانا» الههٔ ماه بود و «کمربند دلیا» نامی بود که یونانیان بهالهٔ دور ماه داده بودند. بنابراین اشارهٔ این بند بترکیب رنگهای قوس و قزح خورشید وهالهٔ ماه است.

این پرچمها دورتر از آن حد که دیدهٔ من میتوانست دید بجانب
عقب گسترده‌بودند ، وپندارم که آندو پرچم برونین قدمی ده ازهم فاصله
داشتند[1] .

درزیر آسمانی بدان زیبائی که وصف کردم، بیست‌وچهار پیرمرد ،
دوبدو پیش میآمدند وهریك تاجی از گل زنبق برسر داشتند[2] ،

وجملگی میخواندند که : « در جمع دختران‌آدم برکت برتو باد؛
وجمال وجلالت الی‌الابد مبارك‌باد ![3] »

وچون‌این‌موکب برگزیدگان دربرابرمن ، درآنسوی جویبار ، از
روی گلها وعلفهای کوچك سرسبز بگذشت ،

بهمان سان که اختری درآسمان جایگزین اختری دگر شود ،

---

۱ — یعنی : میان اولین وآخرین پرچم ، ده قدم فاصله بود . این رقم ده بطور یقین مفهوم «سمبولیك» خاصی دارد وغالب‌مفسرین قدیمی کمدی الهی آنرا نشان قوانین‌ده‌گانهٔ خداوند (الواح عشره) دانسته‌اندکه باید آنها را بکار بست تا روح‌القدس امکان نزول پیداکند ؛ بعقیدهٔ عده‌ای دیگر از دانته‌شناسان جدید ،رقم‌ده ازآن نظر که نمایندهٔ «کمال» ووحدت است ، دراینجا نشان کمال لطف الهی است که شامل کلیاست .

۲ — « بیست و چهار پیرمرد » کتابهای بیست و چهارگانهٔ تورات . ـ اصل فکر از انجیل گرفته شده است (مکاشفهٔ یوحنای رسول ، باب‌چهاردهم) : « ... وگرداگرد تخت بیست‌و چهار تخت است وبرآن تختها بیست وچهارپیر که جامهٔ سفید دربردارند نشسته دیدم، وبرسرایشان تاجهای زرین » . ـ « تاجهای گل زنبق » نشان پاکی اصول مندرج در این بیست‌وچهار کتابند .

۳ — جملهٔ سرود مذهبی معروف Ave Maria که در اصل لاتینی چنین است : Benedicta tu in mulieribus وخطاب به مریم مادر عیسی گفته میشود . اصل جمله از انجیل نقل شده است (انجیل لوقا ، باب اول) : « ... پس فرشته نزد او (مریم) داخل شده گفت: «سلام برتو ای نعمت رسیده . خداوند باتو است وتو در میان زنان مبارك هستی . » — « جمال وجلال تو » ؛ در اصل : « زیبائیهای تو » le bellezze tue .

چهارحیوان که هریك تاجی از برگهای سبز داشتند در دنبال آنها هویدا شدند [1].

برتن هریك شش‌بال‌رسته بود، وپرهای این بالها پوشیده ازچشمها بود [2]، بدان‌صورت که «ارگو» اگرزنده میبود دیدگانی‌چنین‌میداشت [3].

ای‌خواننده ، ازمن مخواه که شعری دگر وقف توصیف شکل آنها کنم، زیرا مهمی گران در پیش دارم ودراین مرحله درنگ نمیتوانم کرد.

اما «حزقیال» را بخوان که‌آنانرا بهمانصورت که از زمینی‌سرد از میان بادها وابرها وآتش‌بدرآمدند دید ووصف کرد [4]؛

ودراین‌جا نیز اینان همان‌شکل‌را داشتند که تودر کتاب اومیتوانی خواند ، بااین تفاوت کـه در مورد تعداد بالها ، من با «یوحنا» همداستان

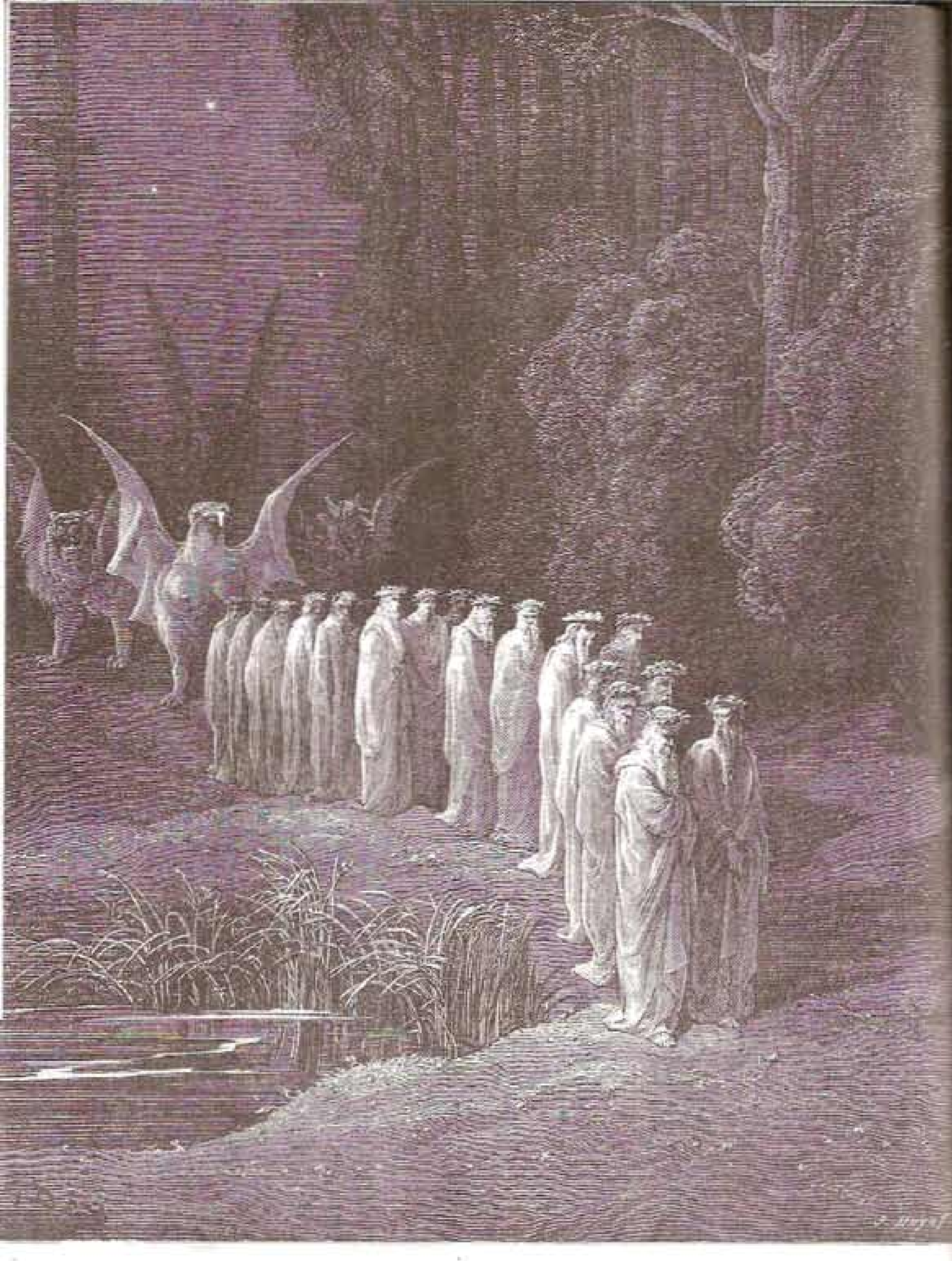
۱ — «چهارحیوان» ، نشان انجیل‌های چهارگانه : متی ، مرقس ، لوقا ، یوحنا؛اصل فکر از مکاشفهٔ یوحنای رسول (باب چهارم) گرفته شده : « ... وبرگرداگرد تخت چهارحیوان دیدم که از پیش‌وپس بچشمان پـر هستند وحیوان اول مانند شیر بود وحیوان دوم مانندگوساله وحیوان سوم صورتی مـانند انسان داشت وحیوان چهارم مانند عقاب پرنده » . ونیز از « کتاب حزقیال نبی » در تورات (باب‌اول) : « ... وازمیانش شبیه چهارحیوان پدید آمد ونمایش ایشان این بود که شبیه انسان بودند وهریك ازآنها چهارروداشت وهریك ازآنها چهاربال داشت . »

۲ — اصل فکرازانجیل‌آمده(مکاشفهٔ یوحنای رسول ، باب چهارم) : « ... وآن چهار حیوان کههریکی ازآنها شش‌بال‌دارد گرداگرد ودرون بچشمان پر هستند . وشبانروز باز نمیایستند ازگفتن قدوس قدوس . »

۳ — Argo (در اصل یونانی Argus) بنا بروایات میتولوژی یونان ، غول صد چشمی بود که خدای خدایان او را مأمور نگهبانی Io دختر «ایناکس» پادشاه‌کرد وبکروز هرمس بانوای موسیقی خود هرصد چشم این غول را بخواب برد واو را کشت .

٤ — Ezechiel ، حزقیال نبی ، یکی از چهار پیغمبری‌که بزرگترین پیمبران یهود بشمارمیروند، ودر قرن ششم پیش از مسیح میزیست . قسمتی از باب اول کتاب او در تورات ، در بارهٔ «چهارحیوان» در شرح ۱ ایـن صفحه نقل شده ؛ قسمتی دیگر ازین‌باب که مربوط بدین بند است ، چنین است :

« ... پس نگریستم واینك باد شدیدی ازطرف‌شمال‌برمیآید ، وابرعظیمی، وآتش‌جهنده، ودرخشندگی گرداگردش واز میانش یعنی از میان آتش مثل منظر برنج تابان بود . »



بیست وچهار پیرمرد دوبدو پیش میآمدند وهریک تاجی از گل زنبق برسرداشتند. (صفحهٔ ۹۵۱)

واز او جدایم[1]

در میان آن چهار، گردونه‌ای آراسته جای داشت که دارای دوچرخ بود وبانیروی «گریفونی» که گردونه بگردنش بسته بود به پیش رانده میشد[2] .

گریفونه‌دوبال خویش را در میان نوار میانین وآن دودستهٔ سه‌تائی گسترده بود[3] ، چنانکه بهنگام بال زدن و شکافتن فضا هیچیك از آنها را آسیبی نمیرسانید[4] .

واین بالها تا بدان حد بالا میرفتند که از حد نگاه میگذشتند، و این حیوان تا آنجا که پرنده‌بود اعضائی برنگ طلاداشت و مابقی اعضایش

---

۱ — در بارهٔ « چهار حیوان » که شواهد مربوط بدانها از کتاب « حزقیال نبی » در تورات و « مکاشفهٔ یوحنای رسول » در انجیل نقل شد ، فقط این اختلاف میان این دو وجود دارد که حزقیال شمارهٔ بالهای آنها را چهار و یوحنا شش دانسته ، ودانته طبعاً نظر یوحنا را مرجع شمرده است .

۲ — گردونه carro ، نشان کلیسا ؛ اصل فکر باحتمال قوی از تورات آمده است : (کتاب حزقیال نبی ، باب اول) : « ... وچون آن حیوانات را ملاحظه میکردم ، اینك یك چرخ بپهلوی آن حیوانات برای هرروی آن چهار برزمین بود وصورت چرخها ومنظرآنها مثل منظر زبرجد بود وآن چهار یك شباهت داشتند وصورت وصنعت آنها مثل چرخ در میان چرخ بود . » ـ «دوچرخ» : نشان کتاب عهد عتیق و کتاب عهد جدید (تورات وانجیل)است. برخی از مفسرین نیز این‌دو را نشان عمل وتأمل دانسته‌اند .

۳ — Grifon(e) حیوان افسانه‌ای میتولوژی یونان ، که تن شیر وسروبالهای عقاب وسم وبال اسب وفلس‌های ماهی داشت ، ولی عادتاً ترکیبی ازشیروعقاب محسوب میشد . یونانیها این حیوان افسانه ایرا ازآشوریان وفینیقیان گرفته بودند ،واین همان شیر بالداری‌است که نقش آن درتخت جمشید نیزدیده میشود. تقریباً تمام مفسرین قدیم‌وجدید «کمدی‌الهی» ویرا دراینجا نشان عیسی مسیح دانسته‌اند که ترکیبی‌است از طبیعت الهی وطبیعت انسانی (عقاب وشیر) . ودرینجا کلیسا ، یعنی‌آئین مسیح را بدنبال خویش میکشد .

۴ — یعنی : یك بال او میان نوارهای سومین وچهارمین ، وبال دیگرش میان نوارهای چهارمین وپنجمین بود .

برنگ سپید آمیخته با گلگون بود [1] .

نه‌تنها شهر «رم» « افریقائی » یا «اوگوست» را با گردونه‌ای چنین زیبا تجلیل نکرد ، بلکه گردونهٔ خورشید نیز در برابر آن حقیر مینمود [2] ،

همان گردونهٔ خورشید که چون از راه خویش بیرون رفت بتقاضای پارسایانهٔ زمین بادست « جووه » که در نقشه‌های پنهانی خود جانب حق را نگاه میدارد بسوخت [3] .

در جانب چرخ راست ، سه بانو بر گردهم رقص کنان در حرکت بودند : یکی رنگی چنان آتشین داشت که در آتش بدشواری تشخیص داده میشد ؛

وآن دومین ، چنان بود که گوئی گوشت واستخوانش را از زمرد

---

۱ – یعنی: آن قسمت از تنش که شبیه عقاب بود (مظهر طبیعت الهی) رنگ زرین داشت وآن قسمت دیگرش که شبیه شیر بود (مظهر طبیعت انسانی) رنگ سپید وسرخ ، یعنی رنگ گوشت وپوست آدمی داشت . اصل این تعبیر از تورات گرفته شده (کتاب غزل غزلهای سلیمان ، باب پنجم) : «... محبوب من سفید وسرخ فام است » .

۲ – افریقائی، اشاره به «سیپیون» Conelius Scipion (بایتالیائی شیپیونه) سردار معروف رومی که آنیبال را در جنگ معروف «زاما» در شمال افریقا شکست داد وبمناسبت این فتح «افریقائی» لقب گرفت . ـ اوگوست Augustus (بایتالیائی آوگوستو) امپراتور بزرگ روم درقرن اول میلادی که ویرژیل معاصراوبود . ـ «گردونهٔ خورشید»: اشاره بدانکه درمیتولوژی یونان خورشید شکل گردونه‌ایرا داشت که درآسمان میتافت و«فبوس» گردونه‌دارآن بود . قبلا درسرود هفدهم دوزخ ازاین گردونه سخن رفته است .

۳ – بنابروایات میتولوژی یونان ، فتون Phaeton پسر آپولون Apollon (فبوس Phoebus) خدای آفتاب ، ازپدرش تقاضا کرد که یکروز گردونه‌داری خورشید را بوی واگذارد، ولی در میان راه زمام اختیار اسبان گردونه ازدستش بدررفت وآتش خورشید درقسمتی ازآسمان افتاد و «کهکشان» را پدیدآورد، وخدای خدایان برای اینکه آسمان یکسره آتش نگیرد، گردونه و اسبانرا با صاعقهٔ خود بسوخت . ـ « جانب درستی را نگاه داشت » : یعنی براثرخطای پدر ، فرزند را تنبیه کرد ، یاآنکه ازین راه بمردمان نشان داد که نباید پا ازگلیم خویش فرا نهند .

ساخته بودند، وسومی‌از برف تازه نشسته مینمود[۱] .

وپایکوبی این‌سه ، گاه بفرمان‌آن بانوی‌سپید جامه و گاه بفرمان آن خانم گلگون پیرهن صورت میگرفت که جملگی حرکات‌آرام یا تند خویش را بانوای سرود وی‌هماهنگ میکردند[۲] .

درجانب چپ ، چهاربانوی‌دگر پای میکوفتند که هرچهارجامه‌ای ارغوانی‌برتن داشتند، وجملگی قدمهای خویش را باآهنگ یکی‌ازآنان که سه‌چشم درصورت داشت تطبیق میدادند[۳] .

پس ازین‌جمع که وصفش‌را کردم ، دوپیرمرد را دیدم که‌جامه‌هائی مختلف داشتند ، اما رفتار هردو بس پروقار واحترام انگیز بود[٤] .

یکی از آنان از آشنایان بقراط بزرگ مینمود که طبیعت بدان آفریدگانی که در نظرش عزیز ترین همه‌اند ارزانیش داشت[٥] ؛

اما آن دیگری مستغرق اندیشه‌هائی دگرمینمود، واین ازشمشیر براق وآبدارش عیان میشد که دیدارآن حتی ازآن کنارهٔ دیگر جوی ،

---

۱ — سه‌بانو : مظهر حسنات ثلاثه درعلم الهیات : احسان (رنگ‌آتشین) ؛ امید (رنگ سبز) ؛ ایمان (رنگ سفید) .

۲ — یعنی: گاه احسان وگاه ایمان راهنما بود ، اما هیچوقت امید سردستهٔ این جمع نمیشد، وهمیشه سرود « احسان وبخشش » بود که حرکات آن دوتای دیگر را هماهنگ میکرد .

۳ — چهاربانو ، نشان حسنات اصلی : نیرو ، عدالت ، حزم، اغماض ــ جامهٔ ارغوانی: رنگ نکوکاری وبخشش ، که بی آن اینان امکان زندگی نمیتوانند داشت . ــ « یکی ازآنان که سه چشم داشت » : حزم ، که باید پیوسته گذشته و حال و آینده را در مد نظر داشته باشد .

٤ — دوپیرمرد : «لوقا» و «پولس» دو حواری عیسی ، یا دو کتاب ایشان . « اعمال رسولان » « رساله‌های پولس رسول » . این هردو ازکتابهای انجیل هستند .

٥ — اشاره به لوقای رسول، که در اصل طبیب بود وبنابرین از «آشنایان» بقراط طبیب بزرگ یونانی قرون پنجم وچهارم پیش از میلاد مینمود که طبیعت اورا به « موجوداتی که برایش عزیزترین موجوداتند » یعنی بنوع بشر ارزانی داشته بود .

مرا بهراس افکند[1] .

پس آنگاه چهارتن را دیدم که ظاهری حقیر داشتند[2] ، ودرپس آن جمله پیرمردی را دیدم که یکه وتنها میآمد، وخفته مینمود، وچهره ای پرشور داشت[3] .

این هفت‌تن جامه‌هائی چون نفرات آن دستهٔ نخستین برتن‌داشتند، اما برسر حلقه‌های گلی‌داشتند که از زنبق نبود ،

بلکه از گلهای سرخ ودیگر گلهائی بدین رنگ بود[4] ، چنانکه هر کس که آنها را از دورمیدید سوگند میتوانست‌خورد که سرهای اینان در بالای ابروان آتش گرفته است .

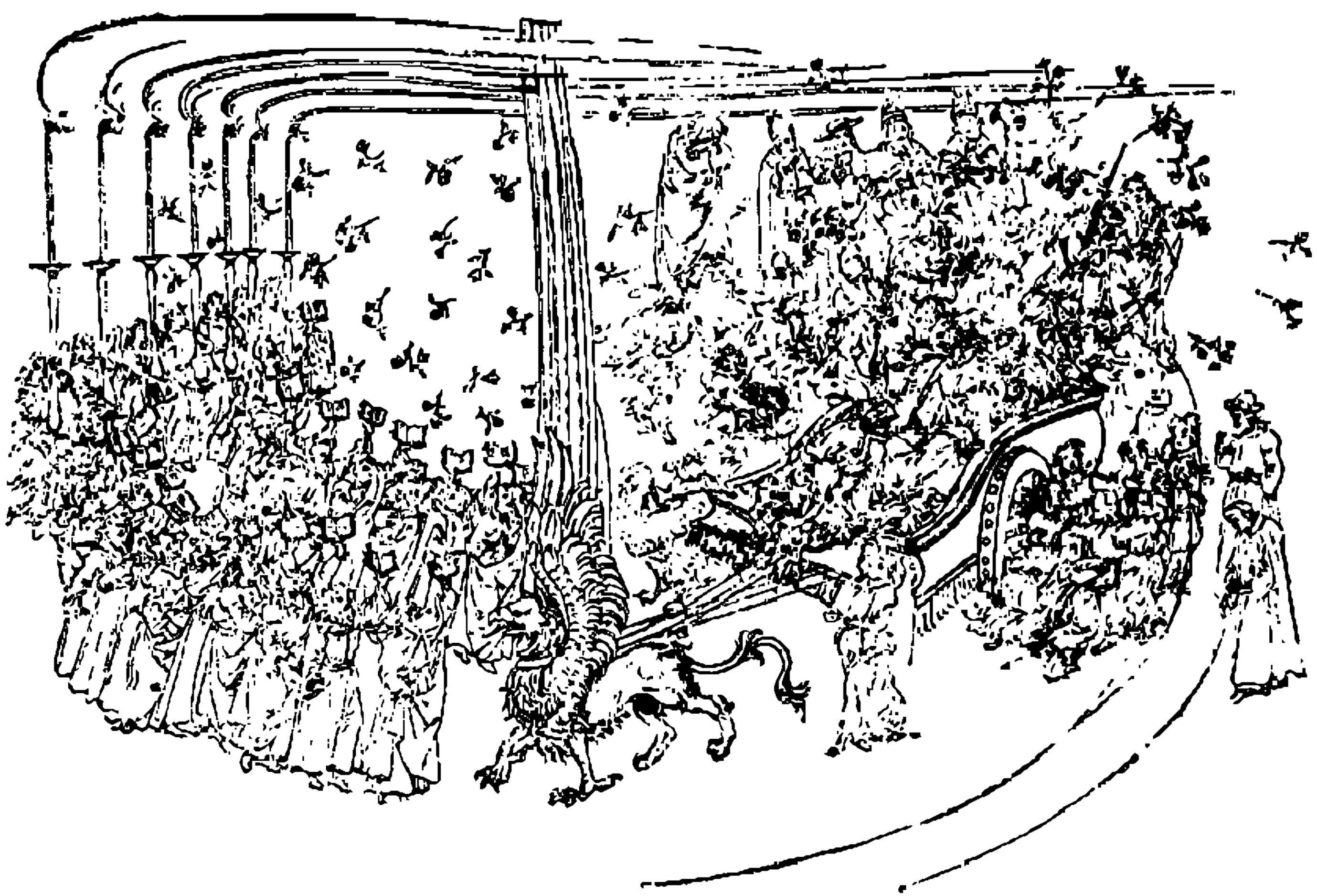
---

۱ – آن دیگری : پولس رسول که مستغرق اندیشه‌هائی درست خلاف افکار لوقاست ، زیرا که شمشیری دردست داردکه وسیلهٔ زخم زدن است ، نه مرهم‌نهادن . اشاره بدانکه پولس، پیش ازآنکه مسیحی شود از متنفذین قوم یهود بود وباعث قتل بسیاری از مسیحیان شده بود . در انجیل بدین نکته اشاره شده است (اعمال رسولان ، باب نهم) : « ... اما پولس‌هنوزتهدید وقتل برشاگردان خداوند همی دمید ونزد رئیس کهنه‌آمد واز او نامه‌ها خواست بسوی کنایسی (کنیسه‌هائی) که در دمشق بود تااگر کسی را از اهل طریقت خواه مرد وخواه زن بیابد ایشانرا بند برنهاده باورشلیم بیاورد . »

۲ – « چهارتن که ظاهری حقیر داشتند » ، اشاره به رسالات اربعهٔ انجیل : رسالهٔ یعقوب ، رساله‌های اول ودوم پطرس ، رساله‌های اول‌ودوم وسوم یوحنا ، رسالهٔ یهودا ، که‌نسبت به اناجیل اربعه اهمیتی کمتر دارند .

۳ — اشاره به کتاب «مکاشفهٔ یوحنای رسول» که‌آخرین کتاب انجیل‌است ـ «خفته بود» اشاره بدانکه یوحنای رسول این مکاشفات را در عالم رؤیا کرد .

٤ – یعنی : این پیرمردان هفت‌گانه (کتابهای درجهٔ دوم انجیل که بعد از اناجیل اربعهٔاصلی میآیند : اعمال رسولان ، رساله‌های‌اول‌ودوم‌پولس رسول، رسالهٔ پطرس ، رسالهٔیوحنا، رسالهٔ یهودا ، مکاشفهٔیوحنای‌رسول) مثل بیست‌وچهارپیرمرد نخستین (کتابهای بیست‌وچهارگانهٔ تورات) سپید جامه (مظهر پاکی) بودند ، اما رنگ تاجی که بر سر داشتند سپید نبود ، بلکه قرمز بود (رنگ احسان وبخشش) ، زیرا این بخشش اساس آئین مسیح است .



عبور گردونهٔ «سمبولیک» دربهشت زمینی ، ازبرابر دانته ـ طرح معروف ساندرو بوتیچلی ، Botticelli

سرود بیست و نهم

و چون گردونه به پیش روی من رسید، خروش تندری برخاست [1] وچنین نمود که این غریو شایستگان موقررا از پیش‌رفتنی بیش بازداشت، واینان جملگی بهمراه نخستین پرچمها [2] برجای ایستادند.

---

۱ — «غریورعد»: فرمان الهی.

۲ — نخستین پرچمها: اشاره بهفت‌چراغدان (عطایای سبعهٔ روح‌القدس) که‌پیشاپیش گردونه در حرکتند.

سرود سی ام

بهشت زمینی

بئاتریس

این سرود سی‌ام یك «منزل» مهم سفر آن جهانی دانته است ، زیرا دراین سرود است که ویرژیل راهنمای فرزانهٔ دانته که دست او را گرفته واز جنگل تاریك بدیار ظلمات برده و از یکایك طبقات دوزخ و در دنبال آن از هفت طبقهٔ برزخ گذرانده وبه‌بهشت‌زمینی رسانیده‌بود، ناپدیدمیشود وبئاتریس راهنمای بهشت دانته بجای او میآید ، زیراکه عقل و ادراك بشری که ویرژیل مظهر آنست ازآن‌حد که بهشت زمین یعنی سعادت این جهانی را برای کسان تأمین کند پیشتر نمیتواندرفت، وازآن پس این وظیفه با حقیقتی است که باید از راه قلب‌آدمی متجلی شود نه از راه فکر ومنطق او . بعبارت دیگر ازین‌جا ببعدکار کار عشق است ونه عقل .

ویرژیل که در سرود بیست وهشتم در لفافه بادانته خداحافظی کرده بود بی‌سر وصدا و بی‌آنکه وی به غیبت او پی برد ناپدید میشود و دانته فقط وقتی متوجه رفتن اومیشود که‌کار ازکار گذشته‌است، ولی گریهٔ بی‌اختیار او از غم دوری ویرژیل باملامت شدیدی از جانب بئاتریس مواجه میشود .

ملامتهای تند و صریح بئاتریس که در سرود بعد نیز ادامه مییابد ، همراه با سرود اول دوزخ ، روشن میکند که «کمدی‌الهی» چرا وبچه منظور پدید آمده است ، واز این زاویه است که باید مفهوم ومعنی واقعی این حماسهٔ عظیم را مورد تجزیه وتحلیل قرارداد . بئاتریس توضیح میدهد که دانته چنان در لجنزار فساد وآلودگی غرقه شده بودکه هیچ راهی بجزاین‌چنین سفر بدنیای دیگر نمانده بود تا او را دوباره براه راست بخواند . اشارهٔ اصلی شاعر بدین حقیقت است که دیگر برای گناهکار راهی بجزآنکه بانیروی عقل وعشق وبا طلب فیض از جانب خداوند سفری بدرون روح خویش کند ودرآن مراحل گناه وپشیمانی وتوبه ورستگاری را یکایك مورد نظر قرار دهد وازآنها بگذرد باقی نبود .

سرود سی‌ام

وقتی که «دب‌اصغر» آسمان نخستین[1]، که هرگز غروب وطلوعی نشناخت وبجز گناه چیزی پرده برروی آن نکشید[2]،

وهمچو آسمان سفلی که دیده‌بان کشتی را بسوی بندر راهنما شود وظیفهٔ هر کس را ازآن بالا بوی‌آموخت[3]،

برجای بایستاد، آن‌مردان حق که‌نخست بمیان‌او و «گردونه» رسیده بودند[4]، بدانسانکه‌روی بسوی پایان‌زندگی کنند بجانب گردونه چرخیدند[5]

ویکی ازاین جمع[6]، چنانکه فرستاده‌ای ازجانب آسمان باشد، سه‌بار سرودخوانان بانك برداشت که: «Veni, sponsa, de Libano»[7] وآن‌دیگران

۱— il settentrion(e) del primo cielo : اشاره به « عطایای هفت‌گانهٔ روح القدس» (هفت ستارهٔ دب اصغر) که بصورت « هفت‌شمعدان » سرود پیش جلوه‌گر شده‌است .— «آسمان نخستین»: عرش اعلی .

۲— یعنی : برای دیدن آنها هیچ مانعی جز« گناهکاری» که دیده را از دیدارآنها باز میدارد وپرده برروی آن میکشد ، درکار نبود .

۳— یعنی:همچنانکه ستارگان‌هفتگانهٔ دب اصغر (که ستارهٔ قطبی جدی‌آخرین‌آنهاست وهمین ستاره است که کشتی‌بانان‌آنرا راهنمای خود قرار میدهند) درآسمان زمین (آسمان‌سفلی) راهنمای ملاحانند ، این ستارگان هفتگانهٔ دب اصغرآسمان علیا (هفت جلوهٔ روح‌القدس) راهنمای معنوی کسانند .

٤— اشاره به بیست وچهارپیرمرد ، مظهر بیست وچهار کتاب تورات .

٥— یعنی : چون گردونهٔ‌مسیحیت‌برجای ایستاد « اجزاء تورات (آئین‌یهود) روی‌خلوص بجانب آن آوردند « چنانکه بسوی پایان زندگی روی کنند » ، اشاره بدانکه باپیدایش این آئین‌نو ، ایشان دریافته بودند که دوران آئین کهن بسر رسیده است .

٦— اشاره بکتاب « غزل غزلهای سلیمان » ، یکی‌ازبیست‌وچهار کتاب‌تورات، که‌جمله‌ای که در سطر بعد میآید از آن نقل شده است .

۷— نقل از تورات ، غزل غزلهای سلیمان (باب‌چهارم) : « ... بیا ای عروس ، بامن از لبنان بیا . »

جملگی از وی پیروی کردند .

همچنانکه آمرزیدگان با پیام واپسین[1] بناگهان از گورهای خویش برمیخیزند وباصدای بازیافتهٔ خود بانك alleluia[2] برمیدارند ، ،

بهمان‌سان‌ازجانب صدتن ازحاکمان وسروشان زندگانی‌جاوید[3] که در روی گردونهٔ ملکوتی جای داشتند صدای «ad vocem tanti senis»[4] برخاست .

جملگی‌میگفتند «Benedictus, qui venis»[5] وبیالای‌سرخود وبراطراف‌خویش گل میپراکندند وبازمیگفتند که : «Manibus o date lilia plenis»[6] .

بارها، بهنگام طلوع آفتاب، آسمانرا دیدم که درجانب مشرق سراپا گلگون میشود ودر سایر جاها رنگ لاجوردین زیبائی دارد .

ودرآن میان خورشید پرده برروی ، سراز افق برمیآورد ، چنانکه دیدگان آدمی تا دیر زمانی رخشندگی‌آنرا که با بخارها تعدیل شده تحمل توانند کرد ؛

---

۱ – نفخهٔ صور .

۲ – کلام مقدس یهود .

۳ – فرشتگان .

٤ – جملهٔلاتینی ، بمعنای : «بصدای چنین پیرمردی.» اشاره بهغزل غزلهای سلیمان، که قبلا گفته بود : «بیا...» .

٥ – جملهٔلاتینی ، بمعنای : « مبارك‌بادآنکس‌که میآید » ؛ سخن یهودیان دراستقبال از عیسی ، هنگام ورود او به اورشلیم .

٦ – جملهٔ لاتینی ، بمعنای : « با هردودست گل برافشانید » . این جمله از مصراعی ازکتاب انئیس ویرژیل (کتاب ششم ، شعر ۸۸۳) گرفته شده که چنین شروع میشود : Tu Marcellus eris ودانته فقط یك حرف O را که نشان خطاب است براین‌مصرع افزوده است تاآهنك آن بالایتالیائی مطابق باشد .

بهمین‌سان، درمیان ابری از گلها که بادست فرشتگان ببالامیرفت

وبرروی گردونه وبرپیرامون آن فرو میافتاد،

بانوئی‌سبزقبارا که پیرهنی برنگ شعله‌های فروزان‌آتش‌دربرداشت

دیدم که پردهٔ سپیدی برچهره داشت واین پرده‌را حلقه‌ای ازشاخهٔزیتون

درمیان گرفته بود[1] ،

واندیشهٔ من که دیرزمانی بود[2] که حضوراوازبهت وبیم آکنده‌اش

نکرده بود،

بی‌آنکه بکمکی دیگر از جانب دیدگان نیازی باشد، از راه

نیروئی مرموز که از وجود او ساطع میشد کشش مقاومت ناپذیر عشق

گذشته را احساس کرد؛

وچون نگاهم بدان جمال درخشان افتاد که پیش از آن، درآن

دوران که پای از کودکی بیرون ننهاده بودم دلم را مجروح کرده بود[3] ،

باآن‌حس‌اعتمادی که کودك خردسال را بهنگام ترس یا تأثربسوی

مادرش میدواند، بجانب چپ خویش گشتم

---

۱ — درینجا است که برای اولین بار بئاتریس هویدا میشود. «سبز» و «قرمز» و «سپید» که رنگهای قبا وپیرهن وحجاب او هستند، همان سه‌رنك اصلی «حسنات ثلاثه» در علم الهیات، یعنی نشانهای احسان وامید وایمانند، زیرا بئاتریس درکمدی الهی خود مظهر تجلی حقیقت خداوندی از راه علم الهیات است.

۲ — اشاره به ده‌سال فاصلهٔ بین مرگ‌بئاتریس وسفر دانته به برزخ (۸ ژوئن۱۲۹۰ـ ۱۳آوریل ۱۳۰۰).

۳ — تمام این اشارات: بهت وبیم از حضور بئاتریس، نیروئی مرموز که از وجود او ساطع‌میشد، دل‌دانته که ازنه‌سالگی باثیر عشق بئاتریس زخم خورده بود، ازکتاب دیگردانته‌بنام زندگانی‌نو Vita nuova نقل شده، که درآن‌جا این اشارات دربابهای ۱٤، ۱۵، ۱۸، ۲٤، ۳۲،۲۹ آمده است.

تا به ویرجیلیو بگویم که : « حتی قطره‌ای خون در تنم نمانده است که بلرزش در نیامده باشد ، زیرا که اکنون سوزش آن آتش پیشین را در خویش باز مییابم[1] . »

اما ویرجیلیو ، ویرجیلیو پدر بسیار مهربان ، ویرجیلیو که وی[2] بخاطر رستگاری من مرا بدست او سپرده بود ، ما را بحال خود گذاشته ورفته بود ؛

ودیدارجملهٔ آن چیزهائی که مادر کهنسال ازدست بداد، مانع از آن نیامد که گونه‌های من که با ژاله پاك شده بود از نو با اشکهای سوزان تار شود[3] .

« ای دانته[4] ، هنوز مگری ؛ مگری از اینکه ویرجیلیو از برت رفته است ، زیرا که تو باید بخاطر زخمی دگر گریان شوی[5] . »

همچو آن دریاسالار که گاه به قسمت مقدم و گاه به قسمت مؤخر کشتی میرود تا بکارهای آن ملاحان که در دیگر کشتیهایند نظارت کند و آنانرا بکوششی بیشتر بخواند،

بهمان‌سان با آهنگ صدائی که نام مرا ، که در اینجا نا گزیر به

---

۱ — یعنی : سوزندگی عشق بئاتریس را دوباره دردل خود احساس میکنم . اصل جمله از ویرژیل گرفته شده (انئیس، کتاب چهارم ، شعر ۲۳) : **adgnosco veteris vestigia flammae**

۲ — بئاتریس (دوزخ ، صفحهٔ ۱۵۵) .

۳ — یعنی : شوق دیدار همهٔ زیبائیهای بهشت، که براثر خطای حوا (مادر کهنسال بشر) از دست بشر بیرون رفت ، نتوانست مرا از اشکریزی در غم دوری ویرژیل باز دارد .

٤ — این تنها موردی درسراسر کمدی الهی است که دانته از خودش نام‌میبرد، ودرچند سطر بعد تذکر میدهد که چاره‌ای جز نقل گفتهٔ بئاتریس نداشته است .

۵ — اشاره به سخنان ملامت‌آمیزی که اندکی بعد بئاتریس بدانته خواهد گفت .

ثبت آنم برزبان آورده بود، چرخیدم، ودرجانب چپ گردونه

بانوئی را، که در بدو امر در زیر گلهای فرشتگان پوشیده رویش دیده بودم [۱] ، دیدم که از آنسوی جویبار بمن مینگریست .

باآنکه پرده‌ای که برسر آویخته داشت و حلقه‌ای از شاخ وبرگ «مینروا» [۲] برآن بود، مانع از آن میشد که اورا نیکو ببینم ،

وی شاهانه وسر فرازانه ، با لحن کسیکه عتاب آمیزترین سخنان خود را برای آخر کار نگهداشته است در دنبال کلام خویش گفت :

« نیك در من بنگر ! آری ، آری ، من « بئاتریچه» ام . چسان جرئت آن یافتی که از کوهستان بالاآئی ؟ مگر خبرت نبود که در اینجا آدمیزاده آمرزیده ومسعود میزید ؟ [۳] »

نظر بدرون آب زلال افکندم ، اما چون تصویر خویش را درآن دیدم ، روی بر گرداندم وبچمنزار نگریستم ، زیرا که از خود بسی شرم داشتم .

همچنانکه مادردرنظرپسرش سنگدل مینماید ، وی درنظرمن‌چنین آمد ، زیرا که همیشه شفقت را طعمی بظاهر تلخ است .

خاموش شد ؛ و فرشتگان در دنبال سخنش نغمهٔ In te, Domine,

---

۱ — بئاتریس .

۲ — شاخ وبرك مینروا Minerva : اشاره به شاخهٔ زیتون که برسر بئاتریس است . زیتون دریونان قدیم گیاه مقدس «آتنا» ربةالنوع عقل‌بود کـه‌سرپرست عهرآتن محسوب میشد ودر ردم اورا «مینروا» مینامیدند . «تاج زیتون» در روم ویونان علامت افتخار بود .

۳ — یعنی:فقط کسی که‌آمرزیده باشد حق‌آمدن بدینجا را دارد ، نه تو که‌گناهکاری . این سخن وسختان بعد ازجانب بئاتریس عمداً بصورتی نیشدار وزننده گفته میشود تا باعث تنبه دانته شود .

speravi [1] برداشتند، اما از pedes meos [2] دورتر نرفتند.

همچنانکه برف، درمیان درختان، در آنجا که ستون فقرات ایتالیاست سیلی‌خور بادهای «اسکیاوی» میشود و یخ میزند [3]،

وچون باد از جانب آن زمینی که سایه‌ای نمیشناسد [4] بوزش درآید، این یخ آب میشود وقطره‌قطره فرومیریزد وحال شمعی را پیدا میکند که آتش برسرش افروخته باشند،

من نیز بهمین‌سان بی‌آهی واشکی ماندم، تاوقتیکه صدای سرود آنان که پیوسته پیروی از گردش افلاك جاودان میکنند [5] برخاست؛

ولی چون از آهنگهای دلپذیرشان دریافتم که برمن رحم آورده‌اند، و این لحن ایشان بهتر از آنکه گفته باشند: «ای بانو، چرا چنین سرافکنده‌اش میکنی؟» براین معنی گواه بود،

ناگهان یخی که پیرامون دلم را فرا گرفته بود بدل بآه و اشك شد، و از درون سینه، همراه با پریشانی من از راه دهان و دیدگانم برون آمد.

---

۱ — جملهٔ لاتینی، بمعنای: «ای خداوند، من امید برتو بسته‌ام». این جمله مطلع مزمور سی‌ویکم داود پیغمبر است که دراصل چنین شروع میشود: «ای خداوند، برتو توکل دارم، پس خجل نشوم تا ابد.» وفرشتگان این مزمور را که جمعاً ۲۴ بند دارد، تا بند هشتم آن بیشتر نمیخوانند. این بند چنین است: «پایهای مرا بجای وسیع قائم گردانیده‌ای.»

۲ — کلمهٔ لاتینی بمعنای «پاهای من»، رجوع شود بشرح بالا.

۳ — «ستون فقرات ایتالیا»: رشتهٔ جبال «آپنینو» که در وسط شبه جزیرهٔ ایتالیا از شمال بجنوب آن کشیده میشود. ــ بادهای اسکیاوی venti schiavi اشاره به بادهائی که از ناحیهٔ اسکیاونیا Schiavonia یعنی ازسمت شمال براین کوهها میوزد وبادهای بسیارسردی است.

۴ — اشاره به بادهای گرمی که از جنوب یعنی از صحاری افریقا که «سایه‌ای درآنها نیست» میوزد.

۵ — فرشتگان.

وی ، که همچنان در همان جانب گردونه بیحرکت ایستاده بود ، بدیدن اشك و آه من روی بجانب فرشتگان که دل برحم آورده بودند کرد وبدانان گفت :

« شما در دیار فروغ جاودان بیدارید ، چندانکه شب وخواب حتی یکی ازقدمهائی را که گذشت قرون در راه خویش برمیدارد ازدیدگانتان پنهان نمیتواند داشت ؛

لاجرم این پاسخ من بیشتر بدان منظور گفته میشود که بگوش این کس که درآنجا گریان است برسد ، تا ازین راه خطا و کیفر همپایه آمده باشند .

نه فقط در پرتو نفوذ افلاك که هرموجودی را براهنمائی وهمراهی کواکب بسوی عاقبتی معلوم میبرند ،

بلکه براثر فراوانی برکات الهی، که چون باران از ابرهائی چنان بلند که دیدگان مارا بدانان ره نیست فرود میآیند ،

این کس دردوران صباوت خود بالذات چنان بود که مراقبتی نیکو، بیگمان در نزد وی ثمرهای عالی ببار میآورد [۱] .

اما هرزمینی بهمان اندازه که مستعدتر باشد باناپسندی بذر وعدم کشت وورز ، بدل به شوره زاری بدتر ووحشی‌تر میشود .

زمانی چندمن دیده بدودوخته داشتم، ودرین‌مدت چشمان جوان

۱ — یعنی : نه فقط تقدیر او را با ستاره ای سعد بدنیا آورده بود ، بلکه خداوند اختصاصاً برکات خویش را صورت قریحه واستعداد ذاتی شامل وی کرده بود ، بطوریکه او در کودکی «بالذات» امکان پیشرفت فراوان درعالم حقیقت ومعنی داشت، واگر ازین استعداد وآمادگی فطری استفادهٔ صحیح میشد ، این درخت ثمرهائی عالی داده بود .

خویش را بدو نمودم [1] وهمراه خود براه راستش بردم .

اما ، چون بآستان عمر دومین رسیدم [2] وبترك زندگانی زمینی گفتم ، وی از من دور شد وعنان خویش را بدیگران سپرد .

ودرین میان ، من که قالب خاکی را برجای نهادم وروحی مجرد شدم وزیبائی وپاکی فزونتری یافتم ، او را کمتر گرامی وخوشایند آمدم .

ووی در دنبال نقش ونگارهای دروغین خوشی که بهیچیك ازوعدههای خود وفا نمیکنند ، قدم در کورهراههای خطاکاری نهاد .

جملهٔ کوششهائی که کردم تامگر بکمك الهاماتی که ازراه خواب یا در عالم بیداری بوی میدادم براه راستش بخوانم [3] ، بیفایده ماند ، زیرا که وی دربند توجه بدانها نبود .

ودر این راه تا بدان حد سقوط کرد که جملهٔ وسائل برای نجاتش بیاثرماند ، و جز این راهی نماند که دوزخیان را از نزدیك بوی بنمایند .

لاجرم دروازهٔ مردگان را در نوردیدم وگریه کنان روی نیاز بجانب آنکس بردم که وی را تا بدینجا راهنما شد [4] .

ولی اگر بنا باشد که کسی بیپرداخت حقالعبوری که توبه نام دارد

---

۱ — «چشمانجوان» : اشاره به جوانی بئاتریس .

۲ — یعنی پا بسنی نهادم که جوانی جای خود را به کمال رشد میسپارد . قبلا گفتهشد که بئاتریس فقط بیست وپنج سال عمر کرد .

۳ — اشاره بهخوابهای دانته، که وی درفصول چهلم وچهلوسوم « زندگانینو » ازآنها سخنمیگوید، وتذکرمیدهد کهاین رؤیاها اورا بسوی بئاتریس بازگرداندند ، ولی دراینجا معلوم میشود که این تأثیر صورت موقتی داشته است .

٤ — اشاره بهسفر بئاتریس به«اعراف» وعبور او از « در مردگان » (دروازهٔ دوزخ) وگفتگوی وی باویرژیل برای اینکه اورا بیاری دانته فرستد (رجوع شود به سرود دوم دوزخ، صفحات ٥٥ و ٥١ و ٤٢٥)

سرود سی‌ام

واشك از دیدگان روان میکند از «لته» تواند گذشت وچنین آبی را [1]

تواند نوشید ،

درآنصورت باید گفت که قوانین والای خداوندی نقض شده‌اند . »

---

۱ – یعنی : اگر بتواند بی گریهٔ پشیمانی و بدون توبه خود را از آلایش گناهان پاك کند خلاف عدل الهی کرده است .

سرود سی ویکم

بهشت زمینی

ملامتهای بئاتریس چنان سخت وتند است که دانته از فرط شرم و نومیدی مدهوش میشود . وقتیکه بخود میآید ، خویشتن را درمیان رودفراموشی مییابد وبانوی زیبائی را که قبلا در بهشت زمینی بااو مواجه شده بود میبیند که ویرا بیرون جویبار برده است واین خانم وادارش میکند که کفی ازآب این جوی را بنوشد . در سمت دیگر جویبار ، وی خود را درمیان فرشتگانی که مظاهر«حسنات‌اصلی» هستند مییابد، واین‌فرشتگان اورا بجانب گردونه وبئاتریس میبرند که‌دیده به «گریفونه» حیوان افسانه‌ای دوخته است که گردونه‌را حرکت میدهد . مفهوم واقعی این حیوان وگردونه وفرشتگان وپیرمردان وآنچه در دو سرود بعد خواهد آمد ، در حواشی صفحات تذکر داده شده و تکرار آن درینجا بیمورد است . در بارهٔ « خطای دانته » وگمراهی مهمی که درینجا بئاتریس بالحنی چنین تند ازآن سخن میگوید، ودرحقیقت دانته با همین تندی خویشتن‌را ازین گمراهی بیاد ملامت گرفته‌است، بتوضیحاتی که درحاشیهٔ مربوطه این‌کتاب آمده است مراجعه شود .

سرود سی‌ویکم

چون بدین جای سخن خود رسید که تندی آن مرا سخت بُرنده آمده بود، بی‌آنکه درنگی کند روی بسوی من کرد

ودردنبال کلام‌خویش گفت : « تو که‌درآنسوی رودمقدس‌ایستاده‌ای، بگوی که‌آیا آنچه گفتم راست است یانه ؟ بگوی! که باید اعتراف تو مزید براتهاماتی چنین سنگین شود . »

حواس‌من‌چنان پریشان شده‌بود که‌هرچند کوشیدم تامگرصدا بلند کنم ، آوایم پیش ازآنکه از اعضای ناطقه برآید خاموش شد .

وی چندان در انتظار سخن من نماند و گفت : « بچه میاندیشی ؟ پاسخ گوی ، زیرا که هنوز یاد گناهان تو بااین‌آب زدوده نشده‌است[1] . »

آزرم‌وبیم‌درهم آمیختندوازدهان‌من«آری»چندان کوتاهی برآوردند که شنیدن‌آنرا یاری دیدگان ضرور بود[2] .

همچون کمانی که فزون ازحدش کشیده‌باشند، ولاجرم زه وطناب آن بناگهان بگسلد وتیری که رها میشود باشدتی کمتر بهدف خورد ،

من نیز درزیر سنگینی این‌بار درهم شکستم، ودرآن‌حال که اسیر اشك وآه بودم صدایم در نیمه راه خاموش شد .

آنوقت‌وی بمن گفت : « درمیان‌آن‌شوقها که دردل‌تو برمیانگیختم

۱– یعنی : هنوز ازآب این رود فراموشی ننوشیده‌ای تا ادعا کنی که گناهان گذشته را از خاطر برده‌ای .

۲ – یعنی : صدای من چنان ضعیف بود که بی دیدن حرکت لبهایم شنیدن آن امکان نداشت .

تا مگر بدوستداشتن «خوبی» که در ماوراء آن هیچ چیزی شایان علاقه نتوان یافت وادارت کنم ،

کدام گودالها یا کدامین زنجیرهارا درسر راه خویش یافتی که‌ترا از دورتررفتن مانع شده باشند[1] ؟

و در چهرهٔ آن دیگران[2] ، چه جاذبه یا امتیازی دیدی که چنین مشتاقانه باآنها ازدرمغازله درآمدی ؟[3] »

آهی تلخ بر کشیدم وبدشواری صدای خویش را بازیافتم تاپاسخش گویم، ولبانم کوششی بسیار کردند تا مگر از میانشان کلامی برآید ؛

گریه کنان گفتم : «چون‌شماروی پنهان کردید ، اشتغالات‌روزمره باجاذبهٔ لذات دروغین خود بسوی خویشم کشاندند . »

واو گفت : « اگرهم‌خاموش مانده‌بودی، یاآنچه را که بدان اقرار آوردی منکر میشدی ، خطای تو پنهان نمیماند ، زیرا آن قاضی که همه چیز را میداند بس بزرگ است .

اما دادگاه مارا[4] شیوه آن است که چون گلگونی گونهٔ کسی جلوه‌گاه گناه اوشود، سنگ چرخ بجانب محور خود بازمیگردد[5] .

بااین‌همه ، برای‌آنکه ترا از خطای کرده شرمی بیشترعارض‌شود

۱– اشاره بسخن دانته در سرود اول دوزخ (دوزخ ، صفحهٔ ۸۹) .

۲– اشاره بسایر لذات زندگی، که دانته آنها را بر«خوبی» برگزیده بود .

۳– passaggiare anzi : ازدر مغازله درآمدن . ـ این تعبیر خیلی قطعی نیست . بعضی از مفسرین برجسته مانند «بتونونودیمولا» مفهوم آنرا بدنبال رفتن وبرخی دیگر از قبیل «بوتی» مفهوم آنرا «باستقبال‌شتافتن» دانسته‌اند .

٤– اشاره به محکمهٔ عدل الهی .

۵– یعنی:آن چرخی که باید لبهٔ شمشیر یا کارد را تیزتر کند ، بعکس باعث کند کردن آن میشود : اشاره بدانکه توبه و پشیمانی قهر خداوندی را تبدیل به‌بخشش واغماض میکند.

وبرای آنکه باردیگر که آوای پریان دریائی را شنوی قویدلتر از گذشته باشی [1] ،

سرچشمهٔ اشکهای خویش را بخشکان و گوش فرا ده تا بشنوی که چسان تن درخاک رفتهٔ من میبایست ترا در راهی خلاف آنکه رفتی راهنما شده باشد .

هرگز هنر یا طبیعت [2] ، آن اندازه زیبائی بتو عرضه نداشت که در تن من که مرا زندانی خود داشت وعاقبت بخاک بازگشت، گردآمده بود.

واگر این لذت اعلی با مرگ من از تو ستانده شد ، دیگر کدامین مطلوب خاکی را درجای آن طلب میتوانستی کرد [3] ؟

میبایست که بالعکس با این نخستین تجربهٔ خویش بماهیت چیزهای گمراه کننده پی بری تا بمن که دیگر درعلو خود چنین صورتی نداشتم برسی [4] .

نمیبایست بالهای خویش را بسوی زمین فرود آورده باشی ، تادر آنجا بانتظار دخترکی [5] یا لذت موهوم وزودگذر دیگری باقی بمانی .

۱– پریان دریائی le alrene در میتولوژی یونان دختران زیبائی بودند که در دریاها زندگی میکردند ونیمی ازتنشان شکل زن ولیمهٔ دیگر آن شکل ماهی راداشت . این پریان آواز بسیار دلکشی داشتند ، چنانکه هرکس که آنرا میشنید بسوی ایشان کشیده شده ودرآب غرق میشد . در اینجا لذات دروغین زندگی تشبیه بصدای این پریان شده است که آدمیان را بسوی خود میکشاند ونابود میکند .

۲– دربارهٔ دوطبقه بندی هنروطبیعت ، بسرودیازدهم دوزخ(دوزخ،صفحهٔ ۲۳۵) مراجعه شود .

۳– یعنی : وقتیکه مرا دیدی که باآن همه زیبائی روی در خاك بردم ودریافتی که حتی این زیبائی نیز ناپایدار بود وجزوسیلهٔ فریبی نبود ، چگونه بعد ازمن بسراغ دیگران رفتی تاآزموده را بیازمائی ؟

٤ – یعنی : دل بزیبائی مطلق ومجرد بندی که من که دیگر صورت جسمانی نداشتم تا برآتش هوس تو دامن زنم ، مظهرآن بودم .

۵– pargoletta : این کلمه تاکنون مایهٔ صدهاتفسیر وتعبیرشده وصدهاصفحه رابدست

بقیه درصفحهٔ بعد

مرغك نوخاسته دوسه باردرهوای دانه فریب میخورد ، اما آن مرغکان را که صاحب بال وپری شده‌اند دیگر بدام نمیتوان افکند وبه تیرشان نیز نمیتوان زد [1] . »

حال من حال آن کودکان بود که از شرم خاموش میمانند ودیده برزمین میدوزند وبا اقرار بخطا سخنان ملامت آمیزرا میشنوند وازتقصیر خویش پشیمان میآیند ؛

ووی بمن گفت : « اکنون که دل ازسخنان من بدرد آورده‌ای، ریش خودرا بالاآر [2] ومرا بنگر ، تارنجی ازین فزونتر احساس کنی. »

بقیه از صفحهٔ قبل

دانته‌شناسان سیاه کرده است ، زیرا معلوم نیست منظورواقعی شاعر ازکلمهٔ pargoletta چیست واشارهٔ او بکدام دختر ازمعشوقگان اوست، واصولا معلوم نیست که آیا اشارهٔ وی بزن معینی است یا بطورکلی بهمهٔ زنان ، یعنی به عشقهای آسان وهوس‌آمیز . بعضی وی را همان خانم خوب donna gentile دانسته‌اند که در « زندگانی نو » دانته بدو اشاره شده . برخی دیگر وی را دخترك کوهستانی la montanina شمرده‌اند که در چندین قطعهٔ دانته از او یاد شده . عده‌ای دیگر در میان معشوقگان دانته گشته وچندنفر را بنام «لیزتا» ، «ویولتا» ، «پیترا» وغیره یافته‌اند که شباهتهائی نزدیك بااین «پارگولتا» دارند . دانته در نغمهٔ ششم ترانه‌های عاشقانهٔ خود ، یکبار دیگر این کلمه را ذکر میکند : I' mi son porgoletta bella e nuova ؛ «پیترودی - دانته » پسردانته، که خود از مفسرین کمدی الهی است ، بعکس دیگران منظور شاعر را یك آدم معین واصلا یك انسان نمیداند ومفهوم این کلمه را « شعروسایرعلوم وهنرهای خاص مجلس آرائی » میشمارد . بعقیدهٔ «لانك‌فلو» وعده‌ای ازدانته‌شناسان معاصر ، بهترین تعبیر این کلمه تعبیری است که در « Ottimo Commento della Divina Commedia » که از معروفترین تفسیرهای این کتاب است ودرسال های ۱۸۲۷ تا ۱۸۲۹ در شهر پیزا چاپ شده دربن باره شده وبموجب آن اشارهٔ بئاتریس بتمام زنانی است که دانته در مورد ایشان تمایلی شهوانی وآلوده داشته است ، و محققین تعداد این زنان را بسیار زیاد دانسته‌اند .

۱ – اصل فکر ازتورات است (کتاب امثال سلیمان نبی ، باب اول) : «... بتحقیق گستردن دام در نظر هرمالداری بیفایده است . »

۲ – alza la barba ؛ کلمهٔ «ریش» در اینجا تعمداً از طرف بئاتریس گفته شده ، تا بدانته فهمانده شود که دیگر بچه نیست ووقت آن رسیده است که از سبکسریهای خود خجالت بکشد .دانته خودنیز در دوبند بعد بدین نکته اشاره میکند. بئاتریس مظهر حقیقت مجرد است ، ولی لحن او درینجا خواننده را بی‌اختیار متوجه زنی حسود میکند که در عالم خشم خود عاشق هوسباز وبیوفایش‌را مورد ملامت قرار میدهد .

درخت تنومند بلوطی ، در برابر بادی که از دیار ما یا از سرزمین «یاربا» [1] وزد، باپایداریی کمتر از آن ریشه کن میشود

که من دربالابردن زنخ خویش وبکاربستن فرمان او نشان دادم ؛ و هنگامیکه وی برای اشاره بچهرهٔ من سخن از ریش بمیان آورد ، زهری را که در این کلامش نهفته بود احساس کردم .

وچون سربرداشتم،دریافتم که آفریدگان نخستین [2] دست از پرتاب گل برنداشته بودند ،

وبادیدگانی که هنوز چندان اثری از اطمینان درآنها نبود ، دیدم که بئاتریچه روی بسوی حیوانی گردانده بود کهدوطبیعت‌را دریك وجود واحد درآمیخته داشت [3] .

درآنسوی جویبار،اورادرزیرحجابی که بروی داشت‌دیدم کهجمالش نسبت بگذشته حتی ازآن‌حد که زیبائی‌او در روی زمین ازدیگر زیبایان سر بود ، فراتر رفته بود .

خارپشیمانی [4] چنانم سخت گزید کهازمیان جملهٔلذات،آن لذتی که بیشتر مایهٔ انحراف عشقم شده بود ناخوشایندترم آمد ؛

ودلم باتوجه‌بخطای گذشته چنان مجروح شد که از هوش بدررفتم

---

۱ — Iasba (بلاتینی Jasbas) پادشاه Gaetulia (تومیدیا ــ مراکش والجزیرهٔ کنونی) که بنا بگفتهٔ ویرژیل در انئیس ، «دیدون» قطعه زمینی را ازاو خرید ودرآن «کارتاژ» را بنا کرد . ــ «بادسرزمین یاربا » یعنی : بادی که از افریقا بوزد .

۲ — فرشتگان .

۳ — «گریفونه» .

٤ — در اصل : ortica : گزنه .

وبرزمین‌درافتادم، وآنکس که چنینم کرد نیك میداند که درآن حال بچه صورت درآمدم .

هنگامیکه دل‌من‌قدرت عمل‌را بحواسم باز گـردانید [۱] بانوئی را که تنهایش یافته بودم [۲] در بالای سرخویش دیدم که بمن میگفت : «مرا بگیر ! مرا بگیر ! »

تاگلوگاهم در رود [۳] فرو برده بود ودر پشت سرخویشم‌میکشانید، اما خود به سبکی ماکوئی درروی‌آب میلغزید ومیرفت .

چون بنزدیك ساحل میمون رسیدم ، کسانی را شنیدم که باصدائی بس شیرین که مرا نه یارای تذکار ونه‌امکان توصیف‌آنست،میخواندند که: Asperges me [۴] .

بانوی زیبا هردو بازوی‌خویش بگشود وآنهارا بر گرد سرم حلقه کرد وچنانم در جویبار فروبرد که چاره‌ای بجز نوشیدن‌آب نیافتم .

پس‌آنگاه ازجویم برون آورد وسراپا خیس‌بسوی حلقهٔ پایکوبی چهاربانوی زیبایم [۵] برد، واینان‌جملگی بازوان خویش را بر گرداگردم حلقه کردند .

۱ – یعنی : وقتیکه بهوش آمدم .

۲ – «ماتلدا» .

۳ – «لته» ، جویبار فراموشی.

٤ – کلمهٔ لاتینی، بمعنای «پاکم کن»، نقل از مزامیر داود (تورات ، مزمور پنجاه و یکم) : « ... مرا با زوفا پاك‌کن تاطاهر شوم . مرا شست‌وشوکن تا از برف سفیدتر‌گردم ... ای خدا، دل طاهر در من بیافرین . »

۵ – اشاره به « حسنات اربعهٔ » اصلی .



بانوی زیبا هردو بازوی خود را بگشود ومرا در جویبار فرو برد . (صفحه ۹۷۸)

« ما دراینجا پریانی هستیم ودرآسمان اخترانی [1] ؛ پیش ازآنکه بئاتریچه بروی زمین فرودآمدباشد [2] ، مارا بخدمتگزاری‌اوخواندند ،

و اینك ترا در برابر وی خواهیم برد ؛ اما این سه تن دیگر که درآنجایند [3] ونگاهی نافذ دارند ، نظرهای ترا قدرت‌آن خواهندداد که یارای رخنه در فروزندگی دلپذیر نگاههای او را بیابد . »

آوازه‌خوانان چنین گفتند؛ پس‌آنگاه‌مرا درهمراهی‌خویش‌بمقابل گریفونه بردند که درآنجا بئاتریچه بجانب ما چرخیده بود ،

و گفتند : « هشدار که دیدگانت دردیدار صرفه‌جوئی نکنند، زیرا که اینك ما دربرابرآن دوزمردت آورده‌ایم که روزگاری عشق ازآنها بسویت تیرافکنی کرد [4] . »

شوقی‌هزارکه‌هریك سوزانتر ازشعله‌ای‌بود دیدگان مرا حریصانه بدیدگان فروزان او دوخت که همچنان به گریفونه مینگریستند .

چونانکه نور خوشید برآئینه‌ای تابد ، حیوان دوگانه گاهی بیك صورت و گاه بصورت دیگر خویش درین دیدگان منعکس میشد [5] .

---

۱ — «دراینجا»: اشاره‌به‌بهشت زمینی . ــ «...ودرآسمان اخترانی» : اشاره بچهارستارهٔ فروزان صلیب جنوبی ، که دانته هنگام ورود ببرزخ آنها را در آسمان دیده بود (رجوع شود به صفحهٔ ۵۸۳این کتاب ، شرح ۱) .

۲ — یعنی : پیش ازآنکه متولد شده باشد . اشاره بدانکه حسنات اصلی : نیرو ، عدالت ، حزم و اغماض ، ازآغاز در خدمت « حقیقت الهی که از راه مذهب متجلی میشود » قرار داشته‌اند .

۳ — اشاره به «حسنات‌ثلاثهٔ» علم الهی : احسان ، امید ، ایمان ،که فقط آنها قدرت راهنمائی دانته را بحقیقت الهی دارند .

۴ — اشاره به دیدگان بئاتریس . دانته خود درسرود بیست‌ویکم «زندگانی‌نو» میگوید که : « خدای عشق در دیدگان دلدار من خانه دارد وبا نیروی اوست که وی بهرچه در برابر نگاه خویش دارد آراستگی میبخشد » .

۵ — یعنی : گاه طبیعت الهی وگاه طبیعت انسانی مسیح در دیدگان بئاتریس منعکس میشد .

ای‌خواننده ، خود بیندیش که چسان باعجاب آمدم ، وقتی که‌دیدم که‌وی‌خود بدانصورت نخستین مانده‌بود، ولی‌تصویرش دگرگون میشد [1] .

وچون روح من ، آکنده از بهت وازشادی ، سرگرم چشیدن طعم خوراکی بود که خود سیر میکند وخود اشتها میبخشد [2] ،

آن سه‌تن دیگر [3] که رفتارشان نشان میداد که ازقبیله‌ای [4] برترند، پایکوبی خویش را باآوازهٔ ملکوتی [5] هماهنگ کردند وبسوی ماآمدند .

و چنین خواندند : « بئاتریچه ، دیده بردار ، دیده بردار و مرید وفادار خویش‌را بنگر که برای دیدار تو راهی چنین دراز پیموده است .

لطف کن وپرده ازدهان خویش برگیر وازین ره برما منت گذار ، تا وی آن زیبائی دومین را که تو پنهانش میداری تواند دید [6] . »

ای جلال فروغ خیره کنندهٔ جاودانی، کدام کس است که در زیر سایه‌های «پارناسو» رنگ از روی داده یا از جویباران آن آب نوشیده باشد [7] ،

ودر کوشش خویش برای وصف جمال‌تو، درآن هنگام که درفروغ

---

۱ — یعنی : باوجودیکه تصاویر دوگانهٔ مسیح تغییر مییافت ، حقیقت وجود او درنظر بئاتریس (حقیقت الهی) لایتغیر مانده بود .

۲— خوراك حکمت — نقل ازکتاب جامعهٔ تورات : « آنهاکه مرا بخورند گرسنه‌تر وآنهاکه بنوشند تشنه‌تر خواهندبود ».

۳ — اشاره به «حسنات‌ثلاثه» : احسان ، ایمان ، امید .

٤ — tribo ، یعنی آنانکه مقامی برتر ازآن دیگران دارند .

٥ — loro angelico caribo ـ کلمهٔ‌آخر این جمله تاکنون مورد بحث وتعبیر فراوان قرارگرفته است . بطورکلی‌این کلمه معنی‌آوازی را میدهدکه بارقص توأم باشد ومرادف اصطلاح انگلیسی carol است‌که در سایر زبانها معادلی برای آن نمیتوان یافت .

٦ — یعنی : بتواند لبخندترا نیزناظرباشد . ـ « زیبائی اولین » : دیدگان بئاتریس .

۷ — یعنی: کدام شاعری است که ... ـ «پارناسو»: مقرخدای هنر وپریان الهام بخش

کامل بهشتی پرده ازروی برداشتی و با آنصورت که ترا دیدم، درحلقهٔ هماهنگ افلاك[1] جای گرفتی ،

آدمی ناپخته وتاریك ضمیر بنظر نیاید ؟

۱ — این جمله را میتوان اینطور نیز معنی کرد : «... درآنجا که آسمان ، هماهنگ بازمینی که درآن آدم بیگناه زیست ، تصویری از جمال الهی است » . اصل شعر چنین است :

là dove armonizzando il ciel t' adombra

سرود سی و دوم

بهشت زمینی

در این سرود « سمبولیسم » کمدی الهی درحد اعلای خـود جلوه‌گر است : «گریفونه» که مظهر عیسی است « گردونه » را که مظهر مسیحیت و کلیـا است بدرختی‌که چون حـوا میوهٔ آنـرا چید خشك شد ومظهر « معرفت نیك وبد » است میبندد ، و درخت بـراثر تماس با این گردونه شاخ و برك تازه برمیآورد . درین وقت دانته بخواب میرود وچون بیدار میشود بئاتریس را که مظهر تجلی حقیقت الهی ازراه مذهب وایمان است میبیند که برروی زمین نشسته است واو را متوجه تغییراتی میکند کـه دروضع گردونه پدید میآید ، و این تغییرشکل بصورتی عجیب در برابر نظر دانته صورت میگیرد .

دربارهٔ مفهوم «سمبولیك» روئیدن شاخ وبرك بدرخت نظریات وتعبیرات بقدری مختلف است که شاید هرگز منظوراصلی‌دانته ازین اشاره روشن نشود . فقط میتوان احتمال داد که چون دانته خـود این درخت را از نظر معنوی «نمایندهٔ عدالت الهی» میشمارد ، ایـن شاخ وبرك نو بـدین موضوع ارتبـاط داشته باشد .

ولی مفهوم تغییرات گردونه را بآسانی میتوان دریـافت : این گردونه مظهرکلیـا،وتغییراتی‌که درشکل آن روی میدهد نمایندهٔ تحولات هزار[1]وسیصد سالهٔ تاریخ کلیسا تازمان دانته‌است. براثر این تغییرات که مفهوم آنها درحواشی صفحات بتفصیل‌شرح داده‌شده ،کلیسا درنظر دانته بخاطر مال ومنالی‌که تحصیل کرده بصورت غولی درآمده ودر عین‌حال برای خاندان پادشاهی فرانسه (رجوع شود به سرود بیستم‌برزخ) مقام‌طعمه‌ایرا یافته‌است. «کلیسای‌فاسد» زمان دانته ، در این سرود به « فاحشه‌ای نیمه‌عریان » تشبیه شده‌کـه با نگاههای وقیحانهٔ خود «مشتری» میطلبد ، و «فیلیپ لوبل» پادشاه فرانسه‌که پاپ را « خریده » وکلیسارا ملعبهٔ خودکرده‌بود ، درین‌جا بصورت«فاسق» این‌فاحشه‌درآمده است .

سرود سی‌ودوم

دیدگان من برای فرونشاندن عطش ده سالهٔ خویش[1]، با چنان دقتی خیره شده بودند که سایر حواس مرا ازین راه کرختی دست داده بود[2]،

واین هردودیده نیز، ازین وازآن جانب، در میان دودیوارهٔ بیخیالی محصور بودند، زیرا که لبخندملکوتی سخت بسوی دام گذشتهٔخویششان میکشانید[3]؛

ودرین هنگام این آلهه را شنیدم[4] که میگفتند: ـ فزون از حد خیره شده‌ای! ـ واین سخن نگاه مرا باجبار بجانب چپ من بگردانید،

وآن خیرگی که دیدار خورشید دردیدگان پدید میآورد دمی‌چند قدرت بینائی را از من بستاند[5].

۱ـ اشاره به ده‌سال دوری دانته از بئاتریس، پس از مرگ او (۱۲۹۰ـ۱۳۰۰).

۲ـ رجوع شود به نظریهٔ دانته، که‌چون تمام‌قوا معطوف بامری‌شوند بقیهٔ حواس کرخت میشوند، صفحهٔ ۶۱۶، شرح ۱).

۳ـ یعنی: دیدگان من فقط متوجه لبخند ملکوتی بئاتریس بودند که درگذشته دام ایشان شده وآنها را بسوی‌خود کشانده بود، واین‌دیدگان‌مابین خود هرآنچه جز این لبخند در جهان‌بود دیواری کشیده بودند.

۴ـ اشاره به «حسنات ثلاثه».

۵ـ اشاره به خیرگی آدمی درمقابل تجلی حقیقت الهی، که در اینجا در قالب چهرهٔ بئاتریس بخورشید تشبیه شده است.

اما چون نگاه من بنوری‌ضعیف[1] خو گرفت ـ میگویم «ضعیف»[2]
تا تا بندگی آن نور خیره کننده‌ای را که میبایست بزور دیده‌ام را
ازدیدارآن بر گیرند نشان‌داده باشم ـ

سپاه پرافتخار[3] را دیدم که بجانب راست خود چرخیده بود ورو
بخورشید[4] وشعله های هفتگانه[5] میرفت .

همچون دسته‌ای‌سپاهی که برای حفاظت خویش، در زیر سپرها
نیمگرد میکند و پیش ازآنکه کاملا بدور خود گشته باشد در همراهی
پرچم تغییر مسیر میدهد ،

این سربازان قلمروآسمانی‌نیز که پیشاپیش دیگران میرفتند[6] ،
پیش از آنکه مالبند گردونه تغییر جهت داده باشد در مسیر تو براه
افتادند و گذشتند .

پس‌آنگاه بانوان بنزدیك چرخها بازآمدند و« گریفونه»بارمیمون
خویش را بحرکت آورد ، بی‌آنکه کمترین پری از پرهای او بکار[7]
افتاده باشد .

بانوی زیبا که مرا بجانب گدار برده بود[8] و « استاتسیو» ومن ،

---

۱ ــ اشاره به نور شمعهائی که پیشاپیش گردونه درحرکتند .

۲ ــ در متن : al poco که دانته برای آنکه تکیه را بروی این کلمه داده باشد ، آنرا با طرزنوشتن معروف به « ایتالیائی » نوشته و در حقیقت مانند اینست که زیر این کلمه را خط کشیده باشد .

۳ ــ lo glorioso esercito : اشاره به گردونه وهمراهان آن .

٤ ــ یعنی : راه خود را برگردانده بود ورو بمشرق میرفت .

٥ ــ هفت شعلهٔ پیشاپیش گردونه .

٦ ــ اشاره به بیست‌وچهارپیرمرد، نشان بیست وچهار کتاب تورات.

۷ ــ مفهوم تمثیلی این گفته اینست که هرچند صورتظاهری کلیسا تغییر کند (حرکت گردونه) جنبهٔ الهی ومعنوی آنرا تغییری عارض نمیشود .

۸ ــ «ماتلدا» .

بدنبال آن چرخی که دائره‌اش کمترین قوس را میپیمود براه افتادیم [۱].

و چون از جنگل اعلی [۲] میگذشتیم که خطا کاری آن زنی که سخن‌ماررا باور داشت [۳] یکسره از آدمیانش تهی کرد، آواز دسته‌جمعی این ملکوتیان قدمهای مارا هماهنگ میکرد.

شاید تیری، از کمان بر آمده، درسه مرت، راهی بدان اندازه کهما در نوردیده بو... واند رفت، که بئاتریچه از گردونه فرود آمد.

جملگی را شنیدم که زمزمه کنان گفتند: ـ آدم [۴]! ـ وآنگاه همهٔ ایشان در پیرامون درختی گردآمدند که شاخه‌های آن یکسره از برگ وشکوفه تهی شده بود [۵]،

---

۱ — اشاره بچرخ راست گردونه، که چون درین‌موقع گردونه بسمت راست میچرخد، این چرخ قوسی کوچکتر از قوس آن چرخ دیگر را طی میکند؛ وچون درسمت چرخ راست گردونه سه‌فرشتهٔ «حسنات‌ثلاثه» جای دارند، مفهوم این گفته اینست که این سه‌نفر از راه علم الهی «احسان» که خاصیت مسیحیت است روبه گردونه برده‌اند ونه از راه «حسنات‌اربعهٔ» اصلی

۲ — l'alta selva : بهشت زمینی.

۳ — حوا.

۴ — آدم ابوالبشر؛ اشاره به گناه آدم که براثر خطای حوا درچیدن میوهٔ این درخت از بهشت رانده شد.

۵ — این درخت، همان «شجرهٔ ممنوعه» است که در وسط باغ بهشت بود و وبخاطرآنکه حوا از میوهٔ آن خورد وچشم وگوش او وآدم باز شد، این هردو از بهشت بیرون رانده شدند، زیرا که بااین کار، این‌دو به علم نیك وبد که خاص خداوندast ره برده بودند، وازآن پس بود که این درخت از برك وبار تهی شد. اصل ماجرا در تورات آمده است (سفر پیدایش، باب دوم): «... وخداوند خدا آدم را فرموده گفت از همهٔ درختان باغ بی‌ممانعت بخور، اما ازدرخت معرفت نیك وبد زنهار نخوری، زیرا روزی که ازآن خوردی هرآینه‌خواهی مرد.» و (سفر پیدایش، باب سوم): «... پس خداوند خدا پرسید آیا ازآن درختی که ترا قدغن کردم که ازآن نخوری خوردی؟ آدم گفت این زنی که قرین من ساختی وی از میوهٔ درخت بمن داد که خوردم ـ پس خداوند خدا بزن گفت این چه‌کاراست که کردی؟ زن گفت مار مرا اغوا نمود که خوردم ... پس خداوند خدا بزن گفت الم وحمل ترا بسیار افزون گردانم ... وبآدم گفت چونکه سخن زوجه‌ات را شنیدی.. پس بسبب تو زمین ملعون‌شد وتمام ایام عمرت ازآن بارنج خواهی خورد.»

بقیه درصفحهٔ بعد

و گیسوی آن[1] ، که هرقدر بالاتر میرفت گسترده‌تر میشد[2] از لحاظ
بلندی در جنگلهای هندوان مورد پرستش آنان واقع میتوانست شد[3] .

« گریفونه ، چه نیکبختی که با منقار خویش چیزی ازین درختی
که طعمی خوش‌دارد برنمیگیری، زیرا که هرآن بطنی که بااین‌خوراك
آشنا شود ، بادرد فراوان بخود خواهد پیچید[4] . »

چنین بود بانگی که‌آن دیگران در کناردرخت تنومندبرداشتند،
وآن حیوان دو گانه[5] گفت : « بذر عدالت را چنین حفظ باید کرد . »

بقیه از صفحهٔ قبل

ولی در بارهٔ مفهوم «سمبولیك» این درخت در اینجا مفسرین اختلاف‌نظر دارند . غالب مفسرین قدیمی آنرا مظهر «اطاعت» از عدالت خداوندی دانسته‌اند که‌آدم درآن‌باره مرتکب‌قصوری بخشش‌ناپذیر شد وبالعکس عیسی تا بآخر بدان وفادار ماند ، بدین جهت است که درختی که بعد ازآدم خشك شد ، بالمس باگروهٔ مسیحیت دو بساره شاخ و برك مییابد . چندین تفسیر دیگر نیز شده که درآنها این درخت‌مظهر صلیب، کلیسا، اخلاق، وامپراتوری روم محسوب شده است و این تفسیر اخیر که درقرن هیجدهم توسط «بالداساره‌لمباردی» صورت گرفت ، امروز مورد توافق غالب دانته شناسان است .

۱ — اشاره به شاخه‌های درخت .

۲ — باحتمال قوی اصل فکر از تورات گرفته شده (کتاب دانیال نبی ، باب چهارم) « ... رؤیاهای سرم دربسترم این بود که نظر کردم، واینك درختی در وسط زمین که ارتفاعش عظیم بود ، این درخت بزرك وقوی گردید وبلندیش تا بآسمان رسید ومنظرش تا اقصای تمامی زمین بود . »

۳ — اشاره بدانکه دسته‌ای از هندیان درختان بلند را مسکن ارواح مقدس خویش میشمارند . این‌مطلب ازراه نوشته‌های هرودوت باطلاع نویسندگان‌لاتینی که دانته باکتابهای آنها آشنائی داشت، منجمله ویرژیل که در کتاب دوم Georgis خود درین‌باره سخن گفته ،رسیده‌بود.

٤ — درصورتیکه | درخت مفهوم عبودیت واطاعت مطلق بخداوند را داشته باشد ، میتوان این بند وواقعه‌ایرا در دنبال آن میآید ، تعبیر این گفتهٔ پولس رسول در انجیل (رسالهٔ پولس‌رسول به رومیان . دانست که : « ... پس همچنانکه یك خطا حکم شد برجمیع مردمان برای قصاص ، همچنین بیك عمل‌صالح بخشش شد برجمیع مردمان برای عدالت حیات — زیرا بهمین قسمیکه از نافرمانی یك شخص بسیاری گناهکارشدند ، همچنین نیز باطاعت یك‌شخص بسیاری عادل خواهند گردید . »

۵ — binato : دوزاده، یعنی‌آنکه بادوطبیعت مختلف زاده شده است .

آنگاه بجانب مالبند گردونه برگشت و آنرا بپای درخت بی برگ وبار کشانید و باشاخه‌ای بدان بست ودرهمانجایش باقی گذاشت .

همچنانکه‌درختان ما[1] ، درآن هنگام که نوربزرگ باآن‌نوری که ماهیان‌آسمانی‌را بدنبال میآید درآمیزد وبرآنها بتابد[2]

آکنده ازشیره میشوند، وپیش ازآنکه خورشید اسبان بادپیمای گردونهٔخویش‌را درزیر برج دیگری‌زین ویراق کرده‌باشدجامهٔ رنگهای نوبرتن میکنند[3]،

این درخت نیز که تاآن دم شاخه‌هائی از بـرگ وبار تهی داشت ، بجنبش درآمد ورنگی روشن‌تراز قرمز وتیره‌تر از بنفش یافت[4] .

در آن دم جملهٔ حاضران سرودی خواندند که من چیزی ازآن درنیافتم وآهنگش را نیز تا بآخر در خاطر نسپردم ، واین سرودی بود که زمینیان را باآن آشنائی نیست .

اگر میتوانستم همچوآن نقاش که از روی سرمشق خویش گرده برمیدارد، شرح دهم که در داستان «سیرینگا» آن دیدگان سنگین دلی

---

۱ — درختان روی زمین .

۲ — « نور بزرگ » : خورشید ـ « نوری که بدنبال ماهیان آسمانی میتابد » : اشاره بدرخشندگی ستارگان برج «حمل» که از لحاظ فلکی در دنبالهٔ برج حوت (ماهی) قراردارند.ـ بنابراین مفهوم این بند اینست که « چون خورشید در برج حمل باشد » ، یعنی : در فصل بهار؛ کلمهٔ حوت (ماهی) در متن ایتالیائی بصورت اصلی‌آن pesce بکار نرفته ، بلکه بصورت نام یکی از انواع خاص ماهی ، lasca آمده است .

۳ — یعنی : پیش ازآنکه خورشید وارد برج ثـور (اردیبهشت) شود این درختان جامهٔ برگ وباز بهاری برتن میکنند .

٤ — یعنی : پوشیده ازگلها وشکوفه‌هائی شد که رنگی بین بنفش وقرمز،داشتند . این رنگ رنگ خون‌آدمی است، وبهمین‌جهت بوتی Buti مفسر قدیمی و معروف کمدی الهی اشارهٔ داننه را بخون مسیح میداند .

که نگاهبانی برایشان بس گران تمام شد،

چگونه سنگین شدند و برهم افتادند[1] ، میتوانستم گفت که چسان بخواب رفتم؛ اما این توصیف را امانتدارانه کسی کند که توانائی چنین کارش باشد.

لاجرم بشرح بیداری خوش ازین خواب میپردازم، ومیگویم که پردهٔ خواب مرا برقی فروزان وبانگی که: ــ چه میکنی؟ برخیز! ــ ازهم بدرید[2] .

همچنانکه پطرس ویوحنا ویعقوب بدیدار شکوفههای آن درخت سیب که فرشتگان را مشتاق میوههای خوش میکند ودر آسمان خوان بزمهای جاودان میگستراند[3]

---

۱ — در میتولوژی یونان ، هرمس خدای شبانی، وسفیر وقاصد خدایان (بهلاتینی مرکور)، برای آنکه غول صدچشم پاسدار «یو» را (رجوع شود به سرود بیست و نهم این کتاب) بخواب برد ، نیزنان داستان عشقبازی «پان» خدای جنگل را با Syrinx (بایتالیائی Siringa) پری زیبای «آرکادیا» برای اوشرح دادو گفت که چسان درنتیجهٔ این عشق پری خودرا برودخانه افکند وتبدیل به بوتهٔ نی شد ؛ این قصه «آرگوس» غول صدچشم را بخواب برد وکلیهٔ چشمهای اورا فروبست ودرنتیجه هرمس توانست او را بکشد. دانته اشاره میکند که وی نیز باشنیدن صدائی چنین لطیف وآسمانی بخواب رفته است .

۲ — برق فروزان مربوط بـه بازگشت موکب مقدس بآسمان وصدا از ماتلدا است .

۳ — این بند ودوبند بعد ، مربوط بیکی ازفصول معروف انجیل است که «تبدل عیسی» (trasfigurazione di Cristo) نام دارد ، ولی تشبیه عیسی بدرخت سیب توسط خود دانته از روی یکی از بندهـای غـزل غزلهای سلیمان در تـورات صورت گرفته است (تورات ، غزل غـزلهای سلیمان ، باب دوم) : « ... چنانکه سیب در میان درختان جنگل ، همچنـان محبوب من در میان پسران است . در سایهٔ وی بشادمانی نشستم ومیوهاش برای کامم شیرین بود.» قسمتی از انجیل که مربوط به «تبدل عیسی» است عیناً چنیناست : (انجیل متی ، بابهفدهم) : « ... وبعد از ششروز عیسی پطرس ویعقوب وبـرادرش یوحنا را برداشته ایشانرا درخلوت بکوهی بلند برد ودر نظر ایشان هیئت او متبدل گشت وچهرهاش چـون خورشید درخشنده وجامهاش چون نور سفید گردید، که ناگاه موسی والیاس برایشان ظـاهر شده بااو گفتگو میکردند . امـا پطرس

بقیه درصفحهٔ بعد

بسوی درخت رفتند ومدهوش شدند، وپس آنگاه با آهنگ آن کلامی که خوابهائی گرانتر از آنرا پایان داد [1] دیده بگشودند

ودیدند که موسی والیاس از جمع ایشان کناره جسته بودند وجامهٔ مولایشان نیز دگرگون شده بود [2] ،

من نیز بهمین‌سان بخویش آمدم؛ ودرنزدیك خود آن بانوی نکوکاری را که پیش از آن قدمهای مرا در طول جویبار رهبری کرده بود ایستاده دیدم [3] .

وبا پریشانی بسیار گفتم : « بئاتریچه کجاست ؟ » ووی گفت : « او را درزیر شاخ وبرگهای نورسته ببین که برروی ریشهٔ درخت نشسته است؛ وآن همرهانی‌را نیز که درپیرامون اویند بنگر [4] ؛ اما آن‌دیگران

بقیه از صفحهٔ قبل

بعیسی متوجه شده گفت که خداوندا ، بودن ما در اینجا نیکوست ؛ اگر بخواهی سه سایبان در اینجا بسازیم ، یکی برای تو ویکی بجهة موسی ودیگری برای الیاس ، وهنوز سخن برزبانش بود که ناگاه ابری درخشنده برایشان سایه افکند واینك آوازی از ابر دررسید که اینست پسر حبیب من که از وی خوشنودم او را بشنوید . وچون شاگردان این را شنیدند بروی درافتاده بینهایت ترسان شدند ـ عیسی نزدیك آمده ایشانرا لمس نمود وگفت برخیزید وترسان مباشید وچشمان خود را گشوده هیچکس را جز عیسی تنها ندیدند . وچون ایشان از کوه بزیرمیآمدند عیسی ایشانرا قدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان برنخیزد زنهار این رؤیا را بکسی باز نگوئید . ٭ ـ پطرس ، یوحنا ، یعقوب ، موسی ، الیاس : اسامی عبری که مرادف ایتالیائی آنها در متن دانته چنین است : Pietro , Giovanni , Iacopo , Moisè , Elia : ـ «مولا» ترجمهٔ کلمهٔ Maestro (استاد) است که بعیسی اطلاق میشود، وعلت اطلاق این اینست که حواریون عیسی همه‌جا در انجیل بعنوان «شاگردان» نام برده شده‌اند .

۱ — اشاره بصدای عیسی، که با دم مسیحائی مرده را زنده کرده بود .

۲ — یعنی دیگر به «سپیدی نور» نبود .

۳ — ماتلدا .

٤ — اشاره به حسنات سبعه ، یعنی حسنات اربعه وحسنات ثلاثه که درکنار بئاتریس مانده‌اند ، اما آن دیگران او وگردونه را ترك گفته‌اند .

که درینجا بودند، بدنبال گریفونه بسوی آسمان بالا میروند وسرودی شیرینتر و عمیقتر ساز کرده‌اند.»

نمیدانم که وی ازین بیش چیزی گفت یا نگفت، زیرا که درست در آن دم زنی را که دیدارش مرا فارغ از هراندیشهٔ دگر کرده بود در برابر خویش دیدم.

تنها بود ودر روی زمین نشسته بود [۱]، چنانکه گوئی نگهبانی گردونه‌ایرا که پیش از آن بر گردن حیوان دوگانه [۲] بسته دیده بودم برعهدهٔ خویش داشت.

پریان هفت‌گانه [۳]، حلقه وار پیرامون ویرا فرا گرفته واز خود صومعه‌ای‌ساخته‌بودند [۴] وآن‌مشعلهارا که‌بیمی‌از«آکویلونه»و«آوسترو» [۵] ندارند بردست داشتند [۶].

«تو کوته زمانی دیگردرین‌جنگل بسرخواهی برد، وبعدازآن در همراهی من جاودانه ازاهالی‌آن رومی‌خواهی‌شد که مسیح رومی‌آنست [۷].

۱ — au la terra vera : روی زمین برهنه ـ چندتن از مفسرین این ترکیب را «روی زمین حقیقت»، یعنی زمین عبودیت واطاعت ازخداوند معنی کرده‌اند.

۲ — alla biforme fiera : گریفونه.

۳ — ninfe (در یونانی nymphae) پریان زیبای افسانهٔ خدایان یونان، که‌بسهدستهٔ پریان چشمه‌سارها و رودخانه‌ها و جنگلها تقسیم‌میشدند. در اینجا مراد از «پریان‌هفتگانه»حسنات سبعه است که قبلا ذکرآنها رفت.

٤ — یعنی:حلقه‌ای پدیدآورده بودندکه همچون صومعه کسی را بداخل آن راه نبود.

٥ — Aquilone و Austro باد شمال وباد شرق.

٦ — مفهوم این مشعلها که برای نخستین‌بار ازآنها سخن میرود درست روشن نیست. ظاهراً اشاره بهفت برکتی است که روح‌القدس عطا میکند. برخی نیزآنها را همان هفت‌شمعدان سرود بیست ونهم دانسته‌اند، ولی این احتمال بعید مینماید.

۷ — آن‌رومی‌که مسیح رومی‌آنست quella Roma onde Cristo è romano اشاره به بهشت.

لاجرم، بخاطر صلاح دنیا که درتباهی بسر میبرد ، اکنون نظر بدین گردونه افکن، وچون بروی زمین باز گردی آنچه را که اینك بچشم خواهی دید برای مردمان باز گوی [1] . »

بئاتریچه چنین گفت : ومن که خالصانه سر بفرمان اوداشتم ، نگاه واندیشهٔ خویش را بدانسو که او خواسته بود گرداندم .

هر گز صاعقه‌ای، درآن هنگام که از دورترین سرحدات آسمان فرو میبارد [2] ، باچنین تندی از ابرهای گران فرود نیامده است

که آن پرندهٔ خدای خدایان [3] ، که دیدم که برروی درخت فرود آمد وساقهٔ آن ونیز گلها وبرگهای تازه رسته‌اش را پاره‌پاره کرد [4] ؛

وآنگاه باهمهٔ توانائی خویش بر گردونه حمله‌برد وگرد.ونه همچو آن کشتی که درخطرغرق باشد وگاه ازپیش وگاه ازپس سیلی‌خورامواج شود ، در زیر این ضربتها کمر خم کرد .

۱— بئاتریس صریحاً دانته‌را مأمورمیکند که درباز گشت بروی زمین ماجرای سفرخود را بجهان دیگر برای زندگان باز گوید تا مایهٔ تنبه آنان شود . این بندی از «کمدی‌الهی» است که درآن دانته بطور روشن توضیح میدهد که منظورش از سرودن این کتاب چه‌بودهوچگونه برای او اینکار صورت انجام یك وظیفهٔ مذهبی ومقدس را داشته است .

۲ — « دورترین سرحدات آسمان » : اشاره به نزدیکترین قسمت آسمان به« کرهٔنار» که بعقیدهٔ قدما حد فاصل میان آسمان زمین و اولین فلك (فلك ماه) بود وصاعقه از آنجا میآمد .

۳ — l' ucel(lo) di Giove : عقاب، که درینجا مظهرامپراتوری روم در دوران آزار مسیحیان است . این اولین حمله از حملات پیاپی است که ازین‌پس بگردونه میشود ومظاهرلطمات شدیدی است که در طول هزاروسیصدسال برمسیحیت واردآمده است . حملهٔ اول از جانب «عقاب» (امپراتوران روم که نشان آنها پرچم عقاب زرین بود) صورت میگیرد و علامت دورانی است که مسیحیان مورد تعقیب وآزار شدید رومیان قرار داشتند .

٤ — گلها وبرگهای تازه رسته : نخستین دسته‌های مسیحیان .

سپس دیدم که روباهی که گوئی هرگز از غذائی نکو تغذیه نمیکرد، بدرون گردونهٔ منصور جست [1].

اما بانوی من [2] بخاطر خطایای وحشتزای او ، سخت بیاد ملامتش گرفت، ووی باآن سرعتی که استخوانهای بی گوشتش اجازه میداد پای گریز گشود [3]

پس آنگاه عقاب را دیدم که از آنجا که قبلا بر آن نشسته بود بدرون گردونه فرود آمد و آنرا یکسره در زیر بال خویش گرفت [4].

و درین دم ، چون صدائی که از دلی افسرده برآید ، صدائی از آسمان برون آمد که میگفت : « ای زورق من ، چه بار بدی داری ! [5] »

بعد از آن ، دیدم که زمین در میان دوچرخ گردونه شکافته شد و

---

۱ — دومین حمله به گردونه ، نشان دومین خطر بزرگی که در تاریخ مسیحیت بدین آئین روی آورد . ـ « روباه » : مظهر زندقه وبدعت دردین (eresia) (رجوع شود بسرودهای نهم ودهم ویازدهم دوزخ .)ـ « گردونهٔ منصور» : اشاره بدانکه عالم مسیحیت ازمیدان کشمکش با امپراتوران رومی پیروز بدرآمده بود .

۲ — la donna mia : اشاره بمفهوم تمثیلی وجود بئاتریس، یعنی کلیسا که پاسدار ونگهبان حقیقت است .

۳ — یعنی: کلیسا با جلوهٔ حقیقت بدعتگزاران وزندیقان را سرافکنده وفراری کرد .

٤ — سومین حمله بگردونه : مظهر سومین خطر بزرگی که در تاریخ مسیحیت بدان روی آورده بود . در اینجا نیز «عقاب» نماینده امپراتور رومی است، واین بار مراد ازین اشاره بخششی است که قسطنطین (کنستانتینوس) امپراتور مسیحی روم بکلیسا کرد وبدین ترتیب کلیسای کاتولیك را صاحب آن ضیاع وعقار مادی کرد که بعقیدهٔ دانته علت‌العلل فساد روحانیت است (دوزخ ، صفحهٔ ۳۳۶، شرح ۲) .

۵ — اشاره به افسانهٔ قرون وسطائی که بموجب آن پس از امضای «هبه نامه» از طرف «کنستانتینوس» ، صدائی از آسمان شنیده شد که میگفت : « از امروز زهر در عروق کلیسای خداوند پراکنده شد » . این افسانه را چندین مفسر قدیمی کمدی الهی نقل کرده‌اند .

اژدهائی برون‌آمد ودم برافراشته‌اش را در گردونه فرو برد[1] .

و آنگاه همچوزنبوری که نیش‌خویش را پس‌از گزیدن‌بیرون کشد، این اژدها دم تباهکار خود وهمراه باآن قسمتی از آخر گردونه را بسوی خویش بازآورد وپس خرسندانه براه خود رفت .

و آنچه از گردونه مانده بود ، همچون زمینی‌حاصلخیز که ازچمن پوشیده شود ، مستور از پرهائی‌شد که شاید بانیتی صاف وپاك بدان اهداء شده بود[2] ؛

وهردوچرخ ارابه ومالبندآن ، درمدتزمانی کوتاهتر ازآنکه‌آهی دهانی را گشوده نگه دارد ، از این پرها پوشیده شدند .

سپس‌ازهرسوی گردونهٔ مقدس ، که بدینسان تغییرشکل داده بود، سرهائی بیرون‌آمد : سه سر در جانب مالبند ویك سر در هریك از چهار گوشهٔ آن .

---

۱ — چهارمین حمله بگردونه : مظهر چهارمین خطر بزرگ تاریخ مسیحیت - برای این اژدها تاکنون مفهوم های تمثیلی مختلف قائل شده‌اند ؛ بعقیدهٔ دسته‌ای از مفسرین این اژدها مظهرشیطان‌است ، ودرینصورت اصل فکر از انجیل گرفته شده (مکاشفهٔ یوحنای رسول ، باب دوازدهم) : « ... وعلامتی دیگر درآسمان پدید آمد که اینك اژدهای بزرگ آتشگون که او را هفت سروده شاخ بود وبرسرهایش هفت‌افسر - ودمش ثلث ستارگان آسمان را کشیده آنها را برزمین ریخت واژدها پیش‌آن زن که‌میزائید بایستاد تاچون بزاید فرزند او را ببلعد ... واژدهای بزرگ انداخته شد ، یعنی‌آن مار قدیمی که به ابلیس وشیطان مسمی‌است که تمام ربع مسکونرا میفریبد .. او برزمین انداخته شد و فرشتگانش باوی انداخته شدند .»

چندین مفسربرجسته وقدیمی کمدی‌الهی ، از جمله لانا Lana ، بوتی Buti ، بنونوتو Benvenuto ، مظاهر تمثیلی‌دیگری‌برای این اژدها معین کرده‌اند که ازنظرعقاید مذهبی‌ما بسیار زننده است، بهمین جهت از نقل آن خودداری میشود .

۲ — اشاره به موقوفات وهدایائی که‌بکلیسا داده شد، وهرچند که این اهداء شاید «بانیتی پاك صورت گرفت» ، ولی وجود این مال ومنال دنیوی باعث فساد کلیسا شد . - اشارهٔ دانته در اینجا اختصاصاً به هبه‌نامهٔ « کنستانتینوس » امپراتور روم است و بهمین جهت گردونه پوشیده از پرهائی‌شده که از بدن عقاب (امپراتور) فرو ریخته است .

سر های نخستین هر کدام همچو گاوان دو شاخ داشتند؛ اما
هریك از آن چهارتای دگر را شاخی بیش نبود که درمیان پیشانی رسته بود:
وهرگز کسی را نظر برچنین غولانی نیفتاده است [1].

برروی گردونه، با اطمینان خاطری همانند آن کهدژی مستحکم در بالای
کوهستانی منیع بخویش دارد، فاحشه‌ای نیمه برهنه را نشسته دیدم که
پیوسته نظر بر گرداگرد خویش میکرد [2]؛

ودر کنار او غولی ستبر، باوضعی که گوئی هش داشت که وی را از
چنگش نربایند ایستاده بود؛ وچندین بار این وآن یکدگررا بوسیدند [3].

---

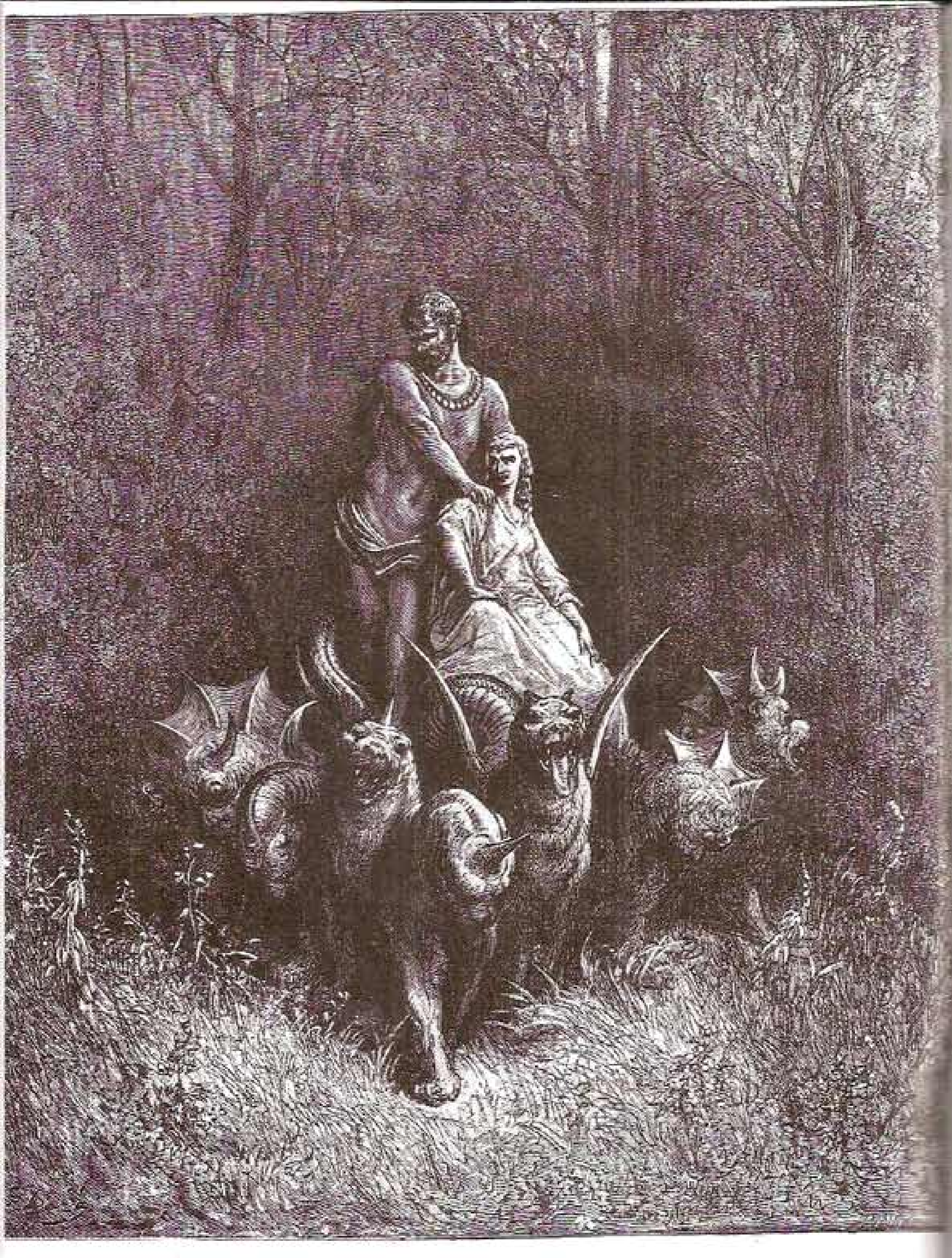
۱ — این هفت سر که بعد از پوشیده شدن گردونه از پرهای عقاب از آن بیرون می‌آیند، مظاهر معاصی کبیرهٔ سبعه‌اند که پس از آنکه کلیسا صاحب مال ومنال دنیوی شد در دستگاه رهبری عالم مسیحیت بروز کرد. این معاصی هفتگانه برحسب اهمیت خود تقسیم بدو دستهٔ سه‌تائی وچهارتائی شده‌اند، ودستهٔ معاصی ثلاثه که سه گناه کبیرهٔ غرور وحسد وخشم را شامل میشود (که در طبقه‌بندی برزخ داننه سنگین‌تر از گناهان دیگرند وبهمین‌جهت طبقات پائین برزخ بدانها اختصاص دارد) بصورت سرهائی نموده شده‌اند که هر کدام دوشاخ دارند. از نظر تمثیلی این دوشاخ نمایندهٔ آنند که این سه‌نوع گناه هم علیه خداوند بکار میروند وهم علیه ابناء بشر، درصورتیکه چهار گناه دیگر که هر کدام بصورت سرهائی بایك شاخ نموده شده‌اند، تنها بخود گناهکار زیان میرسانند.

هرچند این تعبیر مورد قبول اکثریت مفسرین است، ولی برخی از مفسرین مهم «کمدی‌الهی» دربن باره نظریات دیگری ابراز داشته‌اند، منجمله بوتی **Butti** وبیاجولی **Biagioli** این سرهای هفتگانه را همان هفت سری میدانند که در مکاشفهٔ یوحنای رسول در انجیل بدانها اشاره شده است: «... پس مرا درروح به‌بیابان برد، وزنی‌را دیدم بروحش‌قرمزی سوار شده که از نامهای کفر پربود وهفت سر وده شاخ داشت وآن زن بـه ارغوانی وقرمز ملبس بود واین هفت‌سر هفت کوه بود که زن برآنها نشسته بود (دوزخ، صفحهٔ ۲۵۹، شرح ۵).
«هفت کوه» درینجا اشاره است به‌هفت‌تپه‌ای که شهر رم برفراز آنها بنا شده است.

۲ — «فاحشهٔ نیمه برهنه»: کلیسای فاسد دورهٔ داننه؛ اصل فکر از انجیل گرفته شده (مکاشفهٔ یوحنای رسول، باب هفدهم): «... بیا تا قضای آن فاحشهٔ بزرك را بتو نشان دهم که پادشاهان جهان بااو زنا کردند.» ـ «لانك‌فلو» این اشاره را بشخص پاپ بونیفاسیوی هشتم میداند.

۳ — «غولی‌ستبر» (un gigante) اشاره بهفیلیپ‌لوبل Philippe le Bel (بایتالیائی

بقیه درصفحهٔ ۴۹۹



فاحشه‌ای نیمه برهنه را دیدم که نظر بر گرداگرد خویش داشت و در کنارش غولی ستبر ایستاده بود. (صفحهٔ ۴۹۹)

اما چون آن روسپی دیدگان حریص وبی‌آرام خویش را بجانب من

گرداند[1] ، فاسق درنده خوی اوسرتاپیا بباد تازیانه‌اش گرفت[2] ،

وپس، آکنده ازحسد ودیوانه از خشم ، بند ازپای حیوان موحش[3]

بگشود وآنرا چندان دردل جنگل دور برد

که هم روسپی وهم حیوان نو از دیدهٔ من پنهان شدند[4] .

بقیه از صفحهٔ ۹۹۶

Filippo il Bello) فیلیپ چهارم پادشاه فرانسه ، که پاپ ودستگاه کلیسا را از واتیکان به «آوینیون» در جنوب فرانسه انتقال داد وازین راه دانته او را «غولی» میشمارد که مراقب است تا آن فاحشه را (کلیسا) که معشوقهٔ اوست ازاو نربایند . ـ این فیلیپ‌لوبل نخستین پادشاه اروپای غربی بود که با ایران‌روابط سیاسی برقرار کرد وقدیمترین سند سیاسی که ازروابط ایران وفرانسه دردست‌است دونامه‌ایست که بین او وشاهمغول‌ایران رد وبدل شده‌است .

۱ – اشاره بکوشش کلیسا برای نجات خود از بند تسلط پادشاه فرانسه .

۲ – اشاره به بدرفتاری قوای فیلیپ‌لوبل با پاپ بونیفاتسیو در « آلانیا » (رجوع شود بصفحهٔ ، شرح ٦) .

۳ – «حیوان موحش» il mostro : اشاره بگردونه که براثر تغییرات پیاپی که برآن روی آورده بصورتی مسخ شده وزشت درآمده است .

٤ – یعنی : این غول (فیلیپ‌لوبل) گردونه‌ایرا (کلیسا) که‌قبل‌ازآن گریفونه (عیسی) بدرخت (رم که‌درخت‌مسیحیت درآن ریشه دوانیده است وازآنجا باطراف‌شاخ‌وبرگ میگسترانده) بسته بود بگشودوآنراهمراه خود بدور دست (آوینیون در خاك فرانسه) برد . ـ « حیوان نو » la nuova belva : اشاره بدانکه تاکنون چنین حیوانی دیده نشده بود ، یعنی تاکنون کسی پیدا نشده بودکه این چنین کاری کند .

مفهومات تمثیلی این سرود را که در کمدی‌الهی ازین حیث بی‌نظیر است ، بطور کلی میتوان چنین خلاصه کرد: گردونهٔ پیروز: کلیسای‌کاتولیك ـ پریان هفتگانه : حسنات اربعهٔ اصلی وحسنات ثلاثهٔ انجیلی . ـ هفت چراغدان : برکات سبعهٔ روح‌القدس ـ درخت معرفت نیك وبد : رم ـ عقاب : امپراتوری روم ـ روباه : زندقه وبدعت در دین ـ اژدها : شیطان وفساد ـ فاحشه : کلیسای فاسد ـ غول : پادشاه فرانسه .

سرود سی و سوم

بهشت زمینی

پایان سفر برزخ

پس از تغییرات بیانی وضع گردونهٔ مقدس ، ودر دنبال مزموری که توسط «حسنات اربعه» و «حسنات ثلاثه» خوانده میشود ، بئاتریس ومـاتلدا وداننه واستاسیوس درطول رود لته پیش میروند تا بـر چشمهٔ آن میرسند که سرچشمهٔ هردو رود بهشت زمینی است . این رود دومین «اونوئه» نام دارد ، وهمچنانکه آب «لته» را این خاصیت است که یاد گناهان گذشته را از خاطر بیرون میبرد آب «اونوئه» خاصیت آنرا دارد که یاد ثوابکاریها را دردل نوشتندگان خود زنده میکند .

بئاتریس دانته را بامفهوم درخت « معرفت نیک وبد» آشنا میکند وخبر از ظهور نزدیك یك «آزادی بخش» ومنجی میدهد که باید حقیقت را ازنو پیروز کند ، وبوی دستور میدهد که آنچه را کـه دیده است بـرای دیگر مردمـان جهان شرح دهد ، وبدین ترتیب در واقـع دانته از جـانب بئاتریس یعنی از جانب حقیقت الهی مأموریت نوشتن «کمدی الهی» را پیدا میکند ، تا داستان رستگاری او وسیله‌ای برای رستگاری سایر ابناء بشر شود، زیرا خود دانته در اینجا یك آدم تنها نیست بلکه سمبول و مظهر بشریت است .

دراین آخرین سرود برزخ ، مثل اولین سرود دوزخ ، دأنته بایما واشاره سخن از مردی بمیان میآورد که باید باظهور خود عدالت را درجهان حکمفرما کند . این مرد در دوزخ «تازی شکاری» و در اینجا «پانصدوده وپنج» نامیده شده، وطبعاً چنین معمائی تمام مفسرین و دانته شناسان را در طـول چند صد سال بکار واداشته است تامفهوم این اشارات را روشن کنند .

دربن باره در حاشیهٔ مربوطه توضیحات لازم داده شده است .

آخرین سرود برزخ ، مثل آخـرین سرود دوزخ ، باکلمهٔ ستارگـان le stelle پایان مییابد ، واین کلمه یکبار دیگر نیز درآخر «بهشت» تکرار میشود . درآخر دوزخ ، وجـود این ستارگان مفهوم بـازگشت دانته یعنی بشر گناهکار را بدنیای روشنائی و دربنجا مفهوم ارتقای روحی او را بجانب کانون نور وفروغ دارد . سرود وقتی بپایان میرسد که دانته بنمایندگی بشریت ، پس ازتصفیهٔ روح خویش ازآلودگی گناه وشستن آن باآب پشیمانی وتوبه ، «پاك ومجرد» آمادهٔ صعودبعالم فروغ جاودان ، یعنی عالم رستگاری وآرامش روحی شده است .

سرود سی و سوم

بانوان با حال گریان بخواندن Deus, venerunt gentes[1] پرداختند، واین مزمورخوانی دلپذیررا بنوبت گاه باسه‌صدا و گاه باچهار صدا انجام دادند[2] ؛

وبئاتریچه ، همدردانه‌وآه کشان گوش بدیشان فراداده‌بود، وچهره‌ای چنان افسرده داشت که چهرهٔ مریم در پای صلیب چندان پریشانتر از آن نشده بود[3] .

اما چون این دوشیزگان خاموش شدند تارشتهٔ سخن‌را بدوسپارند، وی برخاست وبرپای ایستاد وباچهره‌ای‌آتشین پاسخ داد :

، ای‌خواهران Modicum et non videbitis me ; et iterum[4]

۱— جملهٔلاتینی، بمعنای :« ای‌خدا، امتها داخل شده‌اند» . این مطلع مزمورهفتادونهم داود نبی درکتاب مزامیر تورات است که چنین آغـاز میشود :« ای خـدا ، امتها بمیراث تـو داخل شده هیکل قدس ترا بی‌عصمت ساختند ـ اورشلیم را خرابها نمودند ـ لاشهای بندگانت رابمرغان هوابرای‌خوراك دادند وگوشت مقدسانت را بەوحوش صحرا» ـ اشارهٔداشته‌بدانستکه کلیسا مورد تجاوز اقوام وملل مختلف قرارگرفته واز راه اطـاعت بخداوندکه وظیفهٔ آن بوده منحرف شده است .

۲— اشاره بدانکه یك بند از مزمور را «حسنات ثلاثهٔ انجیلی» وبند دیگر را « حسنات اربعهٔ اصلی » میخوانند . این همان طرز خواندن سرودهای مذهبی‌است که درکلیسا معمول است که یك بند را دسته‌ای وبند بعد را دسته‌ای دیگر میخوانند .

۳— اشاره بموقعی که مریم عیسی‌را دید که بربالای صلیب جان سپرد .

٤— جملهٔ لاتینی ، بمعنای : « چـون کمی دیگر بگذرد ، دیگر مرا نخواهید دید ، و بازهم ... » این سخنی است که مسیح به حواریون خودگفت و بدان وسیله مـرگ نزدیك خویش را بدانان اطلاع داد . نقل از انجیل (انجیل یوحنا ، باب شانزدهم) : «... بعد از اندکی مرا نخواهید دید وبعد از اندکی باز مرا خواهید دید ، زیراکه نزد پدر (خدا) میروم . »

گرامی من ، **modicum et vos videbitis me** [1] .

آنگاه آن هرهفت‌تن را رو بجلو براه افکند، و با اشارتی ساده من وبانو[2] وآن خردمندی را که برجای مانده بود[3] فرمود که بدنبالش روان شویم .

بدینسان براه خویش رفت ، و نپندارم که فزون ازقدمی ده[4] برداشته بود، که نظر بردیدگان من دوخت ،

و بآرامی گفت : « تندترآی ، تا اگر باتو سخنی داشته باشم آنرا بآسانی توانی شنید . »

چون فرمانش‌را گردن نهادم وبنزدیکش‌رفتم ، بمن گفت : « برادر، چرا جرئت آن نداری که‌اکنون که در کنارمن‌روانی ازمن‌پرسشی کنی؟»

حال‌آن کسان را یافتم که در برابر مهتران از فرط احترام دست ازپاکم میکنند ، چندانکه چون سخن میخواهند گفت ، صداپشان پیش از رسیدن بلب خاموش میشود ؛

تمجمج کنان ، گفتم : « ای بانوی من ، شما خودبرنیازم‌آگاهید، وهم میدانید که این نیاز را چه راضی میتواند کرد . »

واو بمن گفت : « میل دارم که زین‌پس هم ترس وهم شرم بیجا را

۱- جملهٔلاتینی، بمعنای:«اندکی بعد دوبارمرا خواهید دید» ،.این بقیهٔآن سخن‌عیسی است که در شرح قبل نقل شد . اشارهٔ بئاتریس بدان است که کلیسا درآینده دوباره صفا وتقدس نخستین بازخواهدگشت ، وهاینهم اشارهٔ ضمنی بدین‌باشد،که بزودی دورهٔ « اسارت بابلی » یعنی انتقال اجباری پاپ به‌آوینیون (درفرانسه) بسر خواهد رسید وبلز واتیکان مقر پاپ خواهد شد .

۲- ماتلدا .

۳- «استاتسیو» که برجای مانده وهمراه ویرژیل نرفته است .

٤- این«دهقدم» باحتمال‌قوی مفهوم‌تمثیلی خاصی‌دارد، ولی‌مفسرین مختلف هیچکدام دراین باره نظر قطعی ابراز نداشته‌اند .

ازخویش‌دور کنی، تادیگرهمچوآن کس که خواب‌بیندسخن نگفته‌باشی.

بدانکه‌آن ظرفی [1] که‌اژدهایش‌درهم‌شکست [2] ، بود ودیگر نیست [3] ؛

اما آنکس که مسئول این امر است ، بداند کـه انتقام الهی از شورباهـا نمیهراسد [4] .

وآن‌عقابی که پرهای خویش را بر گردونه نهاد وازآن‌نخست‌غولی وپس‌طعمه ای ساخت، هماره سترون نخواهد ماند [5] ،

زیرا که من با وضوح تمام نزدیکی اختران را میبینم [6] ، واعـلام میدارم کـه اینان برهرمنعی وهرمانعی پیروز خواهند شد، و روزگاری خاهدآمد

که « پانصد وده و پنجی » که ازجانب خدای‌آمده خواهد بود [7] ،

۱— اشاره بگردونه .

۲ — رجوع شود بآخر سرود پیش .

۳ — « بود ودیگر نیست » : سخن یوحنای رسول در انجیل (انجیل ، مکاشفهٔ یوحنای رسول ، باب هفدهم) : «...آن‌وحش که دیدی بود ونیست واز هاویه خواهد برآمد ، و بهلاکت خواهد رفت » . اشاره بدانکه کلیسا سابقاً مطیع وپارسا بود ودیگر نیست .

٤ — در قرون وسطی‌رسم براین بود که اگرقاتلی درعرض نه روزهٔ بعد از قتل میتوانست خود را برسرگور مقتول برساند ودرآنجا شوربائی (suppa) بخورد ، قانون «خونخواهی» (vendetta) که‌بموجب‌آن ورثهٔ مقتول باید برای حفظ شرافت خویش قاتل را بقصاص اوبکشند، لغو میشد ودیگر ایشان را حق دست درازی بدو نبود . ـ بنابراین مفهوم این بند اینست کـه پاپ «بونیفاتسیوی‌هشتم» که غاصب مقام خلافت مسیحیان است ، باید بداند که انتقام الهی، قانون «شوربا» نمیشناسد وبهرحال او را کیفر خواهد داد .

۵— در بارهٔ مفاهیم تمثیلی عقاب ، غول ، طعمه : رجوع شود به توضیحات سرودقبل.ـ « سترون‌نخواهدماند»، یعنی‌حکومت‌امپراتوری که ازسال مرگ فردریک دوم (۱۲۵۰) تا تاجگذاری هاینریش هفتم در میلان (۱۳۰۸) شامل سلطنت ایتالیا نشده ودرین مدت ازین‌حیث «عقیم» است همیشه چنین نخواهد ماند .

٦ — یعنی : فرا رسیدن روزی کـه باید بدین وضع خاتمه دهد ، نزدیک است .

۷ — « پانصدوده وپنج » un cinquecento diece e cinque : یکی ازمشکلترین

بقیه در صفحهٔ بعد

هم غاصبه، وهم آن عفریت را که باوی شریك جرم است بدست مرگ خواهد سپرد.

وشاید که گفتهٔ من، که همچون ماجرای «تمیِ» و «ابوالهول» مبهم

بقیه از صفحه قبل

معماهای کمدی الهی ۱ – درباره این معما تاکنون تمام مفسرین کمدی الهی بی استثنا ببحث وتفسیرهای مفصل پرداخته‌اند، وبا اینکه صدها صفحه درین مورد سیاه شده هنوز مفهوم اشارهٔ دانته بصورتی قطعی مشخص نشده است. «بئاتریس» خود در بند بعد اعتراف میکندکه سخنش مبهم است، ولی بقول «ماسرون» مترجم ومفسر فرانسوی کمدی الهی، این اشاره ازمبهم گذشته وبصورت معمائی «غیرقابل حل» درآمده است.

تعبیری که مورد قبول غالب مفسرین قرار دارد اینست که رقم «۵۱۵» در ارقام لاتینی، بصورت DXV نوشته‌میشود واین کلمه باپس‌وپیش‌شدن دوحرف دوم وسوم بصورت DVX درمی‌آید که بلاتینی معنی «رهبر» میدهد (در رسم‌الخط لاتین غالباً حرف U بشکل V نوشته میشود و درینجا نیز چنین شده، واین کلمه عملا «دوکس» Dux تلفظ میشود) ؛ این همان کلمه‌ایست که در ایتالیائی قدیم «دوکا» duca گفته میشد واین لقب را دانته همه‌جا درین کتاب بویرژیل داده‌است؛ درایتالیائی‌امروزاین‌کلمه‌بصورت «دوچه» duce درآمده‌است واین عنوان رسمی‌بودکه در دوران حکومت فاشیستی ایتالیا موسولینی برای خود برگزیده بود.

بنابراین مفهوم سخن دانته طبق این تعبیر چنین میشود که بزودی رهبر وپیشوائی‌ظهور خواهدکرد ومسیحیت را از شر فساد کلیسا و رهبران غاصب آن نجات خواهد داد. در بارهٔ این تعبیر «توراکا» Torraca از مفسرین قدیمی ومعروف کمدی الهی بعنوان اعتراض مینویسد: «اگر چنین بود، برای دانته چه‌اشکال داشت که بجای «پانصدوده وپنج» که بانوشتن‌آن کلمهٔ DVXبصورت مقلوب DXV درمیآید، این ترکیب را در شعر خود بصورت «پانصدوپنج‌وده» cinquecento cinque e diece بیاورد تابانوشتن‌آن بارقام لاتینی‌درست کلمهٔ DVX حاصل آید، مضافاً باینکه قوافی diece در زبان ایتالیائی بسیار زیاد است وشاعر ازین‌حیث دچارتنگی قافیه نبوده است».

بفرض اینکه تعبیر DUX صحیح باشد تازه معما حل نمیشود، زیرا که معلوم نیست اشارهٔ دانته درین باره بکدام «رهبر» و «پیشوا» است. برخی وی را «هاینریش هفتم» لوکزامبورك (بایتالیائی آریگو) شمرده‌اند که دانته بشایستگی وی خیلی امید داشت و انتظار داشت که اوپس از آنکه تاج امپراتوری آلمان وایتالیا را برسر گذارد کارها کند. در تأیید این نظر گفته‌اند که چون همیشه تاریخ شروع امپراتوری مقدس رم وژرمن را سال ۸۰۰ دانسته‌اند که سال تاجگذاری «شارلمانی» بوده، این تاریخ باافزودن رقم۵۱۵ دانته بدان سال ۱۳۱۵ را بدست میدهدکه‌میبایست سال تاجگزاری هاینریش هفتم باشد، ولی این پادشاه درسال ۱۳۱۳مرد، ودرینصورت باید چنین نتیجه گرفت که دانته سرودن «برزخ» خود را پیش ازین تاریخ بپایان رسانیده وبعد ازآن نیز درصدد اصلاح آن برنیامده است.

برخی دیگر ازمفسرین از راهی دیگر یعنی از راه حساب ابجد بهمین نتیجهٔ «هاینریش»

بقیه در صفحهٔ بعد

است [1]، ترا قانع نتواند کرد، زیرا که اندیشه‌اترا بشیوهٔ آنان‌تیرمیدارد،
اما زود باشد که آنچه روی‌دهد، همچون پریان‌شناکر این‌معمای
دشواررا بی‌آنکه‌خطری برای گوسپندان و گندمها پیش‌آید،حل کند [2].

بقیه ازصفحهٔ قبل

(آریگو) رسیده اند ؛ طبق حساب‌ایشان در ترتیب «ابجد» زبان عبری (که ملاك حساب ابجد ما نیزهست) کلمهٔ Arrico (تلفظ‌هاینریش‌باهانری درزبان‌قدیم ایتالیائی، که‌تلفظ امروزهٔ‌آن Arrigo است) چنین میشود : الف (A) : ۱ ـ ر (R) : ۲۰۰ ـ ر (R) : ۲۰۰ ـ ی (I) : ۱۰ ـ ك (G) : ٤ ـ ومجموع این ارقام میشود : ۵۱۵ = ٤ + ۱۰ + ۲۰۰ + ۲۰۰ + ۱ .

چند تعبیر دیگر از جملهٔ تعبیرات فراوانی‌که برای این کلمهٔ DXV شده چنین‌است: حروف اول کلمات لاتینی Domini Xristi Vicarius ؛ حروف‌اول Dei Xristi Verbum؛ حروف اول Dante Xristi Vicarius ؛ یك‌تعبیردیگر اینست که رقم۵۰۰ مظهر نجات دهنده، ۱۰ نمایندهٔ کمال معنوی و۵ نمایندهٔ حواس خمسهٔ بشری است .

در بارهٔ این «نجات‌دهنده» یکبار دیگر دانته از زبان ویرژیل با ایما واشاره سخن گفته است (دوزخ ،صفحهٔ ١٤ ، شرح ۱)، ولی درآنجا نیز معلوم نیست که مراد وی‌بطوریقین کیست. شاید در این هردوجا اشارهٔ وی به « کان گرانده دلا اسکالا » Can Grande della Scala باشد که‌دانته « کمدی‌الهی» خودرا بدواهداء کرده ودر سرود هفدهم بهشت ازاوسخن خواهدرفت .

اصل این فکر را که ازآدمی بصورت رقمی خاص یاد کنند ، بطور یقین دانته از انجیل گرفته است (مکاشفهٔ یوحنای رسول ، باب سیزدهم) : « ... دراینجا حکمت است ، پس‌هرکه فهم دارد عدد وحش را بشمارد ، زیرا که عدد انسان است وعددش ششصدوشصت‌وشش است » .

۱ - «تمی» Temi (در اصل یونانی تمیس Themis) در میتولوژی یونان دختر «آسمان» و«زمین» بود وابوالهول Sfinge (دراصل یونانی Sphynx)غول بالداری‌بود که‌دختر Chimaera ربةالنوع کابوس ورؤیا بود وسرزن وبالهای‌عقاب وبدن سگ وپنجه‌های شیرداشت. این‌دو غیبگوئی میکردند ، ولی‌سخنانشان بقدری مبهم بود که کمتر کسی میتوانست چیزی ازآنها بفهمد . این «ابوالهول» همان بود که در دروازهٔ شهر «تب» معمای معروف را از «اودیپ» پرسید وچون اودیپ آنرا حل کرد وی خود را از فرط خشم کشت . مجسمهٔ معروف مصری مقابل هرم «خئوپس» بهمین قرینه از طرف یونانیها Sphynx (ابوالهول) نام گرفته است .

۲ - پریان شناکر Naiàde ، در میتولوژی یونان پریان زیبائی بودند که همواره در آب چشمه‌ها بسرمیبردند، ولی‌بچشم آدمیان دیده نمیشدند وهر کس‌هم که میتوانست آنانرا ببیند کور میشد . ـ در اینجا دانته ایشان را « حلال معماها ومشکلات » شمرده، واین تصور زادهٔ اشتباهی است که او خود درآن سهمی نداشته است ، بدین ترتیب کـه درآخرین صفحهٔ کتاب «استحالات» اوویدیوس شاعر لاتینی که غالباً درکمدی الهی مورد استفادهٔ دانته قرارگرفته،سخن از Laiades میرود که فرزند Laïus بود واین‌نامی‌است که به اودیپ OEdipus که معماهارا حل میکرد داده شده‌است .ـ ظاهراً درنسخهٔ خطی این کتاب که دراختیار دانته بوده ،کاتب بجای Laiades ، Naiades نوشته بوده و ازینجا دانته این پریان ناپیدارا حلال‌معماهادانسته‌است.

آنچه را که شنیدی نیك بخاطر سپار، وچون این منم که این سخنان را بتو گفته ام [1] آنها را برای زندگان که رهسپاران دیار مرگند باز گوی ،

وبهنگام نوشتنشان هشدار که ماجرای دیدار این درخت را که تاکنون دوباردرینجا از برگ‌وبار محروم آمد [2] از کسان پوشیده مداری ؛

زیرا هرآنکس که دست دزدی یا تاراج بسوی یاین درخت **گشاید** عملا کفرگوئی کرده وازین‌راه برخدای که‌آنرا مقدس آفرید تا تنها بکار خود او رود ، توهین روا داشته است .

روح نخستین [3] ، بخاطرآنکه دندان درآن فرو برده بود خویش را پنج‌هزارسال وهم‌بیش‌ازآن،دررنج انتظار ودراشتیاق‌ظهورآنکس که‌خویش را قربانی کرد تااین‌خطارا باز خرد، فرسود وتباه کرد [4] .

اگر توباهوشمندی خویش درمیتوانستی یافت که‌چرا اختصاصاً این درخت چنین بلند ودرقسمت زبرین خود چنین عریض است [5] ،

---

۱ — دربن‌جامفهوم تمثیلی‌وجودبئاتریس یعنی « حقیقت متجلی از راه مذهب وایمان » مراد است .

۲ — اشاره به حملهٔ عقاب وحملهٔ غول (امپراتوران روم وفیلیپ لوبل) .

۳ — آدم ، که اولین بشری بود که‌آفریده شد .

٤ — بعقیدهٔ مسیحیان آدم در حدود پنج هزارسال پیش‌ازمسیح بدنیاآمد، واین‌براساس اعتقادقدیمی یهودیان‌تکیه دارد که بحساب آنها تاامروز (سال۱۹٥٦مسیحی)۷۱٤٥سال از تولد آدم گذشته است . باین حساب از هنگام تولد آدم ابوالبشر ، تا آن موقع که عیسی بطبقهٔ اول‌دوزخ (اعراف) رفت وروح آدم وبسیاری دیگر را ازآنجا بیرون آورد (دوزخ ، صفحهٔ۱۳۱ شرح ۱) ٥۲۲۳ سال گذشته است، واین همان مدتی است که دانته ازآن بصورت «پنج هزار سال واندی» یاد میکند .

٥ — اشاره بدانکه این درخت ، بااین‌صورتیکه دارد بالارفتن‌آدمیان را ازآن ودستیافتن ایشان را بشاخه‌ها ومیوه‌هایش غیرممکن‌میکند، زیرا که این درخت « معرفت نیك‌وبد » برای خداوند ساخته شده نه برای آدمیزادگان (رجوع شود بسرود سی ودوم) .

واگر توهمات ترا اثری چون اثر آبهای «السا» در روی اندیشهٔ تو نبود [1]، واگر لذت‌طلبی آنها کار «پریامو» را درروی درخت تو نکرده‌بود [2]،

هر آینه این مشهودات تراکافی بود تاازلحاظ معنوی مفهوم عدالت الهی را از روی منعی که شامل این درخت شده [3]، دریابی.

اما چون میبینم که تو درهوشمندی خویش به‌سختدلی گرائیده‌ای وچندان سنگ‌صفتانه [4] تاریك‌شده‌ای که‌برق‌سخنان من خیره‌ات‌میکند [5]،

مایلم که این‌سخنان را در ذهن خویش نگاهداری وهمراه بری، و اگر آنهارا بصورت نوشته نمیبری

لااقل همچوآن زائری که چوبدست خویش‌را با خوشه‌های خرما میآراید وهمراه میبرد، تصویری ازآنها رادر ضمیر خود نگاه داری.» [6]

ومن گفتم: «همچنانکه موم، اثرمهری راکه‌برآن میزنند محفوظ میدارد ونقشی راکه گرفته کمترین تغییری نمیدهد [7]، ازین پس مغز من نیز نشانی را که شما برآن زنید درخود نگاه خواهد داشت.

اما برای چه سخن شما که چنین مشتاق درك‌آنم، آنچنان بالاتر

---

۱ — Elsa رود کوچکی است در میان فلورانس وپیزا در ایتالیا که برودخانهٔ آرنو Arno فرومیریزد؛ واین رود براثر املاح آهکی وگچی زیادی که در خود دارد، هرچیزرا که درآن فرو برند پوشیده ازقشری میکند که شکل اصلی‌آنرا از نظر پنهان میدارد.

۲ — Piramo: رجوع شود به سرود بیست وهفتم، صفحهٔ ۹۲۳ شرح ۱.

۳ — یعنی: ازروی فرمانی که خداوند برای عدم تجاوز بدین درخت داده است.

٤ — impietrato: یعنی:اندیشه وادراك تودرین‌مورد قابلیت انعطاف ودرك ندارد.

۵ — یعنی: از فروغ سخنان من چنان خیره میشوی که درست نمیتوانی نگریست و لاجرم بکنه‌آنها پی نمیتوانی برد.

٦ — زائرین‌بیت‌المقدس،در قرون وسطی‌برای‌آنکه یادگاری اززیارت مشهد عیسی همراه آورده باشند شاخهٔ نخلی، برچوبدست خویش میآویختند و این شیوه از بعد از نخستین جنك صلیبی معمول شد.

۷ — رجوع شود بصفحهٔ ۷۵۲، بند اول.

از قدرت دیدار من است که نگاه من هرچه بیشتر میکوشد کمتر بدان ره میبرد ؟ »

گفت : « ازآنرو چنین است که تو دریابی که در کدام مکتب درس خوانده‌ای، وببینی کهچگونه این‌مکتب سخنان مرادنبال میتواند کرد [1] ،

وبی بدین نکته بری که راه شما همانقدر از راه خدائی بدوراست که‌آسمانی که بربالای جملهٔ آسمانهای دگر در گردش است [2] از زمین فاصله دارد . »

چون چنین بشنیدم ، پاسخ دادم : « مرا بخاطر نیست که هرگز از شما دوری گزیده‌باشم، ونیک‌میدانم که ازین‌بابت‌خویش‌را درمعرض‌ملامت وجدان نمییابم . »

لبخندزنان گفت : « اگر چیزی بیاد نمیتوانی‌آورد . لااقل‌بخاطر آورکه اندکی پیش ازین ، ازآب «لته» نوشیده‌ای [3] ؛

واگر دودنشان ازآتش دهد ، این فراموشی توآشکارا نشان میدهد که هوای نفس تو که روی بجانب دیگر کرد ، چه اندازه گنهکار بود [4] .

اما ازین‌پس سخنان من تاآنجا که برای درك مفهوم‌آنها ازجانب

---

۱ — اشاره بمکتب فلسفه ومنطق بشری که‌آدمی را بحقیقت‌کامل رهبری نمیتواند کرد. نقل از تورات (کتاب اشعیاء نبی ، باب پنجاه‌وپنجم) : « ... زیرا خداوند میگوید که افکار من افکار شما نیست وطریقهای شما طریقهای من‌نی، زیرا چنانکه‌آسمان از زمین بلندتراست ، همچنان طریقهای من از طریقهای شما وافکار من از افکار شما بلندتر میباشد . »

۲ — فلك آخرین یا«فلک‌الافلاك»:Primum Mobil (رجوع‌شود ببهشت‌ونقشهٔ‌آن) .

۳ — رجوع شود بسرود سی‌ویکم .

٤ — اشاره بدانکه نوشیدن‌آب از رود «لته» فقط باعث فراموشی گناهان میشود،وچون دانته این خاطرهٔ خاص را از یاد برده ازین جا معلوم میشود که این هوای نفس اوگنهکارانه بوده است .

اندیشهٔ ناپختهٔ تو ضرور باشد، پرده‌ای برروی نخواهند داشت.»

خورشید، سوزنده‌تر و کندتر همیشه به نصف النهاری که برحسب دیدگاههای مختلف تغییر مکان میدهد رسیده بود [1]

که، همچوآن کس که پیشاپیش دسته‌ای رود وچون چیزی تازه بیند یا ظن وجود چنین چیزی را برد برجای ایستد،

هرهفت بانو در کنارهٔ سایه‌ای نیمرنگ، همانندآن سایه که کوه آلپ برجویباران سرد خویش درزیر برگهای سبز وشاخه‌های سیاه میافکند، برجای ایستادند.

پنداشتم که‌دربرابرآنان فرات‌ودجله را می‌بینم که از سرچشمه‌ای واحد بدرآمده‌اند وهمچون دودوست بی‌شتابی ازهم جدا میشوند [2].

گفتم: «ای فروغ وافتخار نوع بشر [3]، این‌چه‌آبی‌است که‌دراینجا از چشمه‌ای واحد برون میآید وخودبخود دور میشود؟»

۱ — یعنی: خورشید در وسط آسمان بود وروز بنیمهٔ خود رسیده بود. در نیمروز نور خورشید چون تابش مستقیم دارد گرمی بیشتری میپراکند ودرعین‌حال حرکت‌خورشید کندتر مینماید. ـ باید متذکر شد که این هنگام، نیمروز چهارمین روز سفر دانته در برزخ وظهر روز ۱۳آوریل سال۱۳۰۰ مسیحی‌است، واین تاریخ درکمدی الهی مقامی خاص دارد، زیرا این‌آخرین باری‌است که درآن بهروزوساعت اشاره میشود، وازآن‌پس یعنی در سفر دانته ببهشت دیگرقیدوقت بکلی از میان میرود واشاره‌ای بگذشت زمان نمیشود.

۲ — فرات (بایتالیائی Eufrate ودرمتن شعر دانته بصورت لاتینی Euphrates) ودجله (بایتالیائی Tigri وبه‌لاتینی Tigris) رودهای‌معروف بین‌النهرینند که سرچشمه‌ای واحد دارند. در تورات دجله وفرات دو رود ازرودهای چهارگانهٔ بهشت زمینی بشمارآمده‌اند (تورات، سفر پیدایش، باب دوم): «... ونهری از عدن (بهشت) بیرون آمد تا باغ را سیراب کند و ازآنجا منقسم گشته چهار شعبه شد ... ونام اول فیشون است ونام نهر دوم جیحون ... ونام نهر سیم حدقل (دجله) که بطرف شرقی‌آشور جاری است ونهر چهارم فرات». دانته در این‌جا اشاره میکند که‌دوجویبار«اونوئه» و «لته» نیز مانندفرات‌ودجله ازیک‌سرچشمهٔ واحد جاری‌میشوند.

۳ — خطاب بجنبهٔ معنوی بئاتریس، یعنی نمایندگی ایمان وحقیقت مذهبی در روی زمین. این تقریباً همان خطابی است که قبلا ویرژیل به بئاتریس کرده است (دوزخ، صفحهٔ ۱۲۸، شرح ۲).

بدین پرسش من، چنین پاسخ داده شد: «از «ماتلدا» [1] بخواه تا بگوید.» و آنگاه، بانوی زیبا چون آنکس که خویش را از آلایش ملامتی بشوید،

پاسخ داد: «این را، و بسیار چیزهای دیگر را، پیش ازین بوی گفته‌ام، و یقین دارم که نوشیدن آب لته نیست که مایهٔ فراموشکاری او شده است.»

و بئاتریچه گفت: «شاید اشتغال خاطری مهمتر، که غالباً حافظه را از مایهٔ اصلی آن محروم میدارد، دیدهٔ بصیرتش تاریك کرده باشد.

اما «اونوئه» را ببین [2] که در آن جانب جاری است؛ وی را بدان رهبری کن و چنانکه شیوهٔ تست [3] حافظه‌اش را که به فتوری دچار آمده، از نو برانگیز.»

بمقتضای آنکه دلی بزرگوار در انتظار پوزش نمینشیند، و چون از روی قرائن تمایل کسی دیگر را دریابد ارادهٔ خویش را با آن هماهنگ میکند، بانوی زیبا دست مرا گرفت و براه افتاد و بالطفی زنانه [4] به «استاتسیو» گفت: «باوی بیا.» [5]

ای خواننده، اگر مرا جائی بیشتر برای نوشتن مانده بود، لااقل

---

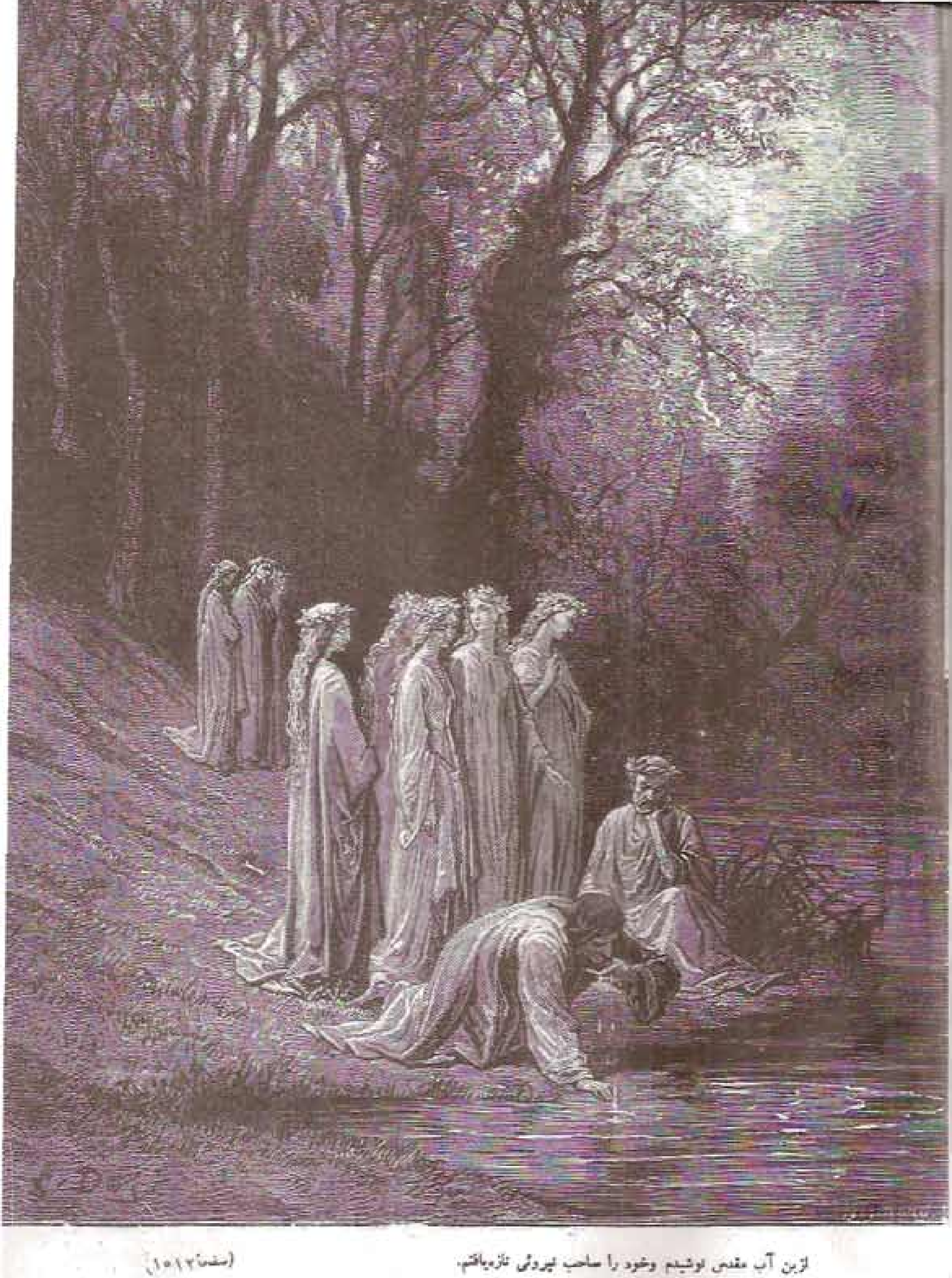
۱ – Matelda؛ این تنها موردی است که نام «بانوی زیبا» که از آغاز ورود دانته ببهشت زمینی همراه اوست برده میشود.

۲ – Eunoè؛ رجوع شود بآخر سرود بیست وهشتم.

۳ – ازین سخن معلوم میشود که «ماتلدا» اختصاصاً بخاطر دانته بدینجا نیامده، و این کار او مأموریتی است که اصولا باید در مورد تمام ارواح بهشتی انجام دهد.

٤ – donnescamente: «زنانه».

۵ – اشاره بدانکه «استاسیوس» را که روحی مجرد است و پس از طی دوران برزخ اینك شایستهٔ صعود بآسمان شده است احتیاجی بکمك کسی دیگر نیست، اما برای بالابردن دانته به بهشت یاری بئاتریس لازم است، و باید که وی دست او را بگیرد و راهنمائیش کند.



ازین آب مقدس نوشیدم وخود را صاحب نیروئی تازه یافتم. (صفحه ۱۵۱۳)

بطور ناقص دروصف آن نوشابهٔ دلپذیری کـه هرگز از آن سیراب نتوان شد[1] ، سخن میپرداختم ؛

اما ، چون هیچیك از اوراق این کتاب دومین[2] سفید نمانده ، بناچار عنان هنر مرا از دورتر رفتن بازمیدارد[3] .

از این آب بسیارمقدس[4] نوشیدم، وچون نهالهای تازه رسته که با برگهای نو خاستهٔ خود رنگ وروئی دگر یابند خویش را صاحب‌نیروئی تازه یافتم،

وپاك ومجرد ، آمادهٔ آن شدم که بستارگان بالا روم[5] .

---

۱ — اشاره بآب جویبار «انوئه» .

۲ — در اصل questa cantica seconda : این سرود مقدس دومین . ـ بغیر از « اهداء نامه کتاب » ، این دومین وآخرین باری است کـه دانته درکمدی الهی برروی کتاب خود نامی نهاده‌است. یکبار دیگر درسرود بیستم دوزخ (دوزخ ، صفحهٔ ۳۳۹ ، شرح ۱)وی اشاره‌ای ازین قبیل کرده ولی‌درآنجا «دوزخ» خود را la prima canzon(e) نامیده است ·

۳ — یعنی : از لحاظ تناسب و اندازه‌ای که پیشاپیش برای هماهنگ کـردن سرودها و اشعار وصفحات سه‌قسمت مجزای «کمدی‌الهی» معین شده دیگر جـائی برای شرح وبسطی بیشتر باقی نمانده است .

٤ — la santissim' onda : آب جویبار «اونوئه» .

٥ — puro e disposto a salire alle stelle ؛ آخـرین‌مصراع «برزخ» مـانند آخرین‌مصراع «دوزخ» باکلمهٔ «ستارگان»پایان میابد. «ستاره» مظهر امید واعتماد است،وآخرین مصراع «بهشت» نیز با همین کلمه پایان خواهد یافت .

ISBN 978-964-00-0444-9 (6vol.set)
شابک ۹-۰۴۴۴-۰۰-۹۶۴-۹۷۸ (دوره ۶ جلدی)
ISBN 978-964-00-1399-2 (vol.2)
شابک ۲-۱۳۹۹-۰۰-۹۶۴-۹۷۸ (جلد دوم)